

لنآكى ورخشان

مشمل بر تووئح و تشرئح مسائل مهمه

وشواهد تاريخيه

دولوح مبارك «شيخ» و «سلطان»

کتاب

لسالی درخشان

مشتمل بر توضیح و تشریح مسائل مهمه

و شواهد تاریخیه

دولوح مبارک «شیخ» و «سلطان»

تألیف

محمد علی فیضی

در مدینه الله شیراز بتاریخ اول شهر الرحمة ۱۲۳۳ بیع

مطابق ستوم تیر ماه ۱۳۴۵ شمسی

بِسْمِ رَبِّنا الْبَهْمِ الْاَبْمِی

لسالی درخشان از دولوح مبارک «شیخ» و «سلطان»

چون حقائق و معانی که مانند در و گهر ناسفته
در این دولوح امنع اعلی بنحو اجمال نازل گشته و اطلاع
بر کیفیت و چگونگی هر یک از آنها غالباً مورد احتیاج
یاران عزیز رحمان و مطالعه کنندگان این دو گنجینه ثمینه
میشد این بنده شرمنده را بر آن داشت که با بضاعتی
مزجاة باستعانت از الواج مبارکه و گل چینی از بوستان
فضائل و کمالات دوستان عزیز از متقدمین و مطلقین بجمع
و تألیف این مجموعه پردازد تا برای تلاوت کنندگان
این دولوح مبارک از نظر کسب اطلاعات لازمه تسهیلی
فراهم گردد و اینکه که جمع و تألیف آن پس از سالها
خاتمه یافته هرگاه فی الحقیقه این مقصود و منافع حاصل شده
باشد تنها اجر بی بدیلی است که برای این بنده شرمنده
تحصیل شده است. همواره از آستان مقدس مزید تائید

وتوفیق تلاوت کنندگان محترم و! مسئلت دارد و امیدوار
است بلطف عمیم خود نظر نموده و هرگاه عیب و نقصانی
بنظر مبارکشان رسید این بنده را مستحضر فرمایند .

اول شهرالرحمه ۱۲۳ بدیج

مدینة الله شیراز

محمد علی فیضی

۱- « لوح شیخ »

از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء

نقل از یاد داشت‌های مرحوم دکتر ضیاء بغدادی

در ایام تشریف (ترجمه از عربی)

« حضرت عبدالبهاء در جمع احبا فرمودند رساله
جمالالمبارک خطاب به ابن زعب از اهم کتب است و فی حد
ذاته مانند کتابخانه است که سزاوار است هر یک از احبا
نسخه‌ای از آن داشته باشند زیرا کتب مظاهر الهیه
است که نتایج زیادی می بخشد مثلا کتاب ایقان نشر
حقائق امر حضرت اعلی است و این کتب منافعش عائد
محبوبین است و الا مظاهر الهیه احتیاجی بدلیل
وبرهان ندارند »

مقدمه

لوح شیخ یکی از الواح مهمه حضرت بهاء الله است
که خطاب بشیخ محمد تقی نجفی اصفهانی معروف و مشهور

بنام (آقاجفی) فرزند شیخ محمد باقر مجتهد نازل گشته است پدر ویسر هرد و از مجتهدین مقتدر و نافذ الحکم زمان سلطنت ناصرالدین شاه و از والد اعدای امرالله بوده و به فتوای آن دو عده شی از مظلومین بشهادت رسیده اند باینجهت در آثار مبارکه شیخ محمد باقر بلقب (ذئب) و پسرش شیخ محمد تقی مذکور و مخاطب این لوح مبارک بلقب (ابن ذئب) یاد شده اند .

لوح برهان پس از حادثه شهادت نورین نیرین حضرت سید حسن ملقب بسلطان الشهداء^۱ و حضرت سید حسین ملقب به محبوب الشهداء^۲ که بفتوای شیخ محمد باقر و میر محمد حسین امام جمعه واقع شد خطاب بشیخ محمد باقر از قلم مبارک حضرت بهاء الله نازل گردیده و او و امام جمعه را به نزول قهر و سخط الهی انذار میفرمایند . و در لوح شیخ نیز قسمتی از لوح مبارک برهان محض تذکر و تنبیه او تکرار نازل گشته و او را به نصائح و مواعظ الهیه متذکر میفرمایند . و نیز او را بخطاب (یا ایها العالم الجلیل) و (یا شیخ) مخاطب فرموده و با بیانات شفقت و محبت آمیز نصیحت و دلالت بخیر و صلاح فرموده و به طهارت و پاکبازی نفس و تمسک به زینت تقوی و توکل و قیام بخدمت حقیقی

شریعت الله دلالت فرموده و با او میاموزند که چگونه بدرگاه الهی مناجات و راز و نیاز نماید و به عجز و قنوت خود در ایوم ظهور اقرار و اعتراف نماید و از اینکه نعمت خلقت و عزت و قدرتی را که خداوند عزوجل برای نصرت و حمایت دین الهی به او عطا نموده و او تمام آن مواهب الهیه را در راه نصرت اعدا و دشمنان دین و ناقضین پرکین بکار برده است توبه و انابه کرده و طلب عفو و مغفران نماید و محض مزید تذکر و تنبیه او قسمتی از الواح نصیحه و نصوصی چند از الواح سلاطین رادرج و از حکایات و قصص تنبیه آمیز و عبرت انگیز قرآن شریف بیان فرموده اند شاید متذکر و خائف از قهر و غضب الهی گشته بچهران مافات پرداخته و از غفلت و بی خبری نجات یابد . و نیز چون عده شی از مدعیان ایمان بعنوان طرفداری از میرزا یحیی ازل در امر حضرت بهاء الله توقف نموده و باسم بابی در بین مردم شهرت یافته بودند ولی اعمالی مغافی با دستورات نازل از قلم اعلی مرتکب میشدند که سبب و هن امرالله بود و علما و عامه نام هنوز فرق و تمیز بین پیروان یحیی و مؤمنین بامر مبارک اعلی نگذاشته بودند و هردو را بنام بابی میخواندند لذا قسمتی از بیانات مبارکه باز کر شواهد تاریخی بجهت رفع این سوء تفاهم است

تالما بداند که تربیت یافته گان در ظل تعلیمات مبارکه حضرت بهاء الله بنهایت خلوص وانقطاع در مقام اشاعه و اثبات امر الهی بوده و باکمال استقامت از جان و مال گذشته اند ولی نفوسی مانند حاج میرزا هادی دولت آبادی که خود را پیشوای بابیان در ایران میدانست در هنگام امتحان و افتتان از بیم جان به ذیل تقیه و کتمان و حتی تبری از مقصود عالمیان متمسک گشت تا شاید پس از اطلاع بر اینحوادث نور از ظلمت و حقیقت را از مجاز تمیز داده و ثابتین را در ردیف ناکثین قرار ندهند .

تاریخ نزول این لوح مبارک بطوریکه از مضامین متن لوح مستفاد میگردد در آخرین سال حیات مبارک در شهر عکا بوده است زیرا میفرمایند : " یا شیخ مکرر ذکر شده و میشود چهل سنه بحضرت الهی و اراده قویّه نافذه ربانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم " و اینمدت چهل سال از ایام سجن مبارک در طهران ببعده است که احببا تدریجا در اثر نزول آیات و تعلیمات مبارکه تربیت جدیدی یافته اند و انتهای چهل سال منطبق با اواخر ایام حیات مبارک است . و همچنین در این لوح مبارک اشاره بحوادثی مانند شهادت حاج نصیر قزوینی در رشت میفرمایند

که در سال ۱۳۰۰ هجری اتفاق افتاده است .

" حضرت ولی امر الله در کتاب گاو پانز برای که ترجمه گشته
و بنام قرن بدیع معروف است در صفحه ۰۶ چنین میفرماید :

" و نیز مقتضی است لوحی را که از قلم اعلی خطاب بشیخ محمد تقی ملقب به " ابن زعب " نازل و از جمله توقیعات منیحه و اسفار رشیکه صادره از سما مشیت الهیه است متذکر گردد . در این کتاب مبین جمال اقدس ابهی آن مجتهد حریص پر کین رابه توبه و استغفار از معاصی و سپیات خویش دعوت و بعضی از مهمترین اصول و تعالیم این ظهور اعظم را نقل و دلائل حقانیت امر مبارک را تشریح و تبیین میفرمایند . با ارسال و انتشار این کتاب منیر که قریب یک سنه قبل از فروبشمن لاهوت از افق عالم ناسوت از سما عزیز احدیه نازل گردیده صدور الواح و آثار معجزه آسای حضرتش که عددشان بمد مجلد بالغ و مخزن درر و ثالی شمینه مستخرجه از دریای علم و حکمت آن مظهر کلیه الهیه است عملا خاتمه میا بد " هر چند این لوح مبارک خطاب به شیخ است ولی در حقیقت اتمام حجت و اکمال رسالت و اثبات حقانیت بجهت جمیع

من فی العالم است چنانچه عده بی از نفوس مخلصه
در اثر تلاوت این لوح مبارک متذکر و متنبه گشته و بحقانیت
امر الهی اذعان و اعتراف نموده اند .

ترجمه این لوح مبارک در سال ۱۹۱۳ بوسیله مسیوه هیپولیت
دریفوس بزبان فرانسه انجام گردیده و در سال ۱۹۲۸ -
بوسیله مستر ژولی شافلر از احبای امریکا از روی نسخه فرانسه
بانگلیسی ترجمه شده و با تصویب محفل روحانی ملی آمریکا
بطبع رسیده است .

و متن کامل آن را حضرت ولی امرالله در تاریخ ۱۹۴۱ بزبان
انگلیسی ترجمه فرموده و در آمریکا طبع و منتشر گردیده است

شیخ محمد تقی نجفی پس از دریافت لوح مبارک که بوسیله
یکی از احبای اصفهان بمنزل او برده تسلیم نمود تذکر و تنبیه
نیافته و عاقبت پس از آنهمه مطالب و معاصی در یازدهم
شعبان از سال ۱۳۳۱ هجری در اصفهان از اینجهان
رخت بعالم دیگر کشید قبرا و در چهار سو مقصود اصفهان
است .

صفحه ۱۳ « این مظلوم مدارس نرفته مباحث نزیده
یعمری انی ما اطهرت نفسی بل الله اطهرنی کیف اراد »

بطوریکه محقق است در ایام صباوت و کودکی حضرت
بهاء الله در مدرسه و مکتبی مطابق معمول آنزمان
داخل نشده و فقط مقدمات نوشتن و خواندن را نزد
پدر و بستگان خود آموخته و نزد احدی علوم رائج
را تعلم نفرمودند و آنچه از قلم و لسان آنحضرت صادر
گردیده بصرف اراده و مشیت الهی بوده و دارای علم
لدنی بوده اند نه اکتسابی چنانچه در کتاب مستطاب
اقدس نیز میفرمایند :

" انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا
ما يدعوكم به هذا الأمل الى الله الأبدى انه خير لكم
عما كنز في الأرض لو انتم تفقهون "

و در لوح دیگر که در صفحه ۲۸۱ مجموعه الواح مبارک
بچاپ رسیده میفرمایند :

" این عبد از اهل علم نبوده و مدرسه نرفته و هر حسب ظاهر

در بیت یکی از رجال دولت متولد شده و با و منسوب آن الأمر
 بید الله ربك رب العرش والثرى ومالك الاخرة والأولى
 وهمچنین در لوح سلطان خطاب بن ناصرالدین شاه میفرمایند :
 " ما قرئت ما عند الناس من العلوم وما دخلت المدارس فاستل
 المدينة التي كنت فيها لتوقن انى لست من الكاذبين "

در همین صفحه ۱۳ میفرمایند: «در لوح حضرت سلطان

آید اله تبارک و تعالی این کلمات از لسان مظلوم جاری»

مقصود لوح مبارکی است که به تفصیل خطاب بن ناصرالدین
 شاه در اردنه نازل گردیده و از عکابوسیله جناب میرزا بزرگ
 خراسانی ملقب به بدیع فرزند جناب حاج عبدالمجید
 نیشابوری ارسال گشت آن جوان برومند که در سن هفده
 سالگی بود عازم ایران گشت و با استحضار از مخاطراتی که
 در این رسالت پرمخافت موجود بود آن لوح مبارک را در
 نیاوران شخصا تسلیم شاه نمود و فوراً دستور حبس و شکنجه
 او را صادر نمود تارفتای خود را معرفی کند و پس از سه روز
 شکنجه و عذاب بکمال مظلومیت و شجاعت بر تبه شهادت
 نائل گشته و در گندوک مدفون گردید (ژوئیه سال ۱۸۶۹
 میلادی مطابق با سال ۱۲۸۷ هجری) از قلم مبارک

حضرت بهاء الله بلقب فخر الشهداء ملقب گردیده
 و زیارتنامه مخصوصی در حق آن شهید مجید نازل شده
 است .

صفحه ۱۴ در محاربه و واقعه بین دولتین ملاحظه نماید غریب

از مال و جان گذشته چه مقدار قریه باکان لم یکن ملاحظه شد»

این بیان مبارک راجع بواقعه جنگ بین ایران و روسیه است
 که در زمان سلطنت فتحعلیشاه باصرار و اقدام علمای مذهبی
 در دفعه روی داد و مخصوصاً حاج سید محمد از علمای
 ساکن در عتبات فتوای جهاد داده و خود ایشان از عتبات
 بایران آمده با جمعی بسمت تبریز حرکت نمود ولی بزودی
 مراجعت کرده در بین راه فوت نمود و این جنگ و نزاع که
 مدتی بطول انجامید عاقبت بشکست ایران منتهی گردید و
 دو عهد نامه گلستان و ترکمن چای منعقد شد و در نتیجه
 شهرهای مهم قفقاز از ایران جدا و بدولت تزاری روسیه
 واگذار گردید و سرحد ایران و روسیه رودخانه ارس تعیین
 شده و مبلغ هنگفتی بابت غرامت جنگ برای ایران تحصیل گردید

صفحه ۱۸ « در ذکر این مقام در لوح سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکتوبه
که به اسم صحیفه فاطمیه صلوات الله علیها از قلم اسی ظاهر ذکر می شود »

کلمات مبارکه مکتوبه از آثار مبارکه حضرت بهاء الله در ایام
بخداد است که در سال ۱۲۷۴ از قلم مبارک بعربی و فارسی
شریک جداگانه نازل شده و معروف بصحیفه فاطمیه است.
حضرت ولی امرالله در کتاب گاد پاسزیای شرحی در این
موضوع مرقوم داشته اند که ترجمه آن چنین است .
" پس از کتاب ایقان که مخزن حقائق اسرار الهیه و ممکن -
معارف بدیعه ربانیه است مجموعه جواهر آسای کلمات
مبارکه مکتوبه را باید یاد نمود این در رمضان و ثانی حکمت -
یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور و مکتوب بود در سال
۱۲۷۴ هجری در اوقاتی که حضرت بهاء الله در کنار
دجله مشی میفرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه ور
بودند از لسان اطهر بلخت فارسی و عربی نازل و بدوا -
بمناسبت " صحیفه مخزونه فاطمیه " که باعتقاد شیعیان
بایدیوم ظهور نزد قائم موعود باشد بهمین نام موسوم

گردید و صحیفه مخزونه صحیفه نبی بود که جبرئیل بامر الهی
برای حضرت فاطمه آورد و حضرت علی علیه السلام آن را
کتابت فرمود و تلاوت آن در اخیانی که آن مخدره گبری از -
رحلت پدر بزرگوار غرق دریای احزان و تأثرات شدید
بود مایه تسلی و تشفی خادار مبارکش میگردد " .

حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی در لوحی خطاب بجناب
زین المقربین میفرمایند :

" در کلمات مکتوبه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح
مرة واحده نازل و لکن در بعضی اخیان فقرات دیگر نازل شده
بعضی گل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است اگر جمع
شود احسن بوده عند الله ربك ورب العالمین "

و حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب بجناب قابل
میفرماید :

" ای جناب قابل باید کلمات مکتوبه فارسی و عربی لیل و
نهارا قرائت نمائیم و تضرع و زاری کنیم تا بموجب این نصایح
الهی عمل نمائیم این کلمات مقدسه بجهت عمل نازل شده
نه بجهت استماع " .
صفحه ۱۹ (. . .) و لکن از فرقان تا از فرق دان (. . .)

فرقدان دو ستاره است در صورت دَب اصغر که آنها

رانگهبان هم میگویند و ملا حان سابقا در کشتی رانی
از آن استفاده میبرده اند .

صفحه ۲۰ " لِلّٰهِ دَرَمَنْ قَالَ طَوْعًا لِقَاضِيٍّ اَتَى فِي حُكْمِيهِ
عَجْبًا اَفْتَى بِسَفْكِ دَمِي فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ "

این بیت از اشعار ابن الفارض است که در این غزل خود
آورده که ابتدای آن میگوید :

هل نار ليلي بدت ليلا بذى سلم

ام بارق لاح في الزوراء فالعلم

ارواح نعمان هلا نسمة سحرا

وما وجرة هالان هلة بقم

و او ابی قاسم عمر بن ابی الحسن بن المرشد بن علی الحموی

المصری است معروف به ابن الفارض از متصوفین مشهور

و دارای قصائد و اشعار عرفانی است که مجموع آنها را -

ششصد بیت دانسته اند و از جمله آنها قصیده تائیه

است و حضرت بهاء الله در ایام مهاجرت بجناب کردستان

و اقامت مدت دو سال در سلیمانیه که از ماه رجب سال ۱۲۷۰

تاماه رجب سال ۱۲۷۲ طول کشید بر حسب تقاضای

مراشد صوفیه که در آن حدود ساکن بودند ابیاتی بر ردیف

اشعار تائیه ابن الفارض در حدود دوهزار بیت انشاء

فرمودند که یکصد و بیست و هفت بیت آنرا اختیار و بحفظ
و انتشار آن اجازه صادر گردید و بقیه را ماورای ادراک عقول
نفوس تشخیص دادند و همین یکصد و بیست و هفت بیت
است که به قصیده عز و ورقائیه شهرت یافته است .

ابن الفارض مذکور در سنه ۵۲۶ هـ در قاهره متولد

و در روز سه شنبه دوم جمادی الاولی از سنه ۶۳۲ هجری

در همان شهر وفات نموده و بر حسب وصیتش در قرافه

بالای کوه المقطم در کنار مسجد معروف به عارض دفن

شده است و دیوان او با ذکر معنی بعضی لغات آن بسمی

و اهتمام عبدالرحمن محمد در سنه ۱۳۵۳ در مصر بطبع

رسیده است . و معنی بیت مزبور این است که با طیب خاطر

و میل مطیع حکم و فتوای قاضی هستم که حکم عجیبی داده

است فتوا بر یختن خون من داده است در مکان حل و حرم

توضیح آنکه حرم بآن قسمت از اراضی و مواضعی گفته میشود

که در اطراف خانه کعبه در مکه قرار دارد و جنگ و خونریزی در

آن حدود حرام گشته و حتی اگر شخص قتل نفس کرده باشد

و خود را بآن حدود برساند در امن و امان است و کسی راحق

تعرف بر او نیست .

و حل مواضع و اماکن ماوراء آن حدود است که جنگ و جدال

آزاد و مانعی ندارد و همچنین در شماره ماههای سال
 اشهر الحلال و اشهر الحرام مشهور است و در ایام جاهلیت
 قبل از اشاعه اسلام در عربستان معمول بوده و بعد از
 دیانت اسلام نیز همان رویه تثبیت گردیده است مقصود
 از اشهر الحرام چهار ماه محرم ذیقعد ذیحجه و رجب
 است که اعراب جنگ و مناوزه را در این چهار ماه حرام
 نموده بودند و اشهر الحلال هشت ماه بقیه سال است
 که دائما بنزاع و جدال میپرداختند .
 حضرت عبدالبهائی نیز در لوحی خطاب بجناب آقا میرزا
 جلال افغان شیراز این اصطلاح را ذکر فرموده اند :
 " چون خازن بیت الله و خادم آستان حل و حرم کبریا
 بوده اید همیشه مورد عنایت مخصوصه الهیه بوده و هستید "
 و در لوح مبارک زیارتنامه بیت مبارک بغداد که خطاب
 بجناب ملا محمد نبیل زرنجی است چنین نازل شده :
 " ان یا محمد ذکر الناس بهذا الحلال والحرم لان هذا مقام
 الذی جعله الله مقدسا عن کل دنس و مطهرا عن انظر
 المغفلین

صفحه ۲۲ « یا شیخ برستی میگویم ختم رحیق مختوم

باسم قیوم برداشته شد خود را محروم نما »

در این بیان مبارک اشاره بآیه ۲۱ سوره مطفین قرآن
 شریف است که میفرماید (ان الأبرار لفي نعیم علی الأرائك
 ينظرون تصرف فی وجوههم منضرة النعیم یسقون من ریحیق
 مختوم ختامه مسك وفي ذلك فلیتنافس المتنافسون
 یعنی بد رستگه نیکوکاران در نعمت میباشند و بر تختها
 نشسته مینگردند می شناسی در رویه‌هایشان تازه گی نعمتی
 بهشت را می آشامند آنها را از شراب خالص مهر شده
 که مهر آن از مشگ است و در این شراب پس باید رغبت
 کنند رغبت کنندگان
 حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس میفرماینند
 " لا تحسبن اننا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الریحیق
 المختوم باصابع القدرة والاقتدار " مضمون این بیان
 آنکه گمان مهیرید که ما برای شما احکام نازل کرده ایم بلکه
 باز کردیم مهر شراب سریمهر را بانگشتان قدرت و اقتدار
 و در معانی متعدده ریحیق مختوم در لوح مبارک خطاب
 به غلام قبل علی چنین میفرمایند :

" هنیئالك وللذین شربوا ریحیق البیان من ید عنایة
 ربهم الرحمن ومقصود از ریحیق گاهی نفس آیات الهی بوده
 و هنگامی حبش من شرب منه لن یظما ابد ا و این ریحیق

حیات بخشد و زندگانی ابدی عطا نماید و در مقامی مقصود از آن لثالی مکنونه در میان مقصود عالمان است و گفتوس آن آثار است که از قلم اعلی نازل گشته این رحیق را زوال اخذ ننماید و لا زال باقی بوده و هست و او بار ائمه الهی محفوظ است بخاتم عصمت و چون بحسبیت الهی در این ظهور اعظم بید قدرت خشمش برداشتیم لذا مخلصین و مقربین و مستعدین عرفان را یافتند و بشطرش شتافتند در یک مقام رحیق اسبابی است که انسان را بمبداء میرساند و نشاطش بساط انقطاع مهسوط نماید و در یک مقام ایادی امر او بود و هستند ایشانند سابقان رحیق عرفان طوبی از برای نفسی که بآن فائز شد و در این رحیق تحقیق حقیقی مکنون و مخزون هر ستمی باصفاء آن فائز شد و از اهل مدینه لقا لدی الله مذکور است مانی که سبب حیات ابدی و علت بقای سرمدی است امروز یدالله عطا میفرماید و می بخشد از حق میطلبیم گل را باین رحیق حقیقی معنوی فائز فرماید و احدی را محروم نکند اوست بخشد و شو انان.

از مجموعه الواح استنساخ

شده همدان

و نیز در لوح مبارک خطاب به (۱) جناب محمد علی میفرمایند :

" بنام دانای یگتا انشاء الله از رحیق مختوم که با صبح قیوم گشوده شد بیاشامی و قسمت بری از برای این رحیق تعبیرات شتی در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت شده در این مقام بکلمه علیا تمبیر شده و مقام دیگر باستقامت کبری و همچنین بقلم اعلی و بالذی ینطق بین الأرض و السماء و همچنین بآنچه از قلم مالک قدم جاری و ساری است هر نفسی فی الحقیقه از او بیاشامد و باوفائز شود جمیع عالم قادر بر منع او نباشد بحق ناطق شود و الی الحق توجه نماید و للحق بر خدمت امر قیام کند انشاء الله از این رحیق بیاشامی بشأ نیکه بنهیق نفوس معرضه ترا از مالک احدیه منع نماید ان ربك لهو الناصح المشفق العليم "

(در کاشان استنساخ شد)

و همچنین در لوح مبارک مندرج در کتاب اقتدارات صفحه ۵۹ چنین میفرمایند :

" خمر معانی این ظهور است که از قبل بر رحیق مختوم ذکر شده در کلمات مست و راست و خاتم مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند ولیکن بقدری از آن فائز نشده اند "

صفحه ۲۲ - آدم خاکی از کلمه الهی عرش شد

این بیان مبارک اشاره به کیفیت خلقت آدم ابوالبشر است

که طبق اصطلاحات و عبارات وارده در کتب عهد عتیق
جسم آدم از خاک و جان پاک او از عالم الهی است
در باب ۲ سفر پیدایش آیه ۷ میفرماید (خداوند خدا
پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات
دمید و آدم نفس زنده شد)
و نیز در باب ۱ - سفر پیدایش آیه ۲۷ میفرماید (پس خدا
آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید)
و در قرآن شریف سوره الحجر آیه ۲۷ میفرماید (و انذ قال
ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حماء سنون
فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقموا له ساجدين)
یعنی و گفت پروردگار تو از برای ملائکه که من خلق کننـده
انسان هستم از گل خشک شده و از گل سیاه گندیده پس
زمانیکه صورت آدم را درست کردم در او دمیدم از روح -
خودم پس شما به نشینید از برای او سجده کنده "
و در کلمات مکتون ملا محسن فیض کاشانی مذکور است :
(وفي الحديث النبوي المشهور ان الله خلق آدم على
صورة وفي رواية على صورة الرحمن قيل يعني خلقه
على صفة حيا عالما مزيدا قادرا سميعا بصيرا متكلما "

+++++

اشاره به بعضی از حواریین حضرت مسیح است که شغل
آنها ماهیگیری بود مانند پطرس رسول که نام اصلی او در
عبری کیفا یعنی سنگ و عربیها او را شمعون صفا نامیدند
و حضرت مسیح بجهت اظهار ایمان و اعتقادش به ابن الله
بودن مسیح او را پطرس که در لغت یونانی بمعنی سنگ است
نامیده و فرمود گلیسای خود را بر این صخره بنا خواهم نمود .
در انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۳ تا ۱۸ در این باره چنین
مذکور است :

" هنگامیکه عیسی بنواحی قیصریه فیلیپس آمد از شاگردان خود
پرسید ه گفت مردم مرا که پسر انسانم چه شخصی میگویند
گفتند بعضی یحیی تممید دهنده و بعضی الیاس و بعضی
ارمیا یا یکی از انبیا ایشانرا گفت شما مرا که میدانید شمعون
پطرس در جواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده
عیسی در جواب وی گفت خوشا بحال تو ای شمعون بن
نویا زیرا جسم و خون این را کشف نکرده بلکه پدر من که
در آسمان است و من نیز ترا میگویم که تویی پطرس و برین

صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت"

بقرار مَدزجات انجیل شغل پطرس ماهیگیری بوده و چون اندریاس برادر او مسیح را ملاقات نموده ایمان آورد او را نزد مسیح برده مؤمن گردید و مسیح با او فرمود دام ماهیگیری را بگذار تا تو را صیاد آدمهانمایم و او اطاعت نموده ترك شغل و كار خود نمود و از حواریین محسوب گردید و بعداً او را بمقام خلافت و جانشینی آنحضرت شناختند -

آندریاس نیز ماهیگیر بود همچنین یعقوب کبیر و برادرش یوحنا فرزندان زیدی بشغل ماهیگیری مشغول بودند .

وقتی که ایمان آوردن او را حضرت بهاء الله در بعضی الواح از جهت تذکر و تنبیه مذکور داشته اند از جمله در لوح خطاب به پاپ پی نهم چنین میفرمایند :

"... ان ذكر اذ اتى الروح (عيسى) افتى عليه من كان اعلم علماء عصره فى مسره وآمن به من يصطاد الحوت فاعتبروا يا اولئى الألباب " و نیز در همین لوح مبارك میفرمایند

هذا يوم فيه تصيح الصخره (پطرس) باعلى الصيحة وتسبح باسم ربها الفنى القمعال "

xxxxxx

ایضاً صفحه ۲۲ - « حضرت ابو ذر را غم بود سید امم شد »

ابو ذر نام اصلی او جندب بن جنادة بن قيس الفخارى - منسوب به غفارة پسر قبيله ایست از کفانه بود شغل او - چوپانی و با قلب پاک و صاف حضرت رسول اکرم را بمحض ملاقات ایمان آورده از اصحاب آنحضرت محسوب گردید و شهدایت و ارشاد بستگان خود پرداخت و چندین مرتبه مورد ضرب و شتم قویش واقع شد و بعد از چندی بمدینه آمده در ملازمت آنحضرت بسر میبرد او در صداقت و راستگویی معروف و حضرت رسول درباره او فرمود ما اطلت الخضره ولا اقلت الخیراء من ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی آسمان و زمین مانند آبادی راستگویی نشان نداده است او در اظهار کلمه حق در هر جا و نزد هر کس باک نداشته و پس از رحلت پیغمبر از طرفداران علی بن ابیطالب بوده و خلافت را حق آنحضرت میدانست . در زمان خلافت عثمان در شام سکونت داشت و بارویه حکومت معاویه که در جمع مال و زخارف دنیا حریص بود مخالفت مینمود و همه جا در برابر مردم آیه مبارکه (والذین

يكنزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها في سبيل الله) را
 ميخواند و از اعمال معاويه و طرفداران او انتقاد ميکند
 لذا معاويه بعثمان شکايت نمود و عثمان او را از شام بمدينه
 احضار کرد و در انجا نیز مردم گرد او مجتمع شده و او را اعمال
 شنيعه معاويه و دنياپرستي و حرص و طمع او گفته و آيه مزبور
 را تکرار مينمود و از فضائل و کمالات خاندان رسول الله
 صحبت ميکرد با ينجبهت عثمان او را به رنده که در چهار
 منزلی مدينه است تبعيد کرد و او با عيال خود در آنجا بسر
 ميبرد تا در سنه ۳۱ هجری در آنجا وفات نمود
 حضرت بهاء الله در لوح مبارك بکریم ميفرمايند :
 (ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن نير اعظم
 جميع علما و ادبا و حکما از آن شريمه عرفان رحمن محروم
 ماندند و ابوزر که راعي غنم بود بمجرد اقبال بفتنی ممتعال
 بحور حکمت و بيان از قلب و لسانش جاری و حال جميع علمارا
 نزد کرش خاضع مشاهده مينماي و حال آنکه در اول امر
 احدی با و اعتنا نداشته تعالی القديم ذوالفضل العظيم انه
 هو الحاکم علی ما اراد و انه لهو المقتدر القدير)

ايضاً در صفحه ۲۲ - «يا شيخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نيت»

این بیان مبارك در باره علومى است که از حرف شروع و بحرف

خاتمه يابد و ابدا مورد استفاده بشر نباشد در دوسط عمر
 بعد از آن چنين توضيح مطلب را ميفرمايند : " مقصود
 از اين علوم علومى است که از لفظ ابتدا شود و بلفظ منتهى
 گردد و لکن علومى که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت
 و آسايش عباد است عند الله مقبول بوده و هست "
 بيانات مبارك در باره اهميت کسب علوم و صنايع در کتاب
 مستطاب اقدس و ساير الواح مبارك بسيار است از آن جمله
 در کتاب مستطاب اقدس ميفرمايند : " ان ناکم بأن تترقوا
 من العلوم ما ينفعکم لا ما ينتهى الى المجادلة فى الکلام
 هذه خير لکم ان انتم من الحارفين "
 و در قسمت ششم از لوح مبارك طرازا ت ميفرمايند :
 " دانائى از نعمتهاى بزرگ الهى است تحصيل آن بر کسى
 لازم اين صنايع مشهوره و اسباب موجوده از نتايج علم و حکمت
 او است که از قلم اعلى در زير الواح نازل شده قلم اعلى آن
 قلمى است که اشالى حکمت و بيان و صنايع امکان از خزانه
 او ظاهر و هویدا " و نيز در قسمت يا زدهم از الواح
 بشارات ميفرمايند : " تحصيل علوم و فنون از هر قبيل
 جائز و ليکن علومى که نافع است و سبب و علت ترقى عباد است
 كذلك قضى الأمر من لدن آمر حکيم "

و همچنین در لوح مبارك تجلیات میفرمایند : " تجلیاتی
سوم علوم و فنون و صنایع است علم بمنزله جناح است از برای
وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر گل لازم و لکن
علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که بحرف
ابتدا شود و بحرف منتهی گردد "

در صفحه ۲۲ و ۲۳ «... چه که ملاحظه شد نفسی که بیک کلمه از آن علوم آگاهانه

برگردد عقیان صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم "

مصدّق این بیان مبارك در باره شیخ محمد حسن نجفی
معروف بجواهر الکلام و ملا جعفر گندم پاک کن اصفهانی
ظاهر و آشکار گردید زیرا در همان سال اول ظهور مبارك
حضرت اعلی ملاعلی بسطامی ثانی من آمن حسب الأمر
آنحضرت جهت نشر امر مبارك و ابلاغ امر و رسانیدن توقیع
منیع به شیخ مزبور بکربلا عزیمت نمود و در آن مرکز علمیه ابلاغ
رسالت را بپایان رسانیده توقیع منیع را بشیخ تسلیم نموده
آیات و آثار مبارکه را ارائه داد ولی شیخ استکبار نمود و
آیات الهیه را بانظار تحقیر و بی اعتنائی نگریسته ظهور جد
را مردود خوانده بشدت اعتراض نمود و سایر طلاب و فقها
نیز به تقلید از او با جناب ملاعلی مقاومت نموده او را تکفیر

نمودند و فتنه عظیمی برخاست و حکومت عثمانی ناگزیر
ملاعلی را ببغداد فرستاد و در آنجا با علما روپرو شد و محاجه
نموده و عاقبت حکم تکفیر و اعدام او را دادند و الی ناچار او را
با کسب دستور از اسلا مبول تحت نظر عده ئی از سواران از
طریق موصل با اسلا مبول فرستاد و بعداً معلوم گردید
آن جان پاک در حبس گرگوک از اینجهان در گذشته است
و او اول کسی است که در راه امر مبارك جان خود را فدا
نمود و شیخ محمد حسن چون توقیع مبارك را رد نمود
توقیعی دیگر از حضرت اعلی خطاب با و نازل گردید که
در باره جناب ملاعلی چنین میفرمایند : " انا بعثنا هلیا
من مرقدہ و ارسلناه الیک لوعرفته لسجدتک بین یدیه) و
حضرت بهاء الله در لوح نصیر میفرمایند : (نقطه اولی روح
من فی الملک فداه به محمد حسن نجفی که از علماء بزرگ و
مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده اند که مضمون آن
اینست که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث
فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواج مبین بسوی تو فرستادیم
و اگر تو عارف با و میشدی و ساجد بین یدی او میشستی هر آئینه
بمهر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اول
تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو

حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود انتهی حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است . آن علی که فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملاحظی بسطامی بود " و مقصود مبارک از جمله (و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود) جناب ملا جعفر گندم پاک کن میباشد . در کتاب مستطاب اقدس درباره شیخ مذکور چنین میفرمایند . " و از کزو الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقح القمح و الشمیر و کان یکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل و النهار و لما اتی المختار مانفعه حرف منها لوفعه لم یعرض عن وجهه به انارت و جوه المقربین .

شیخ محمد حسن مذکور فرزند شیخ باقر بن شیخ عبد الرحیم بن آقا محمد بن ملا عبد الرحیم شریف اصفهانی است و در محضر سید جواد صاحب منهاج الکرامه و شیخ جعفر کاشف الغطاء و فرزندش شیخ موسی تلمذ نموده و بشدت در پی شهرت و نام بوده تا در اواسط قرن سیزدهم هجری با مال و آرزوی خود رسیده بریاست عامه شیعیان و مرجعیت

تامه باو تفویض شد . او غالباً به تحریر رسائل و کتب مختلفه درباره فروع احکام میپرداخت و از توجه به مسائل عقلی و حکمتی استیحا ش شدید داشت حتی تحصیل علم اصول را که متأخرین از مجتهدین با علوم عقلیه آمیخته بودند حرام میدانست و از او نقل کرده اند که مکرر میگفت :

والله ما بعث محمد بن عبد الله الا لأبطال الحكمة .

او جناب شیخ احساسی وسید رشتی را تکفیر نمود و چون طرفداران شیخ وسید زیارت نامه صفوان جمال را بر مرقده حضرت امیر آویخته و میخواندند و یک جمله آن (السلام عليك یا منزل المن والسلوی) بود دستور داد آنرا حاک نمایند تا مبادا سبب گمراهی شیعیان شود و چند ی نگذشت که از هرسو بر او ایراد کردند و عقاید شیخیه شیوع یافت ناگزیر امر کرد آن جمله را در مقام خود بنویسند .

کتاب معروف او جواهر الکلام است که به تفصیل در شرح شرایع اسلام تالیف نموده و از اینجهت به صاحب جواهر معروف گردید در کتاب قصص العلماء از حالات او مذکور گردیده از آنجمله مینویسد :

(در زمانی از ازمه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمد آخوند ملا آقا (در بندی) بدیدن او رفت —

شیخ باخوند گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام
آیا شما او را دیده اید و پسندیده اید آخوند گفت که از
این جواهر در خزائن ما بسیار است (

) کتاب خزائن از تالیفات خود ملا اقا در بندی است (
و همچنین نویسنده کتاب قصص العلماء میرزا سلیمان
تنکابنی طرز نماز شیخ را پست تر از نماز گذاری دیگران
دیده و تعجب نموده است که چگونه او فرائض را بر سرعت
انجام داده و بعد از سجده اخرا بلافاصله سر را از سجده
برداشته با تسبیح ملاحظه میکرده تا تشهد و سلام میگفت .
و نیز مذکور است که شیخ در دادن اجازه اجتهاد بسیار -
ساهله مینمود و از اینجهت چندین اشخاص بی علم
و بی سواد از او اجازه اجتهاد دریافت داشتند . او در -
سال ۱۲۶۶ - در سن قریب به هفتاد سال در نجف
درگذشت و سوء رفتارش نسبت بجناب ملا علی بسطامی
و اعراض و انکارش نسبت بحضرت اعلی در متون تاریخ -
باقیمانده .

و اما جناب ملا جعفر گندم پاک کن در اصفهان بوسیله
جناب باب الباب بامر مبارک مؤمن و منجذب گردید و پس از
چندی در عالم رؤیا موعود منتظر را مشاهده نمود تا روزی

در میدان اصفهان در حین عبور حضرت اعلی نظرش بر جمال
آنحضرت افتاد و دید همان چهره نورانی است که در رؤیا
دیده است لذا دل از دست داده غریب خود را انداخته -
آنحضرت را بشناخت و در پیش روانه شد و از نقبا محسوب گردید
و در واقعات قلعه طبرسی شرکت نموده شریک شهادت نوشید
حضرت اعلی در باب ۱۴ ساز واحد هشتم کتاب بیان فارسی
در باره او چنین میفرمایند .

(همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر
الهیة جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر
نقبا گرفته شد در ارض صاد که ظاهر اعظم اراضی است و در هر
گوشه مدرسه آن لایحی عبادی هستند که با سم علم و اجتهاد
مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را میپوشید
این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد اسفل خلق
اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق)

صفحه ۲۳ - « اینمظلوم در آیاتیکه حضرت سلطان ایده الله رب الرحمن
عزم توجیه اصفهان نمود ازین حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه نموده
ائمه صلوات الله علیهم نمود »

بطوریکه در کتاب منتظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۷ قمری

۱۸۵۰ مسیحی مذکور است در غره ماه رجب این سال ناصرالدین شاه از پایتخت حرکت نمود و عازم اصفهان گردید و در پانزدهم ماه رمضان وارد اصفهان شد در همین اوان حضرت بهاء الله در اوائل ماه شعبان ۱۲۶۷ از طهران بکربلا عزیمت فرمودند و بطوریکه در تاریخ نبیل مذکور است آنحضرت علت این مسافرت را چنین بیان فرموده اند :

"امیر نظام روزی ما را خواست ملاقات نماید و در هنگام روبروشدن بکمال احترام اظهار داشت من میدانم که در حادثه قلمه اگر معاضدت و مساعدتهای شما بملاحسین و سایر اصحاب نبود آنها قادر نبودند مدت هفت ماه باقوای دولتی مقاومت نمایند ولی نتوانستم دلیل قانع کننده بر شرکت شما بیابم و جای تأسف است که شاه و مملکت از وجود شما استفاده ننموده و حالا فکری که بخاطر من رسیده این است که در اینموقع که شاه باصفهان عزیمت نموده بهتر آنستکه شما چندی به عتبات عالیات بروید و در بازگشت شاه قصد دارم وظیفه امیردیوانی را درباره شما برقرار نمایم"

آنحضرت از قبول وظیفه دولتی مزبور عذر خواسته و ادعاهای او را بنهایت قوت رد فرمودند ولی برای مسافرت حاضر گشتند

بعد از چند روز دیگر سمت کربلا عزیمت فرمودند در این سفر فقط شکرالله نوری از نزدیکان و میرزا محمد مازندرانی بقیه السیف قلعه طبرسی همراه بودند . قسمت عمده از ماه رمضان را در گرمانشا بسر بردند و در آنجا میرزا احمد کاتب و نبیل زرنندی بشرف زیارت آنحضرت نائل شده و بآنهاد دستور فرمودند بطهران بروند و تا مراجعتشان میرزا احمد در طهران بماند و نبیل زرنندی باتفاق میرزایحیی بقلمه ذوالفقارخان در نزدیک شاهرود بروند و میرزا احمد جمعیه عی از حلویات عنایت فرمودند که بوسیله جناب میرزا موسی گلیم جهت حضرت عبدالیهما ۴ که انوقت باتفاق والده در مازندران بودند بفرستند . پس از چند روز توقف در بغداد در ماه شوال ۱۲۶۷ مطابق با ۲۸ اگست سال ۱۸۵۱ میلادی بکربلا ورود فرمودند در آنموقع عده عی از اصحاب در کربلا بودند از جمله شیخ حسن زنوزی بود که حضرت اعلی در ایام حبس چهریق باو فرموده بودند لازم است بکربلا بروی و در آنجا ساکن گردی تا اینکه بچشم خود جمال حسین موعود را مشاهده نمائی در انوقت مرابیان بهاور و محبت و خضوع مرا باو تقدیم نما و همچنین باو فرمودند بدان که من مأوریت بزرگی بتوصیحت نمودم مبادا در قلبت سستی

راه یابد و این فخر را فراموش کنی لذا بر حسب امر آنحضرت بعد از مدت قلیلی بگریلا رفته در آنجا تزویج نموده ساکن شد و مشغول کتابت مشغول گردید تا آنکه در یوم عرفه نهم ذیحجه از سال ۱۲۶۷ در حالیکه نزدیک در داخل حرم امام حسین بزیارت مشغول بود برای اولین بار چشمش بجمال حضرت بهاء الله افتاد و تاثیر عمیقی در او نمود آنحضرت بالطف و محبت بی نظیری با او توجه نموده در حالیکه دست او را در دست خود داشتند فرمودند می خواهم امروز تو را در گریلا شهرت دهم که بابی هستی و صحبت کنان میرفتند تا آنکه با او فرمودند شکر کن خدا ایراکه در گریلا ماندی و چشم خود جمال حسین موعود را مشاهده نمودی در آنحال بیان مبارك حضرت اعلی را که تصور میکرد در آئینده بعیدی مصداق خواهد یافت بخاطر آورد و دانست که آنحضرت همان موعودی است که حضرت باب بظهور او وعده فرموده است در اینحال بر خود لازم شمرد که آنرا اعلان نماید ولی با او فرمودند صبر کن وقت آن خواهد رسید و او مطمئن شده بشکروثنای الهی پرداخت . مدت توقف مبارك در رعیتات یکسال بطول انجامید

ایضاً در صفحه ۲۳ « و بعد از رجوع نظر به گرمی هوا و در آن مخالفه و شدت آن

به لواسان رفتیم

بطوریکه مذکور گشت توقف حضرت بهاء الله در رعیتات یکسال بطول انجامید و در این هنگام ناگهان امیر کبیر پسر از سه سال فرمانروائی مورد سخط و غضب ناصرالدین شاه قرار گرفته از مقام صدر تغلخ و بکاشان تبعید گردید و اندکی نگذشت که در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ بدستور شاه و فرمان او حاجی علی خان حاجب الدوله و مأمورین غلاظ و شداد او معجلاً بکاشان اعزام گردیده و در حمام عمارت فین رنگ حیات او را قطع نموده بزند گانیش خاتمه دادند (۱) و بعد از او میرزا نصرالله نوری مصروف بمیرزا آقاخان ملقب باعتماد الدوله بمدارات منصوب گردید و او نامه بی بحضور

(۱) درباره عزل میرزاتقی خان امیر کبیر در ناسخ التواریخ شرحی مرقوم داشته که خلاصه آن این است که در روز بیستم ماه محرستاره اقبال او افول نموده و از صدارت معزول و بهمان منصب امیر نظامی که سابق داشت باقی و بحکومت کاشان برقرار گردید ولی چون از قبول امتناع نمود او را تحت بقیه در صفحه ۳۸

حضرت بهاء الله دائر بتقاضای معاودت بایران مرقوم
و ارسال نمود و مقصدش آن بود که بین دولتیان و اصحاب
نقطه اولی را الفتی داده رفع اختلاف بنماید لذا آنحضرت

مقدمه در پاورقی صفحه ۳۷

نظار سواران جلیلوند بکاشان تبعید و در باغ فین تحت نظر
قرار گرفت و درباره قتل او نویسنده ناسخ التواریخ چنین
مینویسد: " پس از مدت يك اربحین که میرزاتقی خان در
قریه فین روزگذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال
بگشت سقیم و طلیل افتاد و از فرود انگشتان پای تافرازش کم
رهمین ورم گشت و شب و و شنبه هیجدهم ربیع الاول در
گذشت "

و در کتاب حقائق الاخبار تالیف میرزا جعفر حقایق نگار
مهور موجقی قتل او را اشکارا چنین نوشته است: " پس از مدت
يك اربحین بر حسب موایدید امانا و مرا فنایش بر بقایش
مرجح گردید حاجی علیخان فراشباهی بکاشان شتافت
روز هیجدهم ربیع الاول در گرمابه بدون عجز و لا به ایادتی که
مدتی متمادی از یحین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار
میداشت فضا دژخیم نهاد اجل بقصد یحین و یسار ش

که قبل از وصول نامه عازم بازگشت بایران بودند عزیمت
فرموده در ماه رجب از سال ۱۲۶۸ بطهران ورود فرمودند
و اعتماد الدوله برادر خود جعفر قلیخان را بسمت مهماندا
ری
تعیین نموده و تا مدت یکماه پذیرائی کامل بعمل آورد و
عده زیادی از اعیان و رجال دیدن نمودند و سپس بمناسبت
گرمی هوای تابستان بشمیران بلوک لواسان تشریف برد و
در قریه افجه که محل تابستانی صدراعظم بود اقامت فرمودند

بقیه از صفحه ۳۸

پرداخته بدیار عدمش روانه ساخت "

و در رساله مرحوم دکتر خلیل اعلم الدوله ثقفی فرمان ناصر
الدین شاه را دائر به قتل امیر کبیر باین شرح درج نموده
است: " چاکراستان ملایک پاسبان فدوی خاص دولت
ابد مدت حاجی علیخان پیشخدمت خاصه فراشباهی
در بار سپهر اقتدار مأموریت دارد که به فین کاشان رفته میرزا
تقی خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت
بین الاقران مفتخر و بمراحم خسروانی مستظهر بوده باشد "

مممممممممممممممم

این حکایت راجع بحادثه تیر خوردن ناصرالدین شاه از دست بابیان است و قضیه مزبور بنحو اجمال از این قرار است که پس از شهادت حضرت اعلی عده بی از بابیان که بی نهایت از این حادثه جانگداز محزون و دلخون بودند و مصدر جمیع این مظالم را ناصرالدین شاه میدانستند خود سرانه تصمیم بخونخواهی و انتقام گرفته و با آنکه حضرت بهاء الله بوسیله برادر خود جناب میرزا موسی کلیم بآنها پیغام داده و نصیحت فرمودند و شیخعلی ترشیزی ملقب به عظیم را که از اصحاب خاص و فداکار حضرت اعلی بود و بانی و محرک و مشوق دیگران بخونخواهی گردید نهی و تحذیر از این عمل فرمودند معذک آنها مصمم بر اجرای نیت خود شده و روزیکشنبه ۲۸ شهر شوال سال ۱۲۶۸ مطابق با ۱۵ ماه اوت از سال ۱۸۵۲ میلادی موقعیکه ناصرالدین شاه باوزرا و نوکران درباری بقصد شکار از قصر سلطنتی نیاوران خارج شد هنوز چندان از قصر دور نشده بود که سه نفر از بابیان صادق تبریزی فتح الله حکاک قمی و حاجی قاسم

نیریزی بمنوان داشتن عریضه و دادخواهی خود را بشاه نزدیک نموده و با طپانچه و غداره حمله کرده میخواستند - شاه را از اسب بزیر کشند . شاه از اثر اصابت ساچمه طپانچه مجروح گشت و ملازمان درباری که قدری دورتر از شاه بودند خود را رسانده و شاه را نجات دادند و صادق را همانجا بقتل رسانده و جسد او را بدم قاطر بسته بشهر کشیدند و - آنرا دو نیمه کرده نیمی بطرف دروازه شمیران و نیمه دیگر بدروازه عبدالمعظم آویختند و دو نفر دیگر را نیز دستگیر و تحت شکنجه قرار داده و فتح الله حکاک را بعد از همه عذابها چون حرفی نمیزد تمور کردند لال و کراست گولها سربی آب کرده بردهان او ریخته بحیاتش خاتمه دادند و چون فرمان شاه بدستگیری بابیان صادر شد لذا اعمال و کارکنان دولتی و عامه مردم بهیجان آمده و حاجب الدوله بوسیله عباس نام گماشته حاج سلیمانخان از اجتماعات منزل سلیمان خان مطلع شده بمنزل او ریختند و او را بعهده بی از مهمین بابیه دستگیر نموده و او را تهدید کرده در کوچه ها گردانیده محل و مسکن اصحاب را نشان داده و باینجهت عده بی گرفتار و قریب هشتاد و یک نفر از اصحاب بانواع واقسام شکنجه و عذاب به قتل رسیدند که سی و هشت نفر آنها از مشاهیر

اصحاب بودند مانند جناب قره العین طاهره که تا آن —
 هنگام درخانه محمود خان کلا نتر نوری محبوس بودند —
 و بدستور عزیزخان سردار گل اورا باغ ایلخانی آورده خفه
 نمودند ریاهی بیانداختند و دیگر آقا سید حسین یزدی
 کاتب حضرت یاب که در حبس انبار بود و در همانجا بدست
 عزیزخان سردار مقتول گردید و طبق دستور صدر اعظم عده ثنی
 از دستگیر شده هارابین طبقات اهالی تقسیم نمودند —
 که بقتل برسانند لذا شیخ عظیم بدست ملاها بقتل رسید
 و حاج سلیمانخان تبریزی و حاج قاسم نیریزی بدست
 حاج علی خان حاجب الدوله و میر غضبان اولی رادر
 شهر و دومی رادر شمیران شمع اجین نموده بشهادت —
 رسانیدند و حاج میرزا جانی کاشانی بدست ملک التجار و
 سایر تجار بازار گشته شد و میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن
 نوری را با صرار برادرش سرشاطران شاهی سر بریدند —
 و ملا عبد الکریم قزوینی را توپ بیان ریز ریز کردند و حسین
 میلانی را سربازان با سرنیزه تفتنگ نیزه پیچ نمودند —
 و حاجی میرزا حسن خراسانی را شاهزادگان قاچاریه بقتل —
 رسانیدند و لطفعلی میرزا شیرازی را شاطران شاه —
 در میان گرفته گشتند و ملا زین العابدین یزدی را مستوفیان

بقتل رسانند و ملا حسین خراسانی را نظام الملک

بقتل رسانید

صفحه ۲۴ - « و در آن ایام امور منقلب و نارغضب شعل

جمعی را اخذ نمودند از جمله اینمظلوم را»

پس از حادثه مزبور چون وقوع آنرا بیش از همه بحضرت
 بهاء الله نسبت میدادند مأورین در صد دستگیری ایشان
 برآمدند و اعتماد الدوله چون از خطر آگاه گردید بوسیله
 برادر خود جعفر خلیخان محرمانه پیغام فرستاد و اونیز قضیه
 را بانحضرت اطلاع داده و ضمنا اشاره نمود که مهد علیا
 مادر ناصرالدین شاه فوق العاده غضبناک و علنا اینواقعه
 را بانحضرت نسبت داده و صدراعظم را میخواست در ایمن
 عمل شریک معرفی نماید و تقاضا نمود که خود را مخفی بدارند
 ولی حضرت بهاء الله قبول فرموده و فوراً از افجه بسمت
 نیاوران حرکت و در زرگنده بمنزل میرزا مجید شوهر همشیره
 خود که منشی سفارت روس بود وارد گردیدند — در آنجا
 مأورین حاجب الدوله فراشباشی مطلع شده و آنحضرت
 را گرفتار و زنجیر نموده بشهر آوردند و در بین راه از شمیران
 تا شهر مورد اهانت و شتمات تماشاچیان که در دو طرف راه
 ایستاده بودند واقع شده و اهالی از شدت تعصب چنان

برافروخته بودند که از سنگ و چوب آنچه در دست رشان بود بسمت آنحضرت پرتاب مینمودند حتی در نزدیکی سیاه چال پیرزنی را دیدند که از میان جمعیت خارج شده سنگی در دست دارد و از شدت غشم و غضب میلرزد و مأمورین را قسم میدهد که بمن فرصت دهید تا این سنگ را باویزنم حضرتبها^۱ الله که متوجه او بودند بفراشان فرمودند بگدارید این پیرزن بمقصودش برسد بعقیده او عملش عند الله مقبول است

در ضمن مناجاتی راجع به مصیبات آن ایام چنین میفرمایند: " او ان ذكر يا الهی حين الذی اخذونی وانهبونی من قرية الى مدينة وکان رأسی عربانا ورجلی متحافیا و عنقی مفلولا ویدای شد و نائم اجتمعوا علی العباد و منهم الذین ما عرفونی و الذینهم عرفونی ف منهم کانوا قائمون و متحییرون فی امری ف منهم کانوا ان یشمتونی و الذین ما عرفونی رموا کلیم نحوی ما تیسر لهم من الحجر و الخشب کانهم ماشربوا خمر الانصاف و ماشموا روائح الأتلاف " (نقل از لوح قرن)

ایضاً صفحه ۲۴ - « چون وارد حبس شدیم بعد از ورود

ما داخل دالانی ظلمانی نمودند »

محبس انبار سلطنتی که محل بند و زنجیر جمعی از اصحاب قرار گرفته بود و پس از عبور از آن منتهی بسیاه چال میشد از در ارك دولتی که بغیابان جبه^۲ خانه باز میشد شروع میگرددید و بمحارت مسکونی میرزاتقی خان امیرکبیر که قبل از او هم منزل حاجی میرزا قاسمی بوده منتهی میشد محارت مزبور پس از عزل امیرکبیر و قتل او درگاشان بامر ناصرالدین شاه جزو متصرفات دولتی درآمد و قسمتی از آن مبدل به تکیه دولت شده و در ایام محرم و عزاداری مجالس تعزیه و روضه خوانی در آنجا منعقد میگرددید و سیاه چال عبارت از گلخن حمام خراب و متروکه این محارت بود که فوق العاده متعفن و پراز حشرات و محل حبس قاتلین و قطاع طرق و یاغیان قرار داده بودند و حضرتبها^۳ الله را در این حادثه در چنین محلی داخل نموده و مدت چهار ماه که از او اسط^۴ نیتعمده سال ۱۲۶۸ - الی او اسط ربیع الاولی سال ۱۲۶۹ میباشد در حالیکه زنجیر معروف بقره گهر که هفتد من وزن داشت برگردن و پاهای مبارک درکنند بود و محبوس داشتند و با جمعی از سارقین و قاتلین محشور و مؤانس نمودند در ضمن مناجاتی راجع بمصدمات وارده در سجن طهران چنین میفرمایند :

" لم ادر من اى بلائى اشكو اليك اشكو يا الهى عن سجنى
فى أشهر معلومات اوعما ورد على فيه من سلاسل السذى
كسرت عنقى من ثقلها اوحديد الذى كان على رجلى عما
اكتسبت ايدى الأشقياء " (نقل از لوح قرن)

و در همین لوح مبارك صفحه ٩ ميفرمايند : " واگر وقتى
آنجناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نواب و رئيس آن
محل يطلبنند كه آن روزنجير را كه يكى بقره كهر و يكى
بسلاسل معروف است بنمايند قسم به نير عدل كه چهار
شهر اينمظالم در يكي از اين دو معذب و منلول "

صفحه ٢٥ - « از آنجا از سه پد سر شيب گذشتيم و به مقرى كه
معين نموده بودند رسيديم اما محل تاريخ و معاشر قريب

صد و پنجاه نفس از سارقين اموال قاتلين نفوس قاطعين طرقت

اين محل كه اشاره فرموده اند همان سياه چال است
كه مدت چهار ماه هيكل مبارك در انجا محبوس و وزير زنجير
بودند بطور يكه در فصل ٢٦ تاريخ نبيل مذكور است آنحضرت
راجع بوقايع ايام حبس سياه چال چنين فرمودند :

" نفوسيكه در آن سال بشهادت رسيدند بامن در سياه

چال محبوس بودند هواى آن زندان بى اندازه متعفن

و سنگين وزمينش مرطوب و كثيف و مطو از حشرات موزيه
و فشايش تاريك و نور افتاب را بهيچوجه در آن راهى نبود
جميع مارا دريك محل محبوس نمودند پاى مادر زنجير
و گردن مادر اغلال بود مادر و صف روبروى هم نشسته بوديم
نزديك طلوع فجر در هر شب ذكرى بآنها ميگفتيم كه بصدای
بلند ميخواندند . صف اول ميگفتند قل الله يلقى من كل شئ
صف ديگر جواب ميدادند و على الله فليتوكل المتوكلون
زندان بقصر شاه نزيك بود صدای اذكار مؤمنين بگوش
ناصرالدين شاه ميرسيد و با وحشت ميرسيد اين صدا چيست
واز كيست ميگفتند صدای ذكر با بيان است كه در سياه چال
محبوسند روزى از طرف ناصرالدين شاه مقدار زيادى كباب
گوشت گوسفند براى زندانيان آوردند همه منتظر اجازة ما
بودند ما اظهار داشتيم كه اصحاب دست بان نيالايند همه
اطاعت كردند جز سيد حسين قمى كه از آن كباب تناول نمود
زندان بانان از اين قضيه خوشحال بودند زيرا پس از آنكه
ما رد كرديم آنها تناول نمودند هر روز فراشان ميآمدند و يكي
دو تن از اصحاب را با اسم و رسم صدا زده بميدان شهادت
ميخواندند چون زنجير از گردنشان برميداشتند بانهايت
فرح نزد ما ميآمدند و آنها را بنصمى الهى در عوالم ملكوت

مستبشر میساختیم آنگاه با سایر اصحاب بترتیب معانقه
 و وداع نموده بمیدان فدا میشتافتند فراشان شرح
 جانبازی هر یک را برای ما نقل مینمودند همه مسرور بودند
 و زبان بشکرانه میگشودند . مصائب زندان هیچیک را از
 روحانیت باز نماند . شیئی نزدیک فجر بیدار شدیم
 عبد الوهاب شیرازی که از کاظمین برای ملاقات ما بطهران
 آمده و در سیاه چال گرفتار شده بود و با مادر یک زنجیر بود
 بیدار شده گفت خوابی دیدم که در فضای نورانی لایتناهی
 با کمال نشاط و راحتی بهر طرف که میخواهم پرواز میکنم
 گفتم تعبیرش اینست که امروز ترا بشهادت میرسانند باید
 صابر و ثابت باشی خیلی خوشحال شد چند ساعت بعد
 میرغضب آمده زنجیر از گردنش برداشت عبد الوهاب
 با جمیع احباب وداع نموده نزد ما آمد ما را سخت
 در آغوش گرفته بقلب خود فشرد بهیچوجه آثار اضطرابی
 در او نبود ما او را بصبر و شجاعت سفارش کردیم بمیدان وفا
 رفت بعد از جلاّت شرح شهادت و شهامت او را برای
 ما نقل کرد خدا را شکر کردیم که اصحاب باب چنان جانبازی
 میکنند که حتی زبان جلاّد هم به ثنای آنها ناطق است

در ضمن ذکر حوادث -

در کتاب تاریخ التواریخ

جانگداز شهادت دستگیر شدگان بابیه درباره شهادت
 میرزا عبد الوهاب شیرازی چنین مینویسد : " ومیرزا
 عبد الوهاب شیرازی که در بلده کاظمین یک چند روز خو
 را بدعوت طریقت میرزا علی محمد باب میگذاشت و فقها از آن
 بلده بطرد و منعش اخراج کردند بدست جعفر قلیخان
 برادر صدر اعظم و فرزند او میرزا علیخان و موسی خان
 ذوالفقار خان مقتول شد "

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب بمیرزا عبدالحسین

و عبد الوهاب ناجی چنین می فرماید :

" یک منقبت حضرت عبدالمجید را ذکر مینمایم پسرش عبد الوهاب
 شمع اصحاب بود و برقی ساطع از صاحب درس فراول حضرت
 مقصود بعراق عرب بشرف لقا فائز پسر استدعای هدایت
 پدر نمود حضرت عبدالمجید بمجرد تشرف بحضور رب غفور
 مانند شمع برافروخت و ایمان فائز و چون جمال قدم مراجعت
 بطهران فرمودند بمیرزا عبد الوهاب امر کردند که چون
 پسر و حیدری باید در نزد پدر بمانی و چنان است که همسفر
 با من باشی و چون حضرت مقصود بطهران رجوع فرمودند -
 ایامی نگذشت که نائره عشق در قلب آن جوان چنان شعله زد

که صبر و قرار نماند پدر بزرگوار گفت ای پسر هر چند مرا نور
بصری و حیات جان پروری آنی تحمل فرقت تو ندارم و لسی
نمیتوان این پرونده را از شمع آفاق محروم نمایم فوراً عزم طهران
کن آنجوان رقص کنان وارد طهران گشت و بمجرد ورود
دستگیر شد و بزنجیر رفت زیرا واقعه مولمه شاه واقع و در سجن
مبارک بشرف لقا فائز شد بعد از چند روز میرفضیل وارد
زندان شد و آن معدن اسرار را بیای دار دعوت کرد آنجوان
نورانی بر خاست و رقصی در نهایت سرور در پیشگاه حضور
نمود بعد دست مبارک را بوسید و بایاران مسجون دست
در آغوشی شد و رسم وداع مجری داشت و بقربانگاه عشق شتافت
و در کمال سرور و عبور جان بیاخت این خیر و خشت اثر
چون بگوش پدر رسید آن پیر سالخورده سر بسجود آورده
و بشهادت پسر شادمانی و طرب و شکر نامتناهی نمود

مکاتیب جلد سوم ص ۴۰۷

و نیز در سفرنامه جلد اول صفحه ۱۳۲ از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهمن کوراست

"پس زگر شهید ای اینظهور اعظم فرمودند تا بشهادت
آقا میرزا عبد الوهاب شیرازی رسیدند که چون در حبس طهران

عزم قربانگاه یزدان نمود اول در زندان سر بر قدم جمال مبارک
نهاد و بوسه داد و بعد بایک یک از دوستان مصافحه نمود
و چون ازین فرائض فارغ شد رقصی کرد بشکن بشکن نموده
عازم میدان فدا گردید "

در این مورد بمناسبت اهمیت موضوع کیفیت ایمان این جوان
نازنین نقل از تاریخ نبیل مندرج میگردد .

در تاریخ نبیل فصل - چنین مذکور است : زمانیکه
جناب ملا علی بسطامی حسب الامر مبارک حضرت اعلی
ماموریت یافت که به عتبات عالیات رفته امر الهی را بدو
ذکر اسم گوشزد خواص بنماید همینکه عازم گردیده از شیراز
بجارج شد و بمقدار فرسنگی دور گردیده بود مشاهده کرد
جوانی که نامش عبد الوهاب بود از عقب او رسیده بالتماس
تمام باحالت اضطراب تقاضا نمود با او صحبت بدارد و در
حالیکه اشک میریخت گفت متضرعانه از تو میخواهم که مراد را این
سفر همراه خود کنی زیرا خیلی دلتنگم و مضطربم و تمنای
دارم گناه و خطای مراد رسبیل حق بگذری . و گفت دیشب
در عالم رؤیا دیدم که در بازار شیراز شخصی منادی مردم
را بظهور حضرت علی علیه السلام بشارت میدهد و میگوید

قیام کنید و در طلب او برآئید و به بینید او نامه های آزادی
و آموزش گناهان بمردم میدهد هر کس آنرا بدست آورد گناهان^{نش}
آموزیده شده و از عذاب نجات خواهد یافت و هر کس غفلت
نمود از برکات بهشت الهی محروم خواهد شد . چون این
صد را بشنید حجره خود را ترک نموده و آمدم در بازار وکیل
رسیدم بمکانی که شما ایستاده بودی و آن اوراق را بمردم
میدادی و هر کس که میگرفت آهسته در گوش او کلماتی میگفتی
که بمحض شنیدن فرار مینمودند و در حالیکه فریاد میکشیدند
ای وای که من محروم از برکات حضرت علی و اصحابش شدم
و واسفا که من در زمره ساقطین بشمار آمدم . در این
موقع از خواب بیدار شدم و در حالیکه غرق در افکار خود بودم
بحجره خود رفتم و در آنحال شما را دیدم که عبور کردی
و بامر مسمی صحبت میداری من از حجره پائین آمدم
در عقب شما آمدم که بشما ملحق شوم دیدم قوه عجیبی مرا
میکشاند که قادر بر بردن آن نیستم با کمال تعجب و ^{بدر} شت
دیدم شما در همان مکان که در خواب دیده بودم ایستاده
و آیات بر آن شخص تلاوت میکنی و من از دور ایستاده و می شنیدم
که رفیق همراه شما محاجه میکرد و کلمات شمارا در مینمود شما
با و گفتید که اگر جمیع عالم رسالت او را انکار کنند برد امن عظمت

او گردی نخواهد نشست و از آنجا چون بسمت دروازه کازرون
بجمله روانه شدید من نیز در عقب شما آمدم تا باینجا
رسیدم جناب ملاعلی بالطف و محبت بسیار نسبت با او
رفتار نموده او را بالطف الهی امیدوار ساخت و آنچه خواست
که او بشهر مراجعت کند انجوان بر شدت الحاح و التماس
خود افزوده استدعای همراهی نمود و جناب ملاعلی ناگزیر
تسلیم گشته برضای الهی را ضی شد و جناب حاج عبدالمجید
پدر عبد الوهاب که بعد اموء من گردید چنین حکایت کرده
است : که من در زمره کارکنان پسران فرمانفرما والی فارس
بودم واحدی قادر بر مخالفت اراد هومیل من نبود وقتی که
شنیدم فرزندم عبد الوهاب حجره خود را ترک نموده و از شهر
خارج شده بطرف دروازه کازرون آمد و در دستم چماقی
بود که برای زدن او با خود آورده بودم گفتند که او با مرد
مسمی بوده که قصد سفرو ترک نمودن شهر را داشته
باینجهت خشم من شدت یافت که چگونه این قسمها
اراده من مخالفت کرده در حالیکه من صاحب مقام و منزلتی
در دستگاه امیرهستم با اینحال رفتم و چون بملاعلی رسیدم
بانهایت سختی او را زدم و او در آنحال که ضربات سخت
بر او وارد میآمد میگفت از زدن من دست بردار زیرا خداوند

ناظر است و اورا بشهادت میطلبم که من گناهی ندارم
 باینگونه از یتها اهمیتی نمیدهم زیرا من مستعد برای قبول
 عذابی بیشتر از این در سبیل مولای خود هستم ولی تو
 روزی پشیمان خواهی شد و به بیگناهی من تصدیق خواهی
 کرد و ندای وجدان و ضمیرت تو را ملامت و سرزنش خواهد کرد
 انگاه پسر م را دستوردادم بامن بشهر برگرد ملا علی را در
 انحال ترك نموده بشهر معاودت نمودیم و در اثنا از جمیع بشهر
 پسر م قضیه رو یائی که دیده بود حکایت نموده و من از آنچه
 که واقع شده و صدماتی که بر ملا علی بدست من وارد شده
 بود متأسف گشتم و این تأثر بامن همراه بود تا وقتیکه ببخداد
 نقل مکان کرده اقامت گزیدم و از بخداد بکاظمین که عبد الوهاب
 مشغول کار بود رفتم و در سیمای پسر م نوری که حکایت از سر
 عجیبی بود مشاهده میکردم تا در سال ۱۲۶۷ که حضرت
 بهاء الله مسافرت بمراق و کاظمین فرموده و بطهران مرا
 فرمود و پسر م پس از آن بطهران رفته بشهادت رسید و حضرت
 بهاء الله نفی ببخداد گردیدند فضل و عنایت او شامل حال
 گردیده از خواب غفلت بیدار و گناه مرا عفو فرمودند .

صفحه ۲۶ و ۲۷ - « در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا مشاف

اَنَا شَرِكُكَ بِكَ وَ بِقَلْبِكَ لَا تَحْزَنَنَّ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَلَا تَحْتَفِ أَنْتَ مِنَ الْأَمِينِ

سَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَ هُمْ زُجَّالٌ يَنْصُرُونَكَ بِكَ وَ بِسَمْعِكَ الَّذِي بِهِ أُجِيبُ اللَّهُ

أَفْتَدَى الْعَارِفِينَ »

« در آیام توقف در سخن ارض ظاهر چه نوم از رحمت سلاسل و روح منته قلیل بود

و لیکن بعضی از اوقات که دست میداد حساس میشد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر

میرخیزت بمشابه رودخانه عظیمی که از قله جبل با فزخ رفیعی بر ارض بریزد و بد این جهت از

جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرآنت می نمود آنچه را که بر اصغاف آن

احدی قادر نه »

این بیانات مبارک راجع بنزول اولین وحی الهی بر قلب معرود

اصغاف حضرت بهاء الله در سیاه پال طهرانست گه

سری واقع شده و فقط عده نئی از خواص و نفوس ذکیه نئی گه

در آن محل زیر زنجیر بودند بوی به عظمت مقام آنحضرت برده

و نبوات حضرت اعلی در باره سنه تسع تحقق یافت . حضرت

اعلی در کتاب مستطاب بیان عربی میفرمایند: "فلترأ قین
 فرق القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون"
 طبق بیان مبارک حضرت ولی امرالله اظهار امر حضرت
 بهاء الله تدریجا واقع گشته و اولین تجلی وحی هنگامی
 است که جمال مبارک در سیاه چال طهران مسجون بودند
 و دو ماه پس از مسجونیت در آن زندان تاریخ سنه تسع
 شروع میشود. تاریخ دقیق نزول وحی در اولین بار معلوم
 نیست و حضرت اعلی و حضرت بهاء الله نیز هیچیک خصوصاً
 در آثار خود تصریح باین تاریخ نمیفرمایند و بهمین لحاظ است
 که ماتمام سنه تسع رامن البدالی الختم سال مبارک و مقدس
 می شماریم و بر طبق آثار حضرت اعلی برای تمام سنه تسع
 که بدایت آن ماه اکتبر سال ۱۸۵۲ است اهمیت مخصوصی
 قائلیم"

و باید دانست که مدت حبس جمال مبارک در سیاه چال چهار
 ماه از اواسط ذی قعدة سال ۱۲۶۸ تا اواسط ربیع الاولی
 سال ۱۲۶۹ هجری میباشد.

و همچنین در سوره البکر راجع باظهار امر خفی در سیاه چال چنین میفرماید:

"فلما رأیت نفسی علی قطب البلاء سمعت الصوت الابدع

الأعلى من فوق رأسی فلما توجهت شاهدت حورية زکری
 اسم ربی معلقة فی الهواء امام الرأس ورأیت انها صتیشرة
 فی نفسها کأن طراز الرضوان ینظر من وجهها ونضرة
 الرحمن من خدها وكانت تنطق بین السموات والارض
 بنداء تنجذب منه الأفئدة والحقول وتبشر کل الجوارح
 من ظاهری وباطنی ببیشارة استبشرت بها نفسی وعباد
 مکرمون و اشارت باصبعها الی رأسی وخطابت من فی السما
 والارض تالله هذا المحبوب العالمین ولكن انتم لا تفقهون
 هذا جمال الله بینکم وسلطانه فیکم ان کتمت تعرفون وهذا
 سرالله وکنزه وامرالله وعزه لمن فی ملکوت الامر والخلق
 ان کتمت تحقلون"

و نیز در کتاب بدیع صفحہ ۱۰۹ چنین میفرماید:

"چنانچه در این ظهور بدع قدس رحمانی در سنه تسع
 در سر سر نفوس مقدسه مطهره زکیه در همان حیوان
 تکمیل شدند"

و ایضا میفرمایند: "در سنه تسع اینظهور
 اعظم از مشرق اراده الهی مشرق و لائح

لا ینکره الا کل غافل مریب (۱)

حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله میفرماید:

... وفي الحقیقه در شب وروز دقیقه عی از ذکر اوفتور -
نداشت و جمیع تابعان را بانتظار طلوع اود لالت مینمود
بقسمی که درتالیفات خویش بیان مینماید که من از آن کتاب
اعظم حرفی واز آن بحر بی پایان شبنمی هستم و چون او -
ظاهر گرد در حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من مشهود شود
و چنین این امر در مراتب وجود و صعود ترقی نموده بمقام

(۱) کتاب بدیع از بیانات مبارکه حضرت بهاء الله در جواب
شبهات از لیبهاست و شأن نزول این لوح مبارک آنست که میرزا
مهدی نام ایرانی از اهل گیلان در اسلا مبول که با مساعدا ت
سفیر ایران عنوان قاضی و پیشوای شیعیان آن شهر را گرفته
بود نامه عی بعنوان آقا محمد علی اصفهانی که از مخلصین و
مؤمنین بود نوشته و شبهاتی اظهار داشته بود آقا محمد علی
نامه مزبور را بحضور مبارک معروض داشت و حضرت بهاء الله
در مدت سه روز جواب او را بیان فرموده و آقا محمد علی نوشته
ارسال داشت "

احسن التقویم فائز و بخلمت فتبارك الله احسن الخالقین
مزین گردد و این قضیه در سنه شصت و نه که مطابق عدد -
سنه بعد حین است کشف نقاب کند و تری الجبال تحسبها
جامدة و هی تمر السحاب تحقق یابد و هلال محرم
سنه شصت و نه که در کتب باب بسنه بعد حین تعبیر و وعده -
ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دید ()
این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله
اشاره به بیانات لطیفه حضرت نقطه اولی در باره تعیین
موقع ظهور است از جمله در توقیع مبارک خطاب بجناب شیخ
عظیم که وعده بظهور موعود بیان در سنه تسع است میفرماید:
" هذا ما وعدناك من قبل حین اصبر حتی یقضی من البیان
تسعة اذ اقل فتبارك الله احسن الخالقین "

و همچنین در توقیع خطاب بملا باقر حرف عی میفرماید:
" حل لمن یظهره الله ان یرد من لم یکن فوق الأ رض اعلی
منه ان ذلك خلق فی قبضته وکل له قانتون فان لکم بعد
حین أمر ستعلمون)
و اما جمله (بعد حین) که در توقیعات مبارکه حضرت اعلی
نازل گشته و بسنه ظهور مبارک تعبیر گشته و مصداق آن تحقق
یافته است دارای اهمیت فراوانی است زیرا (حین) بحساب

ابجد ٦٨ - است و (بعد حین) یعنی سال ٦٩ که
 اظهار امر خفی در سیاه چال است .
 و در این مقام توضیح داده میشود که اصل این جمله (بعد
 حین) که بشارت بنظهور مبارکست در قرآن شریف و احادیث
 ائمه اطهار وارد گشته و جناب شیخ احسائی نیز این
 بشارت را با لطافتی بجناب سیدرشتی مرقوم میفرمایند
 و شرح آن بقرار ذیل است :
 و در قرآن شریف سوره ص آیه ٨٧ چنین نازل گشته :
 " قل ما اسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلفين ان هو
 الا ذكر للعالمين ولتعلمن نبأه بعد حين " یعنی بگو
 من از شما اجرو مزدی نمیخواهم و از کسانی نیستم که نبوت را
 بخود بسته باشم نیست او مگر ذکر الله از برای همه عالم و خبر
 او را بعد از حین خواهید دانست . در کتاب تفسیر صافی
 صفحه ٤٥٨ در بیان معنی بعد حین مینویسد (بعد حین
 فی الکافی عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال عند خروج -
 القائم علیه السلام و نیز در تفسیر و تبیین این آیه شریفه
 در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم صفحه ١٨ حدیثی باین
 شرح از امام جعفر صادق روایت شده که حضرت علی ابن
 ابیطالب کلمه حین را بخروج قائم معنی فرموده اند قوله :

عن ابی حمزه عن ابی جعفر فی قوله عز وجل قل ما اسئلكم
 علیه من اجر و ما انا من المتكلفين ان هو الا ذكر للعالمين
 قال امیرالمؤمنین ولتعلمن نبأه بعد حين قال عند
 خروج القائم و نیز در کتاب روضه کافی ص ٢٨٧ مذکور است
 و بهذا لاسناد عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله عز وجل
 (قل ما اسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلفين ان هو الا -
 ذكر للعالمين قال هو امیرالمؤمنین علیه السلام ولتعلمن
 نبأه بعد حين قال عند خروج القائم علیه السلام "
 و نیز در خطبه طتنجیه حضرت امیر میفرماید : " وان لكم
 بعد حين طرفة تعلمون بها بعض البيان وینکشف لكم صنایع
 البرهان عند طلوع بهرام و کیوان علی دقائق الاقتراب
 (الی ان قال) فعند ذلك ترتج الأقطار بالدعواء
 ا لى كك باطل هیئات هیئات توقصوا حلول الفرج الاعظم
 و اقباله فوجا فوجا)

حضرت اعلی در رساله دلائل سببه میفرمایند :

" و از جمله کلماتیکه قلبت بآن ساکن میگردد کلام امیرالمؤمنین ع
 که در خطبه طتنجیه فرموده الی ان قال فتوقصوا ظهور
 مکم موسى من الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهرا مکشوف

ومعاین موصوفونظر نموده که غیر از ذکر اننی انا الله
لا اله الا انا از آن ظاهر نشده و نمیشود و در همین خطبه
در موضع دیگر فرموده و انّ لکم بعد حین طرفه تعلمون
بها بعضی البیان وینکشف لکم صنایع البرهان (الی ان
قال) فمعد ذلك ترتج الأقطار بالدعاة الی کل باطل
هیئات هیئات توقعوا حلول الفرج الاعظم واقباله
فوجا فوجا - و در خطبه یوم غدیر فرموده
سیأ تی نصر الله علی عدو لحمینه والله لطیف حنین "

ایضا در همین رساله میفرمایند " و آنچه از مرفوع شیخ
اصحابی که از او شنیده اند از امارات ظهور لا یحیی است
چنانچه بمرفوع سید نوشته بودند بخط خود لا بد لهذا الامر
من مقر ولا یحسن الجواب بالتمیین وستملمن نباه بعد
حین "

در کتاب دلیل المتحرین که از آثار جناب سید کاظم رشتی است مذکور است

لله
هنگامی که جناب شیخ احساسی از عتبات بقصد زیارت بیت
الحرام عازم مکه گردید و محضر درس خود را بجناب سید -
وگذار فرمود از جناب شیخ درباره میقات ظهور موعود سؤال
نمود و جناب شیخ چنین فرموده اند : " آن اطمین -

بفضل ربک ولا تبتئس بما یعلمون لا بد لهذا الامر من مقر
ولکل نباه مستقر ولا یحسن الجواب بالتمیین فستملمن
نباه بعد حین ولا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤلکم و
السلام "

یعنی مطمئن بفضل پروردگارت باش و از اعمال مردم مأیوس
باش بناچار از برای این امر مقری هست و برای هر خبری
مستقر و جایگاهی است و جایز نیست تعیین صاحب این
مقام با اسم و رسم پس بزودی خبر او را بعد از حین خواهی
دانست سؤال مکن از مسائلی که اگر حقائق آن ظاهر شود
برای شما اند و هگیس میشوید "

حضرت بهاء الله جل ثلته در لوح مبارک خطاب بجناب ابوالفضل می فرماید:

در بیان فقره وستملمن نباه بعد حین تفکر فرمائید
این آیه مبارکه را حضرت سید مرحوم علیه بهاء الابهی
و همچنین شیخ علیه بهاء ابها قبل از ایشان و همچنین
نقطه اولی روح من فی الملکوت فداه ذکر فرموده اند
وکل باینظهور اعظم نسبت داده اند چه که بعد از اگمال
وعدده شصت و هشت در تسع این امر اعظم ابدع اعلی از افق
اراده مالک وری مشرق و ظاهر این است که نقطه اولی -

روح ماسواه فداه میفرمایند و فی سنة التسع انتم کل خیر
تد رکون و در مقام دیگر میفرمایند و فی سنة التسع انتم لقا الله
ترزقون .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند :

” حضرت نور بهشتی جناب حاجی سید کاظم رشتی -
علیه التحية والثناء از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم
احسائی سئوال فرموده اند که مال امری که در او هستند
چيست و بچه انجمن حضرت شیخ در جواب فرموده اند
و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که لا بد لهذا
لا امر من مقر و لکن بقاء من مستقر و لا يجوز الجواب بالتعيين
و ستعلمن نبائه بعد حين ملا حظہ کن که بچه وضوح
بیان میفرمایند که مستقری بجهت این امر مقرر و لکن تعیین
شخص باسم و رسم جائز نه بعد میفرماید آیه مبارکه فرقان
راملا حظہ کن که میفرماید : ان هو الا ذکر للعالمین
و ستعلمن نبائه بعد حين . یعنی آن مستقرن کرالله است
و آنچه او خبر میدهد در سنه بعد شصت و هشت که مطابق
عد حين است و بعد حين شصت و نه است ظاهر و واضح
میشود یعنی نتیجه صی بخشد چنانچه فرموده است

حضرت اعلیٰ ثم انتم فی سنة التسع کل خیر تد رکون ”

و حضرت ولی امر الله در توصیف سنت در لوح قرن می فرمایند :

” و جنین امر بمقام احسن التقویم رسید و هلمسه فتيارك الله
احسن الخالقین و احسن المبدعین در اعلیٰ غرفات جنه علیا
مرتفع گشت صداق و ان لکم بعد حين امر ستعلمون تحقق
یافت و فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم واضح و معلوم گردید ”
صفحه ۲۶ - و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت
پادشاه خرسه الله تعالی مع غلام دولت بهیروس بحر اوق -
عرب توجه نمودیم

در حادثه رمی شاه خود ناصرالدین شاه و مخصوصا مادرش
مهد علیا امرار میوزیدند که حضرت بهاء الله راموسس
اعلیٰ این توطئه معرفی نمایند باینجهت حاجب الدوله
عباس نام گماشته جناب سلیمان خان رامبور معرفی بابیان
نمود و چندین مرتبه او را بسیاه چال برده و با حضرت بهاء الله
مواجهه داد که شاید دست آویزی برای اعدام آنحضرت بیابد
در هر دو فعه عباس چند دقیقه نگاه بچهره آنحضرت نموده و
انکار از سابقه آشنائی و شناسائی نمود و چون از این راه به

نتیجه نرسیدند متوجه شیخ عظیم گشتند و او اقرار نمود که پس از شهادت مظلومانه حضرت اعلی مدتها بوده که خیال انتقام در سر داشته و صادق تبریزی که بخونخواهی قیام نمود مستخدم او بوده و او را ترغیب در این مقصد مینموده است چون سفیر روس نظیر بمقام میرزا مجید منشی اول سفارت که شوهر خواهر آنحضرت بود پافشاری در رسیدگی و تحقیق مینمود همینکه این اقرار را شنید و با اطلاع صدراعظم رسانید براءت حضرت بهاء الله ثابت و مستخلص گردیدند و حکم بر نفسی آنحضرت از طهران و عزیمت بعراق عرب صادر شد لذا پس از یکماه مهلت در اواسط زمستان ماه ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ مطابق با ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳ میلادی در سن سی و شش سالگی با جمعی از عائله و منتسبین و اطفال خردسال بمعیت و همراهی مامورین ایران و روس بسمت بغداد حرکت فرمودند . بطوریکه در فصل ۲۶ تاریخ نبیل مذکور است زمانیکه بیگناهی و عدم دخالت حضرت بهاء الله در این توطئه بر شاه ثابت گردید و حکم باستخلاص داد میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم گماشته خود را موسوم به حاجی علی برای ابلاغ حکم بزند ان بانان بسپاه چال فرستاد شخص مزبور همینکه چشمش بآنحضرت افتاد که در آنمکان تاریک و پیر از حشرات در زیر زنجیر

سنگین محبوس هستند و چار حزن و اندوه شدید گشته بگریه افتاده گفت لعنت باد بر میرزا آقاخان که بچنین عملی مبادرت نمود و رداء خود را از دوش برداشته تقدیم آنحضرت نمود که در موقع وارد شدن بر صدر اعظم در برداشته باشند ولی مورد قبول واقع نشد و با همان لباس که در زندان داشتند بمقتضی حکومت وارد و اولین کلمه ای که صدراعظم گفت این بسود که اگر نصایح مرا می پذیرفتید و از جمعیت اصحاب سید باب کناره گیری اختیار مینمودید باین بلیات دچار نمیشدید آنحضرت جواب فرمودند اگر شما هم نصایح مرا می پذیرفتید حکومت باینحال پستی و انحطاط دچار نمیشد در انحال فوراً صدراعظم متذکر به بیانی شد که آنحضرت در موقع شهادت حضرت باب فرموده بودند که شعله افروخته شده زبانه خواهد کشید بقوتی شدیدی تر از سابق و مبروض داشت متاسفانه از آنچه که مرا تحذیر مینمودید واقع شد حالا چه میفرمائید تا انجام دهم فرمودند بحکام ولایات دستوری صادر کنید که از قتل و خونریزی اصحاب و تعدی باموال آنها دست بکشند لذا همان روز فرمانی بجمیع حکام صادر نمود که جلوگیری از مزاحمت مسلمین نسبت باصحاب بنمایند و سفیر روس بمحض اینکه از استخلاص حضرت بهاء الله مطلع گردید پیشنهاد نمود که تحت حمایت

دولت روس درآمده برو سپهبروند ولی آنحضرت رد نموده
و مسافرت عراق را اختیار فرمودند لذا باتفاق عائله محترمه
که در بین آنها غصن اعظم و میرزا موسی کلیم و ورقه علیا در سن
هفتسالگی بودند بیفداد حرکت فرمودند

و در لوح مبارک خطاب به علی قبل کبری فرمایند :

" فلما تمت میقات السجن بما قدر علی الواح قدس محفوظ
اخرجونی عنه و اطر دونی مع اهلی عن الوطن فی ایام
الشتاء التی فیها اشتد البرد علی شأن کان الزمهریر
استبرد منه و ورد علینا مالا یذکری البیان ما اطلع به الا الله
العزیز العالم القیوم "

و در صفحه ۲۶ - " و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت
ربانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال
شد :

حضرت بهاء الله در ماه جمادی الثانی از سال ۱۲۶۹ -
مطابق با اپریل ۱۸۵۳ بیفداد ورود فرمودند و پس از
ورود تدریجا بابیان که در ایران ساکن و مورد مخاطره شدید
واقع و در عذاب بودند متوجه عراق عرب شده در بیفداد -
سکونت اختیار نمودند و آنحضرت شعوع باصلاح اخلاق و رفتار

آنها فرموده و آنان را باصل مقصد حضرت اعلی که تصویبه
و تهذیب اخلاق و سلامت نفس و هدایت و شوق بر امر و تحمل
مشقات و بلیات بود میخواندند و قیام آنحضرت روح جدیدی
در کالبد افسرد مبابیان دمید و جمعی پی بمقام عظمت آن
حضرت برده و دانستند که اسرار الهی در ان وجود مبارک
نهفته است تا بموقع خود که استعدادی در نفوس حاصل شد
پرده برداشته شود از جمله اثری که از قلم آنحضرت در آن
ایام نازل گردید کتاب ایقان که برساله خالویه معروف بود
در جواب سئوالات جناب حاج سید محمد خال اکبر حضرت
اعلی نازل شد و کتاب جواهر الاسرار در جواب سید یوسف
سدهی مرقوم گردید و همچنین کلمات مبارکه مکنونه فارسی و
عربی و رساله هفت وادی و چهار وادی و تفسیر بسیاری از آیات
قرآنی که در جواب سئوالات نفوس مختلفه نازل گردیده و
مناجاتهای عربی و فارسی

صفحه ۳۲ - " الواح مبارک اشراقات . تجلیات . کلمات فردوسیه

۱- لوح اشراقات لوح مفصلی است که از قلم مبارک حضرت
بهاء الله بافتخار جلیل خوئی نازل گردیده و در موارد متعدد
در این لوح مبارک نام او را ذکر میفرمایند از جمله در او اسطر لوح

میفرمایند یا ایها الجلیل قد اریناک البحر و امواجه
والشمس و اشراقها و السماء و انجمها و الاصداف و لئالیها
اشکر الله بهذا الفضل الاعظم و الکرّم الذی احاط علی العالم
و درابتدای این لوح مبارک شرحی در باره عصمت کبری
مرقوم و بعد در ضمن نه اشراق بیانات عالیّه متعالیه نازل
گردیده است .

مخاطب این لوح مبارک جلیل شوئی پس از صعود مبارک
نقض عهد نموده و ثابت بر عهد و میثاق الهی نماند و حضرت
عبدالبهاء^ع لوح مبارک معروف بلوح هزاربیتی مبنی بر
نصایح و مواعظ و ابشار و انذار بنام او مرقوم و بوسیله جناب
میرزا محمود زرقانی جهت او ارسال فرمودند و ایشان حسب
الامر مبارک لوح منیع را بدون آنکه با و تسلیم نماید بسرای
اوتلاوت نمود لعل یتذکر او بخشی ولی در قلب سخت او
که از اثر راحه کریمه نقض پڑ مرده و دل مرده شده بود تأثیری
نموده و تاخاتمه حیات تذکری حاصل نمود تا از یتعالم رخت
بجهان دیگر کشید .

۲- لوح تجلیات این لوح مبارک بافتخار جناب
استاد علی اکبر بناء یزدی که در تاریخ اوائل سال ۱۳۲۱
هجری در یزد بر تبه شهادت نائل گردیده نازل شده است

در او اسطر لوح مبارک میفرمایند : (یا علی قبل اکبر
انا سمعنا نداءک مرة بعد مرة اجبناک بما لا تعادله اذکار
العالم و یجد منه المخلصون عرف بیان الرحمن و العشاق
نفحات الوصال و العطشان حزیر گوثر الحیوان "

این لوح مبارک شامل چهار تجلی و هریک در باره مسائل -
عالیه اجتماعیّه است صفحات خط نزولی این لوح مبارک و
پاکنویس شده آن بخط میرزا آقا جان کاتب الله در نزد جناب
آقا فضل الله شهیدی فرزند ان شهید مجید در مشهد موجود
وزیارت شد .

۳- کلمات فرد و سیه این لوح مبارک بافتخار
جناب حاج میرزا حمید رعلی اصفهانی نازل گردیده و خطاب
بایشان میفرمایند : (یا حمید رعلی علی علیک ثناء الله
و بهائه قل الانسان یرتفع بامانته و عفته و عقله و اخلاقه
و یسبط بخیانته و کذبه و جهله و نفاقه "

کلمات فرد و سیه در این لوح مبارک هر کدام تحت عنوان
کلمة الله در ورق اول از فرد و سیه (یا ورق دوم و سیه
ورق سوم از فرد و سیه نازل گردیده و مشتمل بر یازده کلمه
است و هریک مبنی بر نصایح و مواعظ باهل عالم برای توجه
و تمسک بحق و خشیه الله و مخصوصا خطاب بسلاطین و -

صاحبان قدرت و امرا و علماء و عرفا که بتقویت و ترویج دین
حقیقی الهی قیام و اقدام نمایند و توصیه و تاکید در باره —
تعلیم و تربیت اطفال

صفحه ۳۶ - « در لوحی از الواح اینکلمه علیا را ذکر نمودیم اگر عالم روح بهما
بقوه سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصفا، این ندا است که از افق اعلی
مرتفع و آلا این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لائق نبوده و نیست »

این لوح مبارک عنوان آن (هو الله تعالی شأنه الحکمة
والبیان بشنو بشنو قلم اعلی از اعلی مقام عالم ند امیفرما
ببین ببین نیر برهان از اعلی افق امکان مشرق و لائح تا
قوت بخشد و قوادم روحانی عطا نماید تا در هوای محبت
دوست یکتا طیران نما یقی و متوفیقین رایعنی نفسیکه —
پرهانشان بطین او هام آلوده است . .) تا آنکه میفرمایند
(یابن اسمی اگر عالم روح به تمامه بقوه سامعه تبدیل شود
میتوان گفت لایق این بیانست که از قلم رحمن جاری گشته
والا آذان مشهوده قابل این نبوده و نخواهد بود الاعد
معدود ا ت . . .)

نقل از مائده آسمانی جلد

هشتم

صفحه ۳۶ - « همچنین کلمه صحیفه حمراء از قلم اعلی مرقوم و مسطور و آن کلمه قوت

مکنونه در عباد و رتبهها ظاهر فرس ماید بلکه مثل آن بر آن سبب فراید »

مقصود از صحیفه حمراء طبق بیان مبارک حضرت ولی امر
لوح کتاب عهدی (است . در لوح خطاب با قای بدیع الله
آگاه میفرمایند : « راجع به صحیفه حمراء که در الواح
منیعه مذکور فرمودند بنویس حضرت عبدالبهاء میفرمایند
اصل مقصود از صحیفه حمراء لوح میثاق است یعنی کتاب عهد
و نیز در رساله گاد پاسزبای میفرمایند : « آن رق منشور
و لوح مسطور که از قلم جمال اقدس ابهی به اکبر الواح
موسوم و در رساله ابن زئب به صحیفه حمراء موصوف و منعموت
شده » ترجمه و اینکه فرموده اند و همچنین کلمه فی در —
صحیفه حمراء از قلم اعلی مرقوم و مسطور (بقرار معلوم
نظر مبارک باینجمله از کتاب عهد است که میفرمایند : یا
افسانی در وجود قوه عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور
باو وجهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلاف ظاهره از او »

حضرت سلطان در مدینه طاء وارد و در یکی از مجالس
گفته باید سوره توحید را ترجمه نمایند و بهر يك از اهل
مملکت بسپارند تا گل بدانند حق لم یلد ولم یولد است
و باینها بالو هیت و ربوبیت قائل سبحان الله آنچه شده
که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغای (اننی انالله)
از سدره مبارکه ذکر نمود و دفتر توحید را ترجمه فرمود
باری اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله
ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را
اصفا نمود و قبول فرمود توهم از سدره مبارکه انسان قبول نما
لحم الله کلمه مبارکه اننی اناللانسان نزد مظلوم اعظمست
از جمیع آنچه ادراک نموده اید قل یا ابن باقر در اینظهور
تفکر کن نفسی که بقدرت قلم اعلی ظاهر نمود آنچه را که اکثر
عباد از ملوک و مملوک متحیر البته چنین شخصی دارای خزان
حکمت و بیان است باید بانصاف مزین شوید و قصد ادراک
نمائید و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بکثالی مکنونه
در اصداف بحر اعظم فائز شوید از علو و سمو ثناء اراده توجه
عباد بوده که بعد از اقبال و توجه القانمائیم آنچه را که هر
نفسی خود را در ظل سدره عطا غنی و مستغنی مشاهده
نماید و کان سر الوجود علی ما قول شهید اقل یا ابن باقر

صفحه ۴۹ - « آنجناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل مظلوم و مبرین گردد »

که حق لم یلد ولم یولد است و بابی با ربوبیت و الوهیت قائلند »

اینموضوع که عبارت از جنبه الوهیت و ربوبیت مظاهر امر و انبیاء
الهی است یکی از اهم مسائلی است که غالباً مورد شک و ریب
معترضین و ایراد مخالفین است باینجهت در اکثر السواح
مبارک اینموضوع مهم را تبیین و تشریح فرموده اند از جمله
در همین لوح مبارک بعد از ذکر گفته شیخ چنین میفرمایند :
" یا شیخ - اینمقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این
کلمه اگر ذکر شود مدل بر نیستی بحت بات است اینمقام
لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا ولا حیاة ولا نشور است . . .
مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت راعباد ملتفت نشده اند چه
اگر بیابند از مقام خود قیام کنند و بکلمه تنبنا الی الله ناطق
گردند .

و در لوح مبارک مندرجه در صفحه . ۴ کتاب اشراقات -
میفرمایند :

" از قرار مذکور این ایام ابن باقر ارض صاد (۱) حسب الامر

(۱) ابن باقر مخاطب لوح شیخ محمد تقی فرزند شیخ محمد
باقر اصفهانی است .

مقامت را ادراک نما و از آن تجاوز نمائید و بر شدک بما
 یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان تشکر ربک الفضال وربک
 الفیاض وربک الکریم لوح برهان که از سماء مشیت رحمن
 مخصوص و آلد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال
 وهم و اوهام به یمین یقین و ایقان توجه نمائی و بنور عدل
 منور شوی یا محمد قبل علی علیک بهائی و عنایتی بگو یا ابن
 باقر یرک کلمه لوجه الله ذکر مینمائیم که شاید از عالم اعتساف
 و ظلم بگذری و بمرقاة توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف
 نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظمهوری ظاهر شد و یا اشراق
 نمود که تو و امثال توقبولش کردند و ریش نمودند معین
 نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و بما حکم به الله
 راضی شو . در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما
 شاید براختیار حق اقرار نمائی .

سبحانک اللهم یا الهی استغثک باسمک الذی به سخرت من
 فی السموات و الارض ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتک
 و الطافک لئلا تمر علیه اریاح الأنکار من شطر الذین غفلوا
 من اسرار اسمک المختار ثم زد نوره بدهن حکمتک انک
 انت المقتدر علی من فی ارضک و سماءک ای رب استغثک
 بالکلمة العلیا الی بها فزع من فی الارض و السماء الا من

تمسک بالمرورة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک و ارفع منی
 الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشر بنی زلال خمر
 عنایتک لأسکن فی خباء مجدک و قباب الطافک انک انت
 المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم
 یا ابن باقر حق با علم یفصل ما یشاء ظاهر شده انکار و اقرار
 تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیت و ربوبیت از حق جل جلاله
 بوده و هست این مظلوم لا زال باین کلمات عالیات ناطق :
 " الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک
 و سلطانتک و بقدرتک و اقتدارک و عزتک یا اله الممکنات و
 معبود الکائنات احب ان اضع وجهی علی کل بقعة
 من بقاع ارضک و علی کل قطعة من قطعاتها العله یتشرف
 بمقام تشرف بقدم اولیاءک ای رب تسمع ندائی و ضجیجی
 و صریخی فی آیاتک و تعلم بأنی ادعو عبادک الی النور
 و هم یدعوننی الی النار استغثک ان تؤید عبادک علی الرجوع
 الیک و الأنابة لیدی باب فضلک انک انت المقتدر العزیز
 الوهاب "

و نیز در تجلی چهارم از لوح مبارک تجلیات می فرمایند:

تجلی چهارم در ذکر الوهیت و ربوبیت و امثال آنست اگر

صاحب بصر در سدره مبارکه ظاهره و اثمارش نظر نماید
 انها تغنیه عن دنها و یعترف بمناطق به مکلم الطور
 علی عرش الظهور یا علی قبل اکبر ذکر الناس بآیات
 ربك و عرفهم صراط المستقیم و نبأه العظیم بگو ای عباد
 اگر از اهل عدل و انصافید تصدیق مینمائید آنچه را که از
 قلم اعلی جاری شده اگر اهل بیان پاری شمارا راه
 نماید و کفایت کند و اگر از اهل فرقانید در تجلی و ندای سدره
 از برای ابن عمران تفکر نمائید سبحان الله گمان آنکه
 عرفان در ظهور حق کامل و بالغ شده و بغایت قصوی رسیده
 حال معلوم میشود عرفان نزد معرضین تنزل نموده و نابالغ
 مانده یا اعلی آنچه از شجر پذیرفتند از سدره وجود نمی پذیر
 بگو ای اهل بیان از روی نفس و هوی تکلم مینمائید اکثر
 احزاب عالم مقرند بکلمه مبارکه که از شجر ظاهر شد لعمر الله
 اگر ذکر مبشر نبود هرگز این مظلوم بآنچه سبب اضطراب
 و هلاکت جهال است تکلم نمینمود در اول بیان در ذکر
 من ینظره الله جل ظهوره میفرماید : الذی ینطق
 فی کل شان اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء وان
 مادونی خلقتی ان یا خلقی ایا سی فاعبدون و همچنین
 در مقام دیگر عند ذکر من ینظره میفرماید اننی انا اول العابدین

و همچنین حضرت شوقی ربانی ولی امر الله در تبیین و تشریح این حقیقت

در رساله دوربهای چنین میفرماید:

جای آنستکه قبل از ادامه موضوع و بسط کلام نکته ثانی
 بر سبیل تذکر بخوانندگان این اوراق گفته شود مهیاد ا
 نفوسیکه بر اثر مطالعه آیات فوق در کیفیت ظهور حضرت
 بهاء الله تفکر و تعمق مینمایند بخطا رفته و مقصود شارع
 را بر خلاف حقیقت تعبیر کنند ذکر مقام الوهیت بر آن نفس
 اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم
 نباید بهیچوجه بخطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی
 حاصل گردد زیرا بر طبق معتقدات اهل بها هیکل عنصری
 که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونست
 آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای
 غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد
 ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه
 ازلیه لایدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم
 ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل
 بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاء الله فی الحسین

نسبت خدائی از او منقطع میگردد . این نظریه عجیب و
 سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم گون نیز مانند
 عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند بصورت انسان مخالف
 عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است و حضرت بهاء الله
 هر يك از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصراحه
 رد و بطلان آنرا بیان میفرمایند . نفس منقسی که در آثار
 بیشمار خود ندای الوهیت بر آورده و انی انالله فرموده
 در کتاب ایقان بکمال عظمت میفرماید : ویرا ولی العلم
 وافتدده منیره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه
 مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده . . .
 لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال بکینونیت
 خود مستور از ا بصر و انظار خواهد بود . . . میان او —
 و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد . . . بهیچو
 ممکن نه . . . و کان الله ولم یکن معه من شئی دلیلی است
 لائح " و نیز حضرت بهاء الله درباره حقیقت الوهیت
 میفرماید " لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در ممکن ذات مقدس
 خود بوده و لا یزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونیت خود
 خواهد بود . . . صد هزار موسی در طور طلب بندای لسن
 ترانی منصحق و صد هزار روح القدس در سما قرب از اصفا "

کلمه لن تصرفنی مضطرب " و نیز در مناجاتی میفرماید
 " چقدر بعید است که این ذره ناچیز بکنه عرفان تو راه یابد
 و چه بیفایده است جهد و کوشش من برای ادراك عظمت —
 صنع تو که مظهر قوه خلاقیت تست " ترجمه و نیز در مناجات
 که بخط خود مرقوم فرموده چنین شهادت میدهد :
 " ای خدای من چون خود را بتو منسوب بینم فریادانی انا
 برآرم و چون بخویش نگرم خود را از خاک پست تریابم " ترجمه
 و نیز در کتاب ایقان میفرماید :
 " و چون ابواب عرفان ذات ازل بروجه ممکنات سد و شد
 لهذا باقتضای رحمت و اسم . . . جواهر قدس نورانی
 را از عوالم روح روحانی بهیچا گل عز انسانی در میان خلق
 ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و سازج قدمیه
 . . . و جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین
 صفات موصوف و باین اسما موسومند . . . و این هیچا گل
 قدسیه مرایای اولیه ازلیه می هستند که حکایت نموده اند
 از عیب الخیوب . . . "
 از جمله عقائد اساسیه اهل بهاء که باید همواره مورد توجه
 بوده بهیچوجه انحراف از آن حاصل نگردد آنستکه حضرت
 بهاء الله با آنکه اشد ظهورا ظاهر گشته یکی از مظاهر —

الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است " انتهى

در لوح برهان خطاب بشیخ محمد باقر اصفهانی میفرمایند .
 " یا ایها الغافل ان كنت فی ریب مما نحن علیه انا نشهد بما شهد الله قبل خلق السموات والارض انه لا اله الا هو العزيز الوهاب ونشهد انه كان واحدا فی ذاته وواحدا فی صفاته لم یکن له شبه فی الابداع ولا شریک فی الأختراع قد ارسل الرسل وانزل الکتب لیبشر والخلق الی سوا الصراط

صفحه ۵۰ - « یا شیخ علمای عصر تجلیات سدره بیان لابن عمران در طبرستان »

عرفان چه میگویند آنحضرت کلمه را از سدره اصفهان نمود و قبول فرمود »

این بیانات مبارکه درباره حضرت موسی است که از درخت مشتعل ندای انی انا الله شنید آنحضرت فرزند عمران یا عمрам از سبطلاوی است و در سال ۱۵۷۱ قبل از میلاد در زمان سلطنت رمسوس دوم که یکی از فرعاغه مقتدر مصر بود در شهر منفیس که آنزمان پایتخت کشور مصر بود متولد گردید و در سن چهل سالگی بواسطه اینکه یکنفر سبطی مورد تعدی یکنفر قبطی قرار گرفته بود و حضرت موسی برای رهائی سبطی با قبطی در آویخته و اویقتل رسید از مصر گریخته و مدتی در خدمت پترو

(شعیب) که مردی کاهن و دارای مقامات روحانیه بود به سفلی چوپانی مشغول گردید در اینموقع که در سن هشتاد سالگی بود در جبل حوریب که آنرا جبل الله میخوانند ندای الهی را از درخت مشتعل شنیده و قلبش به تجلیات انوار شمس حقیقت روشن شد و چنانکه در قرآن شریف سوره طه چنین نازل گشته است : " هل اتیک حدیث - موسی ان رآنا رافقا لاً هله امکثوا انی آنست نار المصلی آتیک منها بقیس او اجد علی النار هدی فلما اشتهانودی یا موسی انی اناریک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری " یعنی آیا آمد تو را خبر موسی یعنی مطلع شدی بر حکایت موسی هنگامیکه دید آتش را پس گفت از برای اهل خویش که مکث کنید و درنگ نمائید من دیدم آتش را شاید بیاورم برای شما پارهئی از آن آتش یا بیابم بر آتش راه نماینده را پس چون آمد موسی نزدیک آن آتش ندان کرد شد ای موسی منم پروردگار تو پس بگس کفشهای خود را بدرستی که تو رسیده ئی بوادی پاک که اسم آن طوی است و من تو را اختیار کردم پس بشنو آنچه را وحی کرده میشود بسوی تو بدرستی که من خدا هستم نیست خدائی

جز من پس عبادت کن مرا و نماز بگذار برای یاد کردن من "

صفحه ۵۰ - "سید فندرسک در ایتمقام خوب گفته..."

مقصود از سید فندرسک میرزا ابوالقاسم فندرسکی معروف بصیر فندرسکی است قصبه فندرسک در خاک استرآباد (گرگان) است در ایام سابق یک خانواده از سادات در آنجا زیست نموده و سبب نشر اسلام و مذهب تشیع شدند از میان سادات مزبور که مورد احترام کامل اهالی بودند چند نفر از علماء بدرجات مهم علمی رسیدند که مهمترین آنها مرحوم میرزا ابوالقاسم فندرسکی است که معروف و مشهور به میر فندرسکی است . مرحوم میر بعد از مدتی که در ایران و عراق عرب دوره تحصیل خویش را گذرانید بهندوستان عزیمت نمود و مدتها با جوکیان بنارس و برهمنان صحبت داشت و بجهال هیمالیا رفت و از حدود شرقی که نواحی دارجلینگ و کشور نپال است رو بمغرب تا کشور کشمیر آمده سیاحت نمود و شهرتی عجیب یافت بطوریکه وقتی بخاک کشمیر رسید حکومت استقبال نموده و مردم کشمیر در پذیرائی میرزا خدمتها نمودند و جلال الدین اکبر بزرگترین سلاطین تاریخی هندوستان از او دعوت نمود و ملاقات کرد و گفتگوی

او در بارگاه اکبر شاه فرزند همایون شاه بادسته علمی از تورانیان که در دربار بخد متمشغول بودند معروف است و خلاصه آن اینست که یکی از بزرگان تورانیان که سنی مذهب و در دربار دارای رتبه و مقامی بود موسوم به محمد امین خان صورت و چهره او از اثر آبله و آفات طبیعی دیگر خیلی بد قیافه و مضحک بود و چون دسته دیگر که ایرانیان بودند شیعه مذهب و در تجلیل میر محمد اعلائی خود قیام نمودند او کینهئی در دل گرفت و خواست میر را در حضور شاه تحقیر و توهین نماید گفت از جناب میر مسئولتی دارم هرگاه شاه اجازه فرمایند معروضی دارم شاه گفت خان هر چه خواهد سؤال نماید او گفت یکی از دعاوی رافضیان آنست که هر کس کینه علی و اولادش را در دل داشته باشد در اینجهان مفلوک و پیرشان و در عقبی نیز تبه روزگار است آیا این دعوی را چگونه توان اثبات نمود میر فرمود بحمد الله در دستگاه پادشاهی آینه قدی فراوان است زحمت کشیده خود را در آن آئینه دیده و پاسخ خود را دریابند

در عمارت هشت بهشت اصفهان یک مجلس نقاشی کشیده شده بود که نشان میداد شیخ بهائی و میر فندرسکی نشسته و شیرازی در آن مجلس نزد آنهاست و میر فندرسکی شیرازی

نوازش میکند و شیخ بهائی مانند آنستکه از شیرهراسان
 میباشد و اصل قضیه این بوده که روزی یکی از شیرهای
 شاهی از شیرخانه فرار کرده و در باغ راهلشود و غفلتا بمحلی
 میآید که شیخ و میرنشسته و مفاوضه داشته اند شیر بدون
 آنکه بآنها صدمهئی برساند وارد شده و از محل دیگر خارج
 میشود تصویر این حادثه را بفرمان شاه عباس بر عمارت
 هشت بهشت نقش میکنند میر با جمیع طبقات معاش شرت
 داشته بحدی که نزد شاه عباس از او تفتین نموده القاء
 شبهه کردند که میر بخرا بات می رود و با او باش معاشر است
 تا روزی شاه عباس باین مناسبت در جمع علمای دربار
 بمیر گفت شنیده ام بعضی از طلاب علوم در سلک او باش
 حاضر و بمزخرفات آنان گوش میدهند و به محل های
 ناروا میروند میر گفت خلاف بصری رسانده اند من همه
 روزه در محضر اینگونه اشخاص هستم و طلاب علوم را ابد ا—
 نی بینم شاه عباس از این جواب سکوت نمود سید فندرسک
 گاهی اشعار و قصائدی نیز می سروده است ولی شهرت
 او بیشتر در حکمت است یکی از قصائد او که باستقبال
 ناصر خسرو ساخته است چند بیت اول آن اینست :

رخ با این اختران نغز و خوش و رعناستی
 صورتی در زبرد آرد آنچه در بالاستی
 صورت زیرین اگر بانرد بان مصرفت
 بر رود بالا همان با اصل خود یگناستی
 این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری
 گرابونه رستی و گربوعلی سیناستی
 معروف است که میر در سفر هندوستان شحت تأثیر یکی
 از شاگردان آذرکیوان دانشمند معروف پارسی واقع
 شد و افکار زردشتی و بودائی حاصل نمود چنانکه اظهار
 داشت هرگز بمکه نروم زیرا که لا زم میاید که حیوانی را بقتل
 برسانم . وفات میر در سال ۱۰۵۰ هجری در زمان
 سلطنت شاه صفی واقع شد و در تخت پولاد اصفهان در تکیه
 مخصوصی که معروف به تکیه میر است مدفون گردید و سنگ
 لوح مرمر بلندی بر روی قبر او است و حجراتی در اطراف حجره
 اوست و پردهئی که صورت میر فندرسکی و شیخ بهائی
 را نقش نموده اند در آن مقبره نهاده شده است .
 چون در این بیت از قصیده میر فندرسکی نام ابونصرو بوعلی
 سینا آمده است بنظر مناسب آمد که مختصری از شرح حال
 این دودانشمند بزرگوار و حکیم عالیقدر ایران مذکور گردد .

ابونصر فارابی نام اصلی او محمد پسر طرفان بن اوزلخ از اهل فاراب است تولدش در سال ۲۶۳ هجری در شهر ترکی نزدیک بفاراب می باشد او از دانشمندان و حکمای بزرگ ایران است اگرچه بعضی او را ترك دانسته اند ولی این نسبت که شاید از جهت نام محل تولد او باشد صحیح نیست. این دانشمند در راه کسب علوم و دانش زحمات سفر بر خود هموار نموده و عاقبت بواسطه ظاهر شدن نبوغ ذاتی او در علوم عصر و زمان خود بعد از مقام معلم اول یعنی ارسطاطالیس^{لیس} حکیم یونانی اولقب و مقام معلم ثانی را دریافت و شهرت عظیمی حاصل نمود و آثار و تالیفات زیادی از خود بیادگار گذاشت که بعد از شیخ الرئیس بوعلی سینا از تالیفات او استفاده نموده و بهره کافی یافت. فارابی در زمان خلافت المقتدر بالله خلیفه عباسی فرزند المعتضد بالله که هیچد همین از خلفای بنی عباس است ببغداد وارد شد لسان عربی را در آنجا آموخت و در نزد شیخ کبیر ابوالجسر متی یونس تحصیل نموده و از آنجا بشهر حران در شام رفته نزد یوحنا نامی از علمای مسیحی به تحصیل علم منطبق و حکمت پرداخت و اکثر کتب و آثار ارسطو فیلسوف یونانی را از حفظ داشته است و همچنین از بغداد به دمشق رهسپار

گشته و در محضر پادشاه با علما و فضیلابی آنجا مباحثات علمی نموده و بر همه غالب گشته است در علم موسیقی و نوا قانون بنوعی مهارت خود را ظاهر ساخت که در نواختن هنرنوایی حاضرین مجلس را بحالتی مخصوص در آورد و تسلط خود را در این فن نیز ثابت نمود در مراتب زهد و تقوی نیز بر اقران تفوق داشت گویند در سال ۳۴۴ هجری در اثناء سفر حج بدست عده ثی از راهزنان بقتل رسید هاست در حالیکه از عمرش ۸۱ سال میگذشت مدفن او در دمشق میدانند. این دو رباعی از اوست :

اسرار وجود جمله بنهفته بماند

وان گوهر بس شریف ناسفته بماند

هر کس بدلیل عقل چیزی گفتند

آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ای آنکه شما پیرو جوان دیدارید

ازرق پوشان این کهن دیوارید

طفلی ز شما در بر ما محبوس است

او را بخلاص همتی بگمارید

توضیح آنکه (ای آنکه) خطاب با فلاك و عالم است و مقصود

از طفلی (نفس ناطقه و روح انسانی است

شیخ الرئیس ابوعلی سینا - نام اصلی او حسین و لقبش شرف

الملك فرزند عبد الله از اعالی بلخ وجد اوسینا نام داشته است کنیه او ابوعلی و نام ابوعلی سینا و پیا بن سینا شهرت یافت و اروپائیان او را Avicenna میخوانند محل تولد او قریه خرمیثین از قراة بخارا و سال تولدش را بعضی ۳۷۰ و بعضی ۳۷۳ و بعضی ۳۶۳ هجری گفته اند . از سن طفولیت در کسب علم و دانش استعداد عجیبی از خود ظاهر ساخت بطوریکه در سن ده سالگی به بسیاری از علوم واقف بود . در سن هیجده سالگی در علم حساب و هندسه و منطق و هیئت مهارت تام یافته به تحصیل علم طب پرداخت و در سن بیست سالگی از جمیع علوم فارغ التحصیل بود روش او در معالجات امراض گوناگون مفید واقع گشته و مورد قبول شد و سبب شهرت و تقرب او امیرنوح بن منصور سامانی و سایر امرا و بزرگان عصر خود گردید در سایر علوم طبیعی و ریاضی و الهیات نیز تبحر تام یافته صاحب نظر مخصوص گردید و بجمع و تالیف آثار مفیده پرداخت که اکنون نیز آن تألیفات مورد استفاده اهل دانش میباشد از تمام

از تمام تألیفات او معروف تر کتاب شفا در حکمت و کتاب قانون در طب و کتاب اشارات در منطق و حکمت است . هر چند ابوعلی سینا بمقام و رتبه معلمی که تا انوقت در شخص مصروف عالم دانش ارسطو معلم اول و ابونصر فارابی معلم ثانی شهرت داشتند نائل نگردید ولی بلقب شیخ الرئیس معروف و در مقام کسب علوم اثار و تألیفات او استاد نامی قبل ارسطو و فارابی را بیشتر مورد توجه خود قرار داد و در تألیفات خود بنگار برد . در مقام شعر و ادب نیز اثری دارد که از آن جمله رباعیات او است که بطور نمونه چند رباعی عبرت انگیز ذیل است :

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت

يك موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر یکمال ز ره فی راه نیافت

از قمر گل سیاه تا اوج زحل

کردم همه مشکلات عالم را حل

بیرون جستم ز قید هر مکر و حیال

هر بندگشوده شد مگر بند اجل

ایکاش بد انمی که من کیستمی
 سرگشته بعالم ازین چیستمی
 گرمقبلم آسوده و خوش زیستمی
 ورنه بهزار دیده بگریستمی

کفرچو منی گزاف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چومن یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

این استاد بزرگوار در اواخر ایام پس از مسافرت‌های مختلف بشهر همدان وارد شد و چون شمس الدوله دیلمی فرزند فخر الدوله را که مبتلا بقولنج شده بود معالجه نمود بمقام وزارت و پیشکاری او انتخاب گردید ولی معاندین و دشمنان او اورا بخیان متهم داشتند لذا چندی متواری گشت و عاقبت علاء الدوله کاکویه حاکم اصفهان مقدم شیخ راگرامی داشت ولی در آنجا مبتلا به قولنج شده و در آن حال باتفاق علاء الدوله عزیمت به همدان نمود و در آنجا بمعالجه و مداوای خود پرداخت ولی سودی نبخشید

وگویند دشمنان او دواى او را مسموم نمودند و بهمین مرض در سن پنجاه و هشت سالگی بدروید جهان گفت و در همان شهر مدفون گردیده بقمه‌ئی بر روی مدفون او ساخته شد ولی در جشن هزارسال از تولد او بوسیله بنمای زیبای جدیدی برارامگاه او از استاد دانشمند تجلیل گشته و امروز مورد توجه و بازدید جمیع دانشمندان جهان میباشد . تاریخ فوت او در روز جمعه اول ماه رمضان از سال ۴۲۷ هجری مطابق با ماه ژون از سال ۱۰۳۷ میلادی است .

صفحه ۵۰ - «ایا درین نقره که خاتم امیاد روح با سواه فراه فرموده چه میگویند

میفرمایند سترون ربکم کما ترون البدر فی لیلة اربعه عشر

این حدیث در کتب صحاح اربعه از اهل سنت و جماعت و همچنین در رساله کلمات مکنون مرحوم ملا محسن فیضی وارد شده است .

در جزء اول از کتاب صحیح امام بخاری صفحه ۹ و ۷ مذکور است : (حد ثنا صد د قال حد ثنا یحیی عن اسمعیل حد ثنا قیس قال قال لی جریر بن عبد الله کنا عند النبی صلعم ان نظر الی القمر لیلة البدر فقال اما انکم سترون ربکم کما ترون هذا الا تضامون اولا تضاهون فی رؤیته »

ايضا در كتاب تجريد الصحيح تأليف ابي المباس -
 زين الدين احمد صفحه ٦٥ مذكور است :
 "و عنه (يعنى ابي جريره) انّ الناس قالوا يارسول الله
 هل نرى ربنا يوم القيامة قال هل تمارون فى القمر ليلة
 البدر ليس دونه سحاب قالوا لا يارسول الله قال فهل تمارون
 فى الشمس ليس دونها سحاب قالوا لا يارسول الله قال فانكم
 ترونه كذلك يحشر الناس يوم القيامة فيقول من كان يعبد
 شيئا فليتبع فمنهم من يتبع الشمس ومنهم من يتبع القمر
 ومنهم من يتبع الطواغيت وتبقى هذه الأمته فيها منافقوها
 فيأْتهم الله فيقول انا ربكم فيقولون هذا مكاننا حتى
 يأتينا ربنا فاذا جاء ربنا عرفناه فيأتهم الله عز وجل فيقول
 انا ربكم فيقولون انت ربنا فيدعوهم "

در رساله كلمات مكنونه تأليف محسن فيض صفحه ٦ -
 مذكور است : " وروى الشيخ الصدوق محمد بن على بن
 بابويه القمي ره فى كتاب التوحيد باسناده عن ابي بصير
 قال حدث لأبى عبد الله عليه السلام اخبرنى عن الله عز
 وجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة قال نعم وقد رأى وه
 قبل يوم القيامة فقلت متى قال حين قال لهم الست بربكم
 قالوا بلى ثم سكت ساعة ثم قال وانّ المؤمنون ليرونه

فى الدنيا قبل يوم القيامة "

در كتاب مشارق انوار اليقين تأليف شيخ رجب برسى صفحه
 ٢٢ مذكور است :

" واليهما الإشارة بقول امير المؤمنين على (ع) انما
 النقطة التى تحت الباء وسر الباء المبسوطة ليشير
 الى الألف القائم المنبسط فى ذاتها المحتجب فيها
 ولذلك قال محى الدين الطائى الباء حجاب الربوبية
 ولو ارتفعت الباء اشهد الناس ربهم تعالى "

صفحه ٥٠ - " حضرت امير عليه السلام در خطبه طتجيه -
 ميفرمايد فتوقعوا الظهور موسى من الشجرة على الطور "

خطبه طتجيه كي از خطب مشهور حضرت على بن ابي طالب
 است كه بين كوفه ومدينه اد افرموده اند ابتداءى آن شروع
 ميشود باين جمله (الحمد لله الذى فتق الأجرأ وخرق
 الهواء وفاق الأرجاء واضاء الضياء واحى الموتى وامات
 الأحياء احمد حمدا سلطع فارفع وشمشع قلمع حمد ايتصاعد
 فى السماء ارساله ويذهب فى الجواعد الخلق السموات
 بلا دعائم واقامها بغير قوائم وزينها بالكواكب المضيئات و

حبس فی الجوّ سحائب مکفهرآت وخلق البحار والجبّال
 علی تلاطم تیار رفیق رفیق فتق رتجاها . . . (تا آنکه
 میفرماید) فتوقعوا ظهور مکّم موسى من الشجرة علی الطور
 فیظهر هذا ظاهر مکشوف و معاین موصوف . . . الا و انّ
 لكم بعد حین طرفه تعلمون بها بعض البیان وتنکشف لكم
 صنایع البرهان عند طلوع بهرام و کیوان علی دقائق الاقتراب
 . . . فعند ذلك ترتج الأقطار بالدعاة الی کل باطل

هیئات هیئات توقموا حلول الفرج الأعظم و اقباله
 فوجا " فوجا

و جناب آقا سید کاظم رشتی براین خطبه شرحی مرقوم
 داشته اند

حضرت اعلی در کتاب دلائل السبع میفرمایند : (و از جمله
 کلماتیکه قلبت بان ساکن میگردد کلام امیرالمؤمنین ع که
 در خطبه تنجیه فرموده الی ان قال فتوقعوا ظهور مکّم
 موسى من الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهر مکشوف
 و معاین موصوف و نظر نمود که غیر از ذکر انی انا الله لا اله
 الا انا از آن ظاهر نشده و نمیشود و در همین خطبه در -
 موضوع دیگر فرموده و انّ لكم بعد حین طرفه تعلمون بها
 بعض البیان وینکشف لكم صنایع البرهان (الی ان قال)

فعند ذلك ترتج الأقطار بالدعاة الی کل باطل هیئات هیئات
 توقموا حلول الفرج الأعظم و اقباله فوجا فوجا . . و در خطبه عید غدیر

فرموده سیاتی نصر الله علی عدوّه لحنه والله لطیف حنین "

(از صفحه ٥١ و همچنین حسین ابن علی علیه السلام میفرماید ایکنون
 لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکن هو المظهر لک عمیت عین لا تراه)

در کلمه اولی از رساله کلمات مکنون مرحوم ملا محسن فیض در ذکر
 توحید چنین مذکور است :

" وقال سید الشهداء الحسین ابن علی صلوات الله علی جدّه
 و ابیه و امّه و اخیه و علیه و بینه فی دعاه عرفه کیف یستدل علیک
 بما هو فی وجوده مفتقر الیک أ یکن لغیرک من الظهور ما لیس لک
 حتی یکن هو المظهر لک متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک
 و متى بعدت حتی تكون الآثار هی التي توصل الیک عمیت عین لا تراه
 ولا تزال علیها رقیبا و حسرت صفقته عبد لم تجعل له من حیك نصیبا "

صفحه ٥٢ - « حضرت خاتم روح ما سواه فراه میفرمایند

لنا مع الدعوات ونحن فیها هو و هو نحن و هو هو ونحن نحن »

در رساله کلمات مکنون مرحوم فیض کلمه پنجا هم مذکور است از قول امام
 جعفر الصادق " وروی عنه علیه السلام انه قال لنا حالات مع الله

و سپس در سال ۱۸۴۸ بریاست جمهوری فرانسه برقرار داشتند و بعد با تمهیداتی با مراجعه بآراء عمومی بامپراطور^ی فرانسه و سلطنت نائل و خود را ناپلئون سوم نامیده و در میان دول اروپا مقام مهمی را احراز نمود در سال ۱۸۵۴- که آتش جنگ بین دولت عثمانی و روسیه افروخته شد با توافق دولت انگلیس بحمايت از دولت عثمانی برخاست و در سال ۱۸۵۶ قلعه محکم سپاستیول تسخیر و در شبه جزیره کریمه بر روسیه فائق آمد و علت دخول خود را در این جنگ حمایت مظلومین قرار داده و اظهار نموده بود که آه و ناله غرق شده گان در بحر اسود مرا بقیام و داد خواهی کشانید لهذا حضرت بپاء الله در ایام توقف در اردنه برای امتحان او و اینکه صدق و کذب نوایای او آشکار گرد دلوحی جهت او ارسال و باین بیانات با و خطاب فرمودند: "دو فقره بیانات که از طرف آن سلطان زمان اد اگر دیده بگوش این مظلوم رسیده است در حقیقت این بیانات سلطان تمام بیانات است که نظیر آن از هیچ سلطانی شنیده نشده است نخست آنکه در جواب دولت روسیه که سؤال کرده بود چرا در کریمه بجنگ پرداخته اید گفته اید ناله مظلومان که بدون تفسیر و گناه در دریای سیاه غرق شدند رسحرگاهان

هو فیها نحن ونحن فیها هو ومع ذلك هو هو ونحن

نحن
صفحه ۵- « و حضرت ملوک و سلاطین آیدهم الله تعالی القا نمود آنچه را که سبب آسایش و اتحاد و اتفاق و عمار عالم و راحت ام است از جمله دو کلمه از ناپلئون ثالث اصغاشد و آن سبب شد که در اردنه لوحی بر او ارسال نمودیم »

این بیان مبارک راجع بخطابات مهیمه ایست که بعنوان سلاطین و امرا و رؤسای ممالک نازل و بآنچه که لازمه مملکت داری و حفظ و حمایت رعایا و سبب آسایش ملت است بیان و آنها را نصیحت و دلالت بخیر و صلاح فرموده اند از جمله دو لوح منیع خطاب به ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است که اجمالا شرح حال ناپلئون و کیفیت نزول السواح مزبور بدین قرار میباشد:

پرنس ناپلئون بناپارت پسر لوی بناپارت پادشاه سابق هلاند و برادرزاده ناپلئون اول بود که پس از تبعید ناپلئون کبیرون- انقراض امپراطوری فرانسه مدتی در سوئیس و ایتالیا و انگلیس بسر برد و پس از عزل لوی فیلیپ از پادشاهی فرانسه بآن کشور بازگشت و بواسطه توجهی که عموم ملت بخانواده ناپلئون داشتند بد و او را بسمت نمایندگی مجلس مؤسسان

مرا بیدار کرد و جنگ پر ا ختم ولكن اينمظلومان ظلمی
 بالا تر از آن دیده و مصیبتی بیشتر از آن کشیده زیرا بلیات
 و لورد هیرانان بیش از یک روز طول نکشید در حالیکه مصائبی
 که این عباد متحمل شده اند بیست و پنج سال امتداد داشته
 و در هر آن بلیه شدیدتری پدید آر گردیده بیان متین —
 دیگری که فی الحقیقه برای عالم بیان بدیع بشمار می رود
 این بود م او وظیفه داریم که انتقام مظلومان را کشیده و بی
 پناهان را پشتیبانی نمائیم شهرت عدل و انصاف امپراطور
 بسیاری از نفوس را اعیاد و ارساخته زیرا سلطان زمان راسزاوار
 است که از حال مظلومان استفسار نموده و توجه خود را —
 معطوف حال ضعیف سازد در حقیقت مظلوم ترومی پناه تر
 از این اوارگان در روی زمین کسی نبوده و نیست ”
 بطوریکه ذکر شده چون لوح مبارک بدست او رسید اعتنائی
 ننموده و گفته است (اگر این شخص خداست من دو خدا
 هستم) از این جهت در سال ۱۸۶۶ هنگامیکه انحضرت
 در سجن عکا مسجون بودند لوح دیگری خطاب باونا ز ل
 و با بیانات صریحه عتاب آمیزی کذب ادعای او مبنی بر حمایت
 مظلومین آشکار و سرنوشت شوم و آتیه پروبالش را پیشگوئی
 فرمودند . در آن لوح مبارک چنین میفرمایند :

” یا ملک اناسمعنا منك كلمة تكلمت بها از سؤلك —
 ملك الروس عما قضى من حكم الغزا (جنگ کریمه) ان ريك
 هو العلم الخبير قلت كنت اقد ا في المهاد اليقظي نداء
 العباد الذين ظلموا الى ان غرقوا في البحر الأ سود
 كذلك سمعنا وريك على ما اقول شهيد نشهد بانك ما يقظك
 النداء بل الهوى لأنابلوناك وجدناك في محزل اعرف —
 لحن القول وكن من المتفرسين لو كنت صاحب الكلمة
 ما نبذت كتاب الله وراء ظهرك اذا ارسل اليك من لسان
 عزيز حكيم بما فعلت تختلف الأ مور في مملكتك ويخرج
 الملك من كفك جزاء عملك اذا تجد نفسك في خسران
 مبین و تأخذ الزلازل كل القبائل هناك الأ بان تقوم على
 لصرة هذا امر وتتبع الروح (حضرت مسیح) في هذا
 السبيل المستقيم ”

بفاصله يك سال از تاریخ نزول لوح مزبور یعنی در سال ۱۸۷۰
 آنچه درباره خسران امپراطور و آشفتگی اوضاع کشور اونیوت
 فرموده بودند آشکار شد و ناعره جنگ بین فرانسه و آلمان
 افروخته شد و برخلاف آنچه که امپراطور و وزرایش پیش بینی
 نموده بودند سربازان فرانسه بر سپاهیان آلمان تفسوق
 و برتری نیافت و در حالیکه امپراطور بفتح و فیروزی خود اطمینان

داشت و کسی گمان غلبه آلمان رانی نمود سپاه فرانسه در ماه اول جنگ در چند محل شکست خورده قلعه محکم مس باعده گئیری محاصره شد و در سدان نیز سربازان فرانسه دچار محاصره شدید گشته و امپراطور ناگزیر آمان خواسته تسلیم شد لذا او گرفته محبوس نمودند و بذلت کبری عاقبت در سال ۱۸۷۳ در حالیکه دستش از همه جا کوتاه و بحال اسارت بسر میبرد از اینجهان در گذشت و امپراطوری فرانسه بجمهوری تبدیل یافت و چون ملت فرانسه بجنگ ادامه داد سپاهیان آلمان شهر پاریس را محاصره نموده و مردم دچار قحطی و گرسنگی شدیدی شده عاقبت بایر داشت مبلغ پنج ملیارد فرانک غرامت جنگ و واگذاری تمام ایالت آلزاس و قسمت شمالی لرن و قلعه مس مجبور بتقاضای صلح شدند .

در اینلوح مبارک مسائل و مطالب مهمه ایست که منتخباتی از آن در لوح شیخ درج فرموده اند از جمله اینصورت خطاب بگروه رهبانان مسیحی است : " . . . تزوجوا لیقوم بعدکم احد مقامکم انا منعناکم عن الخیانه لا عما تظهر به الأمانة . . . آن الذی ماتزوج انه ما وجد مقرالیسکن فیه اویضع رأسه علیه بما اکتسبت ایدی الخائنین "

در این بیان مبارک که حضرات پیشوایان کلیساراتشویق بازواج میفرمایند مقصود از جمله (آن الذی ماتزوج - حضرت مسیح است که ازدواج ننموده و حال تمام قسیسین مذهب کاتولیک به پیروی از آنحضرت ازدواج نمی نمایند .

صفحه ۶۷ - لوح امپراطور روس « یا ملک الروس اسمع نداء الله الملك القدوس »

اینلوح مبارک خطاب به نیکلاویچ الکساندر دوم فرزند نیکلای اول تزار روسیه است که در سال ۱۸۵۵ - بجای پدرنشسته است در اینلوح آیات عنایت آمیزی نسبت باونازل شده و از کمک و مساعدتی که سفیر روس در حادثه تیر خوردن ناصرالدین شاه و گشتار عده زیادی از سبایه و حبس آنحضرت در سیاه چال طهران نموده بود یاد فرموده و قدر دانی نموده اند و همچنین از موضوع عجیب راز و نیاز پنهانی امپراطور در محراب کلیسای شخصی که جز خود امپراطور احدی آگاه نبوده باین عبارت اورا متذکر داشته اند :

" انا سمعنا مانادیت به مولیک فی نهویک لذاهاج عرف عنایتی و ما ج بحر رحمتی أجبناک بالحق أن ریک هو العلیم الحکیم "

و واقعه مزبور راجع بجهنگ سال ۱۸۷۷ است که برای
 جبران جهنگ کریمه در زمان سلطنت او و حکومت سلطان
 عبدالحمید ثانی پادشاه عثمانی بین دو کشور رخ داد و
 سپاهیان روس در آغاز جهنگ بسرعت پیشرفته و به قسطنطنیه
 رو آوردند ولی ناگهان سرد ارتک عثمان پاشا در شهر پلونا
 PELVONA راه را بر آنها سد نمود و در سه جهنگ بزرگ
 عده زیادی از سپاهیان روس را بهلاکت رسانید و بیم شکست
 سختی جهت امپراطور میرفت لذا در پنهانی متوسل به پدر
 آسمانی شده طلب فتح و فیروزی نمود عاقبت منجر بفتح او
 و شکست عثمانی شده قرار داد سان استیفانو بسته شد
 در این مورد شرحی را که جناب استاد علی اکبر شهید
 یزدی در دفتر خاطرات خود از اظهارات جناب آقا محمد
 رحیم اصفهانی یاد داشت نموده و فرزند برومند ایشان جناب
 آقا فضل الله شهیدی با خط خود مرقوم داشته اند و مربوط
 باین قضیه تاریخی است عینا درج میگردد :

جناب آقا محمد رحیم ابن مرحوم حاجی محمد حسین تاجر
 اصفهانی جناب آقا محمد رحیم در ایام سختی و شداد
 بامر مالک ایجاد اقبال نمود و بی پرده و حجاب
 با اغیار و احباب بنیادی صحبت

گذا رده بعضی اقبال و گروهی انکار نموده اند و قیام بر صدمه
 و اذیت ایشان مینمایند مخصوصا ابوی شان بسیار برایشان
 سخت میگیرد عاقبت لابد شده از یار و دیار دست برداشته
 سر پابر ملک و مال و زخارف دنیا زده منقطعاً عن الکل از وطن
 هجرت نموده به سبزوار میاید چندی در سبزوار مدتی در سر
 معدن مس مشغول بوده در ایام ضوضاء سبزوار فرار نموده
 بعشق آباد تشریف آوردند در بین راه ناخوشی احوال بودند
 بعد از ورود به عشق آباد قلیل مدتی زیست نموده بسرای
 جاودانی جایگزینند جناب مذکور از مبلغین کامل بودند
 صاحب انشاء و انشاء بودند و مرتبه در ایام جمال قدس م
 به مدینه محصنه عکاشه مشرف شده بود صحبتشان مکرراتفاق
 افتاد در سفر ثانی که عازم بارخ مقصود بود مطالبی را ذکر
 نمود در این مقام ذکر میشود : مذکور نمود که قبل از سفر
 اول که هنوز بساحت قدس مشرف نشده بودم در استر آباد
 یکی از قناسل روس بیکی از تجار ارمنه مرقوم نموده بود
 که در سبزوار یکنفر از بابیهای با اطلاع مع بعضی از کتب
 و آثارشان روانه نمائید و مصارف راه هر چه بشود بدهید
 برات نمائید آن شخص ارمنی هم کیفیت را بجناب حاجی
 محمد کاظم تاجر اصفهانی ذکر نموده بود جناب حاجی

وسایرا حباب هم صلاح براین دیدند که من بروم چند کتابی با خود برداشته آن تاجر ارضی هم خطی نوشته از برای قونسول برداشته عازم بسمت استرآباد شد مهاسترا باد وارد شده بعد از دویم نزد قونسول رفته مکتوب را بایشان دادم بعد از قرائت مکتوب فرمود شما بیایید در منزل ما باشید من قبول کرده بمنزل ایشان آمدم شبها را صحبت مینمود و بعضی از وقایع این امر را که اطلاع داشت ذکر میکرد بعضی را از من جویا میشد بیان مینمودم شبی ذکر نمود که عمده مقصود من که شمار از حمت داده ام اینست که از شما سؤال نمایم از این کلمه که در لوح ملك روس میفرمایند " انا سمعنا مانادیت به مولاك فی نجواك لذا هاج عرف عنایتی و ما ج بحر رحمتی و اجیناك بالحق ان ربك لهما العلمیم الحکیم

ملك روس چه خواست و چه مناجات نمود که اجابت شد من متحیر ماندم که چه جواب بگویم عرض کردم حق عالم است که ملك چه دعا کرد و او اجابت فرمود گفت این واضح است که حق میدانند آنچه شما فهمیده اید چیست ؟

من قدری تفکر نمودم و با خود گفتم سلاطین سوای غلبه بردشمن و فتح بلاد چیزی دیگر از خدا نمیخواهند و ملك

روس چون در دعوی سیمو آستپول دولت عثمانی بر روس غالب شد و دفع آن مرفرا سوای فنای سلطان چاره ندیدند لابد سم حاضر نموده پدرش تناول نمود و جدال موقوف حال از خدا خواسته که بر عثمانی غالب شود و بلاد او را فتح نماید تا تدارك مافات شود همین قسم که ذکر شد بقونسول عرض کردم و جسارت نمودم بقونسول عرض کردم بخدمت سلطان عریضه کن که آن اراده کرده ئی و دعائی گه نموده مقرون با اجابت است اراده خود را اجرا نما و بعد از چند روزی از خدمت قونسول مرخص شدم مخارج را داده مراجعت نمودم لکن بعد از ذکر این بیانات سرا " خائف و ترسانم که شاید مطلب قسمی دیگر باشد بهترین بود که ذکر نمایم و در خصوص این مذاکره دایم در میانه خوف و رجا بودم تا زمانیکه به عکا مشرف شدم و در مسافرخانه وارد شدم چندان طولی نگشیدم میرزا آقا جان بدیدن آمد و در ضمن از من پرسید گفتگوی شما با قونسول روس چه بود سکوت نمودم و خائف شدم بعد از ساعتی غصن اکبر آمد همین ذکر را نمود خوفم زیاده شد روز دیگر صبحی حضرت غصن الله الاعظم تشریف فرما شدند من لا بد شده کیفیت را بدون کم و زیاد عرض کردم و خود به خطای خود مذعن

شدم فرمودند آسوده و خوشدل باش آنچه زکر کرده مقرون
برضای حق است زیرا یومی از ایام جمالقدم فرمودند الحال
لوح ملك روس را از برای او میخوانند و بعد زکر شمارا فرمودند
که قونسول روس از یکی از عباد ما پرسید رجای ملك در نجوی
چه بوده او در جواب آنچه گفت صحیح است و بعد فرمودند
آن شخص اقا محمد رحیم اصفهانی است . جناب اقا محمد
رحیم میگوید سرور شدیم و خدا را شکر نمودیم . قلیل مدتی
قبل از صعود جمالقدم بعالم قدس بقا شتافت
فی سنه ۱۳۰۹ هـ . ق . علیه بهاء الله و رضوانه .

عاقبت این پادشاه در ماه مارس از سال ۱۸۸۱ مورد
سوء قصد جمعیت فی هیلیتست ها واقع شده بقتل رسید .

صفحه ۶۹ - « و همچنین بعضی از آیات لوح حضرت ملکه آید : *اللهم بارک و تعال ذکر می شود*

مقصود ملکه ویکتوریا امپراطریس انگلستان و هندوستان
میباشد مشارالیهها برادرزاده ویلیام چهارم پادشاه انگلیس
است که چون در تاریخ ۲۰ ژوئن سال ۱۸۳۷ در گذشت
و اولادی نداشت ملکه مشارالیهها بجای او بر تخت آن —

مملکت جلوس نمود و در سال ۱۸۷۶ کشور پهناور هندوستان
جزء قلمرو سلطنت او قرار گرفت و بلقب ملکه انگلستان و امپراطریس

هندوستان ملقب گردید .

یکی از مزایای دوره سلطنت او الغای رسم خرید و فروش —
غلام و کنیز است که دولت انگلیس اقدام نموده و در مستعمرات
خود آنرا عملی نموده و بعداً " سایر دول نیز از آن دولت
پیروی نموده و رسم بردگی را موقوف و آنها را آزاد نمودند
این اقدام بشر دوستی ملکه مورد تقدیر آنحضرت قرار گرفته
و از وضع حکومت آن مملکت که توأم با مشورت است تمجید
میفرمایند و برای اینکه عمل او بعز قبول الهی فائز و بتاج
ایمان زینت یابد او را به تبعیت او امر حق نصیحت و دلالت
فرمودند بقرار معلوم ملکه لوح مبارک را بانهایت احترام
دریافت داشته و در موقع قرائت آن اظهار داشته است اگر
این از طرف خدا باشد دوام خواهد کرد و الا ضرری بر آن
مترتب نخواهد شد . ملکه ویکتوریا تا سال ۱۹۰۱ مدت
شصت و چهار سال سلطنت نموده در گذشت .

صفحه ۷۱ - « *قد اتمرت المسجد الاقصى من نسفات ربه الالبهی* »

مقصود از مسجد اقصی معبد سلیمان است که بر حسب وصیت
پدر خود داود بهمان وضع و اسلوب خیمه اجتماع که حضرت
موسی جهة قوم اسرائیل در بریه سینا ترتیب داده بود در

اورشليم بنا نمود و باسباب و آلات زرين آنرا اراست و —
 صندوق عهد محتوی الواح سنگی حضرت موسی و وصایایش
 را در محل مخصوص قدس الاقداس قرار داد و باجلال و شکوه
 فراوانی آنرا افتتاح نمود ولی چون بعد از سلیمان بین قوم
 برسر موضوع جانشینی اختلاف حاصل شد جمعی بطرفداری
 یاربعام یکی از بزرگان قوم و عده ثنی بحمايت از رحبعام —
 فرزند سلیمان قیام نمودند و سلطنت اسرائیل بدو قسمت
 تقسیم شد و جنگهای داخلی وحدت انقوم را مبدل به —
 کثرت نمود لذا چندی نگذشت که در سال ۸۷۲ ه قبل از میلاد
 نبوکد نصر که او را بخت النصر هم میگویند پادشاه بابلی
 باورشليم هجوم نمود و صد قیا پادشاه آل یهود را نابینا
 کرده اولادانش را مقتول و شهر را آتش زد و معبد را بگلی
 خراب و منهدم نمود و جمعیت بسیاری از قوم اسرائیل را
 باسارت برده در بابل سکونت داد تا پس از هفتاد سال که
 کورش پادشاه عظیم الشأن ایران بر بابل غلبه یافت قوم
 یهود را از آن نموده بوطن خود مراجعت نمودند و با مساعد
 و همراهی سلاطین ایران دو مرتبه معبد را بصورت اصلی
 خود بنا نمودند ولی سرنوشت عجیبی باز در پی داشت و
 آن این بود که نوبه دیگر بعد از چهل سال از شهادت —

حضرت مسیح باز قهر و سخط الهی مجدداً انقوم را فورا
 گرفت و اراضی مقدسه مورد هجوم طیطاوس سردار رومی
 قرار گرفت و او شهر را مفتوح و معبد را با خاک یکسان نمود
 که تاکنون بهمان حال باقی و فقط دیوارهای آن بنا —
 که خراب و ویران است نمودار میباشد و در زمان خلافت خلیفه
 ثانی که فلسطین بتصرف مسلمین درآمد بر حسب فرمان
 خلیفه در محوطه معبد مزبور مسجدی ساخته شده که تا
 حال باقی و معروف به مسجد عمر است.

در قرآن شریف سورة الأ سری چنین نازل گشته : (سبحان
 الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد
 الاقصی الذی بارکنا حوله لنریهم آیاتنا " و این آیه
 مبارکه درباره مسئله سیر و معراج حضرت محمد است یعنی
 منزله است آنکسیکه سیر داد بنده اش را شبی از مسجد حرام
 (خانه کعبه) بسوی مسجد اقصی (معبد اورشليم) که
 مبارک گردانیده ایم اطراف آنرا تا نشان بدیم بآنها آیات
 خود را

صفحه ۷۹ - هر نفسی از دیندانه کبیره باین ارض توجبه مینماید فوراً بسیاره برقیه خبر میدهند
 که وجهی سرت نموده و به عکس گرفته شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر با فرشته
 توجبه نموده و مقصودش اعتکاف بوده در باره او نوشته اند آنچه را که ز فرات
 مخلصین و مقربین مرتفع ،،

این بیان مبارک درباره جناب حاجی میرزاسید حسن افنان برادر حرم مبارک حضرت اعلی می باشد که از قلم اعلی به افنان کبیر ملقب گشته و شرح احوال ایشان در کتاب — تذکره الوفا صفحه ۳۹ مندرج است جمالقدم جل اسمه الا عظم درباره این موضوع در چند لوح مشروحا بیاناتی میفرماید که از جمله الواح مبارکه ذیل است که یکی خطاب بجناب کربلائی حاجی بابا از بهائیان زرقان فارس و بقیه خطاب بحضرات افنان است که قسمت‌هایی از آن الواح مبارکه — زینت بخش این اوراق میگردد قوله الاعلی :

” جناب کربلائی حاجی بابا علیه بهاء الله

هو الناصح الفضال الکریم سبحان اله اینمظلوم را بظلم ظاهر مبین از ارض سر بسجین عکا آوردند و بعضی از دستا قصد مقصد اقصی نموده طائف حول گشتند از قضا نفسی باعملی مشغول که بیم آن بود که او را از میان بردارند لذا اینمظلوم او را طلب نمود بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه او را نصیحت نمودیم و از سجن اکبر بمدینه کبیره فرستادیم لعمر الله مقصودی جز حفظش نبود و بعد از رجوع و خروج در مدینه کبیره عمل نمود آنچه را که زکرتش محبوب نه جناب حاجی میرزاسید حسن افنان جز اعتکاف در این ارض خیالی

نداشت کل بر آنچه ذکر شد آنگاه و گواهند چه که عمرشان بمقامی رسیده که از خروج و دخول متعذرند و برحق متوکل و بآنچه وارد راضی معذک با اختر متحد شده درباره سپید مذکور که اعلم و افضل علمای ایرانند نوشته آنچه را که اهل مدائن عدل بنوحه مشغول و اینمظلوم در جمیع احوال شاکر و صامت بعد معلوم شد مدیر اختری یکی از معرضین نسبتی محکم نموده و از آن گذشته اینمظلوم را بنی ناصر و معین دیده لذا اظهار شجاعت فرمود وارد آورد آنچه را که لسان و قلم — از زکرت آن شرم مینماید حال معدودی اتفاق نموده اند بر ضرر اینمظلوم ولیکن لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا نسل الله تبارک و تعالی انه یوید الکمل علی الرجوع و علی الأنا بة والصدق انه علی کلشی قدیر”

مدیر اختر که در این لوح مبارک نامبرده شده مقصود حاج میرزا طاهر تبریزی اختر که مدیر و صاحب امتیاز روزنامه اختر در — استان بول بود می باشد . او باسید جمال الدین اسدآبادی و شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا آقاخان کرمانی و حسین دانش اصفهانی همدم و همراز بود بر علیه اوضاع آن روز ایران — فعالیت می کردند و همچنین یکی از عملیات آنها این بود که بضدیت امر واحبا در جمیع موارد اقدام مینمودند

شیخ احمد و میرزا آقاخان کرمانی هر دو امامدیحیی ازل بودند
 و فدیت آنها بیشتر از این جنبه بوده است در اثر اینگونه
 اقداماتشان عاقبت جمعیت سری آنها کشف گردید شیخ احمد
 و میرزا آقاخان و میرزا حسنخان خبیرالملک هر سه نفر دستگیر
 و آنها را تحت الحفظ از راه تبریز بایران آوردند و بر حسب
 دستور شاه ایران مظفرالدین شاه آنها را در تبریز گشتند
 و سید جمال الدین هم از استانبول بیاریس رفت و در آنجا
 بنوشتن روزنامه هرة الوثقی مشغول شد ولی چند شماره
 بیشتر انتشار نیافت و عاقبت در استانبول مبتلا بسرطان
 در ناحیه زبان و دهان گردیده از اینجهان رخت در کشید
 (در تاریخ پنجم شوال ۱۳۱۴ مطابق ۹ مارس ۱۸۹۷)
 و بساط آن جمعیت درهم پیچیده شد
 و نیز در یکی از الواح مبارک خطاب بجناب حاج میرزا محمد
 تقی افغان یزد چنین نازل گشته :

” . . . افغان کبیر علیه بهاء الله و عنایته را انجناب میشناسند
 مقصودش در این اواخر عمر اعتکاف در ارض اقدس بوده لعمریله
 جز این خیالی نداشته بانفوس مشتعل بنار حرص و هووی
 ابدان زکرت تجارت ننموده معذک بد راهم معدوده اختر
 نوشته آنچه را که خود گواهست بر کذب آن ولکن امشال

این از کار نافعست نه مضر نشهد انه اتخذ لنفسه فی
 کل قباب العظمة مقاما رفیعا از فضل و عنایت حق در
 ظاهر ظاهر هم براحته حقیقی فائزند انان شکر الله
 بلسان ظاهره و نحمده بلسان باطنه از حق جل جلاله
 میطلبم کل را مؤید فرماید بر آنچه که سبب ارتفاع کلمه و ارتقاء
 وجود هست امروز هیچ نعمتی و هیچ زینتی اعلی از اخلاق
 مرضیه نبوده و نیست اوست جند الهی و فاتح مدائن افتده
 انسانی ” ایضا در لوح دیگر خطاب به (حضرت افغان —
 بزرگ علیه بهاء الله الابهی میفرمایند :

” نفسی را که چهل سنه در ظل قباب رحمت عظمی حفظ
 نمودیم بر تضحیح امر الهی قیام نموده نار ضغینه اش را فرات
 عالم ساکن ننمود لله الحمد نفوسیکه ادعای معرفت و —
 حقیقت مینمودند از ایشان ظاهر شد آنچه که هر صاحب
 بصری گواهی داده و میدهد بر ظلم و تعدی و خیانت و
 کذب آن نفوس مؤسس این تعدیات و مفتریات شیخ محمد
 یزدی و ساکن جزیره بوده فی الحقیقه شقاوتی ظاهر شده
 که شبه نداشته و ندارد هر هنگام که قاصدی قصد مقصد
 اقصی نماید ذیل طاهرش را بغبار مفتریات میالایند چندی
 شهرت دادند که میرزا ابوالقاسم ناظر وجهی سرقت نمود و بعد
 رفته و چندی

قبل که جناب افنان ح علیه بهائی و عنایتی باین ارض توجه از بعد سیاله برقیه اخبار نمودند که جناب مذکور مبلغ نمود لیره و بعضی اوراق سرقت نموده و رفته دیگر آنچه اختر از قبل و بعد نوشته آنجناب آگاهند بالمره از عدل و انصاف و صدق و امانت محرومند) نقل از مجموعه الواح شیراز شماره

۵۱۷

و در لوح دیگر چنین میفرمایند : " اینمظلوم در هر یوم - بمفتریات جدیدی مبتلا سبحان الله کذب و افترا بمقامی رسیده که از دیگر و بیان بانتهای نرسد هر یک از نفوس که باین شطرتوجه مینمایند از عقب تل میرسد که مبالغی مال تجار را سرقت نموده و میگیرد این امور اگر چه سبب احزانست - ولیکن چون توجه الله بوده گوثر حیوانست و فی الحقیقه مظهر نشاط و انبساط عالم و آنچه در آنست بنسبتی الی الله تبارک و تعالی محبوب و مقبول و اگر این نسبت قطع شود بقلسی نیرزد لله الحمد آنچه وارد شد نزد افنان سدره جهتش معلوم و واضح و چون آفتاب روشن و لایح "

و همچنین در لوح دیگر خطاب به (ش افنان جناب میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی میفرمایند : " نفسی را که تحت قباب عظمت از اول ایام هسقر عطا نمودیم

و بحفظش اعین ناظره گماشتیم بالأخره بانفوس مثل خسود متحد شده و مظلوم و تصرف در اموال ناسی فتوی داده هر یوم کذب ظاهر و ضری وارد هر نفسی باین شطرتوجه مینماید باونسبت میدهند و جمعی بسرقت اخذ نموده و بعدا بسرده و ظلم بمقامی رسیده که بجناب آقا سید احمد هم نسبت داده اند آنچه را که لایق خود آن نفوس بوده حق شاهد و ذرات - کائنات گواه که افنان کبیر محض اعتکاف باین ارض آمده نه تجارت برداشته اند و درباره او نوشته اند آنچه را که منادی بود از برای عرفان آن نفوس غافله مشرکه ولیکن البهائم مانعها عما اراد شیء من الأشياء ولا حزن من الأحرزان انه نطق وینطق امام الوجوه بقدره لا تضعفها جنود المالم و سلطان لا تمنعه صفوف الأمم نسئل الله ان یسقی الكل من گوثر عدله و عطائه ویرجمهم الیه و یویدهم علی الأنابة لدی بابه انه علی کل شیء قدير . نقل از مجموعه الواح شیراز شماره ۵۳۴ -



میرزا حسین خان مشیرالدوله

صفحه ۷۹ - « این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیرالدوله میرزا حسینخان غفرالله

شناخته بود »

میرزا حسین خان مشیرالدوله پسر میرزانبی خان امیر دیوان
از اهل قزوین است پدر میرزانبی خان عابدین نام که شغل
او دلاکی و خاصه تراش شاهزاده علینقی میرزارکن الدوله
پسرتحملیشاه بوده است .

میرزانبی خان در زمان محمد شاه چند مرتبه بکارهای
حکومتی و غیره گماشته شده و ابراز لیاقت کرده است باینجهت
فرزندش میرزا حسین خان هم در دربار تقریبی حاصل نموده
و پدر و پسر هر دو ببارتحملیشاه که از یک مادر بوده اند
ازدواج نمودند ماه نوش خانم بازدواج میرزانبی خان و ماه
تابان خانم ملقب به قمر السلطنه بازدواج میرزا حسین خان
در آمد .

میرزا حسین خان در سال ۱۲۴۳ قمری متولد گشته و در مراحل
ترقی طی مراتب کرده و در زمان میرزاتقی خان امیر کبیر بکار
پردازی بمبئی مأموریت یافت و از آن پس بقونسولگری تفلیس -
برقرار شد و سپس بمنصب وزیر مختاری ایران در اسلامبول منصوب

گردید و در زمان توقف حضرت بهاء الله در بغداد و حرکت
 مبارك باسلامبول ونفی و سرگونی بادرنه و عكا كه مصانف
 باسالهای ۱۲۷۰ الی ۱۲۸۵ است سفیر و نماینده ایران
 در دربار اسلامبول بوده و بدستور ناصرالدین شاه همه گونه
 اقدام و سعایت درباره آنحضرت نمود . معذالك چون از
 طرز سلوك و رویه آنحضرت پی بمقاصد عالیه حضرت
 بهاء الله برد و دانست آنچه كه معرضین گفته اند كذب
 محض و صرف تهمت و افتراست لذا همه جابر روش و اخلاق
 ستوده و بزرگواری و استغناء طبع آنحضرت گواهی داد
 تا آنجا كه نزد اولیای دولت اظهار نمود ما تا بحال در حق این
 طایفه با شتاب بوده و تصور میکردیم مخالف دولت و سلطنت
 میباشند و تا اند از غمی رفع سوء تفاهم نمود و باینجهت در همین
 لوح مبارك در حق او میفرمایند (اینمظلوم را مرحوم مغفور
 حضرت مشیرالدوله میرزا حسین خان غفرالله شناخته بود
 و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود اینمظلوم را در استانه
 واقوال و اعمالش را ذکر فرموده . . . و این عمل حضرت
 مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظارید وستی اینمظلوم نبوده
 بلکه نظاریمقتضیات حکمت و خد متی كه سرأ در نظر داشته اند
 بوده شهادت میدهم كه در خدمت دولت امین بسوده

بشأ نیکه خیانت را در عرصه اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم او بوده ولیکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است .

و نیز در لوح خطاب به مهدی میفرمایند :

"یا ائمه مهدی تفکر در انقلابات دنیا مال عمری لایسکن بل تزداد فی کل یوم هذا ما یخبرک به الخیر خلق از ندای حق و حالات آن محروم بوده و هستند عجب در آنستکه از ندای عالم هم محرومند چه که عالم با مر مالک قدم در گل حین با علی النداء ندا مینماید یک ندای او صد ر ایرانست که بمثابه برق متحرک بوده گاهی در مغرب و وقتی در مشرق و جنوب و شمال وارد و سائر و در لیالی و ایام در نظم مملکت و کثرت ثروت ساعی و جاهل و آخر بگف صفر راجع شد قسم بحقیف سدره منتهی اگر مالک یک کلمه از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه دیده و شنیده و عمر را صرف آن نمود ولیکن در سنین اخیره امری که سبب حزن شود از او صادر نه لذا باید درباره او جز بکلمه خیر تکلم ننماید و چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز هست شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن درباره اش نازل شود و در بعضی مواضع کلمه

طیبه هم از لسانش جاری لا اله الا هو الغفور الکریم " راجع باین جمله که میفرمایند (و چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز است . .) جناب سمندر در رساله تاریخی خود مرقوم داشته اند (مرحوم مهرو جناب آقا میرزا محمد علی که خدای مشهور که از اقربای نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین خان صدراعظم بودند . . . بعد از وفات مرحوم صدراعظم مذکور در لوحی از الواح جمال تقدم مسطور است که خلاصه و مفهومی اینست که شاید خداوند او را بسبب قرابت و نسبت او بیکی از دوستان پیامرزد و مسرا د مبارک قرابت و نسبت او بهمین که خدای مرحوم است)

در لوح دیگر خطاب بجناب ابن اصدق میفرمایند :

"مشیرالدوله میرزا حسین خان غفرالله له ورود مظلوم و رفتار و گفتار او را در مدینه کبیره ادراک نمود و فهمید و در مجمع اصحاب دولت و ملت ذکر نمود "

در لوح سوره الملوک نیز در چند مورد خطاب با و بیاناتی نازل گشته

از جمله این آیات مبارکه است قوله الاعلی :

" ان یاسفیر العجم فی المدینه از عمت بان الاموکان بیدک او بیدل امرالله بسجنی و ذلی او بافقاری فبئس

ماظننت فی نفسک وکنت من الظانین "

واریانات حضرت عبدالبهاء در سفرنامه امریک صفر ۱۵۴ مذکور است که

" بعد ذکر ایام اقامت جمال مبارک در اسلا مبول و جلال
و استغنائی طاعت قیوم و شهادت میرزا حسین خان میفرمودند
که در طهران گفت فقط بهاء الله شخصی بود که در خارج
سبب فخر ایران و سرافرازی ایرانیان گردید و در اسلا مبول
با حدی اعتنا ننمود "

این شخص که مدارج عالیہ ترقیات را از شغل کارپرد از
هند وستان تارتبه وزارت جنگ پیمود در سال ۱۲۸۸ بمقام
صدارت ایران منصوب شد و در مرتبه ناصرالدین شاه
را برای دیدن وضع تمدن غرب با اروپا برد و بعد در اثر
سعایت درباریان محزول گردید و مجدداً باین مقام منصوب
شد و بعد ثانیاً محزول شد و بعد از چند مأموریت مانند
حکومت قزوین و پیشکاری آذربایجان به تولیت آستان قدس
رضوی برقرار گردید و در این موقع که سال ۱۲۹۸ بود در روز
۲۱ ذیحجه بطور ناگهانی در سن پنجاه و هفت سالگی
در مشهد فوت نمود و بقرار مذکور بدستور ناصرالدین شاه و

اعزام چند نفر میرغضب و مأمور مخصوص بمشهد اورا بوسیله
خوراندن قهوه مسموم بهلاکت رسانیدند و در همان شهر
مدفون نمودند . مسجد سپهسالار و عمارت نگارستان در
طهران از بناهای آن مرحوم است .
صفحه ۸۰ - " یوم ورود میهماندارد ولت حاضر و ما را بمحلی که
مأمور بود برده فی الحقیقه کمال محبت و نهایت از جانب
دولت نسبت باین مظلومان ظاهر و مشهود "

بیان مبارک راجع ب ورود حضرت بهاء الله و همراهان
است باسلامبول که در روز اول ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۰
متطابق با ۱۶ اوت ۱۸۶۳ واقع گردید . در ابتدای ورود
عمارت مخصوصی برای سکونت آنحضرت تعیین و مهیا نمودند
مخصوصی مسمی به شمس بیگ از طرف دولت تعیین شده
بود و بانهایت احترام که از مأمورین دولت مرعی گردید
در آن عمارت که خانه شمس بیگ بود سکونت اختیار
فرمودند ولی چون محل گنجایش آن جمعیت را نداشت
بعد از سه روز بخانه دیگر متعلق به ویسی پاشا که در جوار
مسجد سلطان محمد بود نقل مکان فرمودند و بعضی
از اعیان و اعظم مملکت دیدن نموده و ملاقات آنحضرت
نازل گردیدند و آنحضرت نیز ملاقات و بازدید تشریف بردند

ولی از ملاقات و مراد به با سایر نفوس خود داری فرمودند
حتی بعضی از رجال راهنمایی نمودند و گفتند بدریبار
پادشاه عثمانی مراجعه و از مظالم وارده داد خواهی
شود آنحضرت بهیچوجه اعتنا ننموده و همراهان رانیسز
از مراد به با مأمورین دولت منع فرمودند این موضوع بهائیهی
بدست سفیر ایران مرحوم حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله
داد که دربار عثمانی را نسبت بحضرت بهاء الله بدبین
نموده و این عدم مراجعه را حمل بر تکبر و انمود کرده اسباب
رنجش مأمورین دولت گردید لذا پس از چهار ماه توقف و
در اسلا مبول دستور دولت صادر شد که از آنجا بادرنه
تشریف ببرند و این موضوع سبب تأثر خاطر مبارک گردیده
لوحی خطاب بسلطان عبدالعزیز ووزراء او نازل و بوسیله
همان شمس بیگ جهت عالی پاشا صدر اعظم دولت عثمانی
که با سفیر ایران متفق در تبعید آنحضرت شده بود
ارسال فرمودند که مضمون بعضی از قسمتهای آنلوح مبارک
و خطابات دیگر سفیر ایران در سورة الطوک نازل گردیده
است (۱)

(۱) اصل لوح مبارک درست نیست

چون حرکت آنحضرت قطعی شده بی از همراهان
را بمصر و جمعی از آنها را بشام امر فرمودند بروند و توقف
نمایند و خود آنحضرت باعائله مبارکه و دوازده نفر از همراهان
مهیای حرکت گشته و در موقع شدت هرودت زمستان سوار
بر گاریهای معمولی نموده بمعیت تعدادی سوار ولتسی
که رئیس آنها علی بیگ یوزباشی بود بسمت ادرنه حرکت
دادند و در طول اینمدت مسافرت که دوازده روز طول کشید
بواسطه سرمای سخت زمستان و نداشتن وسایل راحت و
لباس و غیره بصعوبت گذشت .

چنانچه در سورة الطوک خطاب پادشاه عثمانی میفرمایند :
" فاعلم بانا اجبنك بأمرک و دخلنا مدینتك بعزمیبن و
اخرجونا عنها بذلة التي لن تقاسی به ذلة فی الأرضان
انت من المظلمین و اذهبونا الی ان دخلونا فی مدینة
التي لن یدخل فیها احد الا الذین هم عصوا امرک و كانوا
من العاصین "

و حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به عمه میفرمایند :
" از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع حرکت
و استغناء و وقار و بزرگواری جمالقدم بشهادت صدراعظم البته
بسمع شمارسیده سبحان الله باوجود آنکه میرزا حسینخان

انوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد وجد ساعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك وحسن حرکت و روش وسلوك جمالقدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود

مکاتیب چلند ثانی

صفحه ۸۰ - "یم دیگر شاهزاده شجاعالدوله و میرزا

صغابه نیابت مرحوم مخفور مشیرالدوله وزیر مختارت شریف آند

شاهزاده شجاعالدوله پسر ظل السلطان فرزند فتحعلیشاه بود . ظل السلطان پس از فوت فتحعلیشاه در اصفهان بنام علیشاه بدعوی سلطنت بر علیه محمد شاه قیام نمود و مدت چهل روز در طهران سلطنت نمود تا عاقبت با حسن تدبیر و کیاست و درایت میرزا ابوالقاسم قائم مقام محمد شاه وارد طهران شده بر تخت سلطنت جلوس نمود و مدعیان او که از آنجمله ظل السلطان بود تسلیم شده مورد عفو قرار گرفت

و مرحوم حاجی میرزا صفانام اصلیش رضاقلیخان فرزند محسن حسن خان بن داده از خوانین سواد گوه مازندران و مادر از اهالی سمنان بوده است تولد او در سال ۱۲۱۲ قمری و در اوایل عمر برای تحصیل علوم رائجه زمان به عتبات عالیات عزیمت نمود و مدتی در خدمت شیخ محمد حسن

صاحب جواهر الکلام و علمای دیگر به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت و پس از چند سال در سلك اهل طریقت در آمده بالباس درویشی بمکه معظمه رفت و در آن مکان مقدس و مدینه منوره و طائف بریاضات شاقه مشغول گردید و سپس چندی در مصر و سودان و نقاط دیگر افریقا و بعد در دمشق و بیت المقدس بسر برده و مدتی نیز مقیم اسلامبول گشت و جمعی از پیروان طریقت با او ارادت میورزیدند

و زمانی که میرزا حسین خان مشیرالدوله مرحوم به عنوان سفارت ایران بانجا آمد حاجی مزبور در آن شهر بسر میبرد و تدریجا از دوستان خاص و مصاحبین نزدیک او گردید بطوریکه میرزا حسین خان مشیرالدوله با او ارادت پیدا نمود و بطوریکه در کتاب قرن بدیع مذکور است حاجی میرزا حسین به تعلیم و دستور میرزا حسین خان مشیرالدوله هر روز گزارش معمول و لا ینچه شیخ مخدوش مینگاشت و بعنوان شکایت از رفتار حضرت بهاء الله بمقامات مربوطه ارسال میداشت . و قبل از عزیمت مبارك از اسلامبول که موجبات آنرا سفیر ایران با اعمال نفوذ خود در دربار عثمانی فراهم کرده بود بوسیله همین شخص حضرت بهاء الله بحاجی میرزا حسین خان پیغام فرمودند (در هر سنه جمع گشیری

از مظلومان شهید و آتش مظلالم لا تحصی مبتلا میگردد ایا
 از این عناد واضطهاد چه ثمری برای تو او مثال تو حاصل
 خواهد گردید و حال آنکه امر الهی رو باعتلا و عدد مقبلیین
 روز بروز در ترقی و تزاید است عنقریب خود را در حسرت و خسرا
 ن
 عظیم مشاهده خواهید نمود امر الله ما فوق تدبیرات و تسویلات
 شماست بیقین مبین بدانید اگر جمیع پادشاهان عالم تمام
 بند
 سلطه و اقتدار در قلع و قمع این مظلوم و نفوسیکه باین عبد منسو
 قیام نمایند هرگز با طغیانار موقده الهی و قطع سدره یزدانی
 توفیق نخواهد یافت بلکه در اثر این مظلالم سراج امر الله
 سطوعش بیشتر و انوارش با هر تر خواهد گردید ”

حاجی میرزا صفا در تمام عمر تاهل اختیار ننمود و در زمان
 صد ارات حاجی میرزا حسینخان بایران آمد و در تاریخ نهم
 ماه رمضان در سال ۱۲۹۱ در سن هفتاد و نه سالگی
 در طهران فوت نمود و بر حسب استدعای صدراعظم و اجازه
 مخصوص ناصرالدین شاه جنب مقبره امام زاده هادی واقع
 در چشمه علی درری بخاک سپرده شد و مقبره و صحن
 وسیعی بدستور شاه بر روی قبر او بنا گردیده که معروف
 بصفاغیه است

در کتاب منتظم ناصری از وقایع سال ۱۲۹۱ چنین مینگارد :



حاجی
کامل پاشا

(حاجی میرزا صفا از جمله عرفا در دارالخلافت مرحوم
 و نزدیک چشمه علی طهران مدفون شد)

صفحه ۸۰ - « همچنین بعضی از وزرای دولت علیه از جمله مرحوم کمال پاشا بعضی دیگر »

یوسف کمال پاشا فرزند اسمعیل بیگ زاده محمد در سال
 ۱۸۰۸ میلادی مطابق با سال ۱۲۲۳ هجری در ارباکر
 متولد شده است . در طفولیت پدرش وفات یافت و در نزد
 عموی خود عثمان پاشا که از وزراء معروف بود تربیت گردید
 و دارای اصالت و نجابت خانوادگی بوده است ابتدا در
 سال ۱۸۲۹ میلادی در دیوان همایون بسمت نویسندگی
 منصوب شد و تدریجا بمراتب عالیه در کارهای دولتی
 نائل آمد و چندین مرتبه بمقام وزارت و عضویت مجلس عالی
 و ریاست شورای دولتی انتخاب گردید و در سال ۱۲۷۸ -
 مطابق با سال ۱۸۶۱ بسمت قائم مقام صدراعظم وقت
 که فواید پاشا بود برقرار گردید و بعد از استعفای او از مقام
 صدارت کمال پاشا بمقام صدارت رسید و لیاقت کاملی از خود
 در اداره امور مملکت نشان داد و در این موقع که حضرت
 بهاء الله در اسلامبول تشریف داشتند از وزرای دولت
 عثمانی بود که بحضور مبارك مشرف گردید .

عاقبت این شخص در تاریخ سه شنبه ۲۲ رمضان از سال ۱۲۹۳ مطابق با سال ۱۸۷۶ در سن هفتاد سالگی در شهر استانبول فوت نمود

و در صفحه ۱۶۱ از همین لوح مبارک درباره کمال پاشا چنین فیفرمایند :

”یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافع مذکری بمیان آمد ذکر نمودند که السن متعدد آموخته اند در جواب ذکر شد عمری راتلف نموده اند باید مثل آنجناب وسائر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط ولسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند در اینصورت دارای دلسان میشوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم بآن تکلم نمایند اگر آنچه ذکر شد تمسک جویند جمیع ارض قطعاً واحد مشاهده شود و از تعلیم و تعلم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند حال خط بدیعی ولسان جدیدی اختراع شده اگر طالب باشند ارسال شود“

” در ایامیکه جمالطقدم جل کبریائه در مدینه کبیره تشریف داشتند روزی از روزها کمال پاشا که یکی از وزرای دولت علیه بوده بین یدی الله حاضر در بین عرایضی که معروض میداشت عرض نمود چندین لسان تعلیم گرفته ام و یک یک را معروض داشت از ده دوازده تجاوز نمود فرمودند ثمره این السن متعدد چیست عمر گرانمایه بسیار چیست در چنین امور صرف شود آنچه از لثالی بیان از کتوز علم رحمن ظاهر شد بکمال فرح و سرور تسلیم و تصدیق مینمود و معذک از عمل بآن محروم مشاهده میشد اگر فی الحقیقه بآنچه از قلم اعلی جاری شده عامل شوند جمیع در جمیع عوالم باسایشی و راحت تمام فائز گردند .

و درباره خط ولسان بدیع که در این لوح مبارک میفرمایند در توقیع منیع مبارک حضرت ولی امرالله مورخه شعبان ۱۳۴۷ و ۱۲ و ۱ ژانویه ۱۹۲۹ خطاب به جناب میرزا محمد لیبیب چفین مرقوم گردیده است

” و دیگر فرمودند خط ولسان بدیع کیفیتش مستور و ممکن ماند چون طالب یافت نشد و استفسار نگشت لهذا از طرف مبارک اظهار و اعلان نگردد“

صفحه ۸۲ «یا شیخ ان قلمی یسوح لِنَفْسِی وَ اللّٰوْحِ یسکی بما ورد علی من الذی حفظناه فی سین متوایات و کان ان یخدم امام جمعی فی اللیالی و الایام»

این بیان مبارك درباره میرزا یحیی برادر نامادری حضرت بهاء الله است : مادر او سماق به کوچک خانم از اهل کرمانشاه و ایلات انجاست و بقرار معلوم جناب میرزا عباس والد حضرت بهاء الله در سفر کرمانشاه این را اختیار نموده اند و میرزا یحیی از این ازدواج در سال ۱۲۴۷ هجری متولد گردید و همواره در ظل تربیت و مواظبت آنحضرت نشو و نما یافت و در اثر راهنمایی و هدایت آنحضرت با مر مبارک حضرت اعلی مومن گردید و در ایام اقامت حضرت اعلی در ماکو و چهریق با مشورت و تصویب حضرت اعلی چون حضرت بهاء الله که تنها ملجاء و پناه مؤمنین بودند مورد تعقیب مأمورین میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدین شاه قرار گرفته بودند چنین صلاح دیده شد که شخص دیگری را ظاهر اقمین و نام او را فوآه شهرت دهند و عرایح و نامه ها با اسم او بحضور حضرت اعلی تقدیم شود و توقیحات مبارکه که نیز بنام او باشد تا حضرت بهاء الله از تعرض مأمورین مومن و محفوظ باشند - این تدبیر برای حفظ و صیانت حضرت بهاء الله که تنها حاضی و پشتیبان امر مبارک بودند و همچنین بجهت پیشرفت امر الله بسیار مفید و موثر واقع گردید و میرزا یحیی با آنکه نامش در السن و افوآه شهرت داشت همواره مخفی از انظار بسرمیبرد و در هنگام گرفتاری حضرت بهاء الله و جمعی از اصحاب در طهران او در اطراف

مازندران بطور گمنامی میگذرانید و در موقع حرکت آنحضرت از طهران بیخود از جزء همراهان نبود ولی همینکه حضرت بهاء الله و عائله مبارکه و جمعی از یاران در بخداد استقرار یافتند و نام امر شهرت یافت خود را از راه و بیراه بیخود اد رسا^{ند} و در آنجا در اثر اغوای سید محمد اصفهانی در ماز و حمایت حضرت اعلی زد و تدریجا راه خلاف و اختلاف پیش گرفته از اطاعت و پیروی دستورات مبارک حضرت بهاء الله سرپیچی نمود و سبب اضلال عده شی از بابیان گردید و تا در نه نیز هنوز جزء -
 همراهان حضرت بهاء الله شمرده میشد ولی در این شهر مخافت و تمرد او و چند نفر اطرافیانش باند از شی رسید که سبب امر الله و بدنامی سایر یاران گردید و چند مرتبه هم اقدام به مسموم نمودن حضرت بهاء الله نمود لکن آنحضرت او و طرفدارانش را طرد فرمود و انفصال واقع گردید و پس از صد و فرمان پادشاه عثمانی به تبعید حضرت بهاء الله و اصحاب از درنه به سجن عکا او را نیز طبق فرمان مزبور به قبرس فرستادند و در شهر ماغوسا اقامت نموده زندگی مینمود تا در تاریخ ۱۲ آوریل از سال ۱۹۱۲ در سن هشتاد و سه سالگی از اینجهان درگذشت و در همانجا مدفون گردید . در کتاب مستطاب اقدس و چنین خطاب نازل گشته :
 " قل یا مطلع الأعراشی دع الاغماشی ثم انطق بالحق بین الخلق
 تالله قد جرت دعوی علی خدود یبما اراک مقبلا الی هواک و

معرضاً عن خلقك وسواك

و در لوح نصیر در باره چنین میفرماید .

” فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مدائن الله
اشتهار دهد که شاید باین وسوس و حیل ناس را از غلظت العمل
محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده واحد
مطلع نه جز در نفس واحد منهما الذی سمی با حمد است شهید
فی سبیل ربّه و رجع الی مقر القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم
کان موجوداً حیثینتذ بین یدینا ”

توضیح آنکه مقصود از احمد جناب ملا عبد الکریم قزوینی است
که برای محفوظ ماندن او از شراعدانامش را تغییر داده و
احمد نامیده شد و به کاتب شهرت یافت و در او قعه
تیر خوردن ناصرالدین شاه و فرمان قتل بابیان او نیز دستگیر
و در طهران شهید گردید . و مقصود از کلیم جناب میرزا
موسی برادر آنحضرت است که تا آخر ایام حیات در حضور
مبارک بسر برده و فاداری نمود و این دونفر بودند که از
چگونگی انتخاب یحیی بر حسب ظاهر که توقیعات مبارک
حضرت اعلی بنام او و عرایض که عرض میشود با اسم او باشد
مطلع بوده اند .
در لوح مبارک خطاب به سلطان میفرماید

” ای سلمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع
نموده مثلاً در نفس معروف که بحاربه برخاسته ملاحظه نما قسم
یا قتاب فیق معانی که لیلاً و نهاراً طاقف حولم بوده و در اسرار
که در فراش بودم تلقاء راس قائم بوده و آیات الله

بر او القا میشد و در تمام لیل و نهار بخد مت قائم و چون امر
مرتفع شد و ملاحظه نمود اسخس مشهور لون اسمو حب ریاست
چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند
فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب
ریاست و جاه دیده نشده فوالذی انطق کل شیئی
بثناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد
و بغضهای نفسش را احصا کنند جمیع خود را عاجز مشاهده
نمایند نسئل الله بان یطهر صدره و یرجعه الی نفسه
و یویده علی الاقرار بالله المقتدر العلی العظیم ”
و در سوره الهیکل چنین نازل گردیده است

” ثم انکری لهم انا اصطفینا احداً خواننا و اظہرنا له من
طماطام بحر العلوم و شحا و البسناه قمیص اسم من الأسماء
... و شاور فی ذلک احد خدائی و اغواه علی ذلک ”

صفحه ۸۲ «إلی ان اغواه احد خدای الذی سُمی

بسید محمد شمس بذک عباد موقنون»

سید محمد که سبب اغوای میرزا یحیی گردید از اهل اصفهان
و از بابیان دوره اولیه بود در واقعه شهیدای سبعه که در
طهران اتفاق افتاد مذکور است که یکی از مسادات کاشان

که در مد رسد ار الشفا منزل داشت بوسیله سید محمد در
جلسات اخبار راه یافت و میرزا محمد حسین حکیم کرمانی
که محضر درس و افاده داشت و بامر مبارک مؤمن شده بسود
هرچه سید محمد را تحذیر نمود که با این سید ترک معاشر
کند و او را در معاقل احببا حاضر نکند فایده نبخشد و همچنان
باسید کاشی معاشر بود و به نصیحت های استاد خود وقعی
نگذاشت تا آنکه در ماه ربیع الثانی در سال ۱۲۶۶ سید مزبور
خیانت نموده اسامی عده فی از بابیان رانزد سید حسین یکی
از علمای کاشان و مقیم طهران برد و او هم اسامی رانزد
محمود خان کلانتر فرستاد و او مأمو رین خود را فرستاده چهار
نفر از آنها را دستگیر نموده و نزد اولیای امور بردند که از بین
آنها هفت نفر شهادت رسیده و بشهدای سبعمه شهرت
یافتند .

سید محمد در ایام توقف حضرت بهاء الله و همراهان
در بغداد او هم جزء همراهان بود و سبب اغوای میرزایحیی
ازل گشته و او را به مخالفت و مقاومت در برابر آنحضرت تحریک
مینمود و در ایام غیبت حضرت بهاء الله از بغداد که مدت
دو سال مهاجرت آنحضرت بسایمانیه طول کشید میرزایحیی
باتفاق سید محمد و چند نفر دیگر باضلال نفوس مشغول و در

بغداد و کربلا مرتکب اعمال شتیعه شده بطوریکه نام امر
را مبتذل نمودند و حتی میرزایحیی حرم ثانی حضرت نقطه
اولی را مسماة به فاطمه دختر ملا حسین روضه خوان گسه
در اصفهان باصرار منوچهرخان معتمد الدوله جهت خدمت
آنحضرت بمقد انقطاع در آمده بود تصرف نموده و بعد او
را بسید محمد بخشید . در ایام توقف مبارک در ادرنه نیز
دائما یحیی را بفتنه جوئی اغوا کرده و او را تحریک نموده
علم اختلاف و فساد بر افراشت بنحویکه غالباً در الواح مبارک
هرجا ذکری از مخالفت یحیی میشود نام سید محمد نیز
مرقوم گشته و در ادرنه چون مخالفت و فساد این دونفر
بیش از سابق اشکار گشته و بقصد قتل جمال مبارک قیام نمودند
و اخلاق سئیه آنان موجب بدنامی امر مبارک گشته بود لذا
او و یحیی را طرد فرمودند و فصل اکبر واقع شد و حتی قضیه
مباهله در ادرنه بنا باظهاراتی در پی سید محمد که مکرر
گفته بود که با آنحضرت مباهله خواهیم کرد واقع شد
و حضرت بهاء الله تا مدت سه روز در موقع معین به مسجد
سلطان سلیم تشریف میبردند ولی یحیی و سید محمد حاضر
نشده عذر آوردند و پس از آن در سال ۱۲۸۵ سید مذکور
باسلامبول رفته و نزد کارکنان دولتی اقداماتی کرد و فتنه هائی

بر علیه جمال مبارک بیان نمود و با آقا جان بیک کج کلاه که صاحب منصب توپخانه نبود همرازشده متفقا نامه های بی امضا ملو از مفتريات بدر بار عثمانی میفرستاد تا عاقبت منجر به تبعید و سرگونی آنحضرت به عکا گردید و از جمله تدبیراتی که اولیای امور دولتی نمودند این بود که در این موقع چند نفر از اتباع ~~بیعی~~ راهمراه حضرت بهاء الله بعکا فرستادند که از جمله آنها سید محمد مذکور بود و حکومت او آقا جان بیک را در حجره فوقانی محبس جمال مبارک که مواجه دروازه شهر بود سکونت داده و با آنها دستور داده بودند که هر گس از افراد احبا وارد شود فوراً آنها را خبر نمایند لذا این دو نفر دائماً مزاحم احبا بودند و با سوسو مشغول و با ما مورین دولتی در اینجا دفتنه و فساد مرتبط و همدست بودند انقدر در اعمال سیئه خود اصرار و پرمهاجرین ^{معه} راتنگ گرفتند که عده بی از اصحاب محرمانه بقتل پنج نفر از آن نفوس اقدام نمودند که از جمله آنها سید محمد بود که در این واقعه بقتل رسید لذا در کتاب مستطاب اقدس در حق او خطاب به یحیی چنین میفرمایند:

«قد اخذ الله من اغواك فارجع اليه خاضعا خاشعا
متذللًا انه يكفر عنك سيئاتك ان ريك لهو التوآب المميز ^{حییم} الر

و در همین لوح مبارک شیخ در ضمن خطابات بحاج میرزا هادی دولت آبادی درباره سید محمد مذکور چنین میفرمایند: جمیع این حزب میدانند که سید محمد یکی از خدام بوده در ایامیکه حسب خواهش دولت علیه عثمانی بان شطر توجه نمودیم همراه بوده و بعد از اظاهر شد آنچه که لخصه الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لذا طردش نمودیم و بصیرت یحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ ظالمی ننمود ترکناه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه بمولوی خانه رفته با آنها بوده الی ان جاء امر الخروج

صفحه ۸۳ «یا شیخ کفر زکر شده و میشود چهل سینه بنیایت الهی

و اراده قوی با فقه ربانی حضرت سلطان ایده الله در انصرت نمودیم»

بیان مبارک اشاره بآنست که پس از خروج آنحضرت از سجن سیاه چال و عزیمت بیخداد که در ماه جمادی الثانی از سال ۱۲۶۶ مطابق با اپریل ۱۸۵۳ واقع گردید و هیکل مبارک حضرت بهاء الله و همراهان در بیخداد استقرار یافتند شروع با اصلاح اخلاق و رفتار با بیان فرموده و آنها را با اصل مقصد حضرت اعلی که تصفیه و تهذیب اخلاق و سلامت نفس و هدایت و ثبوت بر امر و تحمل مصائب و ولیات بود

میخواندند و قیام آنحضرت بر این امر خطیر روح جدیدی در کالبد افسرده بابیان دمیده شد و حالت دفاع و خشونت آنها در برابر اعمال مخالفین برقت و ملاحظت تبدیل گردیده و در جمیع قضایای وارده از آن ببعده حالت رضا و تسلیم از خود بروز دادند بنحوی که دیگر حوادث گذشته مانند قلعه طبرسی و نیریز و زنجان تجدید نگردید و این نوع ترتیب که در اثر قدرت و نفوذ کلام آنحضرت در بابیان و اصحاب حضرت نقطه اولی حاصل شده و تاثیر خاصی نمود در حقیقت نصرتی بود که بایران و مقام سلطنت ایران گردید زیرا همه راباطاعت دولت و پیاد شاه و احترام بمقام سلطنت عادلانه خواننده و نصیحت و موعظه فرمودند . در همین لوح مبارک پس از ذکر چند حادثه از مظالمی که بر عده ای از اعیان در شهرهای مختلف ایران وارد و چند نفر از بهائیان باین شدیدترین وضعی بحکم و فتوای علماء و هم دستی حکام و مأمورین دولت بشهادت رسیدند چنین میفرمایند :

" باری در هر بلدی آثار ظلم ظاهر و مشهود ظلمی که شبهه و مثل نداشته معذک نفسی بردفاع قیام ننمود "

صفحه ۸۴ - از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سما، تسلیم بعباد شهاب چشمش او را کندند و در غش را بریدند و ظلم بمقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند //

جناب حاج محمد نصیر از بزرگان و تجار با اعتبار قزوین بود و در اوایل طلوع امر مبارک اعلی بوسیله استفاد از محضر جناب ملا جلیل ارومیه بی فائز بایمان گردید و در هنگام عبور حضرت اعلی از حوالی قزوین برای درک زیارت آنحضرت شتافته و عاقبت خود را بحضور آنحضرت رسانیده بقدر ساعتی تشریف حاصل نمود . در قزوین در موقعیکه واقعه قتل حاجی ملا تقی عمومی قره الصین رخ داد دچار تعرضی اعدا شد و بنا بر امر حضرت اعلی در خراسان خدمت حضرت قدوس و باب الباب رسید و سپس در ایام اجتماع اصحاب در بدشت حضور داشته و بدریانی باقی که محل توقف حضرت بهاء الله بود افتخار یافت و پس از خاتمه قضایای بدشت و نیالاً تحت آیات سود که جناب باب الباب و جمعی از اصحاب بمانندران ورود نمودند بان سورفته و یا کمال اغلاص و استقامت بنصرت اصحاب پرداخت و در هنگام محاصره قلعه طبرسی و تمام شدن آن و قه روزی در خورچین

خود تجسس نموده مغزیاد اسی یافت و آنرا با همه گرسنگی که طاقت از او بوده بود نزد حضرت قدوس برد و از شیر گاو که باقیمانده بود حریره می ساخته برای آنحضرت میبرد و عاقبت پس از خاتمه قضایای قلعه و تأمین دادن با صاحب همینکه از قلعه خارج و بار و گاه آمدند و فرمان مهدیقلی میرزا همه رانیزه پیچ نموده بقتل رسانیدند حاج نصیر و حاج عبدالمجید نیشابوری را با قرخان قزوینی فراشیاشی مهدیقلی میرزا بقصد آنکه در مقابل مبلغی آنها را رها نماید گرفتند از بین جماعت بکنار کشید و بچادر خود برد و در مراجعت از دو بعد از آنکه در شهر ساری آن دو نفر و سایر دستگیر شدگان را در کوچه و بازار گردانیدند بطهران آورده رها ساختند حاجی نصیر بقزوین آمده چند سال بتجارت مشغول بسود تاد در حکومت خسروخان والی قزوین بمناسبت حادثه سال ۱۲۶۸ و تیر خوردن ناصرالدین شاه گرفتار و مغلولا بطهران فرستاده شد و بعد از نجات یافت ولی امور تجارتش مختل گردیده بود در واقعه فتنه یحیی ازل نهایت دقت و مراقبت را نموده و بعد از مجاهدات زیاد بامر مبارک حضرت بهاء الله اقبال نموده مؤمن گردید و سفری باتفاق جناب شیخ کاظم سمندر بحضور مبارک مشرف گردید و الواحی

بافتخار ایشان از قلم اعلی نازل گردید . ایشان سالها در رشت بشراکت جناب سمندر مشغول تجارت بود و به تبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۰ هجری در رشت با پسر بزرگش جناب آقاعلی مصروفه ارباب بحبس و زندان افتاده و از شدت مصائب در زندان بملکوت ابهی صعود نمود و در موقع حمل جسد ایشان اطفال و اشرار هجوم کرده نعش او را سنگساران کردند و موقعیکه جسد را بخانه آوردند مهاجمین وارد گشته با کمال بیرحمی به قطع اعضاء بدن او از قبیل کندن چشم و بریدن دماغ و غیره پرداختند و اهل خانه را با اضطراب شدید می مبتلا نمودند تا عاقبت همسایگان اشرار را بیرون کرده و جسد را با کمال خفت و خواری آورده در گوره آجرپزی مغروبه می انداختند با سنگ پرنمودند که اکنون آن محل در کنار رودخانه کلاسه رود بار معروف به زرچوب واقع میباشد . و بعد از مدتی آن محل بوسیله آقاعلی ارباب فرزند ایشان خریدار شده و بنائی ساخته و محفوظ است زیارتنامه مخصوصی از قلم مبارک حضرت بهاء الله در حق ایشان نازل گردیده که عینا در این مقام زینت بخش این اوراق میگردد :

بسمي الزائر المشفق الكريم

اول ذكر اشرق من افق ام الكتاب واول نور لاح من افق
الوجه في المأب عليك يا ايها المقبل الى الله رب الأرباب
اشهد أنك اعترفت بما اعترف به لسان القدم وشهدت
بما شهيد به مولى العالم ومقصود الأمم انت الذي بك وبامثالك
استحكم حصن الأمر بين العباد وارتفع ذكر المقصود في
البلاد وانت الذي مامنك فوضاء العلماء عن مالك الوري
ولا سطوة الأمراء عن افق الأعلى وشهد القلم الأعلى
بشهادتك في سبيل الله فاطر السماء وباستقامتك الى ان
صدر روحك الى الرفيق الأبهي طوبى لك يا نصير بما
سمعت واجبت وآمنت واقبلت الى ان دخلت وحضرت
وسمعت ما سمعه ابن عمران في طور الصرفان ورأيت ما رأى
الحبيب من آيات ربه الرحمن اشهد أنك فزت بانوار
الوصول وشربت رحيق القرب واللقاء من ايادي عطاء
ربك في المبدء والمآل انت الذي صبرت في البأساء
والضراء وناح بما ورد عليك وامثالك من الأعتساف اهل المدائن
العدل والأنصاف بمصائبكم اتت السماء بالسودخان
واخذت الأحزان مشارق الوحي ومطالع الصرفان طوبى لكم
وللذي يرصدوا مقامكم وزاروا تراكم وذكروا ايامكم وما ورد عليكم



سلطان شهداء



محبوب شهداء

و استقربو ابکم والی الله ربکم و مقصود کم و معبود کم و معبود
 من فی السموات و الارضین سبحانک یا الهی استلک با
 الذین استشهدوا فی سبیلک و طاراً وافی هواء حبک علی
 شأن ما منعتهم قدرة العالم عن الاسم الاعظم بأن تغفرلی
 ولا بی و امی و لمن تمسک بحبلک المتین یا اله العالمین .
 صفحه ۸۵ - نورین نیرین حسنین در آن ارض رایگان جان

فدا نمودند
 این بیان مبارک را جمع بجناب میرزا سید حسن و میرزا سید حسین
 است که از اهل اصفهان بودند پس از شهادت بلقرب
 سلطان الشهداء و محبوب الشهداء ملقب گشتند .
 جناب میرزا ابراهیم پدر این دو برادر شهید از سادات
 جلیل القدر اصفهان و فرزند جناب حاج سید مهدی ابن
 حاج سید محمد معروف به نهری میباشند و جناب میرسید محمد
 سلطان العلماء امام جمعه متمول و متنفذ اصفهان ایشانرا
 بسمت پیشکاری امور خود تعیین نموده بود . شخصیت روحانی
 و نفوذ و قدرت امام جمعه باند از هفتی بود که علمای دیگر و
 حکام دولتی در برابر او سر تکریم و تعظیم فرود میاوردند و در
 مجالس او همیشه خدمتگزارانش با قلیانهای مرصع از
 حاضرین پذیرائی مینمودند با اینحال موقعیکه حضرت اعلی
 باصفهان ورود فرمودند بر حسب خواهش منوچهر خان



سلطان مسعود میرزا ظل السلطان

معتد الدوله حکمران مقتدر اصفهان برای پذیرائی آن حضرت حاضر گردیده و مدت چهل شبانه روز از آنحضرت در منزل خود پذیرائی نمود و جناب میرزا ابراهیم در این مدت از طرف امام جمعه بسمت میهمانداری معین شده بود و روزی هم افتخار پذیرائی حضرت اعلی در منزلش نصیب او گشته با حضور جمعی از علماء که از جمله خود امام جمعه میهمانی مفصلی نمود و در همان مجلس میهمانی بود که میرزا ابراهیم از وضعیت بی اولادى برادر خود جناب میرزا محمد علی بحضور مبارک معروض داشت و آنحضرت مقداری از غذای خود را برای ایشان و عیالش مرحمت فرمودند و در نتیجه سالى نگذشت که صاحب فرزند شده اولین اولاد آنها متولد گردید که فاطمه نامیده شد و بعد از آن بار باره مبارک حضرت بها^۱ الله بافتخا رهمسرى حضرت عبدالبهائى درآمدند از لسان مبارک منیره خانم نامیده شدند امام جمعه در حمایت و تجلیل آنحضرت فروگذار ننمود تا زمانیکه سید مهدى امام جمعه طهران بر حسب دستور حاجى میرزا آقاسى نامه^۲ ى با امام جمعه مزبور نوشته و او را از حمايت و رعایت حضرت اعلی محروم نمود و آنحضرت بمنزل منوچهر خان خان معتد الدوله منتقل گردیدند ولی امام باز هم از —

رعایت و حمایت مؤمنین در ایام حیات خود غفلت نداشت
 تا آنکه در سال ۱۲۹۱ هجری وفات یافت و برادرش میرسید
 محمد حسین بسمت امام جمعه اصفهان تعیین گردید
 و مقام ریاست روحانی این شهر را بجای برادر احرار نمود و
 جناب میرزا ابراهیم نیز رحلت نمود لذا میرمحمد حسین نیز
 امور املاک و کارهای خود را با اولاد آقا میرزا ابراهیم جناب
 میرزا سید حسن و میرزا سید حسین واگذار نمود این دو -
 برادر بزرگوار در اصفهان بکار تجارت مشغول بودند و با کمال
 خلوص بخدمت امرالله و تبلیغ و هدایت نفوس و پذیرائی از مردم
 و کمک بضعفا و فقرا از هر ملت و آئین میبرد اختند و در ایام
 توقف حضرت بهاء الله در بغداد با اتفاق جناب آقا میرزا -
 محمد علی نهری عموی خود بحضور مبارک تشریف حاصل نموده
 روحانیت و نورانیت عجیبی در آنها بوجود آمد که همه چیز
 خود را در وسیل رضای الهی انفاق مینمودند در قحطی سال
 ۱۲۸۸ با همت و کوششی زائد الوصف بیدل مال از نقد و جنس
 قیام نموده عده زیادی را از گرسنگی و مرگ نجات دادند
 و در اثر اینگونه خدمات عمومی که نسبت بهمه کس از مقبل و معترض
 انجام میدادند شهرت و محبوبیتی خاص در میان جمیع
 مردم حاصل نموده بودند ولی علمای اصفهان مخصوصاً

شیخ محمد باقر که بعد از اثار مبارکه بلقب "ذئب" شهرت یافته گزراخی بچنین شهرت و محبوبیتی برای بهائیان نبودند و همیشه در آتش حقد و حسد میسوختند و در پی فرصت و بهانه می بودند که لطمه می باند و وجود نازنین وارد آورند در این موقع میر محمد حسین امام جمعه مبلغی متجاوز از سی هزار تومان به تجارتخانه آنها مقروض گردیده بود و چون این مبلغ را از او مطالبه نمودند و قرض او مسلم گردید برای ادای دین خود بظرفه گذرانید و همواره راهی برای خلاصی خود می جست و عاقبت تنها راهی که برای تسویه قروض خود و رهایی از این مخمصه یافت آن بود که بهر بهانه می است آن دو برادر را از میان بردارد لذا در عداد قتل آنها برآمد و در این فکر شوم میرزا سلیمان ملا باشی برادر عیال او که شخص مبغض و عنودی بود و نسبت ببهائیان بانهایت سرسختی دشمنی مینمود او را تحریک مینمود تا روز ۱۷ ماه ربیع الاول از سال ۱۲۹۶ که روز عید بود رسید و جناب میرزا سید حسن و جناب میرزا سید حسین و برادر کوچک میرزا اسمعیل بدیدن امام رفتند و ظاهراً مورد محبت و پذیرائی او قرار گرفتند. جناب میرزا سید حسن قبلاً از آنجا بمنزل میرزا محمد باقر مدرس که از علمای نیک

سیرت بود رفتند و جناب میرزا سید حسین و میرزا اسمعیل بعد از ایشان چون مهیای خروج از منزل امام گشتند فراشب^ش امام جمعه وعده می از فراشان ظل السلطان آن دو برادر را دستگیر و نزد ظل السلطان برده محبوس داشتند و چند نفر از فراشان را برای دستگیری جناب میرزا سید حسن فرستادند و ایشان را بمنزل ظل السلطان بردند و مأمورین ظل السلطان بمنزل آن دو برادر رو آورده و به تفتیش منزل پرداخته صندوق اسباب و اشیاء نفیسه منزل را بمنزل ظل السلطان برده ضبط نمودند و میرزا محمد حسین امام جمعه بمنزل شیخ محمد باقر نجفی رفته او را که مدتها آرزوی گرفتاری آنها را داشت با خود هم دست نموده و در صدور فتوای قتل موافق گردیده و آنرا نوشتند و با مضای چند نفر دیگر از علمای زمانند حاجی سید جعفر بیدآبادی و میرزا حسن نجفی و شیخ محمد تقی نجفی و ملا باقر فشارکی و میرزا محمد هاشم چهارسوقی رسانده اجرای آنرا از ظل السلطان خواستند ظل السلطان آن دو برادر را شبانه احضار و آنچه اصرار نمود که ظاهراً تبری نمایند و یا لا اقل همینقدر بگویند مابهای نیستیم قبول ننموده و خود را برای فداکاری و جان بازی حاضر و آماده نمودند.

و میرزا اسمعیل برادر کوچکتر آزاد گردید و چون ناصرالدین شاه در اثر تلگرافات تجار اصفهان که با حضرت طرف حساب بودند دستور داد آن دو برادر را بطهران اعزام دارند فوراً امام جمعه و شیخ محمد باقر نگران شده نزد ظل السلطان رفتند و فتوای علما را ارائه داده و اجرای سریع آنرا خواستار شدند لذا روز ۲۳ ماه ربیع الاول ۱۲۹۶ - در همان محبس که جنب عمارت طالار طویلله روبروی عمارت حکومتی و آند و وجود مبارک زیر زنجیر بودند بدست رمضان میر غضب که مکرر مورد محبت و اکرام آنها واقع شده بود و از این عمل امتناع داشت سپردند و باصرار زیاد شیخ و امام جمعه حاضر برای اینکار شده اول جناب میرزا سید حسن و سپس جناب میرزا سید حسین را سرازتن جدا ساخت و بعد از شهادت اجساد مطهره آند و وجود نازنین را بمیدان شاه کشیده و بعد شبانه در بازارچه بلند جنب امام زاده غسل داده و در تخت پولاد در کنار یکدیگر مدفون ساختند . پس از واقعه شهادت الواح متعدد از قلم اعلی در حق آن دو شهید مجید نازل گردیده از جمله در لوح مبارک که با مضای خادم الله است چنین میفرمایند :

" . . . بهترین که بارضی صاد رویم و در حضرت سلطان الشهدا

و محبوب الشهدا و انقطاع آن دو نفس مقدس از ماسوی الله تفکر نمائیم و انصاف دهیم آنچه خواستند ایشان ستر نمایند و یا کلمهئی بگویند قبول نفرمودند بکمال شوق و اشتیاق - قصد وطن اعلی نمودند و بعد لوح برهان از سما امر رحمن نازل و درباره آن دو نفس یعنی ذنب ورقشاه نازل شد آنچه هر منصفی عرف قدرت و علم الهی را از آن ادراک مینماید " و در لوح دیگر خطاب بجناب حیدر قبل علی چنین نازل - گشته است :

" درباره سلطان الشهدا قبل از شهادت ظاهره قلم اعلی بر شهادتش شهادت داده و باینکلمه علیا ناطق آن الشهدید یمشی ویتکلم و یخدم امره و لاه چند سینه قبل از صعود در دفتر شهسود اسمش از قلم اعلی مذکور و مسطور " نقل از مجموعه الواح شیراز ۱۵۲

و در لوح مبارک خطاب به (افنان جناب حسین علیه السلام اله نازل

انا المظلوم الذاکر قل یا ایتها الرقشاء ان البتول تسئلك عن بناتها بینی ما اقیبت علیهن یا ایتها الذئب ان الرسول یسئلك عن ابنه این یوسف الرسول و این قره عین البتول تالله قد وقع الأفتراء علی الذئب الاوّل و هذا الذئب

اكل ابن الرسول امام وجوه الغافلین قد غرت الرقشا
بمات نفسها امام الذین كفروا بالله رب العالمین قد
خرجت هذه المصیبه عن الذکر و البیان نسئل الله
ان یعزى اهل البيت انه لهو المقتدر القدير يا ايها
السامع اذا سمعت ندا المظلوم من شطر السجن تفكر
في الذین ظلموا و في الذین انفقوا ارواحهم لله العزيز
الحمید

و در لوح مبارك خطاب بجناب سمندر میفرمایند :
" انا المظلوم الغریب یا سمندر لعمرک قد تجددت مصیبه
محمد رسول الله فی الجنّته العلیا و رزیه البتول العذراء
فی المقام الاعلی و هی تصیح و تقول تبالکم یا ملا الفرقان
قد فعلتم ما فعلتموه من قبل این حسنی و این حسینی بینوا
ولا تكونوا من المدبرین هل حسنی کان خائنا فیکم ام اکل
اموالکم ام سفک ما عکم ان انصفوا یا قوم و لا تكونوا من
الکاذبین ان اذکر و یا ملا الفرقان باى جرم قتلتم حسینی
فی ارعر الصاد لعمری یا ایها الناظر الی وجهی قد کسرت
السفینته و عقرت الناقة بما اکتسبت ایدی الظالمین قد رجع
حدیثک الطف و لکن القوم فی حجاب مبین انا سترنا
شأن اسمی الحسن لضعف العباد فلما ارتقى

بجنابین الروح الی الرفیق الاعلی ذکرنا بعنهما اعطاه الله
بفضل من عنده انه لهو الفضال الکریم" بعد از -
سالها گذشت از این واقعه بقایای اجساد مطهره از تخت پولاد
منتقل و اکنون مرقد شریف آن دو شهید بزرگوار در کنار پلی
که بر روی زاینده رود کشیده شده و شهر بابجلفا متصل مینماید
در محل مخصوصی بانقشه جالبی برقرار و در کنار آن آرامگاه
سیس رانسوم که لرکه از مبلخات شهیر بهائی امریکا و در سال
۱۳۱۲ شمسی در حین مسافرت در اصفهان بملکوت ابهسی
صعود و قبلا در تخت فولاد مدفون گردیده بود و بعد بانجا
منتقل گردید قرار دارد و بنای زیبایی بر روی مرقد مشارالیه
نیز ساخته شده و این مرقد منوره زیارتگاه جمیع بهائیان
عالم میباشد .

چند زیارتنامه در باره نورین نیرین نازل گشته و اینک تیمنا و تبرکاً بدرج یکی

از زیارتنامه های نازله مبارک است مینماید :

ثم اقبل الی الشاه المقدمه و المقامات العالیة و اذ اعرفت و وجدت و حضرت قف و قل :

اول نور اشرق من افق ظهور وجهه ربکم فاطر السما علیکم

یا مظاهر الوفاء و مطالع الاسماء فی ملکوت الانسما

اشهد أن بكم ظهرت رايات النصره وارتفعت اعلام الهداية
وانارت افق الاستقامة وسرت نسمة الله بين البرية و
بكم تجدد طراز الشهادة وظهر ما تحيرت به الأفئدة
والحقول انتم الذين فديتم ما عندكم وارواحكم وكل عضو
من اعضاءكم وكل عرق من عروقكم في سبيل الله محبوبكم
ومقصودكم انتم الذين ما منكم في الله ظلم ظالم ولا لومة
لاثم ولا سطوة كل معرض اعرض عن الله اذا اتى بسطان
احاط من في السوات والأرضين . اشهد أن بمصيبتكم
ناح الملاء الأعلى وسكان سراق الأبهى ونطق لسان الله
المهيمن القيوم من قبل كل مؤمن أنا لله وانا اليه
راجعون وفي كل الاحوال الحمد لله رب ما كان وما يكون
وبعد فاسئل الله ما ارادته من فضله انه هو العزيز الودود
عليك البها * يا مشرق الوفاء من لدى الله فاطر السماء
اشهد بك تزينت مبنية العبودية ورفعت اعلامها
وطرزت ابوابها وغنت طيورها اشهد انك قد اقبلت
الى الله ونطقت بثنائه بين عباد طوبى لك ولا خيك
الذي ناح له اهل الفردوس الأعلى وطوبى لمن توجه
اليكما ووجد عرفكما ومشى في اثركما وتمسك بالمعروف في
اهلكما بعد كما ثم توجه الى الكاظم الذي فاز بالشهادة

الكبرى في سبيل الله مالك الورى وقل عليك بهاء الله يا
من فديت بكلك في الله رب العالمين اول عرف توضع من
قميص رحمة ربك مالك السماء عليك يا ايها النجم المشرق
من افق الوفاء والناظر الى الأفق الأعلى اشهد انك اقبلت
في يوم فيه اعرض كل معرض واخذت الكتاب انبيذه كل
مشرك واعترفت بما نطق به لسان العظمته اذا نكره كل
منكر وشربت رحيق المعاني اذ تركه كل منافق طوبى لك
ولأرض فازت بجسدك ولزائر قصد مقامك وزار رسك والناطق
بثنائك وتفوه بما ورد عليك في ايام ربك اشهد بك
ناحت السدرة وذابت اكبادة البرية الذين نبذوا العالم
واقبلوا الى الافق الأعلى في ايام الله مالك العرش والشرى
كذلك نطق القلم في المقام الذي استقر مالك القدم
على عرشه العظيم البها * والسلام والثناء الروح عليك يا
من بك رجح حديث الحسين وناحت البتول والرسول في حزن
مبين تبا لقوم انكروا حقاك ونبذوا ما امروا به من لدى الله
المليم الحكيم البها الذي ظهر ولاح في اول فجر
فيه اظهر الله نفسه لمن في جبروته وملكوته وخيرة خلقه عليك
يا سلطان الوفاء واسمى الحاء والحاء يشهد لكما قلنى الاعلى
بانكما توجهتما واقبلتما الى الله فاطر السماء في يوم فيه

سقطت الكواكب و اظلمت الشمس و نفخ فی الصور و سرت
 الجبال نعیمالمن اقبل الیکما و فاز بذکرکما و تمسک بحبل
 حبکما و تبره عن الذین قاموا علیکما من دون بینته و لا کتاب
 اول سلام نطق به لسان العظمته قبل خلق الارض و السماء
 علیک یا اسم الحاء المشرق من افق الوفاء اشهد انک
 اقبلت و سمعت النداء و اجبت مالک الاسماء و اخذک جذب
 الایات علی شأن انفتحت ما عندک و روحک فی سبیل الله
 المهیمن العزیز القیوم

صفحه ۸۵ - « و قبل از ایشان جناب کاظم و من معه »

این بیان مبارک راجع بجناب اخوند ملا کاظم طالخونچه -
 ایست ایشان از اهل طالخونچه که از قراء حومه اصفهانست
 بوده و در شهر اصفهان تحصیلات خود را تمام نموده و بطوری
 در تحصیلات علوم راجحه پیشرفت حاصل نمود که طرف توجه
 و اعتماد علماء قرار گرفته اجازه پیشوائی یافت و موقعیکه عازم
 طالخونچه بود جناب آقا سید عبدالرحیم اسم الله که از -
 مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی و مکرر در ایام توقف آنحضرت
 در اصفهان بزیارت و تشریف محضر مبارک فائز گشته بود
 نظر بسابقه دوستی بایشان القاء کلمه نمود و بالاخره سبب

ایمان و اقبال او گردید (در سال ۱۲۸۸) و ایشان چون
 بطخالخونچه وارد گردید در ضمن انجام کارهای شرعی
 و وعظ مردم را بصراط الهی دعوت نموده عده ثی از نفوس
 مستعدده موفق بایمان گشتند لذا مغرضین قضیه را بشیخ
 محمد باقر مجتهد متنفذ اصفهان نوشته و شکایت نمودند
 و این موضوع سبب شد که ایشان را بشهر طلبیدند و ایشان
 در شهر در مدرسه گلپهار مسکن گرفته و سبب هدایت
 عده ثی از شاخاش گردید و آنها نیز بنای مذاکره و صحبت
 با دیگران را گذاشتند و این عمل سبب هیجان طلاب گشت
 ناچار از مدرسه خارج و عمامه را به کلاه تبدیل نموده در حمام
 یکی از احباب کار مشغول گشت . طولی نکشید که طلاب مطلع
 شده و شیخ محمد باقر را از محل او آگاه نمودند و شیخ
 نظر بسابقه ثی که با حوال او و شکایت مردم طالخونچه
 داشت فتوای قتل آنحضرت را داد و چون جناب آقا سید حسن
 که پس از شهادت بلقب سلطان الشهداء ملقب گردید
 از قضیه آگاه گشت ایشان را بغوریت روانه طالخونچه بنمود
 ورود ایشان با نجا سبب تجدید ضوفا گشته ناچار
 با اصفهان معاودت نمود و ظل السلطان که تازه بحکومت
 اصفهان منصوب گشته بود امر بدستگیری ایشان داد لذا

ایشان و جمعی از احباب را دستگیر و محبوس نمودند و لی بعد از چندی در اثر اقداماتی که بعمل آمد رهائی یافتند و جناب شیخ کاظم چندی بشیر از رفته و مجدداً بعد از چندی با صفهان مراجعت و باز بطال خونچه رهسپار گشتند اتفاقاً روزی در مجلس عقد با سید حسین مجتهد آن محل مذاکره علمی پیش آمده و سید خود را مغلوب دید لذا بضدیت و معاندت قیام نمود و مردم را به بیجان آورد در نتیجه ایشان و سید اقا جان همشیره زاده اش را گرفته زنجیر نموده با صفهان فرستادند و در این موقع باز در شهر نیز مردم ضوضاء نموده چند نفر از احباب را دستگیر و محبوس نمودند تا اینکه ظل السلطان جناب ملا کاظم را خواسته حضوراً سئوالاتی نمود و جوابهای کافی و شافی شنید و با سابقه حدود و فتوای قتل و اقرار صریحه ایشان دستور اجرای حکم مجتهد مزبور را داد لذا جناب شیخ کاظم را در میدان شاه بالای سکوئی که قاپوق قرار داشت و هر محکومی را در آنجا معدوم مینمودند سر بریده جسد مبارکش را بهمان تیر آویختند و مردم با چوب و سنگ و بیل بآن جسد مطهر حمله ور شده بعد از اهانت بسیار بالأخره در خرابه معروف به تکیه بکناش انداخته دیواری را بر روی آن خراب نمودند

و این واقعه در روز اربعین از شهادت حضرت امام حسین از سال ۱۲۹۴ هجری واقع گردید.

شاعر شیرین سخن بهائی جناب عندلیب که حوادث شهادت مظلومین را در اصفهان برشته نظم کشیده در باره این واقعه ^{لمه} چنین سروده است :

بود آن روز شهادت از قضا

از بعین خاص آل عبا

مشرکی گفتا بآن شیخ لعین

که بود امروز روز اربعین

خوش بود امروز رامت نهید

امرگشتن را بفرافکنید

گفت دانم اربعین است ای پسر

نیک مییاشد ثوابش بیشتر

چونکه امروز است روزی بس کریم

اجر اینکار است نزد حق عظیم

پس جناب کاظم پاکیزه کیسش

کند مجموع لباس از جسم خویش

منقطع شد آنچنان از ماسوی

که بدش بی پیرهن سویش حیا

رویش طراقدس ابهی نشست

دیده بروی د وخت از کل چشم

شخص جلاد لعین بی حیا
 شمرگان آمد بر آن مقتدر را
 گفت درد نیا چه گشتی نا امید
 توبه کن تا گردی آنجا روسفید
 گفت تو مشغول کار خویش باش
 قلب مجروح مرا کمتر خراش
 اینهمه سعیم برای آن سراسر است
 چشم من بر شطر فضل کبریاست
 خواهی ارتوبه کنم من بر ملا
 کردم از هر چیز جز حباب بها
 آن ستمگر خنجر کین برکشید
 وزعد اوت خنجرش کم کم بریید
 روح او نارفته از بیکر برون
 که بحکم شیخ آن جلاد دون
 جسم پاکش رابد آویخته
 ریسمان از شرم شد بگسیخته
 اوفتاد آن جسم چون روی خاک
 منبسط شد بر زمین آن جسم پاک
 بارد دیگر طرح عدوان ریختند
 سرنگونش روی دار آوریختند

نارگفر شیخ گشته شعله زن
 گفت با آن مشرکین از مرد وزن
 هر که بر این کشته یک سنگی زند
 حق بر او احسان بی پایان کند
 آن ستم کیشان ز بعد اینکلام
 از همه جانب نمودند ازدحام
 مرد وزن پیر و جوان از هرکنار
 سنگها بر کف روان از هرکنار
 سنگها پر آن چوتیر از هر طرف
 کرده آن جان مبارک راهد ف
 یک زنی هم که قریب الوضع بود
 در چنین حالت زجا برخاست زود
 تارود سنگ افکند بر آن شهید
 دیگران کردند منعش کای پلید
 اندرین ساعت توفارغ میسوی
 سوی میدان باچه قدرت میروی
 گفت من گر خود بمیرم زین الم
 باید آنجا رفت تا سنگی ز نم

طفلها در کوچه ها باخویشتن
 بوده اند آنروزگر ماین سخن
 مادرم رفته است تا سنگی زد
 فرق و جان کشته را خوش بشکند
 ای قلم از این نگارش شرم دار
 ای بصر از این نگارش خون بیار
 کاش بر اینها کفایت رفته بود
 چون بشد شب جمعی از قوم عنود
 بادلی پر کین سوی میدان شدند
 جانب آن کشته عریان شدند
 از شقاوت نار کفر فروختند
 ریش مبروکش با آتش سوختند
 قطع کردند آن گروه اشقیبا
 گوش و بینی و لب آن کشته را
 هیچ شرمی از خدانا کرده اند
 سرد و چشمش را برون آورده اند
 روز دوم باز جمعی دل سیاه
 از جفا رفتند سوی قتلگاه

بهر استر ضای شیخ نابگسار
 ثانیاً کردند اورا سنگسار
 باز چون شب شد جنود کفر گیش
 پای جرئت باز نهادند پیش
 پس نمودند آن گروه پرجفا
 بند بند دستهایش را جدا
 روز سوم نور مشرق زد چوسر
 شیخ دون با جمعی از حق بیخبر
 سوی قربانگاه انحضرت شتافت
 جسم صد چاکی بروی دریافت
 جملۀ اعضای او مشروح دید
 پیکر پاکش بخون مجروح دید
 باز قلب آن لعین بروی نسوخت
 بلکه نار کفر سرکش بر فروخت
 حکم کرد آن جسم چون جان پاک را
 وان همای سدره افلاک را
 از فراز دار آرندهش بسزیر
 تا گروهی از شیاطین شرییر

۱ سب تا زنده از جفا بر پیگرش
 خورد سازند اشکم و صدر و سرش
 پس گروه دون بحکم آن عنید
 اسبهاشانرا زده نعل جدید
 آن قدر بر جسم پاکش تاختند
 که تنش با خاک یکسان ساختند
 بعد از آن آن پیگر پاشیده را

در میان چاه کردند اختفا
 در لوح مبارکی بامضای خادم الله درباره شهادت جناب
 ملا کاظم چنین میفرمایند :
 " در ذبیح دیگر ارض صاد حضرت کاظم تفکر ثنائی
 آن ذبیحی که انفاقش آفاق را منور نمود و اشتعالش ابداع
 را حرارت بخشود جان را در سبیل دوست نثار نمود بشأنی که
 ملاء اعلی از استقامت و انقطاع و انفاقش متحیر "
 و در لوح مبارک که عنوان آن (نمر جناب حاجی کاظم)
 میباشد درباره شهید مجید چنین میفرمایند :

" یا کاظم تفکر فی الذی سئى باسمک و انفق روحه فسی
 سبیل الله رب العالمین انه قد فاز بالاستقامة الکبری و فدی
 روحه و ماله فی سبیل الله علی شأن تحیرت افئدة العرفا

و عقول العلماء الذین نبذوا احکام الله عن ورائهم و اتبعوا
 أهوائهم الا انهم فی ضلال مبین قد اشتعلت نار الظلم
 فی ارض الصاد بما اكتسبت ایادی الذین كفرو ابالله العلی
 العظیم ان الرقشاء لدعت ال الرسول و نهبت اموالهم ان
 ربك لهو العلیم الخبیر قد اخذناها بسلطان من عندنا
 و جعلناها عبرة للناظرین " نقل از مجموعه الواح شیراز ص ۲۶۶

صفحه ۸۵ - " و در آخر حضرت اشرف کل شربت شهادت را بکمال شوق
 و اشتیاق نوشیدند و بر فبق اعلی شتافتند "

این بیان مبارک درباره میرزا اشرف آباده عی از مبلغین ناصی
 و شهدای امر مبارک است ایشان اصلا از اهالی نجف آباد
 اصفهان است در سال ۱۲۸۰ زمان پیشکاری مجد الدوله
 بآباده حرکت نموده و چندی در قلعه چنار که درد و فرسنگی
 آن قصبه است توقف فرموده و بواسطه علم و تقوی و خلوص نیت
 موفق به هدایت جمع کشیری از اهل قلعه و سایر قراء آنحدود
 گردید و چون اثرات تبلیغی ایشان اشکار شد علما بنای
 تعرضی را گذاشتند ناگزیر بهندستان عزیمت نموده چندی در
 بمبئی گذرانده سپس باصفهان مراجعت نمود و قریب دوسا

در آن شهر و اطراف به تبلیغ و هدایت نفوس پرداخت .
 حسن خلق و خلوص نیت و علم و پرهیزگاری این شخص
 بزرگوار بحدی جاذب نفوس بود که جناب حاجی میرزا حیدر
 علی گاهی برسبیل مزاح بایشان میگفتند شما با این حال و
 رفتار شایسته و لایق فوز بر تبه شهادتید .
 در سال ۱۳۰۶ که در اصفهان بودند بوسیله آقا میرزا اسد
 فراش درب اندرون شاهزاده ظل السلطان و نفر میرزا علی
 خان نواب منشی آغا باشی و میرزا آقا که جوانی پانزد ساله
 و در اندرون ظل السلطان خدمت مینمود تبلیغ شدند و
 این جوان اخیر الذکر بنحوی مشتمل شد که بکتابت و استنساخ
 کتاب ایقان پرداخت لذا راز نهفته آشکار شد و خبر بظل
 السلطان رسید و آن جوان مظلوم را شکنجه و آزار نمودند
 تا اعتراف نمود که کتاب را از جناب میرزا اشرف گرفته است
 لذا نایب عبدالرحیم فراش باشی را مأمور دستگیری ایشان
 نمود و او با تمهیداتی بعنوان اینکه مایل ملاقات ایشان
 و تحقیق از امر مبارک است در مدرسه چهارباغ و عده
 ملاقات داده و از آنجا ایشانرا دستگیر و بدستمال محتوی
 نوشتجات امری نزد ظل السلطان بردند و فوراً دستور داد
 ایشانرا زنجیر و محبوس نمودند و بعد از چند روز عده ای از علمای

اصفهان را با شیخ محمد تقی نجفی پسر شیخ محمد باقر
 دعوت نمودند و جناب میرزا اشرف را هم حاضر نمودند
 ظل السلطان بحاضرین گفت این شخص میخواسته است
 نوکرهای درب اندرون مرا بایی کند و کتاب بآنها داده
 حکمش را بد هید تا اجرا نمایم علماء سئوالات و پرسشهایی
 میکنند و ایشان نیز با صدای رسا که در خارج عمارت هم شنیده
 میشود جواب میدهند و عده ای از طلاب وارد شد مشهادت
 بر شناسائی ایشان و اینکه ضال و مضال است میدهند و در
 آخر کار فقط شیخ محمد تقی نجفی فتوای قتل ایشانرا داده
 و در پایان مجلس ظل السلطان دستور داد انجناب را بدار
 آویخته مصلوب نمودند و جسد شریفش را پس از اهانتها
 نفت ریخته آتش زدند و شبانه بقایای جسد را در خرابه
 واقع در پشت مطبخ برده در گودالی ریخته دیوار کهنه ای
 را بر روی آن خراب نمودند و این واقعه در سال ۱۳۰۶ -
 هجری واقع گردیده است .

در لوح مبارک خطاب بجناب عندلیب از قلم اعلی چنین
 نازل گردیده است :

" در ارض صاد حضرت اشرف جان را در سبیل مقصود
 بالمیان فدا نمود و بکمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد وفا کرد

و بعد از شهادت آنمظلوم ذکر هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذش نمود آن بی اصاف بر منبر ارتقا جست و بمبداء و منتهی با سمه و رسمه لعن نمود و تبری جسـت بشأ نیکه ابن زئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد از برای دو روز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که اکباد مقربین محترق و عبرات مخلصین نازل حیات این دلیل بر انفاق و شهادت آن گواه بروفاق و انفاق معذلك بعضی متنبه نشده و نخواهند شد "

از مجموعه الواح شیراز ص ۳۲۱
صفحه ۸۵ - " و همچنین در عهد سردار عزیزخان جناب -
عارف بالله میرزا مصطفی ومن محمدا اخذ نمودند و بر رفیق -
اعلی و افاق ابهی فرستادند ()

جناب میرزا مصطفی از محترمین اهل نراق و در ایام حضرت
اعلی مومن گردیده و در موقع اقامت حضرت بهاء الله در بغداد
بشرف لقای آنحضرت نائل و مدتی در آنشهر مجاورت اختیار
نمود تا آنکه مرخص گشته بایران آمد و دفعه ثی دیگر هنگامیکه
موكب مبارك از اسلامبول بادرنه در حرکت بود از ایران وارد
و یکدفعه مشرف شده مأمور مراجعت بایران شد چون
باز بایجان رسید باتفاق جناب شیخ احمد خراسانی
باشوری عجیب علنا به تبلیغ پرداختند و این باعث

هیجان مردم گشته عزیز خان سردار کل که حکومت آنجا را
بعهدده داشت دستور دستگیری آن نفوس مقدسه را داد -
فراشان بجستجوی میرزا مصطفی برآمدند تا او را یافتند گفتند
میرزا مصطفی زلف داشت یقین این شخص او نیست فورا -
کلاه از سر برداشت و زلفهای خود را برون ریخت و گفت به بینید
من خود او هستم پس او را گرفته با جناب شیخ احمد و ملا علینقی
نیشابوری هر سه وجود مبارك را بحکم سردار عزیزخان که میرزا
قهرمان نایب الحکومه را مأمور اجرائ نمود در نهایت ظلم و
قساوت در همان میدان سربازخانه که حضرت اعلی راشهید
نمودند سر بریده برتبه شهادت فائز گردیدند در قتلگاه
اقامیرزا مصطفی از میر غضبان خواهش نمود که او را پیش از جناب
شیخ بقتل برسانند تا شهادت او را نه بیند . در کتاب تذکره
الوفا مفصلا از لسان مبارك حضرت عبدالبهاء شرح حال -
ایشان مرقوم گردیده است .
در لوحی از الواح جمال مبارك در حق ایشان چنین نازل گشته
قوله للاعلی :

" و همچنین ذبیح ارضن (نراق) در ارضن تا (تبریز)
الذی سمی بمیرزا مصطفی علیه بهاء الابهی و نفوسیکه با او
بودند بکمال استقامت و منتهای رضایمشهد فدا متوجه واکلیل

حیات را نثار قدوم مالك اسماء و صفات نمود و این نفوس -
نفوسی هستند که رایگان جانرا فدانمودند ان اعتباروا یا
اولی الابصار "

صفحه ۸۵ - « حضرت بدیع که حامل لوح حضرت سلطان بوده تفرنگنا »

شرح حال جناب بدیع را بطور تفصیل در مقدمه که لوح
مبارک سلطان نوشته شده و در همین کتاب درج است
ملاحظه خواهید نمود همینقدر کافی است که مختصرا معرفی
از ایشان بعمل آید که نام اصلی ایشان میرزا بزرگ و فرزند
جناب حاج عبدالمجید نیشابوری میباشد که پس از وصول
بمقام معرفت و ایمان بامر مبارک در سن هفده سالگی در سال
۱۲۸۶ عازم عکا گردیده و بشرف لقای حضرت بهاءالله مشرف
و باطیب خاطر و اطلاع از مخاطراتی که در سبیل رسالت و
تسلیم لوح مبارک که خطاب بناصرالدین شاه نازل گردیده
بود داشت باکمال شرف حاصل انلوح مبارک گردیده و در
شمیران طهران موقعیکه شاه بعزم شکار از قصر بیلاقی
نیاوران بیرون آمده بود بانهایت سکون و وقار خود رارسانیده
و بدست خود لوح مبارک را تسلیم شاه نمود و سپس امر بتوقیف
و شکنجه و آزار او داده شد و در خیمان سفاک بوسیله
میله های آهنی که در آتش گذاخته و قرمز شده بود

بدنش را داغ نموده و هر دم برشکنجه و عذاب افزودند تا مرغ
روحش از قفس تن رهائی یافت (ژوئیه سال ۱۸۶۹ و سال
۱۲۸۷ هجری) زیارتنامه مخصوص از قلم مبارک در حق
ایشان نازل گشته و بلقب فخرالشهدا * ملقب گشتند .

صفحه ۸۶ - « حضرت نجفی را اخذ نمودند و با کمال جذب و شوق قصد مقام

شهادت نمود و بر این کلمه ناطق « ما بها و خونبها را یافتیم »

این شخص از اهل زنجان و از بقیة السیف اصحاب جناب
حجت و واقعه زنجان بود و غالباً حامل الواح حضرت
بهاءالله جهت یاران ایران میگردد تا در سال ۱۲۸۳ که
آتش فتنه و فساد در اکثر شهرهای ایران اشتداد داشت
و جمعی در تبریز و زنجان بشهادت رسیدند و در طهران نیز
جمعی محبوس گردیدند در زمان حکومت علاءالدوله در
طهران ایشان با تعدادی از الواح مبارکه از ارض سر
(ادرنه) وارد شد و مأمورین ورود او را بحکومت خبر دادند
او را با هزینه که همراه داشت نزد حکومت بردند و چون معرفی
صاحبان الواح را نمود بسخت ترین وجهی او را شهید نمودند .
جناب سمنه علیه رضوان الله در رساله تاریخیه خود درباره
ایشان چنین نگاشته اند :

... " و اتفاقاً جناب آقا نجفعلی زنجانی که در آن ایام از ادرنه از راه بغداد با الواح مبارک به طهران وارد شده بود اورا هم اخذ نموده چون معرفی صاحبان الواح را نمود سه بسخت ترین وجهی شهیدش نمودند و در وقت شهادت این فرد را خواندند " ما بها و خونها را یافتیم - جانب جانباً ختن بشتافتیم "

توضیح اینکه این بیت از مثنوی ملا ی رومی علیه الرحمه است در جلد اول که با اسم اعظم بها اشاره مینماید بر لوحی که در باره وقایع مهمه از ساحات اقدس حضرت بها^۱ الله با مضای خادم الله نازل گردیده چنین میفرمایند :

در جناب نجفعلی علیه بها^۱ الله تفکر نمائید هنگامیکه او را - بقربانگاه دوست میبردند باین فرد ناطق ما بها و خونها را یافتیم مکررباین فرد ناطق تا آنکه بشهادت فائز گشت " و در کتاب قرن بدیع حضرت ولی امر الله راجع بآن شهید مجید چنین مرقوم فرموده اند .

" از جمله جانبازان شجاع الهی که بکمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود نجفعلی زنجانی از بقیة السیف - اصحاب زنجان است این دلداده جمال منیر ابهی که ذکرش در رساله ابن زعب از قلم اعلی نازل پیش از اجرای

حکم آنچه از نفوذ و دراهم در تملک خویش داشت تقدیریم میرغضب نمود و در حینی که رأس منیرش را از تن جدا میساختند فریاد یاری بی الأبهی بر آورد و ملکوت اعلی شتافت " ترجمه

صفحه ۸۶ - « در اشراق و تجلی نیر انقطاع که از سطر اعلای قلب ملا علیجان اشراق نمود نظر نماید نجات کلمه علیا و اقدار قلم اعلی بشانی جذش کرد که میداد شهادت و ایوان عشرت نزدش یکسان بل الا ولی اولی »

جناب ملا علیجان فرزند مرحوم آقا جعفر و آمنه خانم ساکن قریه ریکنده از دهات ساری و در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در این قریه پابعرضه وجود گذاشت مادرش در همان اوان کودکی او بدرود جهان گفت و چون او بسن هشت سالگی رسید پدرش او را برای تحصیل مقدماتی به ملای ده سپرد تا در مکتب خانه او کسب دانش نماید . تا سن یازده سالگی در همانجا بود و سپس پدرش او را بساری آورده در مدرسه - سلیمان خان معروف حجره بی گرفته و او را بشیخ جعفر - مجتهد سپرد تا در تحصیلش سعی و کوشش نماید در این موقع پدرش نیز رخت از اینجهان در کشید و تکفل او طبق وصیت پدر بمیرزا آقا جان ماهفروچکی داعی او و اگذا شد و او چون علاقه و دل بستگی این طفل را به کسب علم و دانش ملاحظه کرد

در مواظبت او و تأمین مخارجش نهایت کوشش بعمل آورد و از همان ایام آثار زهد و تقوی از او ظاهر گردید بطوریکه اغلب شبها بنماز و راز و نیاز میگذرانید . پس از شش سال تحصیل در مدرسه مزبور جهت تکمیل معلومات خود با کمک دایمی خویش ببارفروش عزیمت نموده و در مدرسه میرزا زکی مشغول تکمیل تحصیل گردید و در همین لحظه بود که نور ایمان به قلب او پرتو افکند و چگونگی آن اجمالا از اینقرار است که جناب ملا علیجان اکثر بتلاوت قرآن و کشف حقائق آن پرداخته و تطبیق با احادیث مینمود تا روزی در محضر استاد ذکر کلمه عکاء و عکاء بمیان آمد ایشان از استاد پرسیدند که عکاء و عکاء دارای چه امتیازی است که درباره اش این حدیث ذکر شده است استاد سکوت اختیار نمود بار دوم سؤال خود را تکرار فرمود و استاد از دادن جواب قانع کننده خود داری نمود چون از جواب استاد راضی نشد در صدد تحقیق برآمد هایشان گفتند شخصی بنام آقا سید محمد رضا شه میرزای است (از بقیة السیف قلعه طبرسی) که ممکن است معنی حقیقی این کلمات را بداند لذا بملاقات ایشان رفته و از جوابهای ایشان حقیقت را درک نمود و ایمان خود را عرضه داشت لذا جناب آقا سید محمد رضا ایشان را آغوش گرفته از ظهور حضرت اعلی و قیام اصحاب

و فداکاری آنان حکایت کرد هواز آثار والواح مبارک تلاوت نمود و بر مراتب یقانش افزود در این موقع که سال آخر ایام تحصیلش بود باحالت ایمان مدرسه و در سر و بحث را ترک نمود و بسمت سرخ رود مسافرت کردند و مدت یکسال در آنجا بروضه خوانی مشغول بود و بعد از یکسال طبق دعوت میرزا آقا جان داعی خود به ماهفروجه رفته به پیشوائی و پیشنمازی و تربیت مرد پیرداخت و آنها را تدریجا مستعد برای درک حقیقت ظهور مبارک نمود و همین ایام یاد دختر داعی خود حمیده خانم ازدواج نمود و امر مبارک را بداعی خود و همچنین عیال خویش ابلاغ و آنها را دلالت و عدایت کرده و روزی در بالای منبر عامه مردم را با مبارک دعوت نمود و جمعی ایمان آوردند و در نتیجه این دعوت و اعلان عمومی امر مبارک بقراءه مجاور نیز سرایت نموده عده عسی از اهالی ایمان آوردند و طبق احکام و تعالیم امریهایی تربیت شده و با اجرای دستورات داعیان آنها را تشویق و ترغیب میفرمود ولی علمای ساری بآتش بغض و حسد افروختند و در صدد اطفاء نار الهی که تازه در قلوب روشن گشته بود برآمدند لذا اخباری مملو از کذب و افترا نشر نموده حکومت را تحریک به جلوگیری نمودند لذا حکومت ماوقع

رابطه پهران گزارش داده شاه همسپاه الدوله رابحکومت
مازندران تعیین و دستور دستگیری جناب ملا علیجان
را صادر نمود حکومت پس از ورود ایشان را با جمعی دیگر
از ماهفروجک گرفته بساری برده محبوس داشت و حاکم شخصا
از علما خواست که آثار والواح را مطالعه و حقانیت یا بطلان
آنرا معلوم دارند آنها حاضر نشده و سخت مخالفت کردند
لذا جناب ملا علیجان و دیگران را بعهده بی سوارب پهران
اعزام داشت ب ورود طهران بدستور کامران میرزا نایب السلطنه
ایشان و سایرین را در انبار دولتی محبوس نموده و مدت بیست
شش روز حبس آنها بطول انجامید و در این مدت نایب السلطنه
برای دریافت فتوای قتل همه روزه به محضر ملا علی کنسی
میرفت ولی او از دادن فتوا خودداری مینمود ناگزیر کامران
میرزا مراتب را با اطلاع ناصرالدین شاه که آنوقت در خراسان
بود رسانیده تکلیف خواست لذا شاه تلگرافا دستور قتل
داد و نایب السلطنه ایشانرا خواسته سغوالا تی نمود
و بزندان عودت داد تاریخ ۲۲ شعبان از سال ۱۳۰۰ هـ
هجری ایشانرا با طبل و شیپور بمیدان برده و بعد از ورود
بمیدان از میرغضب مهلت خواست و آب طلبیده وضو ساخت
و تلاوت آیات و مناجات کرد و بمیرغضب مبلغی داد و بعد

فرمود آنچه مأورید بجا آورید آنگاه میرغضب سر ایشانرا
از بدن جدا ساخت و جسد مبارک ایشان تا مدت سه روز
در قتلگاه افتاده و کسی جرئت حمل آنرا نداشت تا آنکه دو نفر از
زنان بهائی سوسن خانم و فاطمه خانم شه میرزای آن جسد
مبارک را بدر برده در سر قبر آقامد فون کردند و بعد از چندی
از آنجا به باغ ورقائیه که خارج از شهر طهران و در شمال
آن شهر بود برده دفن نمودند و از آن محل نیز بعد از مدتی
بگلستان جاوید منتقل نمودند.

د وزیرت نامه از قلم جمالقدم جل اسمه الاعظم در حق آن شهید
مجید نازل گشته است که اینک یکی از آن دوزینت بخشش
این اوراق میگردد :

من اراد ان یزور علیاً من أرض المیم الذی انفق مالیه
وما عنده فی سبیل اللّٰه مولی الوری فلیزور بما نزل من سما
مشیه اللّٰه العلی العظیم .

هو المعزی من افقه الاعلی — اول نور ظهروا شرق و لاح و برق
من فجر المعانی علیک یا حقیف سدره المنتهی فی ملکوت
الأسماء و آیه الظهور فی ناسوت الانشاء اشهدک یا
مولی العباد و نور البلاد بانک کنت مطلع الأتفاق فی آفاق
و استقامتک ارتعدت فرائض اهل النفاق الذین نقضوا الميثاق

وكفروا بالله مالك يوم التلاق بك نصبت رايت الحق بين
الخلق وظهرت آياته و انتشرت احكامه و برزت بيناته طوبى
لمن اقبل اليك و آنس بك و زار قبرك و وجد منك عرف قميص
ربك و طاف حولك و فاز بلقائك و نطق بذكرك و بك ارتفع
علم التوحيد على العلم فى العالم و اشرق نور القدم بين الأمم
بخضوعك خضعت الاعناق و بتوجهك توجهت الوجوه الى
وجه الله ربّ الارباب انت الذى كنت مترجما لوجهى الله و
مبيّنآ لآياته و حاملا لأماناته و مهبطا لاسراره و مخزنا للمعالى
علمه و مشرقا بظهور انواره و منبعا لفرات رحمته و مطالعا
لاثاره و عرشا لا ستواء هيكلا احكامه اشهد ان بقيامك قام
المخلصون و بندائك انتبه الراقدون و باقبالك اقبل المقربون
و سرع الموحدون بك ظهر الكتاب و فصل الخطاب و انت
المنادى باسم ربك فى الماب . اشهد فى آيامك فتح باب
اللقاء على من فى الارض و السماء و هطلت من سحب الكرم
امطار الفضل و العطاء .

طوبى لك يا بهجة الاصفياء و مهجة الاولياء انت الذى زين الله
ظاهرا لارض بدمك و باطنها بهيكلك طوبى لك ياركن البرهان و
مطلع العرفان انت الذى خضعت الازكار عند زكرك
و الاسماء عند ظهور اسمك فآه آه يا مقصد الاقصى و اسم الله

مالك العرش و الثرى بما ورد عليك من الأمراء و العلماء
تالله بمصيبتك ناحت كينونة السرور امام وجه الظهور و
هدرت حمامة الاحزان على الأغصان و بما ورد عليك صعدت
زفرات المقربين و نزلت عبرات الموحدين ترى و تعلم يا
اله الغيب و سلطان الشهود ان ارض صبغت من دماء
اطفيائك و اوليائك و لم تكن لهم من أم لتنوح عليهم ولا من
مونس ليصزى ابنائهم و نساءهم قد ورد عليهم فى ارض الطاء
ماناح به الملاء الاعلى قد رأيت يا الهى عبدك عليا مطروحا
على التراب الذى كان منجذبا بنفحات وحيك و متحركا —
بارانك و مشتعلا بنار حبيك على شأن سمع كل ندى سمع من كل
عرق من عروقه آيات محبتك و اسرار ولايتك قد جاهد فى
سبيلك حق الجهاد و قام على خدمتك حق القيام الذى
ان صار محمرا بالدم امام وجه العالم و انفق روحه شوقا —
لللقاء و وصالك يا مالك القدير بذلك ناحت حورية البهاء
فى الفردوس الاعلى و اهل الجنة العليا و غباة المجد
فى ملكوت الاسماء و لم يكن يا الهى من يحمله الى مقره المقام
الذى قدرته من قلمك الاعلى فى الصحيفة الحمراء و —
حملته امتان من امائك اللآلى وجدن حلاوة خدمتك
فى آيامك و عرفن ما غفل عنه اكثر رجالك و عبادك اى رب

صلِّ عليهما في جبروتك وملكوتك ثم اكتب لهما ما يجود
 منه المخلصون عرف فضلك وعنايتك يا الهى واله الأسماء
 وفاطرى وفاطر السماء اسئلك بدمه الشريف وقيامه على
 امرك واستقامته على خدمتك وانفاق روحه في سبيلك بأَنْ
 تغفرلى ولو الدى ولمن آمن بك واقبل اليك ثم اسئلك بأن
 تجعللى ثابتا على امرك ومستقيما على حبلك ومعروفا باسمك
 وغنياً بفنائك لا اله الا انت المهيمن على ماكان ومايكون . ”
 ودر لوح ديگرى از حضرت بهاء الله جل شأنه چنین نازل
 گشته است :

” آنحضرت که در ارض ميم مسکن داشت و به ملا عليجان
 موسوم علم توحيد در آن ارض برافراخت و بحرارت محبت الله
 مشتعل بشأنیکه جمعى رامشعل نمود تا آنکه اهل شقاق
 و نفاق ميثاق الهى را شکستند و قصد آنمظلوم نمودند آنچه
 رامالك بود بتاراج رفت و بعد آنوجود مقدس را باجمعى
 از منتسبين باسلاسل و قيود بارض طا آوردند و نزد على
 گنديش فرستادند و بهزار حيله و مکر اراده نمودند عهد
 الهى را بشکند و ميثاقش رامحو نمايد وليکن آن فارس مضمار
 حقيقت و برهان از ماسوى الله چشم پوشيد جز ذکر دست
 و وصال دوست و قرب دوست يارى و مطلبى و ذکرى نداشت

بارى مغرضين و مشرکين بمراد نرسيدند يعنى کلمه انکار
 از آن معدن اقرار اصفا نشد تا آنکه بمراد خود فائز گشت
 و بعد از صعود آن روح مطهر و عروج آن جوهر بشر از قلم
 اعلى روح من فى ملکوت الأمر والخلق فداه و زيارت از براى
 او از سماء مواهب و الطاف نازل يکى از آن دوز کرميشود
 که شايد عرف عدل و انصاف متضوع گردد و مثل قرون و اعصار
 قبل با و هما حرکت ننمايند و بظنون تمسک نجويند انه يفعل
 مايشاء و يحکم مايريد و هو العزيز الحميد .

در باره مرقد شريف جناب ملا عليجان حضرت عبد البهاء در
 يکى از الواح مبارک ميفرمايند :

” مرقد حضرت شهيد ملا عليجان روحى له الفداء بدرجهئى
 مبارکست که اگر من در طهران بودم بدست خویش ميساختم
 لهذا بايد چند نفر از ياران مسمم اين خدمت شوند و زمينى
 ابتياع نمايند و لودرجاى تنها باشد و آن جسد مطهر را
 بآنجا نقل نمايند و پنجاه تومان جناب امين بجهت مصارف
 تقديم نمايند .

جناب ابا بصیر نام اصلیش نقد علی و از اهل زنجان و پدرش حاج محمد حسین از اصحاب حضرت حجت و بی نهایت جمع و با شہامت بود ایشان چون باتفاق جناب سید اشرف در زنجان بہدایت مردم اقدام نمودند مردم کینہ آنها را در دل گرفتہ تا زمانیکہ ملاقاتی در بندہی بطہران میرفت وارد زنجان شد مردم از آنها نزد او شکایت بردہ فریاد وادینا وواشریعتا بلند نمودند اونیز فتوایہ قتل آند و نفرادہ و از زنجان حرکت نمود مردم برای اجرای حکم مجتہد مزبور بدالہ الحکومہ - اجتماع کردہ بکمال جد و اصرار خواستار قتل آن دویزرگوار - شدند لذا مجد الدولہ خالوی شاہ کہ حاکم زنجان بود و بقرا اطراف رفته بود بفراشباشی دستور داد آنها را در محضر علما حاضر نمایند اگر ابا وانکار نمودند مرخص شوند والابدستور علما عمل شود . فراشباشی طبق دستور حکومت جناب ابا بصیر را در منزل ام اشرف دستگیر نمودہ و نزد علما بردہ باچند نفر روبرو نمود کہ شاید رضمن صحبت تبری نماید ولی جناب ابا بصیر در حضور علما صحبت نمودہ و باکمال شجاعت واستقامت باثبات حقانیت امر مبارک پرداخت لذا اورا بمیدان آوردہ

سر از بدن جدا ساختند و مردم جسد آن جناب را سنگسار نمودہ سپس نعش را در گودالی انداختند و شبانہ عدہ عسی از احیط رفته در همان مکان اورا دفن نمودند ولی بعدا در سالہای اخیر بقایای جسد مطہر آن شہید مجید با سعی و ہمت قدسیہ خانم صبیبہ جناب حاجی ایمان زنجانی از آن محل خارج و در باغ مرحوم حاجی ایمان مدفون گردید .

در لوح مبارک خطاب بہ رضا مندرج در صفحہ ۳۳۰ -

مجموعہ الواح مبارک در حق جناب ابا بصیر میفرمایند (

” ومنہم الہم بصیر علیہ ثنا اللہ و ذکرہ لعمری ان جذب بندائہ

حقایق الاشیاء ان طلع من افق بیتہ بثناء ربہ وکان منادیاً

بین العباد بہذا الاسم الذی منہ اضطربت البلاد الی ان

شرب كأس الشہادۃ وفاز بما لا فاز بہ احد قبلہ ”

صفحه ۸۶ - « أم اشرف را حاضر نمودند کہ انفس را نصیحت نماید ترغیب نمودند ... »

جناب سید اشرف فرزند اقا میر جلیل جواهر فروش از اصحاب

دلیر و دوستان ثابت قدم جناب ملا محمد علی حجت زنجانی

بود و مادرش عنبر خانم کہ بعدا در الواح مبارکہ بہ ام اشرف

معروف گردید و در قوت ایمان بی نظیر بود از وواج آنها

در اوایل شروع واقعہ مشہورہ زنجان صورت گرفتہ و در ہنگامیکہ

آتش جنگ در نهایت شدت زیانه میکشید سید اشرف متولد گردید . آقا میرجلیل پدرایشان پی از خاتمه جنگ وشهادت جناب حجت دستگیر شده و در ضمن چهل و سه نفر اسرا که بطهران آورده نیزه پیچ کردند بر تبه شهادت فاعل گردید و این طفل باد و خواهر خود علویه و سیده نام که کودکان صغیر بودند در دامان مادر بر شد و باوغ رسیدند تا آنکه اقا نادعلی که در ایام جمال مبارک ایمان بآنحضرت آورده بود بزنجان و خانه ام اشرف وارد شده بهدایت بابیان پرداخت و این عاقله شریفه نیز توفیق درک ایمان بحضرت بهاء الله را حاصل نموده و جناب سید اشرف که جوانی صبیح و صاحب ثروت و مکنت بود بمساعدت مادرش پرستاری و خدمت اقا نادعلی همت گذاشتند و او به تبلیغ اهتمام ورزیده دشمنان نیز بخصومت شدید برخاستند . سید اشرف دوبار افتخار شرف بتمنن مبارک آنحضرت رایافته در آذر نه اشرف گشت دفعه اول در سن بیست و دو سالگی و تنها مشرف گردید و در دفعه ثانی باتفاق خواهر و نوکرش حاج ایمان تشرف حاصل نمود و چون عودت نمود حسب الامر خواهر خود را باز دواج حاجی ایمان در آورد و باتفاق جناب ابابصیر مشغول تبلیغ و هدایت نفوس گردیدند لذا مردم بهیجان

آمده و چندی نگذشت که ملا آقای دریندی که عازم طهران بود وارد زنجان شده و متعصبین نزد او شکایت نمودند و او فتوای قتل آنان را داده حرکت نمود و بطوریکه در شرح احوال جناب ابابصیر نگاشته شد اول جناب ابابصیر را در میدان عموص بشهادت رسانیدند سپس چند نفر فرارش حکومتی جناب سید اشرف را بدو الحکومه بردند و ملا باشی عمید الملک با او گفتگو کرده از در نصیحت و موعظه تکلیف به تبری نمود و چون باکمال استقامت و شهامت اثبات حقیقت امر را نمود او را بدست میر غضبان سپردند شاید ترسیده و تبری نماید لذا او را بمیدان آورده بر سر نعش ابابصیر که بر روی زمین افتاده و جمعیت گشیری از دحام نموده بودند حاضر ساختند در این موقع سید عبدالواسع که امام جماعت و راضی به قتل جناب سید اشرف نبود او را در بغل گرفته آهسته در گوش او کلمهئی گفت و بعد در محل مرتفعی ایستاده بصدای رسا گفت ایها الناس سید اشرف لعن کرد او بایی نیست متفرق شوید . سید اشرف فوراً دستهای خود را بلند نموده فرمود مردم بمانید سید اشرف لعن ننموده و نخواهد نمود سپس نعش جناب ابابصیر را در بر گرفته روی و موی خود را بخون مطهر آنشهید مجید رنگین نمود و فرموده : (این میدان گلستان

شد) و این دو بیت را تغنی فرمود .

بی تو مرآتنگ شد روی زمین ای صنم

دل بجز این ماجرا نیست غمین ای صنم

در طلبت ناظرم جان طلبی جاسم

جان و سرم جز تو را نیست رهین ای صنم

و چون مردم راضی به قتل او نبودند سراسیمه نزد مادرش

رفتند که او بیاید و فرزندش را نصیحت کند شاید از گفتار مادر

سربیزی نکند مادرش نزد او حاضر شده گفت وقتی شیر خود را

پرتو حلال میکنم که تو را در خون خود غوطه ور بینم و او را به

ثبات و استقامت تشویق و ترغیب نمود در این حال میر غضب که

صفت لایعقل بود با فرود آوردن در وضویت کاری بر صورت و کف

انجوان بزرگوار او را از پای در آورد و مردم از شدت تأثر

و خشم از این حادثه میر غضب را سنگسار نموده یک چشم او را

کور کردند بعد جوانان اهل محل جسد آن شهید مجید

را شست شو داده در امامزاده قی دفن نمودند

(از افادات جناب قاضی مازندرانی علیه رضوان الله)

در لوح مبارک خطاب به رضامندرج در صفحه ۳۳۰ مجموعه

الواح مبارکه در حق او چنین میفرمایند :

" ومنهم اشرف الذی کان ذا کرابین العباد بذکره مالک

یوم التناد وکلما منعه از داد شوقه الی الله الی ان -

فدی نفسه وطار فی هواء القرب و دخل مقعد الأمن المقام

الذی جعلناه اعلی المقام "

و نیز در لوحی دیگر چنین نازل گشته است : " . . . و همچنین

حضرت ابابصیر و اقا سید اشرف علیهما بیهاء الله و عنایتی از

افق بیت باسم حق جل جلاله طالع شدند و من غیر

ستر و حجاب بذکر محبوب آفاق ناطق مشرکین هر دو را اخذ

نموده اول بسجن فرستادند ام اشرف را طلب نموده که

این خود را نصیحت کند که شاید اقبالش را تبدیل نماید

و یا امرش را مستور دارد ولیکن آن امه ثابتة را سخه مستقیمه

بعد از ورود در سجن فرمود ای پسر در امر مستقیم باشی -

مبادا خوف نمائی و یا از سطوت مشرکین مضطرب شوی باری

اووا بابصیر هر دو روح را بکمال روح و ریحان در ره دوست

انفاق نمودند " نقل از مجموعه الواح خطی

اینک زیارتنامه ای که از قلم اعلی درباره جناب ابابصیر

و جناب اشرف و جناب میرزا محمد علی طبیب نازل گشته در

این مقام زینت بخش این اوراق میگردد :

جناب ابابصیر و جناب میرزا محمد علی و جناب اشرف علیهم

بیهاء الله

هذه زيارة نزلت من لدى الله مالك الأسماء لأحبائهم
الذين اقبلوا الى مشهد الانقطاع للفداء واستشهدوا في
سبيل الله في ارض الزاء عليهم رحمة الله خالق الأشياء
وقاطر الأرض والسما طوبى لمن يتقرب بزيارتهم الى الله
المهيمن القيوم ومن اراد ان يزور كل واحد منهم فليزور
بهذه الزيارة :

بسم الله الاقدس الالهى

رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالك الاجساد
عليك يا هادي الانام و هادم الاصنام اشهد بانك كنت
لجيب العظمة يد البيضاء و لبرية الهدى سدرة السينا
ولا هل الانشاء آية الكبرى انت الذي بك طرز ديباج
كتاب الوجود بذكر ربك العزيز الود ودلعن الله الذين
قتلوك و ظلموك بعد الذي كنت لهم آية الذكرى من لدن
ربك الالهى و اشهد بانك ما قصرت في امر مولاك و بلغت ما
امرت به الى ان رجعت الى مشوك و انت الذي ما منعتك
الاحجاب عن ذكر ربك العزيز الوهاب و ما اضطربك سطوة
الفجار و ناديت الكل الى العزيز المختار طوبى لك ثم طوبى
لك بما صنعت الى الجنة الالهى و الرفيق الاعلى منقطعا
عما خلق في الانشاء و مقبلا الى مقر الاقصى و

سدرة المنتهى و سكنت في مقعد الصدق عند الله رب الآخرة
والاولى يا الهى و سيدى اسئلك بهذه الشهيد الذى
استشهد في سبيلك وهذا الدم الذى سفك في حبك
بان تغفرلى و لأبوى و ذوى قرابتي من الذين آمنوا بك
و آياتك و اسئلك يا الهى بهذا التراب الشريف و هذا الباب
المنيف بان تقدرلى ما قدرته لأصفيائك الذين ما منعهم
ضوضاء الأشرار عن التوجه اليك يا من بيدك زمام الاختيار
يا رب لا تدعنى بنفسى فاحفظنى فى ظل رحمتك الكبرى ثم انزل
على خير الآخرة و الأولى انك انت المقدر على ما تشاء لا اله
الا انت العزيز الحكيم .

صفحة ۱۸ - « در باب دبیغ تفکر نمایند مظلوم را اخذ نمودند بر سب و لعن این مظلوم

امر کردند ولیکن بعنايت الهی و رحمت ربانی شهادت اختیار نمود و بان فائز گشت »

جناب حاج عبد المجید فرزند حاجی محمد جواهری از اهل
نیشابور و دارای ثروت و مکنّت پدري و از تجار محترم آن شهر
بود و بوسیله جناب باب الباب پلر مبارک حضرت اعلى ایما ن
حاصل نموده و در شیراز حضور مبارک حضرت اعلى رسید و در
هنگامیکه جناب ملا حسین بشرویه عی از خراسان عازم مازندران

بود و وارد نیشابور گردید جناب حاجی با اشتیاق کامل
 بجمعیت همراهان پیوسته و با تمهیه و تدارک سفر حرکت نمود
 و همه جا با نهایت اخلاص و ارادت در حضور حضرت باب‌الباب
 بسر میبرد و ثروت و مکنات خود را در راهش ایثار مینمود و در جنگل
 مازندران با اشاره آنحضرت مقداری نقد و جنس به خسر و
 قادیگلائی تسلیم کرد و سپس در موقع حرکت سمت قلعه طبرسی
 بر حسب دستور جناب باب‌الباب تمام امتعه و اشیاء قیمتی
 خود را در ریخته‌ها حالت انقطاع عماسوی الله بقلعه ورود
 نمود و در جمیع بلایا و مصائب شریک و سهیم بود تا پس از خاتمه
 حوادث قلعه و تمهیر قرآن و دادن امان از طرف شاهزاده
 مهدیقلی میرزا و تسلیم جناب قدوس و صاحب قبل از آنکه
 سپاهیان اصحاب را گوله باران نمایند محمد باقر بیك
 قزوینی فراشباشی مهدیقلی میرزا از جناب حاج عبدالمجید
 و حاج نصیر قزوینی نزد شاهزاده شفاعت نموده و آنها را با
 جناب قدوس و امیران دیگر بیار فروش آورده در کوچه و بازار
 گردانیده بطهران بردند و از هردو نفر مبلغی گرفته رها کردند
 جناب حاجی بمشهد آمده و مدتی زندگانی نمود و پس از شهادت
 فرزندش جناب بدیع حامل لوح سلطان همه جا بنفد اکواری
 اوفخر و مباحثات مینمود و در سال ۱۲۹۳ با اتفاق اقا فتح الله

پسر کوچکتر خود از راه قزوین و تبریز بحضور مبارک حضرت
 بهاء الله مشرف گردید و وعده شهادت خود را ازلسان
 مبارک شنید و با مسرت تمام بخراسان مراجعت و همه جا ذکر
 مینمود و از جمله روزی در جمع احباب چنین حکایت نمود
 که روزی حضور جمالالمبارک مشرف بودیم شرحی از تشریف بدیع
 و بردن لوح مبارک بطهران و بشرف شهادت رسیدن او را
 میفرمودند اشکم قسمی جاری بود که محاسنم تر شد فرمودند
 ابا بدیع نفوسیکه سه حصه عمرشان گذشته خوب است بيك
 قسمت دیگر را که بمنزله روغن ریخته است نذر امامزاده نمایند
 عرض کردم ایامکن است همین قسم که محاسنم باشم تر شد
 بخونم نیز تر شود جمالالمبارک فرمودند انشاء الله و فرمودند
 دو امر را بسیار مواظب باشید اول مظلومیت دوم نظافت
 در سال ۱۲۹۴ - جناب حاجی عبدالمجید در اثر سمایت
 بستگان و اقوام متعصب خود و تحریکات شیخ محمد تقی مجتهد
 از علماء بجنورد به حبس و زندان شاهزاده محمد تقی میرزا -
 رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه که حاکم خراسان بود افتاد
 و مصادف شد با ورود شیخ محمد باقر آصفهانی (نائب)
 که پس از واقعه شهادت سلطان الشهدا^۱ و محبوب الشهدا^۲
 بلقب ذئب شهرت یافت

و در این سال او را بعنوان زیارت ولی در حقیقت از اصفهان
بمشهد تبعید نموده بودند چون او در محضر حکومت و جمعی
از علما از واقعه گرفتاری حاجی مطلع گردید حاجی را در آن
مجلس احضار و با استنطاق او پیرداختند تا اقرار گرفته فتوا صادر
نمایند در این لحظه با او و ناگهانی یگانه دختر رکن الدوله
در خوش آب عمارت اندرونی افتاده غرق شد و آن مجلس در
اثر این واقعه بهم خورد و رکن الدوله از آن ببعثت از این حادثه
حالت تذکر و تنبه پیدا نموده راضی به قتل حاجی نمیشد
ولی شیخ دست بردار نبود و چون مسامحه شاهزاده را دید
بناصرالدین شاه شکایت نمود و شاه نیز دستور داد اگر این
شخص اقرار دارد حکم شرع را اجرا کنید و شاهزاده مذکور
و چند نفر از نفوس دیگر مانند شاهزاده شیخ رئیس ابوالحسن
میرزا که با مبارک مؤمن بود و میرزا سعید خان وزیر امور
خارجیه که انوقت متولی استمانه رضوی بود و چند نفر
اشخاص دیگر خیر خواه برای رهائی حاجی او را اصرار بر
تبری مینمودند ولی حاجی امتناع ورزیده همچنان استقامت
ورزیده تا آخرین روز که حاجی را بازنجیر به حضور
رکن الدوله و شیخ محمد باقر آوردند و او را تکلیف به لعن و
وتبری نمودند و او قبول نمود تا گزیر باصرار شیخ رکن الدوله

او را بدست میرغضبان داده و در حالیکه جمعیت انبوهی
در میدان ارك حاضر شده بودند سرا زتن جدا ساختند
و جسد آن مظلوم را در کوچه ها گردانده مورد اهانت و تحقیر
قرار دادند و عاقبت بهمت جمعی از اعیان و اشراف
را از میدان بخارج شهر منتقل نموده روی کاروانسرای
بابا قدرت در سردابی دفن نمودند .

(استفاده از تاریخ جناب فاضل مازندرانی و تاریخ خراسان
تألیف متصاعد الی الله حسن فوادی بشرویه یسی)
در لوح مبارک که با مضای خادم است درباره جناب ابابدیع
چنین میفرمایند :

" آب جناب بدیع علیه بهاء الله را در ارض خاخذ نمودند
آنچه نواب شاهزاده و سایر ناس خواستند ستر نمایند تا او را
از وضوء علماء حفظ کنند قبول نفرمودند و فرمودند
آخر ایام من است و شهادت از عرشهدی خوشتر و شیرین تر
و بآن فائز شد "

و این زیارتنامه از قلم اعلیٰ در حق شهید مجید نازل گردیده است

هوالمبین العلیم

جوهر عرف تضرع من قمیص رحمة ربنا العلی الابهی علیک
یا ایها المقبل الی الأفق الأعلى والناطق بشناء مالک الأسماء

فی ملکوت الأنشاء اشهد انک خرقت الحجاب واخذت
 الكتاب وآمنت بالعزیز الوهاب فی يوم فيه وضع کل ذات
 حمل حملها وقام الناس لملك العرش والثرى انت الذى
 ما صنعتك الحجابات عن منزل الآيات والسبحات عن هذا الامر
 الذى خضعت له البيئات انت الذى ما صنعتك فی الله
 لومة لائم ولا شماتت مشعت قد نبذت العالم واخذت مالك
 القدم وسلطان الأمم اشهد انک طيرت بقوادم الأيقان
 الى افق الرحمن الى ان دخلت السجن المظلوم ووزرت ربك
 المهيمن القيوم ورأيت ما منع عنه الكلیم وسمعت ما سمع الحبيب
 وشربت رحيق الوصال وفزت بمقام القدس والقرب والجمال -
 انت الذى وجدت حلاوة النداء وسمعت خريركوثر البقاء
 وحقيف سدره المنتهى اذ كنت قائما تلقاء وجه ربك مالك
 السماء وفاطر السماء طوبى لك يا ابا بديع ولا بنك
 الذى به تزلزلت اركان الجبت وانكسر ظهرا الأصنام الذين
 يمشون بأثواب العلماء بين الأنشاء قد شهد الحق المنيع
 باقبالك وقيامك ونصرتك واستقامتك وايقانك واطمينانك
 انت الذى ما خوفك الألف وما منعك سليل السيو ف
 فى يوم فيه صفوت الصفوف لأطفا نور الظهور وناحت قبائل
 الأرض وظهر الفزع الاكبريين البشر نعيفا لك ولأنك طوبى

لكما بما فزتما بشهادت اللبنة فى هذا اللوح الذى اشرفت
 من افق سمائه شمس الكلمية الله اننى انا الله رب العالمين .

رسالة

صفحة ۸۸ - « در حضرت سيد اسمعيل عليه السلام الله وعناية نظر نمايد »

جناب سيد اسمعيل از اهل زواره واقعه در نزدیکی اصفهان
 واز مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی بوده و بطوریکه جناب نبیل
 زرنندی در تاریخ خود از گفته آقا سید حسین زواره می پسر
 عموی ایشان نقل نموده جناب سید اسمعيل در اصفهان
 چند مرتبه در منزل میر سید محمد امام جمعه بحضور حضرت
 باب مشرف گشته و قوت بستان و سرعت نزول آیات را از نزدیک
 مشاهده نموده و چند نوبت در قم و طهران با جناب نبیل زرنندی
 که آنوقت جوانی نورانی و توانمند بود آشنا می گردید
 نموده بود ملاقات و ملاقات زایلین او را آبیاری نموده و بر حسب
 دستور او از طهران به زرنند مراجعت و دستگاز خود را با امر
 حضرت باب تبلیغ نموده الیت و در ایامی که حضرت بهاء الله
 در بغداد تشریف داشتند او نیز عزیمت نموده و در جوار بیت
 مبارک محلی برای سکونت اختیار نمود و با کمال توجه و انقطاع
 میزیست و غالباً به طاهر مبارک تشریف می جست و هر روز

قبل از طلوع فجر با عمامه سبز خود جلوی بیت مبارک و اطراف آن را جاروب نمود و خاک رویه آن را با نهایت دقت جمع کرده در شط میریخت و در مقام عشق و فداکاری بمقامی رسید که جذبه کلمات و بیانات آنحضرت او را واله و شهید کرد و از طرف دیگر رویه و سلوک و رفتار مدعیان محبت و دشمنان امرالله در باره حضرت بهاء الله او را سخت متأثر و مخزون نمود که دیگر طاقتش تمام گشت تا روزی صبحگاهان برخاسته مطابق معمول خود با عمامه جلوی بیت مبارک را جاروب نمود و سپس با عده ای از دوستیان دیدن کرده در خارج شهر نزدیک شط مقابل بیت مبارک بدست خود گلوی خویش را با تیغی برید و خود را فدا نمود این عمل اوسبب شد که چند نفر از دشمنان از افعال خود نادم گشته بمحبت امرگرویدند و از قلم مبارک به ذبیح طلقب گشت . شرح این قضیه در کتاب بلع باین مضمون -
نازل گشته است :

" حکایت آنشهید آنکه وارد عراق شدند و در جوار بیت اعظم بیت آقا محمد رضا علیه بهاء الله منزل و مقر گرفتند اسم مذکور از حضرت ابهی مستدعی شده که وقتی از اوقات به بیت او تشریف ببرند چند یوم تأخیر افتاد و در جواب توقف فرمودند تا آنکه یومی از ایام قبول فرموده بآن مقرتشریف

بروند و جناب مذکور بقدر استطاعت خود مجلسی آراست و چند سینی از مرکبات و میوه و حلویات بحضور آورد از ا توجه وجه الله الی وجه الذی استشهد فی سبيله و خاطبه تعالی و کل ما حضرمین یدیک من الآء الله و نعمائه انه تکلم بین یدی الله بخضوع و خشوع و صریخ و انابة و قال ارید من بدیع مواهیک بآن ترزقنی من نعمائك الروحانیة اذا اشتمل وجه الروح ثم قال تعالی یا عبد و امر بجلوسه امام وجهه ثم تکلم لسان الله بکلمات یتشرح منها رشحات المعانی علی کل ما کان وما یکون و انی لم اقدر ان اصفها و اذکرها و لم ادر ما انفق علیه ید العنایة من نعماته المکنونة الروحانیة بحیث استجذبت منها نفسه و روحه و کینونته و ذاته و اخذته غلبات الشوق علی شأن غفل عن نفسه و عن کل من فی السموات و الأرضین فتوجه بسرّه و جهره الی محبوب العالمین الی ان انقضى المجلس و رجع الروح الی مقره بلسان پارسی ذکر میشود که سید مذکور بعد از ورود حضرت ابهی غذای روحانی طلب نمود فرمودند بیا و در مقابل بنشین بعد از جلوس بیاناتی فرمودند فوالله سکر خمر معانی کلمات الهیه چنان جذبش نمود که از خود و کونین غافل گشت و اگر عالمین اراده نمایند که تفصیل آن مجلسی را ذکر کنند و یا بوصف آن کوثر معانی

که از حیرت بیان طلعت لایزالی جاری شد مشغول شوند
 البته خود را عاجز مشاهده نمایند و بشأنی کلمات الله در قلب
 مقبل الی الله مؤثر افتاد که جمیع ارکانش بنا بر محبت الهی
 مشتمل و دیگر حق عالم است که با وجه عنایت شد .
 قد ذاق ما لآعرفه احد الا الله العليم الحكيم و بعد
 مجلس منقضى شده جمال ابهی تشریف بردند و لکن آنسید
 در کل حین بشان بدیع ظاهر و بشانی حب الله اخذش نمود
 که با لآخره از اکل و شرب منقطع شد و مدتی باینحالت بوده
 تا آنکه در یومی اشعاری در مدح الله گفته و با صاحب داده
 و الان موجود اگر نفسی ملاحظه نماید از اشتعال کینونت آن
 سازج قدس مطلع میشود تا آنکه یومی از ایام در اول فجر
 برخاسته و به بیت اعظم توجه نمود و بصمامه خود فناء اطهر
 بیت را جاروب نموده و بعد رفته تیغی اخذ نموده و به بیت
 آقا محمد رضا هم رفته و دیدنی نمود و بمقر قربانگاه دوست
 شتافت منقطعا عن کل من فی السموات والأرضین و در آن
 حین توجه جمیع ملائکه عالین در حولش بوده و با او بقربانگاه
 توجه نمودند تا آنکه در خارج مدینه قرب شط مقابل بیت
 بدست خود حنجر مبارک خود را قطع نمود شوقا بحب ربّه
 و شفقا فی وده و طلبا لوصاله و راضیا للقضائه و مقبلا الی

حرم و صله و بعد در مدینه این امر شهرت نمود بشانیکه کل
 استماع نمودند و تفنگچی باشی با جمعی از عرب و عجم توجه
 بآن مقر اطهر نموده مشاهده نمودند که آن هیکل مقدس خوا^{بیده}
 و تیغ در دستش و باینحالت جان فدا نموده بعد از ملاحظه
 کل متحیر شده و همان فعل سبب شد که چند نفر از اعدای
 افعالی خود نادم شده بحب الهی فائز شدند .
 و در لوح رس در باره او میفرمایند :

" والذی قطع حنجره فی الحراق انه لمحیوب الشهداء
 و سلطانهم و ما ظهرو منه کان حجة الله علی الخلائق اجمعین
 و در لوح مبارک خطاب بر رضامند در مجموع الواح مبارک صفحه ۳۳۰ می فرماید :

" فی کل سنة من هذا الظهور و بعثنا اسمعیلا و ارسلناه الی
 مشهد الفداء ما فدیناه بذبح کذلک قضی الامر من لادن
 ربک المختار منهم اسمعیل الذی سرع مسرعا الی مقر الفداء
 فی الحراق بعد الذی انجذبت بکلمة من لدنا و فدی نفسه
 منقطعاعن الاکوان "

و همچنین در لوح دیگر این آیات در باره او نازل شده :

" . . . از جمله محبوب الشهداء ائمتنا آقا سید اسمعیل زواره
 علیه بهاء الله الأبهی که بدست خود خود را مقبلا الی البیت

فدا نمود اگرچه این عمل در ظاهر منکر ولیکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقتش شعله نار ظاهر و باهر

صفحه ۸۹ - « یا شیخ از قبل حضرت بزج یک نفس بوده »

این بیان مبارک درباره اسمعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم است که در راه رضای الهی خواست او را فدا نماید اسمعیل از مهاجر کنیز مصری حضرت ابراهیم که با زواج خود در آورد متولد گردیده است و داستان قربانی کردن اسمعیل بنا بر روایات و معتقدات اسلامی است و در قرآن شریف اینحکایت بدون آنکه اسمی از اسمعیل و یا اسحق اولاد دیگر ابراهیم از ساره برده شده باشد بدین نحو وارد گردیده در سورة الصافات آیه ۲۰ (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا آبَتُ اجْعَلْ مَا تَأْمُرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَى نَاهُ إِنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا بَلَاءٌ الْمُبِينِ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَلِيمٍ »

و خلاصه شرح فوق چنین است که حضرت ابراهیم در خواب

دید که خداوند با او فرمان میدهد که فرزند خود را قربان نماید و زمانیکه با او محل سعی رسید گفت ای پسرگ من در خواب دیده ام که ترا ذبح میکنم ببین نظر تو چیست گفت ای پدر بجا آور آنچه را که مأموری انشاء الله مرا از صبر کنندگان خواهی یافت زمانیکه تسلیم شدند و او را به پیشانی انداختند دادیم او را که ای ابراهیم رویای تو راست بود و ما چنین جزا میدهیم نیکوکاران را این بلا و آزمایشی اشکار بود و فدای اکرم او را به قربانی بزرگ

و اما بنی اسرائیل موضوع قربانی را درباره اسحق میدانند و شرح آن در باب ۳۲ سفر پیدایش وارد شده است و باین سبب بین مسلمین و یهود در این باره که کدام یک از فرزندان ابراهیم مورد این آزمایش قرار گرفته است اختلاف نظر موجود میباشد و هر یک از دو قوم این افتخار را نصیب جدا اعلای خود میدانند در حالیکه هیچیک از آن دو بر حسب ظاهر فدا نشدند حضرت عبد الباقی در لوح مبارک که در مکاتیب ثانی صفحه ۳۲۸ مندرج است چنین میفرماید :

۳ مقصود از ذبح قربانی در کور حضرت خلیل مقام فدا بود نه مراد قصابی و خونریزی این سرفدا است و سرفدا معانی بیحد و شمار دارد از جمله فراغت از نفس و هوی و جانفشانی

در سبیل هدی و انقطاع از ماسوی الله و از جمله محویت و فنا
 دانه و ظهور در شجر و شمر بجمع شئون فی الحقیقه آن دانه
 خود را فدای آن شجره نمود و زیر اگر دانه بحسب ظاهر -
 متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن ثمر و آن ورق و آن -
 شکوفه در حیث وجود تحقق نیابد و از جمله معنی سرفدا نیست
 که نقطه حقیقت بجمع شئون و آثار و احکام و افعال در مظاهر
 کلی و جزئی ظاهر و مشهور و معیان گردد یعنی نفس مستفیض
 از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از انوار او و این سرفدا
 بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق مقدسه و کینونات علویه
 و مظاهر اشراقیه مشهود و واضح گردد که ذبیح هستند
 و کل فدایان سبیل الهی و کل بقربانگاه عشق شتافتند
 لهذا اسحق و اسمعیل هر دو ذبیحند بلکه جمیع بندگان -
 الهی و این مقامی از مقامات است که از لوازم نجوم توحید
 است و از این گذشته در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم
 یک وجود دارند عنوان هر یک بر دیگری جایز است و اما در
 توراة ذکر اسحق است و همچنین در احادیث حضرت رسول
 نیز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعیل هر دو "

صفحه ۸۹ - « حضرت بلال حبشی چون عملش مقبول قادمین او از شین عالم سبقت گرفت »

بلال حبشی فرزند رباح نام غلام و زر خرید خلف بن وهب
 و مادرش حمامه دختر خواهر ابرهه فرماندار یمن بود و چگونگی
 این ازدواج آن دو نفر را که یکی بنده و غلام و دیگری
 دختری امیرزاده بود چنین حکایت کرده اند : ابرهه
 فرماندار یمن که تابع پادشاه مسیحی حبشه نجاشی بود -
 برای گوشمالی اعراب حجاز و انهدام خانه کعبه که در انبوع
 تولیت آن خانه با عبدالمطلب جد حضرت رسول اکرم بود سپاه
 فراوانی با فیلهای جنگی حرکت داده و در نزدیکی مکه فرود
 آمدند و مردم عرب که تابع مقاومت با او را نداشتند از بیم جان
 خود با طرف پراکنده شده در شکاف کوهها خود را مخفی نمودند
 چیزی نگذشت که سپاهیان او به ویای آبله چارگشته و با
 شکست عجیبی ناگزیر از مراجعت شدند حتی خود ابرهه
 در چار بیماری گشته و او را بزحمتی به صحرای رسانیدند چون
 عربها تا آنوقت فیل رانده بودند لذا در حکایات و روایات
 خود آن سال را که این قضیه واقع شد و مطابق با سال ۵۷۰
 میلادی بود به عام الفیل معروف ساختند و بعد تاریخ خود

قرار دادند در قرآن کریم نیز باین واقعه اشاره شده و سوره
مخصوصی نازل گشته است (الم ترکیف فعل ریک باصحاب
الفیل ")

در این موقع که سپاهیان ابرهه با هرج و مرج زیاد مجبور بباز
گشت شدند اعراب سر راه را بر آنها گرفته و اموال آنها را به
غنیمت برده و اسرای زیاد گرفتند از جمله اسرا که بچنگ اعراب
افتاد ^{دختر} خواهر ابرهه بود که در هود جی مجلل بر پشت شتری
سوار بود و غلام حبشی مهار آن را در دست داشت این
غنیمت نصیب لحیم بن سہیل خثعمی گردید و چون شتر
و غلام را نزد چادر خود برد و پرده هودج را بالا زد دختری
سیاه چرده در میان هودج دید و او را حمامه نامید او همینقدر
بداشتن غلام و اشیاء گرانبها و شتر قناعت نموده و حمامه را
برسم هدیه برای خلف بن وهب از قبیلہ جمح که از رؤسای
عرب و مالداران و مالک رباح بود برده تقدیم نمود خلف
کینه و بغض زیادی نسبت به ابرهه و همراهان او که برای
خراب کردن خانه کعبه آمده بودند داشت و چون دانست
حمامه خواهر زاده ابرهه میباشد تصمیم گرفت او را بنهایت
ذلت و خواری دچار نماید لذا او را برای خدمت به رباح که
غلام حبشی زاده و جوانی بیست ساله و زرنگ و پیشکار

و سرپرست اغنام و احشام او بود داده و سفارش کرد که او را
به شتر چرانی بگمارد و از رنج و عذاب او مضایقه نکند رباح
چون خود غلام و حبشی بود در خفا پاس خاطر او را داشت و
بنهایت محبت و رعایت درباره او رفتار کرد تا حمامه نیز با محبت
و رغبت حاصل نموده و حاضر برای همسری او گردید و با اجازه
خلف ارباب خود ازدواج آن دو صورت گرفت. و از این ازدواج
بلال و یک پسر دیگر بوجود آمد که در کارهای خلف خدمت
میکردند. زمانیکه حضرت محمد در مکه ندای خود را بگوش
اعراب رسانیده آنها را با اسلام دعوت فرمود فرزند خلف
امیته بن خلف بجای پدرش که فوت کرده بود رئیس قبیلہ بود
و راه مخالفت پیموده و از دشمنهای سرسخت اسلام بشمار
رفت ولی بلال که غلام او بود به پیغمبر ایمان آورده و از پیروان
صدیق آنحضرت شد و در راه ایمان به پیغمبر مورد اذیت و آزار
ارباب خود امیته بن خلف واقع گردید بطوریکه در روی ریگها
داغ و سو زان عربستان او را خوابانده و سنگ بزرگی بر روی
سینه او مینهاد بلکه از ایمان خود بازگرد ولی او استقامت
نموده و اقامتگاه احد احد را بر زبان میآورد تا ابوبکر او را در
انحال دید و با غلام خود معاوضه نموده نجاتش داد و
بخدمت حضرت محمد پیوست و در مدینه وقتیکه با فحشورت

اصحاب قرار شد که برای اجتماع مسلمین جهت نماز اذان گفته شود بلال را همین فرمودند و او در هنگام ادای جمله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حرف (شین) را (سین) تلفظ مینمود و چون اصحاب خدمت حضرت رسول عرض نمودند که شخص دیگری انتخاب شود که کلمات را درست ادانماید فرمودند (سین) او بهتر از (شین) دیگران است و باینصورت خلوص نیت و پاکی و مراتب اخلاص او را مورد ستایش قرار دادند. بلال اول کسی بود که در اسلام اذان گفت و چون اذان گفتن می آسود بدرخانه پیغمبر میرفت و میگفت حی علی الصلوة حی علی الفلاح نماز ای پیغمبر خدا و یکناری می ایستاد تا پیغمبر بیرون بیایند. مقام بلال در نزد پیغمبر خیلی عزیزشمرده شده است. او بسیار فروتن و متواضع بوده و کارهای خود را کوچکشمرده است عمر خلیفه ثانی درباره بلال گفته است ابوبکر خواجه ما و آزار دکننده خواجه ما است.

پیغمبر اگر در روز فتح مکه ببلال فرمود بر بام کعبه رفته اذان بگوید حارث بن هشام برادر عمرو بن هشام مقبب به ابوجهل و صفوان فرزند امیته بن خلف که در جنگ بدر کشته شده بود او را بر بام کعبه دیدند و بیاد رنجها و شکنجه هائی که ابوجهل

وامیه بر او وارد ساخته بودند افتاده و با تعجب او را می نگرست بلال در هنگام رحلت پیغمبر که هنوز جسد شریفش دفن نشده بود يك يار ديگران ان گفت و همه مسلمانان متأثر شدند. او به ابوبکر که بمقام خلافت انتخاب شده بود گفت اگر مرا برای خودت خریدی منی نگاهم دار و اگر برای خدا خریدی منی من و کارم را بخدا واگذار ابوبکر با او گفت چه میخواهی بلال گفت چون پیغمبر خدا اهلای ترین کارها را جهاد قرار داده من هم بجهاد فی سبیل الله میروم بلال بشام رفت و در آنجا بخدمت جهاد میپرداخت تا عاقبت در سال بیستم هجرت در دمشق از دنیا رفت و نام نیک و خلوص نیت و پاکی او در صفحات تاریخ باقیماند و جمله سین او از شین دیگران بهتر است بعلاصت اخلاص این مؤمن پاک نهاد شهرت یافت تا آنجا که نام او زینت بخش تاریخ گشته و در این مورد نیز از قلم اعلی یاد گردید. و در یکی از مساجد بزرگ اسلامبول که موسوم است به مسجد سلطان احمد که بین سال ۶۰۹ تا ۱۶۰۶ میلادی بنا گردیده است بر روی تابلوی بزرگی که زینت مسجد قرار داده شده بود دیده شد که با خط خوش نستعلیق نوشته شده است

«یا حضرت بلال حبشی»

بود نایب الحکومه تعیین نموده بود و او همین که حضرت بهاء الله را شناخت از عمل خود پیشیمان شده همه رابعمارت خود برده محافظت نمود ولی علما در مسجد جمع شده و آنحضرت و همراهان را نیز با صرا و ابرام ملاها جهت گفتگو و مباحثه حاضر ساختند اهل شهر نیز جمع شده و هر صنفی با اسلحه تی خود را حاضر برای هجوم نمودند که جمال مبارک و همراهان را بقتل برسانند علما هر سئوالی نمودند جوابی شنیدند تا عاجز شدند و در صد دیدست آوردن نوشتجات برآمدند و از جیب یکی از خادمین جمال مبارک ملا باقر لوحی از الواح حضرت نقطه اولی را بیرون آوردند در آن لوح یکی از بیانات حضرت می بود که میفرماید محوالموهوم و صحوالمعلوم یکی از ملاها بنام ملا علیجان با خنده و تمسخر گفت فضیلت — باب معلوم شد کسیکه صحو را با صداد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است صحو باید به سین نوشته شود حضرت بهاء الله فرمودند جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید این عبار کلام حضرت امیرالمومنین است در جواب کمیل بن زیاد نخعی و صحو به صاد بمعنی هوشیاری است و سهویه سین فراموشی و غفلت از این بیان آنحضرت جمیع صهوت شدند و نادانی آن مجتهد واضح گردید و این قضیه بر علما گران آمد و متفقا

صفحه ۹۰ - « در آیه می که در سخن ارض می بودیم ما را یک روز بدست علما دادند »

این بیان مبارک راجع بحادثه مسجونیت حضرت بهاء الله در آمل مازندران است و واقعه مزبور که منجر بچوبکاری آنحضرت گردید از این قرار است که در ماه محرم از سنه ۱۲۶۵ که کار قتال و نزاع اردوی دولتی با اصحاب قلمه طیبی رویشد ت گذاشته و در همان جناب قدوس در اثر اصابت گلوله مجروح شده بود حضرت بهاء الله بنا بر وعده تی که بجناب ملا حسین باب الباب فرموده بودند از نور مازندران باتفاق عدّه تی که از آن جمله حاج میرزا جانی کاشانی و ملا باقر حرف حی و شیخ ابوتراب آشتیاری و آقاسید حسین خوئی و آقاسید حسین ترشیزی و عبد الوهاب بیگ و محمد تقی خان سوری و میرزا یحیی بود بسمت قلعه حرکت نمودند و میخواستند شبانه خود را بقلعه برسانند ولی با صرا و همراهان در مجلسی دور از جاده جهت رفع خستگی استراحت نمودند مدتی نگذشت که سواران مستحفظین که بر راهها گماشته بودند مطلع شده غفلتا هجوم نموده همه را دستگیر و با اموال نزد حکومت بابل بردند ولی عباسقلی خان که حکومت شهر با و سپرده شده بود در شهر نبود و محمد تقی خان لاریجانی که یکی از دستگا

تصمیم بقتل جمال مبارك گرفتند ولی میرزاتقی خان از این واقعه خائف و پریشان شد لذا برای تشفی قلب علماء و تسکین آتش حقد و حسد آنها قرار شد از یتی بجمال مبارك وارد آورد دستور داد آنحضرت را چوب به بندند و چون خواستند همراهان یعنی ملا باقرو حاجی میرزا جانی و میرزایحیی را چوب به بندند آنحضرت مانع شده و آنها را خادم و همراهان خود معرفی فرمودند و حاضر شدند به تنهایی تحمل صدمات چوبکاری را بنمایند . حضرت بهاء الله را بچوب بستند و بقدری زدند که از پای مبارك خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشانند که نزدیک بخانه بود میرزا تقی خان چند نفر از آدمهای خود را پنهانی فرستاد و آنحضرت را از میان جمعیت بدربرده و بخانه میرزاتقی خان رسانیدند و این تدبیر حاکم سبب شد که علمای توانستند در آنروز آنحضرت را به قتل برسانند بعد اسرتیب عباسقلی خان لاریجانی مراجعت نموده زبان به توبیخ و ملامت علما گشود و از آنحضرت عذرخواهی کرد و بعد از چند روز وسائل مسافرت آنحضرت و همراهان را بطهران فراهم ساخت . این وقایع در خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء مورخه سهشنبه ۱۶ ذیقعد سال ۱۳۲۹ مطابق ۷ نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس مفصلاً بیان فرموده اند و در تاریخ نبیل نیز مذکور است .

صفحه ۹۰ - « واگر وقتی آنجناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب رئیس آنمحل بطلبند که آن دو بخیار را یکی به قره کهر و یکی بسلاسل معروف است بنمایند »

در انبار و سیاه چال دو زنجیر معروف بوده که برگردن محبوسین می بستند یکی قره کهر که حلقه های آن درشت و هفده من وزن آن بوده و هر زمان که گردن محکومی در آن مفلول میگشت از شدت سنگینی گردن محکوم را بهائیان میکشید و ناگزیرد و شاخه زیر آن میزدند که از سنگینی آن گاسته شده و شخص محبوس و محکوم را زیاد شکنجه ندهد و دیگری زنجیر سلاسل که قدری سبک تر بوده است و حضرت بهاء الله در مدت چهارماه حبس سیاه چال در زنجیر قره کهر مفلول و چند نفر دیگر از مؤمنین نیز با آنحضرت هم زنجیر بودند . حضرت عبدالبهاء شرح تاشر آور دیدار پدر بزرگوار خود حضرت بهاء الله را در ایام سجن سیاه چال چنین بیان میفرمایند :

« یومی از ایام سجن جمال مبارك من خیلی اصرار داشتم — — — — —
 که بحضور مبارك مشرف شوم آخر مرا باغلامی بحضور مبارك در محبس فرستادند و چون فراشها محل حبس مبارك را نشان داده

مراد و ش خود برد دیدم محل سرازیری بسیار تاریک بود
 و پله از در تنگ محقری پائین رفتیم ولی چشم جانی را نمیدید
 در وسط پله یکمرتبه صدای مبارک بگوش رسید فرمودند
 اورا نیاورید لهذا مرا رجعت دادند بیرون نشستم و منتظر
 نوبت بیرون آوردن محبوسین بودیم یکمرتبه جمال مبارک را
 بیرون آوردند در حالتیکه با چند نفر هم زنجیر بودند
 چه زنجیری که از شدت سنگینی بصحبت حرکت میدادند
 انحال خیلی محزن و مؤثر بود (نقل از سفرنامه مبارکه

صفحه ۹۱ - « و خرنی ما یعقوب بث اقله و کل بلاء ایوب بعض بلیتی

حضرت ولی امر الله در لوح مبارک قرن میفرمایند :
 " و نیز در قصیده عزور قائیه که در ایام مهاجرت از قلم محبوب
 ابهی نازل این ابیات مسطور فطوفان نوح عند نوحی
 کاد معسی و ایقاد نیران الخلیل کلوعتی و حزنسی
 ما یعقوب بث اقله و کل بلاء ایوب بعض بلیتی "
 قصیده عزور قائیه بطوریکه در صفحات قبل توضیح داده شده
 در ایام مهاجرت حضرت بهاء الله بسلیمانیه از قلم مبارک
 آنحضرت نازل گردیده و بر حسب تقاضای عده فی از مرشد
 صوفیه آنصفحات بر ردیف قصیده تأئیه ابن الفارسی بمقدار

د و هزار بیت مرقوم گشته و از آنها یکصد و بیست و هفت بیت
 آنرا انتخاب و اجازه انتشار فرمودند که به قصیده عزور قائیه
 معروف میباشد و در بیت مذکور در فوق اصلاً از اشعار ابن الفارض
 در قصیده تأئیه او است که در قصید عزور قائیه بمناسبت
 موقع و مقام ذکر فرموده اند . . .

ایضاً در صفحه ۹۱ - « و همچنین در شهادت حاج محمد رضا در بیان عشق نقل نمائید »

حادثه شهادت جناب حاج محمد رضا اصفهانی در روز -
 دوازدهم محرم از سال ۱۳۰۷ در مدینه عشق آباد واقع
 شد این وجود مبارک اصلاً اهل خراسان ولی در اصفهان
 ساکن و مشغول تجارت مشغول بود و در ضمن کسب و تجارت
 بخدمت امر نیز اشتغال داشت و بابیان شیرین خود به
 تبلیغ و هدایت نفوس مستعد میپرداخت مکرراً اود دشمنان
 موجبات زحمت او را هم فراهم نموده بزند انش افکندند از جمله
 در سال ۱۲۶۴ - با جناب ملا کاظم طالخونجه فی در حبس
 افتاد و در اشراف امامت حضرت سلطان الشهدا آزاد گردید
 ولی معاندین دائماً در تعقیب او بودند و حاکم وقت ظل السلطان
 را مجبور نمودند که حاجی را گرفتار نماید باینجهت احباجین
 صلاح دانستند که ایشان مخفیانه از اصفهان خارج شود

لذا این مسافرت و خروج از اصفهان منتهی با قاصت ایشان در عشق آباد گردید و در آنجا به پیشکاری املاک جناب آقاسید احمد افغان شیرازی مشغول بودند و در مراتب خلوص و استقامت در امر مبارک بین یار و اغیار مشهور در آن شهر نیز جمعی از اشرار اهالی تبریز و مشهد بد شمنی ایشان کمر بسته و در کمین قتل او بودند جناب حاجی در اواخر ماه — ذیحجه آنسال در نزد جناب آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی که در آنوقت در عشق آباد بودند رفته و وصیت نامه خود را — نوشت تا ایام محرم و عزاداری شیعیان رسید و جمعیت معاند اینموقع را برای اجرای نیت سوء خود مناسب دیده و لسی روز عاشورا موفق نگشتند تا روز دوازدهم موقعیکه ایشان از بازار عبور مینمود و نفر از اشرار تبریزی بنام حسین و علی اکبر معروف بعلی بابا در حضور جمعیت زیادی از مردم بحاجی حمله نموده و با وارد آوردن سی و یک زخم مهلك بدن ایشانرا قطعه قطعه نموده و جناب حاجی را از پای در آوردند و با شورش عمومی در صد قتل عده دیگری از اعیان بودند در اینموقع مأمورین دولت روسیه رسیده و قاتلین را که مجال فرار نیافتند دستگیر و در حبس انداخته شدند و جمعی محرکین آنها نیز توقیف گشتند و پس از محاکمات طولانی و رسیدگی

قضات عالی رتبه روسیه که از جمعیت شیعیان و بهائیان تحقیقاتی نموده و رسیدگی بعمل آوردند با آنکه مخالفین تشبثاتی نموده و حتی بعلماء و حکومت ایران برای نجات دستگیر شده گان متوسل گشتند معذلك و نفر قاتلین — محکوم با عدا م شدند و محرکین و کسانی که در این حادثه — دست داشتند بحبس مؤبد محکوم گشتند در این هنگام جمعی از تجار و منسوبین محکومین بدامن احباتوسل بسته و از در التماس و استدعا درآمدند که از آنها در پیشگاه حکومت شفاعت نمایند بلکه تخفیفی در مجازات قاتلین و محرکین داده شود لذا جناب آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی و جناب میرزا عبد الکریم نزد حکومت رفته و از جانب بهائیان عشق آباد از محکومین شفاعت نمودند حاکم محل با اعجاب و شگفتی بر حسن نیت و بلندى همت بهائیان آفرین گفت و طبق تقاضای بهائیان هر کدام از محکومین را یک درجه تخفیف داده و در — روزیکه برای اجرای حکم معین شده بود و محکومین را بمیدان آورده برای اجرای حکم حاضر نمودند اعلامیه حکومت مبنی بر محکومیت آنان و شفاعت بهائیان و تقاضای تخفیف در مجازات قاتلین و محکومین قرائت گردید و شهرت این مطالب حسن اثر بسیاری در میان اهالی آن شهر و سایر جهات بخشیده سبب

جلب انظار نسبت به عظمت امر مبارک گردید .
حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی در لوح دنیا در باره
این موضوع چنین میفرماید :
" اینمظلوم در لیلی و ایام بشکر و حمد مالک انام مشغول
چه که مشاهده شد نصایح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق
و اطوار این حزب بدرجه ثی قبول فائز چه که ظاهر شد
آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از
دشمنان نزد امراء بوده کردار نیک گواه راستی گفتار است
امید آنکه اخیار بروشنی کردار گیتی را روشن نمایند "
و اینک زیارتنامه ثی که از قلم مبارک در حق آن شهید مجید
نازل گشته درج میگردد :
" ثم اذکر من محمد الی الرفیق الاعلی بالوجهة الحمراء
واشتمل بنار العشق

فی مدینة المشق وقل

" اول نفحة فاحت من مشك المعانی والبیان علیك
یا من انفتحت روحك فی سبیل الرحمن اشهد انك نبذت
الاهام واقبلت بنور الیقین الی مشرق الالهام واجتذبتك
جذب النداء الی الأفق الاعلی فی ایام فیها اشتملت
نار البیضاء فی صدور الذین نبذوا التقوی وانكروا حجة الله

مولی الوری و رب العرش والثری اسئلك یا مقصود العالم
بهذا الدم الذی سفك فی حبك ان تغفر عبادك الذین
وفوا بعهديک وميثاقتك واعترافوا بما انزلت فی کتابك المبین
الحمد لك یا اله العالمین .

صفحه ۹ - «لوح برهان» ص ۳۶۷ مجموعه الواح مبارکه

لوح برهان یکی از الواح مهمه حضرت بهاء الله جل ثنائه
است که پس از شهادت حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
در اصفهان خطاب بشیخ محمد باقر مجتهد والد شیخ محمد
تقی نجفی مخاطب این لوح نازل گردیده است که ابتدای
آن لوح مبارک باین عبارات شروع گردیده است :
" هوالمقدر العظیم الحکیم قد احاطت اریاح البیضاء
سفینة البطحاء بما اکتسبت ایدی الظالمین یا ایها المشهور
بالعلم قد افهیت علی الذین ناح لهم کتب العالم وشهد
لهم دفاتر الا دیان کلها وانک انت یا ایها البعید فی
حجاب غلیظ . "

در چند مورد از این لوح مبارک اورا به حجة و برهان علماء
یهود نسبت به حضرت مسیح و علماء قریش نسبت به حضرت محمد
که با آن دلایل آن دو وجود مبارک را رد و تکفیر نمودند متذکر

میفرمایند .
 " انصف بالله بائی برهان استدلال علماء اليهود وافتوا
 به علی الروح اذا اتى بالحق وبأی حجة انکر الفریسیون
 و علماء الاصلان اذا اتى محمد رسول الله بكتاب حکم بین الحق
 و الباطل بعدل اضاء بنوره ظلمات الأرض وانجذبت
 قلوب العارفين "

شیخ محمد باقر و میر محمد حسین امام جمعه برادر میرسید محمد
 سلطان العلماء هردو بایکدیگر برای صد و رفتوای قتل و برادر
 سلطان الشهداء و محبوب الشهدا متفق گشتند و شاهزاده
 مسعود میرزا ظل السلطان حاکم اصفهان را مأمور اجرای آن
 نموده و او آنها را تکلیف به تبری نمود بر استقامت و شهامت
 و صراحت شان افزود ه شد لذا بدستور او میر غضب آن دو وجود
 مبارک و ادرا حضور هم سر بریدند و دو مجتهد مذکور بسا
 نهایت شقاوت و قساوت ناظر آن منظره خونین بودند . در لوح
 برهان شیخ محمد باقر (زئب) یعنی گرگ خونخوار
 و میر محمد حسین را (رقصاء) یعنی ما و سیاه و سفید
 نامیدند و باین عبارت بدنامی آنها در تاریخ جهان
 باقی ماند در آن لوح مبارک میفرمایند : (یا قلم الاعلی

دع ذکر الذئب و اذکر الرقصاء التي بظلمها ناحت الاشياء
 و ارتعدت فرائض الالهیاء كذلك یأمرک مالک الأسماء فی
 هذا المقام المحمود "

و نیز خطاب بمیر محمد حسین چنین میفرمایند : " الیمنی
 یا ایته الرقصاء بأی جرم لدغت ابناء الرسول و نهبت
 اموالهم اکفرت بالذی خلقک بامرہ کن فیکون "
 حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارک درباره لوح برهان
 چنین میفرمایند :

" . . . حال بهتر آنکه بار خدای بر اویم و در حضرت
 سلطان الشهدا و محبوب الشهداء و انقطاع آن دو نفس مقدس
 از ما سوی الله تفکر نمائیم و انصاف دهیم آنچه خواستند
 ایشان ستر نمایند و یا کلمه حق بگویند قبول نفرمودند بکمال
 شوق و اشتیاق قصد وطن اعلی نمودند و بعد لوح برهان
 از اسماء امر رحمن نازل و درباره آن دو نفس یعنی ذئب و رقصاء
 نازل شده آنچه هر منصفی عرف قدرت و علم الهی را از آن ادراک
 مینماید تبارک و تعالی هوالمقدر العلیم الحکیم قد احاط
 اریاح البغضاء سفینة البطحاء "
 در لوح مبارک مندرج در صفحه ۴ کتاب اشراقات خطاب
 بشیخ نجفی چنین نازل گشته است :

” قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن تجاوز ننمـا
انه یهدیک ویرشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان -
تشکر ربک الفضال وربک الفیاض وربک الکریم لوح برهان
که از سماء مشیت رحمن مخصوص و آلد نازل شده تحصیل نما
وقرائت کن شاید از شمال وهموا وهام بیمین یقین و ایقان
توجه نمائی و بنور عدل منور شوی ”

صفحه ۱۰۱ - « حال در میرزا ابدی دولت آبادی و صادق اصفهانی در ارض طائف فکر لازم »

حاجی میرزا هادی دولت آبادی از مؤمنین دوره بیان و ساز
آنکه میرزا یحیی ازل برخلاف نصوص صریحه حضرت اعلی
بدعوی جانشینی حضرت اعلی قیام نموده و تدریجا از این
راه باغواى عده ئی از اصحاب باتفاق سید محمد اصفهانی
پرداخت او نیز در زمره طرفداران یحیی داخل شده
وازل او را در ایران بمنوان نماینده و جانشین خود معرفی
نمود و خود او نیز خویش را همه جا زعیم و راهنمای آنها
میدانست ولی در هنگام امتحان و بروز فتنه و فساد متعصبین
بر علیه اجداد اصفهان و شهادت جناب میرزا اشرف آبادی
بفتوای شیخ محمد تقی نجفی او را نیز یابی گفته و در خطر
دستگیری افتاده بود لذا در حضور شیخ بر منبر رفته بر قبرس

و کسیکه در اوست لعن کرد و از اوّل تا انتهای رابعدی یاد نموده
تبری جست بطوریکه شیخ بر مسلمانى او اذعان نمود و در پناه
تقیه و کتمان عقیده و تبرّی از امر خود را از چنگال آنان بدر
برده سالم ماند
حضرت بهاء الله در لوح مبارک مفصلی درباره او چنین
میفرمایند :

” هزار دویست سنه بل ازید جعفر را کذب گفته و میگویند
مع آنکه آن مظلوم یک کلمه از روی حقیقت و راستی و صدق
بیان نمود حال نفوس غافله معرضه متوهم بسیارند از جمله
میرزا هادی دولت آبادی خود را هادی وقائد قوم میشمرد
قسم بنفس حق که در لیالی و ایام بتحریر آیات منزله تلقاء
و جهش مشغول که شخص مستور تلقاء وجه قادر بتکلم نبود ”
نقل از مجموعه الواح خطی

و در کلمات فردوسی هورق دهم درباره او چنین نازل گشته است.
” حال علمای شیعه طرا بر منابر بسب و لعن حق مشغول
سبحان الله دولت آبادی هم متابعت آن قوم را نموده
و بر منبر ارتقا جست و تکلم نمود بآنچه که لوح صیحه زد و ظم نو
کرد در عمل او و عمل اشرف (میرزا اشرف آبادی) علیه
بهائی و عنایتی تفکر نمائید و همچنین در اولیائی که باین -

اسم قصد مقرر نمودند و جان را در سبیل مقصود عالمیان
انفاق کردند "

و نیز در لوح مبارک طرازات میفرمایند: " ای اهل بیان
مانع و حاجب نفوس بودند بمثابه هادی دولت آبادی با -
عمامه و عصا ناس بیچاره را با و هاماتی مبتلا نمودند که الی
حین منتظرند نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود فاعتبروا
یا اولی الالباب یا هادی بشنوند ای ناصح امین را از شمال
به یمین توجه نما و از ظن به یقین سبب اضلال مشو . نور
مشرق امر ظاهر . آیات محیط . ول وجهك شطر الله المہمین
القیوم از ریاست لوجه الله بگذر و ناس را واگذار . از اصل
بیخبری و آگاه نیستی . یا هادی در سبیل الهی صاحب یک
وجه باش نزد مشرکین مشرکی و نزد موحدین موحد
یا هادی تو یاما نبودی و آگاه نیستی بگمان عمل نما از همه
گذشته حال در آثار ببصر خود رجوع کن . و در آنچه ظاهر شده
تفکر نما رحم کن بر خود و بر عباد " طراز ششم

جناب میر محمد بیک ابوی بزرگوار جناب حاجی شاه خلیل الله
فارانی که بوسیله جناب ملا صدق مقدس خراسانی ملقب با اسم
الاصدق موفق بتصدیق و ایمان بامر مبارک گردید در سال
۱۳۰۶ باتفاق فرزند خود حاجی شاه خلیل الله بیحضور

مبارک حضرت بهاء الله مشرف گشت و در مراجعت از راه
اصفهان بفاران در شهر اصفهان یکی از دوستان ایشان را
بمنزل حاج میرزا هادی دولت آبادی برده و ایشان از صبح
تا غروب یک روز تمام شہبہات او را جواب دادند حاج میرزا
هادی از ایشان خواهش نمود که تفصیل این ملاقات و مذاکرات
در اصفهان فاش نشود ایشان هم بعهد خود وفا نمود هو
بعد از خروج از شهر اصفهان مراتب را بحضور مبارک حضرت
بہاء الله معروض داشت و در لوح مبارکی که جواب بافتخار
ایشان نازل گردید چنین میفرمایند: (انّا کنت معک ان
تکلمت مع الہادی فی امر اللہ رب العالمین قد سوّد
الله ربک و جدہ باطنہ و اخذہ بسلطانہ "

در کتاب مبارک اشراقات در صفحه ۲۴ ضمن لوح مبارکی
از قلم حضرت بهاء الله در باره این ملاقات چنین میفرمایند .
" . . . یکی از اولیاء علیہ بہاء الله کہ از کاس استقامت
نوشیده و ماسوی الله نزدش معدوم بود در ارض صاد با
هادی دولت آبادی ملاقات نمودہ آن غافل ذکر نمود ماہ
نطفہ را نقطہ اولی حکم بطہارتش کرده اند لاجل حرمت
نطفہ من یتظہرہ الله و در آن ایام جمال قدم بیست و پنج سالہ
بودند و مقصودش از این کلمہ رد ظہور الله و نفی او و اثبات

اوهام خود بوده اولاً آنکه این کلمه از بیانست میفرماید
در آن یوم بیان نفع نمی بخشد و بیان تمسك ننمائید قال و
قوله الحق انه لا يشار باشارتي ولا بمانزل في البيان
وبآنچه ذکر نمود مخالفتش باحضرت نطه نزد متبصرین واضح
و ثابت چه که حضرت میفرماید اياك اياك ان تحتجب
بما نزل في البيان بكمال تصريح مخالفت نموده و شاعر
نیست

قل لعمر الله لا يجد احد من البيان الا عرف ظهور مكرم
الطور الذي ينطق باعلى النداء الملك لله مولى الورى
و مقصود از صاد اصفهانی میرزا مرتضی ملقب به صدر العلماء
اصفهانی است که از بابیان بوده است
در یکی از الواح مبارك بالمضای خادم خطاب بجناب سمندر
میفرمایند .

« و اینکه جناب ملا علی اکبر علیه . . . از سید باقر اصفهانی که
برادر میرزا مرتضی که ملقب به صدر العلماء است نوشته بودند
این موهوم مریای سید محمد اصفهانی است المرئی والمرئی
فی اسفل الجحیم این شخص در کربلا بود بسیار آدم موهوم
مست
ابدا ادراك و شعور نداشته و ندارد و از این امر هم ابدا
مطلع نبوده و نیست و آنچه میگوید از آن خبیث و نفوس موهومه

شنیده و من غیر شعور تکلم مینماید رفته بود باراضی مقدسه
بجهت تحصیل علوم که شاید مجتهد شود و بشارت ناس —
پردازد و لکن نشده برگشت این است تفصیل او انشاء الله
باید جناب علی قبل اکبر علیه من گل بهاء ابهائ بنفحات الهیه
مردگان رازنده نماید و مد هوشان را بشعور آورد و در کل حین —
بکمال اجتهاد در تبلیغ اممالک ایجاد مشغول باشند .
نقل از مجموعه الواح خطی در شیراز

صفحه ۱۰۷ « حضرت بولس قدیس در رساله باهل ارومیه نوشته »

بولس نام اصلی او در زبان عبرانی شاول و اسم رومی او —
پولس است یعنی کوچک . او از اهل طرسوس جزء متصرفات
روم بود و والدینش از سبط بنیامین و در شهر طرسوس با داب
و علوم راجحه زمان تربیت یافته و پدرش اورا یکی از علمای اسرائیل
موسوم به عملائیل سپرد و بعد از آن برای کسب هنر به صنعت
خیمه دوزی پرداخت و در کسب معلومات دینی شهرت یافت
و ریاضت مشغول شد و از متعصبین در دین شناخته گردید
در اوایل حضرت مسیح در ردیف مخالفین قرار گرفت و حتی
در موقع شهادت استیفا ن که در سال ۳۷ میلادی واقع
شد او جزء شاهدین موقع اجرای فتوا علیه و سنگساران گردن

او حضور داشت و چون جمعی از مسیحیان از شدت مصائب و بلایا فراری شدند پولس برای گرفتاری آنان از رئیس کهنه - نامه گرفته و بطرف شهری که آن دسته از مؤمنین در آنجا بودند روانه گردید و بطوریکه مذکور است در بین راه بواسطه رویائی که دید ایمان آورده بمسیحیان پیوست و از آن ببعده مجاهدت تامی در اعلائی امر مسیح نمود. بمسافرت های متعدد پرداخت و امر آنحضرت را در میان قبائل و طوایف غیریهودی انتشار داد و سفرهای زیاد برای ترویج دیانت مسیح نمود و در شهرهای یونان به تبلیغ فلاسفه پرداخته و با طرفداران فلسفه اپیکور و رواقیین مباحثاتی نمود و جمعی را ارشاد نمود و چندین دفعه در حبس افتاده مورد اذیت و آزار واقع گردید . رساله او برومیان در ایام تو قفسه ماهه در شهر قرن نهم در سال ۵۸ - میلادی بمسیحیان رومی نوشته است و علت تحریر این نامه آن بوده که در بین یهودیان مسیحی شده و افراد ملل دیگر که غیریهودی بوده و ایمان آورد بودند بر سراج رای بعضی از رسوم آئین قبل اختلافاتی پیش آمده بود زیرا یهودیان جدید الا ایمان در رعایت رسوم قبل تعصب میورزیدند و پولس بوسیله این نامه مؤمنین رومی را آگاه و از تمسک به عادات و تقالید قبل آنها راعف داشته است .

پولس بواسطه خدمات زیادی که به عالم مسیحیت نموده چون رسول محسوب گردیده است و عاقبت در سال ۶۴ میلادی در زمان حکومت نرون امپراطور قسی القلب روم بواسطه حادثه حریقی که قسمتی از شهر رومیه سوخت و نسبت آنرا بمسیحیان دادند با پطرس رسول گرفتار و محکوم به قتل گردیده سر او را زین جدا ساختند . بعضی شهادت او را در رساله ۶۷ میدانند .

صفحه ۱۰۸ « از حضرت خاتم روح اسوا ه فداه ومن قبله حضرت روح الی ان ینتی الی الینبع

الأول در احیان طور کل مثلی بوده اند بعضی را همچون گفته اند و برخی را کذاب نامیده اند»

کتب مقدسه ادیان الهی مانند تورات و انجیل و قرآن همه بیک زبان از مصائب و بیایاتی حکایت میکنند که در زمان ظهور انبیای الهی بر آنها وارد شده و آن نفوس مقدسه را تکذیب نمود و افترااتی از قبیل سحر و جادو و دروغگوئی و جنون بآنها نسبت داده اند مخصوصاً در قرآن کریم که بیان صحف اولین است این حوادث کاملاً ذکر گردیده و آیه شریفه یا حسرتا علی العباد ما یا تیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن (و نیز آیه شریفه (وهمت کلاً انقبر رسولهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق) و همچنین

آیه مبارکه (افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم ففریقا —
 کذبتم ففریقاتقتلون " خود دلیلی واضح بر نسبت های
 ناروا و پیش آمده های ناگوار نسبت بآن برگزیدگان الهی
 است .

حضرت نوح را پس از آنکه مدتها بدعت قوم پرداخت اورا —
 تکذیب نمود مجنون خواندند و در قرآن شریف سورة القصر
 چنین نازل شده (کذبتم قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا نوحا
 وقالوا مجنون وازدجر فداربه انی مغلوب فانتصر ")

و همچنین در سوره هود میفرماید (وکلما مر علیه ملاء من
 قومه سخروا منه وقال ان تسخروا معنا فانا نسخر منکم کما
 تسخرون فسوف تعلمون ")

جناب جلال الدین رومی در مثنوی خود وقایع نوح را چنین
 بیان داشته است :

نوع اندر بادیه کشتی بساخت

صد مثل گوازیی تسخیرتاخت

در بیابانی که آب و چاه نیست

میکند کشتی چه نادان ابله‌ها^{ست}

آن یکی میگفت آن کشتی بتاز

و آن یکی میگفت پرش هم بساز

آن یکی میگفت در نبالش کز است

آن یکی میگفت پشتش کز مژ است

آن یکی میگفت پالا نر کجاست

آن یکی میگفت پایش کز چر است

آن یکی میگفت این مشکی تهی است

آن یکی میگفت این خر بهر کیست

آن یکی میگفت جو چون میخورد

ورنه بارت کی بمنزل میبرد

آن یکی میگفت بیگاری مگر

یاشدی فرتوت و عقلت شد ز سر

اوهمی گفت این بفرمان خداست

این بچری که انخواهد گشت کاست

و همچنین نسبت های ناشایسته که قوم عاد به هود و قوم ثمود

به صالح دادند و آن وجودات مقدسه را تکذیب نمودند

در قرآن شریف در باره هود چنین میفرماید (یا هود ماجئتنا

به بینة ومانحن بتارکی آلتنا عن قولک ومانحن لک بمؤمنین)

و در باره صالح این آیه شریفه نازل (قالوا یا صالح —

قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد ما یعبد ابائنا

واننا لفی شک ماتدعوننا الیه مریب ")

و همچنین درباره نسبتهای نالایقه که کفار حضرت محمد
میدادند در قرآن شریف آیاتی نازل گردیده که از آنجمله
این آیه شریفه است .

(وان یكاد الذین کفرو الیزلقونک با بصار هم لما سمعوا
الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للمالمین)
سورة القلم

صحه ۱۰۹ « فی در الحین ارتفع صیر علی الاعلی وقال وص خضرة الشیخ باؤمیت برعد فخصتک »

کلمه فصن که بمعنی شاخه است و جمع آن اغصان در الواح
مبارک اصطلاحاً بفرزندان ذکور حضرت بهاء الله اطلاق
گشته . و در این بیان مبارک مقصود خطابی است که از قلم
مبارک بنام میرزا بدیع الله یکی از فرزندان آن حضرت نازل
گشته است . خطاب مزبور در لوحی که بنام جناب عندلیب
نازل گشته و ضمیمه کتاب مستطاب اقدس در صفحه ۶۵ بطبع
رسیده است مندرج میباشد قوله الحزیز : " یابدیع
کن فی النعمة منفقا . . . الخ " و
و میرزا بدیع الله مخاطب این بیانات مبارک پس از صعود
حضرت بهاء الله نقض عهد نموده بمیرزا محمد علی ناقص -
اکبری پوست و برخلاف نصوص صریحه کتاب مستطاب اقدس

و کتاب عهدی که درباره مرکز عهد و میثاق الهی حضرت
عبد البهاء نازل گشته و بموجب نصوص مزبور جمیع اغصان و افغان
و منتسبین باید از آن حضرت اطاعت نمایند و نیز مانند برادرش
راه مخالفت پیش گرفت ولی بزودی پشیمان گشته توبه نموده
دم از ثبوت و رسوخ زد و در ردیف ثابتین خود را قرار داده و
مورد عفو و گذشت و الطاف و عنایات مبارک قرار گرفت و رساله‌ئی
بمهر و امضای خود مبنی بر توبه و اتابه خود و شرح اعمال
و دسائس ناقضین پر کین نوشته انتشار داد با ایندعال
چندی نگذشت که مجدداً متزلزل گشته و با مخالفین همدم
و همراز گشت و خود را از مواهب الهیه محروم ساخت لذا
حضرت عبد البهاء اوراد الواح و صایا بنام زعیم ثانی ناقضین
نامیدند و لزوم احترام از او و همدستانش را توصیه و تاکید
فرمودند او پس از واقعه هائله صعود حضرت عبد البهاء با
ناقض اکبر با هتماص عظیم بنشر اراجیف پرداخت و کمال
جسارت کلید روضه مبارکه را غصب نمود ولی پس از چندی در
اثر تلگرافات و اقدامات احبا و محافل روحانیه جمیع مراکز
امری نزد حکومت محل در فلسطین واضح و به ثبوت رسید
که یگانه مرجع اهل بهاء پس از صعود مبارک حضرت عبد البهاء
حضرت شوقی ربانی ولی امر الله میباشد لذا کلید روضه مبارکه

رابوسيله جگومت و اولیای امور از او مسترد و به آقا سید ابوالقاسم
 باغبان روضه مبارکه تسلیم نمودند و این حادثه در اواخر
 سال ۱۳۰۱ هجری شمسی واقع گردید .
 در متن دستخط مبارک حضرت ورقه مبارکه علیا که بتاريخ شهر
 رمضان ۱۳۴۰ خطاب به (طهران بواسطه محفل روحانی
 علیهم بهاء الله الابهی در جمیع بلدان ایران احمای با -
 وفای استان مقدس جمال ابهی علیهم بهاء الله الابهی "
 میباشد چنین مرقوم گشته است :

" . . . باری مدتی بود که اهل فتور پراکز مختلفه مراجعت
 میکردند که شاید بمعاونت حکومت بتوانند حق شرعی باو هام
 خود برای خویش اثبات نمایند ولی بحمد الله خائب و خامبر
 گشتند تا آنکه روز سه شنبه ۳۰ ماه جنواری که چهار ماه قبیل
 باشد در قصر بهجی اهل فتور مجتمع شده و بعضی از نفوس
 پست اهلالی عکا را دعوت کرده مجتمعا مشورت نمودند و قرار
 دادند که دسته جمع بروضه مبارکه رفته کلید را جبراً از خد^{مین}
 روضه مبارکه بگیرند و تسلیم مرکز تقضی و محو رنگت کنند و این
 تدبیر و تمدی و توهین از قطب شقاق و زعیمهم الثاني صادر
 و بالفعل این جسارت را نموده و از خادم روضه مبارکه آقا سید
 ابوالقاسم کلید را جبراً گرفتند و چون خادم مذکور هجوم -

جمع فتور را مقاومت نتوانست فوراً معاون خود آقا غلیب -
 را بحیفا ارسال نمود و قضیه را حضور حضرت شوقی افندی
 معروض داشت تقریباً دوساعت از شب گذشته بود که این
 خبر بحیفا رسید در همان لحظه بحاکم در اینخصوص مراجعه
 شد او امر قطعی صادر گشت کلید در همان شب استرجاع
 شد و نزد حکومت ماند تا پس از تحقیق و تدقیق معلوم شود
 که قانوناً حق با کدام طرف است بعد از چهار ماه حال حکومت
 رای خویش را بیان نمود که این مسئله راجع بملت بهائیتست
 و آنچه ملت قرار دهد همان صحیح و مجری است اگر ملت بهائ^ی
 میرزا محمد علی را ساقط میدانند البته او ابد الحق تصرف
 ندارد لهذا احمای الهی در هر مملکتی و دیاری که هستند
 باید محفل روحانی آئندینه با امضای هیئت منتخبه اشخاص
 معلومه تلغرافیا یا کتبا بواسطه سفراء یا قناصل دولت عادل
 انگیس بحکومت مشارالیهما در قدس شریف مخابره نمایند
 که ملت بهائی بر حسب وصیت وصوص قاطعه حضرت
 عبدالبهاء سر عباس افندی که با شرقلم مبارک موجود و مشیوت
 است حضرت شوقی افندی را مرجع خود و ولی امر الله میدانند
 و هیچ رابطه و علاقه و روحانی با میرزا محمد علی قطعیا ندارند
 و او را ساقط و خارج از امر بهائی بنص قاطع حضرت عبدالبهاء

میشمارند لهذا خواهش عموم اهل بها در جمع بلاد و مراکز مهمه دنیا رجالا و نساا از اولیای امور حکومت قویشوکت بریطانیای عظمی در فلسطین که مرکز آن قدس شریف است آنکه امر قطعی صادر گردد و کلید روضه مبارکه که معبد و ملجاء عموم بهائیان عالم است تسلیم حضرت غصن ممتاز و شوقی افندی شود تا از حسن سیاست و عدالت دولت عادلانه انگلیس جمیع بهائیان شرق و غرب ممنون تر و خوشنودتر گردند

صفحه ۱۱۳ - «اقرء کتاب الایقان»

این بیان مبارک در لوح شیخ نقل از لوح مبارک برهان خطاب بشیخ محمد باقر میباشد

کتاب ایقان یکی از آثار مهمه حضرت بهاء الله در ایام بغداد است که در سال ۱۲۷۸ هجری مطابق با سال ۱۸۶۲ - میلادی در جواب سئوالات جناب حاج سید محمد خال اکبر نازل گشته و در طی دو باب در باره اثبات امر و حقانیت حضرت اعلی و حل رموز و معضلات کتب مقدسه مطالب مهمتی مرقوم گشته است .

جناب حاج سید محمد خال اکبر که باتفاق جناب حاج میرزا حسنعلی خال اصغر ظاهر بعزم زیارت عتبات عالیات

وملاقات همشیره خود والده حضرت اعلی آمده بود بعد از انجام مراسم زیارت بیخدا در مراجعت و بوسیله جناب حاج سید جواد کربلائی به تنهایی حضور حضرت بهاء الله مشرف گردیده و پس از عرض مشکلات و تقدیم سئوالات این کتاب مستطاب در مدت دو شبانه روز نازل گردیده سبب مزید اطمینان و ایمان جناب خال گردید ابتدا این رساله بنام رساله خالویه معروف بود ولی بعد از کتاب ایقان موسوم گردید و نسخه اصل آن که بخط حضرت عبدالبهاء و در بعضی از صفحات در حاشیه بخط جمال مبارک مرقوم شده در خانوادہ جناب خال محفوظ و مضمون نگاه داشته شده بود تا در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی سرکار فاطمه خانم افغان بنت مرحوم حاج میرزا علی معروف به تریاکی نواده دختری جناب خال کتاب نسخه اصل مزبور را با مقداری آثار تبرکته دیگر بوسیله جناب ایادی امرالله میرزا طراز الله سمندری که در شیراز بسودند برای تقدیم بحضور مبارک حضرت ولی امرالله تسلیم محفل مقدس روحانی ملی نمود و آن محفل مقدس نیز این امانت نفیسه را در اواخر سال ۱۳۳۰ که باب لقا و تشرف باعتبار مقدسه مفتوح گردید بوسیله ایادی امرالله جناب زکراالله خادم علیه بهاء الله بحضور مبارک حضرت

ولی امرالله تقدیم نمودند و اکنون در دارالانوار اقدس محفوظ و مورد زیارت جمیع زائرین میباشد

در یکی از الواح مبارک مندرج در ص ۱۰۱ کتاب اشراقات چنین نازل گشته است :

” کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر اینمظلوم در آن مذکور آنرا بغیر نسبت داده اند بگوای غافل از افنان سئوال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد ”

در لوح مبارک دیگر چنین نازل گشته است :

” ایکاش معرضین یک ورق از کتاب ایقانرا ببصر عدل نظر مینمودند و بانصاف حکم میکردند معادله نمی نمایند بان آنچه باین شأن از قبل نازل شده ”

و در همین لوح مبارک خطاب بحاجی میرزاهاادی دولت آباد درباره کتاب ایقان چنین میفرمایند :

” چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت یغیر داده فی لعمرالله هذا ظلم عظیم غیر از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن ”

صفحه ۱۲۳ - « در دیدن کبیره جمع را بر مخالفت اینمظلوم برانگیختند »

نفوسی که در شهر اسلامبول بمخالفت حضرت بهاء الله واصحاب قیام نموده بودند مانند مدیر روزنامه اختر و غیره که هر روز با افتراات و تهمتهای جدیدی دست میزدند و یکی از سادات بزرگوار که در این قسمت میفرمایند مقصود جناب حاج میرزا سید حسن افغان کبیر است و شرح آنرا در چند لوح مبارک بیان فرموده اند و چون آن الواح مبارک در ضمن مطالب صفحه ۷۹ درج گردیده دیگر از ذکر آن در این جا خودداری گردید .

صفحه ۱۲۵ - « یوم یومی است که حضرت لقمان از برای اینش ذکر فرموده »

وَرَبُّ الْعَرْشِ مِنْ خَلْقِهِ وَجِيشُ رَأْيِ الْغَايَةِ نَمُوْدَهُ

لقمان در میان اعراب زمان جاهلیت قبل از اسلام شهرتسی بسزا داشته و کلمات حکمت آمیزش مشهور بوده است بعضی او را فرزند عنقی بن مزید بن صارون دانسته و بعضی نام پدرش را با عور نوشته اند و گفته اند بلعام ابن باعور که حکایت او در جنگ حضرت موسی بامدینیان در تورات مذکور گشته همان لقمان است. در قرآن شریف نام او و کلمات حکمت

آمیزش مذکور و يك سوره از سوره های قرآن بنام اوتسمیه —
 گردیده است (سوره ۳۱ دارای ۳۴ آیه) و این آیات
 درباره او در آن سوره نازل شده " ولقد آتینا لقمان الحكمة
 ان اشكر لله ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان الله
 غنی حمید و ان قال لقمان لأبنه وهو يعظه یابنی لا تشرك
 بالله ان الشرك لظالم عظیم "

و نیز این آیه مبارکه از قول لقمان به فرزندش مذکور است
 که عینا در لوح مبارك محض تذکر و تنبیه شیخ به عظمت این
 یوم عظیم بیان میفرمایند و بطوریکه در کتاب هفت وادی
 مذکور گشته نام فرزند لقمان ناتان بوده است " یابنی انہا
 ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی حفرة اوفی السما
 یأت بها الله ان الله لطیف خبیر و نیز میفرماید (یابنی
 اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک
 ان ذلك من عزم الامور و نیز) لا تصغر خدک للناس ولا تمشی
 فی الارض مرحا "

بطوریکه روایت و حکایت گردیده و ونفر بنام لقمان بوده است
 یکی لقمان حکیم و دیگری لقمان عاد که او را صاحب النور
 نیز گویند و از آن دو نفر نیز امثال حکیمانه عی ذکر شده و یا
 اینحال در هویت لقمان حکیم که آیا چه کسی و از اهل کجا

بوده هنوز معلوم نشده و عقائد مختلف ذکر گردیده و بعضی —
 مدعی هستند که او اهل ایله از نواحی فلسطین بوده و بعضی
 او را اهل نوبه که در جنوب مصر است میدانند و قومی قلنند
 که او حبشی بوده و جمعی او را سودانی میدانند و عده عی نیز
 او را یهودی خوانده اند در تفسیر پیشاوی مذکور است که
 لقمان بن باعورا از اولاد اندر خواهر زاد یا خاله زاده ایوب
 و در زمان داود بوده و علم را از او آموخت . یاقوت در معجم البدا
 در شرح طبریه میگوید در شرق دریاچه طبریه لقمان حکیم
 و فرزندش دفن شده و قبر آنها نمایان است در یمن هم
 مد فنی بنام او معروف است لقمان بقرار مذکور فرزند ان متعدد
 داشته است که بزرگتر آنها ناتان بوده که اندر زهای حکیمانه
 خطاب با او است

از پیغمبر اسلام حدیثی روایت شده که فرمود چهار نفر خواجه
 سیاهانند لقمان نجاشی . بلال . مسجع

در هر صورت بطوریکه روایات حکایت مینماید او عرب نبوده
 و یهودی بودن او را ترجیح داده اند و عقیده دارند که لقمان
 از نام بلعم گرفته شده است . بلعم ابن باعورا از علمای روحانی
 بوده و در هنگام عبور بنی اسرائیل از حدود عربات و مسوات
 که در مقابل اریحا اردو زدند بالاق بن صفور پادشاه

مواب از بلحم كلك خواست که در باره بنی اسرائیل نفرین
نماید و او بر حسب اراده الهی ملهم شده از لعنت و نفرین
خود داری کرد و عاقبت در جنگ و زد و خورد بنی اسرائیل با
مدینیان گشته شد و تفصیل آن در باب ٢٢ سفر اعداد
مذکور است .

و بعضی لقمان را بنده و زر خرید قین بن حبر از بنی اسرائیل
دانسته اند که نزد او بشغل چوپانی مشغول بوده است
و بواسطه حسن خدمت پس از چندی آزاد گردیده بکسب
حکمت پرداخت و از حضرت داود کسب معارف الهی نمود
و بنصیحت و مواعظه مردم پرداخت .
شیخ اجل سعدی در بوستان حکایتی از اخلاق نیک لقمان
بشرح ذیل بنظم آورده است :

شنیدم که لقمان سیه فام بود

نه تن پرور و نازک اندام بود

یکی بنده خویش پنداشتش

زبون بود و در کار گل داشتش

جفا دید و با جور و قهرش ساخت

بسالی سرائی ز بهرش ساخت

چو پیش آمدش بنده رفته باز

زلقمانش آمد نهیبی فرار از

بپایش در افتاد و پوزش نمود

بخندید لقمان که پوزش چه سود

بسالی ز جور و جگر خون گنم

بیک ساعت از دل بدر چون گنم

ولی هم ببخشایم ای نیکمرد

که سود تو ما را زبانی نکورد

تو آباد کردی شبستان خویش

مرا حکمت و معرفت گشت بیش

غلامی است در خیلیم ای نیکبخت

که فرمایم و قتم با کار سخت

دگر ره نیازمش سخت دل

چو یاد آیدم سختی کار گل

هر آنکس که جور بزرگان ببرد

بسوزد دلش بر ضعفیان خرد

گرازم تا کمان سختت آید سخن

تو بر زبردستان در شتی مکن

نکوگفت بهرام شه باوزی —

که دشوار بازبردستان مگیر

صفحه ۱۲۶ - «باری جمعی را از آخر و غیره برانگیختند و در انتشار مقررات مشغول»

شرح این موضوع در ذیل صفحه ۷۹ و توضیح مطالب مربوط بان درج گردیده است لذا از تکرار آن مطالب خودداری میشود مثنی است خواننده محترم بمطالب آن صفحه مراجعه فرماید .

ایضاً در همین صفحه «لیس هذا اول امر ظمیر بالظلم ولا اول قارورة کسرت»

در این بیان مبارک اشاره بانست که همیشه مظالم الهی - مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند و این حوادث و وقایعی که در این ظهور اعظم رخ داده و بیاران الهی دچار جور و ظلم گشته اند تازه گی ندارد و این جمله را (لا اول قارورة کسرت) که یک ضرب المثل معروف در اسلام است ذکر فرموده اند جمله تمام آن ضرب المثل این است (لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام) یعنی این اولین شیشه فی نیست که در اسلام شکسته شده است شرح و تفصیل از این ضرب المثل چنین بوده است که در زمان خلقا شخصی انکار شریعت پیغمبر را کرد و مخالفت نموده از دین خارج شد مردم گفتند هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام یعنی این اتفاق اولین

شیشه ایست که در اسلام شکسته شد و مقصود آن بود ه که این شخص اول کسی است که از دین پیغمبر خارج شد بعد ها شخص دیگری نیز چون از دین خارج شده مخالفت نمود گفتند لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام کنایه از اینکه قبل از او دیگری هم بوده که از دین خارج شده و مخالفت نموده و این جمله ضرب المثل مشهوری شد که در هر موردی برای کارهایی که تازه گی نداشته باشد و مانند آن قبلاً واقع شده باشد بکار برده میشود

صفحه ۱۲۷ - «جناب حاجی شیخ محمد علی علی بیجا، الله الأبدی از تجار معروف بوده...»

جناب حاجی شیخ محمد علی فرزند ثانی جناب حاج شیخ محمد قزوینی میباشد که از مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی و آنحضرت ایشان را به لقب نبیل ملقب فرمودند فرزند دیگری ایشان جناب شیخ کاظم سمندر میباشد که چند سالی از جناب حاجی شیخ محمد علی بزرگتر بودند . جناب حاجی شیخ محمد علی حسب الامر مبارک حضرت بهاء الله مدتی در اسلامبول مشغول بتجارت بودند ولی همواره از اعمالی که دشمنان امر الله بر علیه آنحضرت در اسلامبول بعمل میآوردند متأثر و محزون بودند و دفعه فی از شدت احزان

خود را در دریا غرق نمود ولی ایشانرا نجات دادند تا
موقعیکه عازم گردید که برای ملاقات بستگان خود بایران
بیایند لذا قبلا در عکا بحضور حضرت بهاء الله مشرف
گردید و بایشان در ضمن اظهار عنایت تاکید فرمودند که زودتر
بایران عزیمت نمایند و لوحی بافتخار ایشان در این موقع
نازل گردید که مینا زینت بخش این اوراق میگردد

قوله الاعلی :

” الا قدس الامنع ان النبیل یذکر عبده النبیل لیفرح
بذکر مولا ه ویکون من الشاکرین ان اجمع امورک ثم توجه الی
اخیک الذی فازیا یام ربّه وکان ممن اقبل الی مولیه فی
ذالهدیغ انه لبالمنظر الاعلی طوبی لک وله بما فزتما
بمطلع الامر ان هذا الفضل عظیم توجه بروح وریحان ثم اذکر
الأخیار بما ورد علی المختار من عباده الصذنبین دخلت
مقر العرش باذن مولئک فلما تم المیقات امرناک بالرجوع
لتفرح بک قلوب المقبلین ذکر من قبلی احببتنی علی شأن
تطیر به الافئدة والارواح وتنجد ببه عقول المریدین توکل
علی الله انه معک ویذکرک بفضل من عنده انه لهوالعزیز
الکریم کانک تکون حاضر لدی العرش وتشر ب فی کل الاحیان
رحیق محبة ربک العزیز المنیع ان اشکره بذلك وقل لک

الحمد یا محبوب العارفین

جناب ایشان بهرود اسلامبول چند روزی برای تسویه
امور تجارتنی توقف نمودند و بواسطه شرارت دشمنان امر
ومخالفت و حسادت شخصی بنام آقا محمد علی اصفهانی
بایشان از جان خود گذشته و روزی در مسجد اسکودار خادم
مسجد جسد بیروح ایشان راضی یابد و معلوم گردید که شب
را در آن مسجد برآز و نیاز گذرانده و در پایان شب در اثر
شدت احزان خود را مسموم نموده است و این واقعه در لیله
نهم ماه رجب از سال ۱۳۰۷ هجری واقع گردیده است و
بطوریکه در این لوح مبارک نازل گشته و وصیت نامه از ایشان
بدست آمده که مشعر بر اقرار و اعتراف بروحدانیت حق و
حقانیت انبیا و اولیای الهی و وصیت نامه دیگر مشعر بر عدالت
و سبب اقدام به خودکشی که از شدت احزان وارده بوده است
و پس از این حادثه این لوح مبارک خطاب بجناب سمندر
برادر ایشان نازل گشته است :

” قل یا سمندر مالک القدر کان ان یمشی فی المنظر الا کبر
متفکرا فی اسرار القدر ان ارتفع النداء من الشطر الایمن
من الافق الاعلی یا ملاء الارض والسما هذا یوم فیه قصد
نهر الوفاء بحر الفطاء والنور مشرق الظهور وهذا یوم فیه

ينادي الطور ويقول افرحوا يا قوم بما اشرق نور الانقلاص
 من افق الابداع وظهر ما كان مستورا عن العيون والابصار
 ثم ارتفع نداء اخر اذا سمعنا ان رضوان الفردوس الاعلى
 يبشر رضوان الجنة العليا ويقول يا طلعات الغرف -
 الحمراء ويا قاصرات الطرف في قباب العظمة والكبرياء
 زين هيا كلكن با الحمر النوراء ورو سگن با كاليل من
 الياقوتة الرطبة الحمراء ثم استعدن للاستقبال بما صعده
 الروح الالطف الاقدس الانور الرفع الاعلى من اعلى مقام
 مدينة العشاق وبتوجهه واقباله تعطر الوجود من الغيب
 والشهود
 وزيارتنامه مخصوصى نیز از قلم اعلى در باره ايشان
 نازل گشته است .

صحه ١٣١ - « حضرت صادق فرموده العبودية جوهره كنهها الربوبية »

حضرت امام جعفر ملقب به صادق امام ششم مذهب
 شيعه و فرزند امام محمد باقر میباشد که در سال ١١٣ هجرى
 و ايام سلطنت هشام بن عبد الملك رحلت فرمود و بجای
 آنحضرت امام جعفر الصادق بر مسند امامت و پيشوائى
 شيعيان نشست و در بسط و ترويج و تبیین احکام اسلامى

اثارى گرانبها از خود باقى گذاشت که اساس معتقدات
 شيعه را تشكيل داده و جمعى از محضر درس آنحضرت
 استفاده نمودند و چون اصول و تعليمات آنحضرت
 مذهب شيعه را استوار نمود بانجهت اين مذهب
 بنام مذهب جعفرى مشهور گرديد و در زمان خلافت
 ابو جعفر منصور عباس چون ابراهيم برادر محمد بن
 عبد الله معروف به نفس الزكيه پس از قتل او در بصره
 مقاومت سخت نمود و عاقبت مغلوب و مقتول گشت از جمله
 نفوسى که مورد تعقيب خليفه واقع گرديد امام جعفر
 صادق بود که خليفه آنحضرت را بجرم طرفدارى از ابراهيم
 تهديد به قتل نمود و عاقبت در سال ١٤٨ هجرى در مدينه
 از اينجهان رحلت فرمود و در قبرستان بقيع مدفون گرديد .

ايضا در صفحه ١٣١ - « حضرت امير در جواب اعرابى که از نفس سؤال نموده فرموده

واللهما اللاهوتية الملكوتية و هي قوة لاهوتية و جوهره بسطة شية بالذات الى ان

قال عليه السلام دفى ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى »

در رساله كلمات مکتون تاليف ملا محسن فيض صفحه ٧٥

چنين مذکور است :

« روى ان اعرابيا سال امير المؤمنين عليه السلام عن النفس

فقال له عن اى نفس تسأل فقال يا مولاي هل النفس انفس
 عديدة فقال ع نعم نفس نامية نباتية ونفس حسية —
 حيوانية ونفس ناطقة قدسية ونفس الهية ملكوتية
 كلية قال يا مولاي ما النباتية قال قوة اصلها الطبايع الأربع
 بدوايجادها عند مسقط النقطة مقرها الكبد مادتها مسهمن
 لطائف الاغذية فعلها النمو والزيادة وسبب فراقها
 اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الى مأمنها عودا
 ممازجة لا عود مجاورة فقال يا مولاي وما النفس الحيوانية
 قال قوة فلكية وحرارة غريزية اصلها الافلاك بدوايجادها
 عند الولادة الجسمانية فعلها الحيوية والحركة والظلم
 والغشم والغلبه واكتساب الأموال والشهوات الدنيوية
 مقرها القلب وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت —
 عادت الى مأمنه بدات عود ممازجة لا عود مجاورة فتعدم
 صورتها ويبطل فعلها ووجودها ويضمحل تركيبها فقال يا
 مولاي وما النفس الناطقة القدسية قال قوة لاهوتية بدوا
 ايجادها عند الولادة الدنيوية مقرها العلوم الحقيقية
 الدينية موادها التأيدات العقلية فعلها المعارف الربانية
 وسبب فراقها تحلل الالات الجسمانية فاذا فارقت عادت الى
 مأمنه بدات عود مجاورة لا عود ممازجة فقال يا مولاي وما النفس

الاهوتية الملكوتية الكلية فقال قوة لاهوتية وجوهرة
 بسيطة حية بالذات اصلها العقل منه وعنه دعت واليه
 دلت واشارت وعودتها اليه اذا كلمت وشابهته ومنه —
 بدأت الموجودات اليه يعود بالكمال فهي ذات الله
 المليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى من عرفها
 لم يشيق وما هو ومن جهلها نزل سعيه وغوى فقال السائل
 يا مولاي وما العقل قال العقل جوهر دراك محيط
 من جميع جهاتها عارف بالشي قبل كونه فهو حلة الموجودات
 ونهاية المطالب "

وصفحة ١٣١ «ويعين ابي عبد الله عليه السلام حديث طويل ذكر شدة وزحمه

نصوص حديث ذكر انك عليست فعند ذلك يسط التجار عز وجل من الغمام الملكة»

در كتاب بحار الانوار صفحة ٢١٣ اين حديث مذکور است
 باين شرح :

" قال سمعت ابا عبد الله يقول ان ابليس قال انظر نسي
 الى يوم يبعثون فابى الله ذلك عليه فقال انك من المنتظرين
 الى يوم الوقت المعلوم فاذا كان يوم الوقت المعلوم ظهر
 ابليس لعنة الله في جميع اشياعه منذ خلق الله آدم السى
 يوم الوقت المعلوم وهى آخر كفة يكرها امير المؤمنين فقلت

وانها لكرات قال نعم انها لكرات وكرات ما من امام في قرن الا ويكرمه البر والفاجر في دهره حتى يدرك الله المؤمن الكافر فاذا كان يوم الوقت المعلوم كرامير المؤمنين في اصحابه وجاه ابليس في اصحابه ويكون ميقاتهم في ارض من اراضي الفرات يقال له الرو حاقرب من كوفتكم فيقتلون قتالا لم يقتتل مثله منذ خلق الله عز وجل العالمين فكانت انظار الى اصحاب علي امير المؤمنين قدر جمعوا الى خلفهم القهقري مائة قدم وكانى انار اليهم وقد وقعت بعض ارجلهم في الفرات فعند ذلك يهبط الجبار عز وجل في ظلل من الخمام والملائكة وقضى الامر رسول الله امامه بيده حربة من نور فاذا انار اليه ابليس رجع القهقري ناكسا على عقبه فيقولون له اصحابه اين تريد وقد ظفرت فيقول انى ارى مالا ترون انى اخاف الله رب العالمين فيلحقه النبي فيطعمه — طمعة بين كتفيه فيكون هلاكه وهلاك جميع اشياعه فعند ذلك يعبد الله عز وجل ولا يشرك به شيئا ويملك امير المؤمنين اربعم واربعين الف سنة حتى يلد الرجل من شيعة علي ع الف ولد من صلبه ذكرا وعند ذلك تناسر الجنان المدامان عند مسجد الكوفة وما حوله بما شاء الله "

ايضا در يمين صفحه ١٣١ « حضرت صادق فرموده اذا قام قائمنا اشرفت الارض بنور ربها »

در كتاب تفسير صافي از تاليفات ملامحسن فيض در تبیین و تفسير آيه (و اشرفت الأرض بنور ربها) در سورة الزمر جنين مذکور گشته است :

” والقى عن الصادق عليه السلام فى هذه الآية قال رب الأرض امام الأرض قيل فاذا خرج يكون ماذا قال اذا يستغنى الناس عن ضوء الشمس ونور القمر ويتجزون بنور الامام عليه السلام وفى ارشاد المفيد عنه عليه السلام قال اذا قام قائمنا اشرفت الأرض بنور ربها واستغنى الناس عن الشمس ونور القمر ”

و در سورة القيمة مي فرمايد :

” وجوده يومئذ ناظرة الى ربها ناظرة ووجوه يومئذ باسره تظن ان يفضل بها فاقره) يعنى رويها در آنروز درخشنده اند و بسوى پروردگارشان نظر كنند و رويهاى در آنروز سخت ترش و عبوس باشند و گمان برند كه بآنها عقوبتى خواهد شد كه شكندنه پشت آنهاست .

صفحہ ۱۳۲- « در حدیث مُفَضَّل مَیْرَیْدِ یُسَیِّدُ الْقَائِمِ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَرَمِ وَیَمْدُ یَدَهُ الْمُبَارَكَةَ
فَتَرَى بَیْضًا مِنْ غَیْرِ سَوْءٍ وَیَقُولُ هَذِهِ یَدُ اللَّهِ وَیَمِینُ اللَّهِ وَعَنْ اللَّهِ وَبِأَمْرِ اللَّهِ »

مفضل بن عمر جعفی کوفی از جملہ رواة و محدثین بودہ است
کہ از حضرت ابی عبد اللہ جعفر الصادق و حضرت ابی الحسن
موسی بن جعفر الصادق احادیثی نقل نموده و تالیفاتش
را مانند کتاب الایمان و الاسلام و کتاب یوم ولیلہ و کتاب
علل الشرائع وغیرہ باونسبت داده اند علمای رجال و فقہا
در مدح و ذم و صحت و سقم احادیث او اختلاف زیاد دارند
ابوعلی در منتهی المقال و نجاشی در رجال خود او را از
غلاة و خطابی مذهب و غیر موفق دانسته اند از کتاب الارشاد
شیخ مفید چنین ظاہر میشود کہ وی از رواة معتبر و موثق بودہ
است و حدیث معروف بحدیث توحید کہ از حضرت صادق -
روایت نموده مجلسی در کتاب بحار الانوار ذکر کرده است
و حدیث فوق الذکر در بارہ قائم ال محمد در صفحہ ۲۰۵
کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم شرح ذیل آورده شدہ
است :
" فقال یا مفضل کل بیعہ قبل ظہور القائم فبیعۃ کفر و

نفاق و خدیعة لمن اللہ المبیع لہا و المبیع لہ بلیا
مفضل یسند القائم ظہرہ الی الحرم و یمد یدہ فتہی بیضاء
من غیر سوء و یقول ہذہ ید اللہ و عن اللہ و بامر اللہ ثم یتلوا
ہذہ الآیة ان الذین یتبعونک انما یتبعون اللہ
ید اللہ فوق ایدیہم "

ایضاً در صفحہ ۱۳۲- « حضرت امیر فرمود انا الذی لایقع علی اسمہ ولا صفتہ »

در کتاب مشارق الانوار در خطبہ حضرت امیر صفحہ ۲۰۶ مذکور
است :

(انا المعنی الذی لایقع علیہ اسم ولا شبه اناباب حطة
ولا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم "

ایضاً صفحہ ۱۳۲- « و یخینن نمودہ (ظاہری امامت و باطنی غیب یدرک »

در کتاب مشارق انوار الیقین صفحہ ۸۳ مذکور است :
" وکان امیر المؤمنین ع مشارکالہ فیما غاب و حضرت فہو السر
الذی لاینکرہ الا من ابی و کفر والولی الذی تعرہی علیہ
اعمال البشر والیہ الاشارة بقولہ ظاہری امامتہ و باطنی
غیب لایدرک "

ایضاً صفحه ۱۳۲ «رُوی جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال یا جابر علیک بالبیان
والمعانی فقال علیه السلام اما البیان وهو ان تعرف الله سبحانه لیس کمثلہ شیء فتعبده
ولا تشرك به شیئاً واما المعانی فمخن معانیه ونحن جنبه ویده ولسانه وامره وحکمه وعلمه
وحقه اذا شئنا شاء الله ويريد ما نريد»

در کتاب مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین تالیف
شیخ رحب البرسی صفحه ۲۲۰ مذکور است
" و من ذلك ما رواه جابر بن عبد الله عن ابي جعفر (ع)
انه قال يا جابر عليك بالبيان والمعاني قال فقلت و ما
البيان والمعاني فقال ع اما البيان فهو ان تعرف ان
الله سبحانه ليس كمثلہ شیء فتعبده ولا تشرك به شیئاً
و اما المعانی فمخن معانیه ونحن جنبه وامره وحكمه
كلمته وعلمه وحقه و اذا شئنا شاء الله ويريد الله ما نريد
و نحن المثنى التي اعطى الله نبينا ونحن وجه الله الذي
يتقلب في الارض بين اظهوركم فمن عرفنا فامامه الیقین و من
جهلها فامامه سجين و لو شئنا خرقنا الارض وصعدنا
السماء و ان الينا ايب هذا الخلق ثم ان علينا حسابهم"

صفحه ۱۳۳ - «حضرت امیر علیه السلام فرمود کیف أعبد رباً لم أره»
و در مقام دیگر ما رأیت شیئاً الا وقد رأیت الله قبله اوبعدہ او معہ»

در رساله کلمات مکنون مرحوم ملا محسن فیض صفحه ۴ - در
باره معرفت خداوند مذکور است :
" اگرچه کرویّان ملاء اعلی در مقام لودنوت انطیة متوقفند
و مقربان حضرت علیاً بقصور ماعرفناک معترف و کریمه لا تدرکه
الابصار هربیننده را شامل است و نص ان الله احتجب
عن العقول کما احتجب عن الابصار راننده هربینا و عاقل
اما شیر مردان بیسه ولایت دم ازلم اعبد ربالم اره میزنند
و قدم برجاده لوکشف الخطا ما از دست یقینا میدارند
بلی بکنه حقیقت راه نیست چراکه او محیط است بهممه چیز
پس محاط بجیزی نتواند شد و ادراک چیزی بی احاطه بآن
صورت نبندد فاذا لا یحیطون به علما عنقا شکار کس نشود
دام بازگیر کانجا همیشه باز بدست است دام را فدع عنک
بحرا ضلّ فیہ السّوابح درین ورطه کشتی فروشد هزار
که پیدا نشد تخته بی برکنار
اما باعتبار تجلی در مظاهر اسما و صفات در هر موجودی روحی

د ارد ودر هر مرتبی جلوه مینماید فاینما تولوا فثم وجه الله
 ولوانکم ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لیسهبط علی الله
 واین تجلی همه راهست لکن خواص میدانند چه که می بینند
 ولهدا میگویند ما رأیت شیئا الا ورایت الله قبله وبعده ومعه
 دلی گز معرفت نور و صفا دید بهر چیزی که دید اول خدا ^{دید}
 بهر که مینگرم صورت تو می بینم از این میان همه در چشم من
 تومیائی "

صفحه ۱۳۴ - « بر آستی میگویم امروز کلمه مبارکه و لکن رسول الله و خاتم النبیین

به یوم یقوم الناس لرب العالمین منتهی شد »

در یکی از الواح جمال قدم جل شانه الاعظم چنین نازل شده :
 " شکی نبوده نیست که ایام مظاهر حق جل جلاله بحق
 منسوب و در مقامی بایام الله مذکور ولیکن این یوم غیر ایام
 است از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوت
 ختم شد حق بارایت اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق
 معلوم نیست معرضین بیان از یوم یقوم الناس لرب العالمین
 چه ادراک نموده اند و از کلمه مبارکه یفعل مایشاء چه فهمیده اند
 لعمری یا ایها الناظر الی وجهی اگر نفسی از بحر این کلمه
 بیاشامد و نفعه اش را بیابد خود را بر عرش استقامت و اطمینان

مشاهده نماید " مشاهد
 در سوره الاحزاب درباره قضیه زید و زینب آیاتی نازل گردیده
 و مناسبت شان نزول این آیات مبارکات در خاتمه آن آیه
 ۲۲ میفرماید : (ماکان محمدا ابا احد من رجالکم ولكن
 رسول الله و خاتم النبیین یعنی محمد پدر هیچیک از مردان
 شما نیست و لکن فرستاده خداوند و خاتم انبیاست. اصل
 کلمه در این جا خاتم بفتح تاء است که بمعنی انگشتر و مهر
 و زینت آمده است و اگر هم بمعنی مهر و هر چه که چیزی را ختم
 نماید گرفته شود بیان حال رجال مؤمنین و جانشینان بعد از
 حضرت محمد است نه بیان رتبه و مقام شخص موعود که بعد از
 خاتمه دوره اسلام باید ظاهر شود زیرا در ادیان قبل خلفا
 و اوصیای انبیا وارث نبوت و کتاب بودند چنانچه در قرآن -
 شریف سوره الحدید میفرماید : " ولقد ارسلنا نوحا
 و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب " و
 ونیز در سوره العنکبوت میفرماید " و جعلنا له اسحق و
 یعقوب وجعلنا فی ذریعته النبوة و الکتاب و آتیناه اجره فی
 الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین فمنهم مهتد و کثیر
 منهم فاسقون "

با این بیانات صریحه که در قرآن شریف نازل شده بخوبی واضح

و روشن است که مقصود از کلمه خاتم النبیین آنستکه باین نوع نبوت و وراثت خاتمه داده شده است نه آنکه رسالت و شاریعت منتهی شده باشد . بلکه آیه شریفه یوم یقوم الناس لرب العالمین دلالت بر یوم عظیم و ظهور کلی الهی مینماید که مقدس و منزّه از هر عنوانی است در تفسیر صافی تالیف ملامحسن فیض رحمة الله علیه در معنی ولیکن رسول الله و خاتم النبیین از کتاب مناقب این حدیث را ذکر مینماید :

(فی المناقب عن النبی صلی الله علیه و اله قال انا خاتم الانبیاء و انت یا علی خاتم الاوصیاء و قال امیرالمؤمنین علیه السلام . ختم محمد صلی الله علیه و اله الف نبی و انی ختمت الف وصی و انی کلفت مالم یكلفوا)

یعنی در کتاب مناقب از حضرت رسول روایت شده است که خطاب به علی بن ابیطالب فرمود که من خاتم انبیاء هستم و تو ای علی خاتم اوصیا هستی و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که محمد صلی الله علیه و اله ختم کرد هزار نبی را و من ختم کردم هزار وصی را و من بتکالیفی مأمور بودم که دیگران نبودند "

در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم صفحه ٢٢٠ در خطبه

مبارکه حضرت امیرالمؤمنین چنین میفرماید :
 " انا یحسوب الدین و فایة السابقین و لسان المتقین و خاتم الوصیین و وارث النبیین و خلیفة رب العالمین حال در این روایت اگر خاتم بمعنی ختم کننده دوره رسالت گرفته شود باید حضرت علی نیز ختم کننده دوره اوصیا باشند که بعد از آن حضرت دیگر وصی نباشد در حالی که چنین نبوده است
 و بعد از آن حضرت ائمه اطهار از سلاله طاهره یکی بعد از دیگری بوده اند

و همچنین در تفسیر صافی در معنی آیه مبارکه (و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی) مطلبی را در بیان فرق رسول و نبی از کتاب اصول کافی باین شرح نقل مینماید :

" فی الکافی عنهما علیهما السلام فی هذه الآیة انهما زادا و لا محدث بفتح الدال قیل لیست هذه قرائتنا فما الرسول و النبی و المحدث فقال الرسول یظهر له الملك فیکلمه و النبی هو الذی یرى فی منامه و ربما اجتمعت النبوة و الرسالة لواحد و المحدث الذی یسمع الصوت و لا یرى الصورة قیل کیف یعلم ان الذی رای فی النوم حق و انه من الملك قال یوفق لذلك حتی یعرفه "

و این حدیث در کتاب اصول کافی تالیف شیخ الطایفه محمد بن یعقوب کلینی در باب فرق الرسول والنبی والمحدث - صفحه ۴۱ مذکور است :

” قال سالت ابا جعفر عن قول الله عزوجل وكان رسولا نبيا ما الرسول وما النبي قال النبي الذي يرى في منامه ويسمع الصوت ولا يعاين الملك والرسول الذي يسمع الصوت ويرى في المنام ويعاين الملك قلت الامام ما منزلة قال يسمع الصوت ولا يرى ولا يعاين الملك ثم تلا هذه الآية وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبى ”

صفحه ۱۳۵ - ” قدری در آیات لقا که از مالک ملکوت اسماء در ”
قرآن نازل شده تفکر نما”

يك قسمت مهم از مندرجات کتب مقدسه بشاراتی است در باره ظهور مظهر کلیه الهیه که از آن تعبیر بِلِقَاءِ اللَّهِ وَظُهُورِ اللَّهِ وَظُهُورِ رَبِّ الْجَنُودِ و پیدر آسمانی گشته و آنروز عظیم به - ایام الله يوم الرب يوم الطلکوت و آخر الزمان و روز آخر نامیده شده و همه انبیا و پیغمبران امت خود را بشارت و مؤده داده اند که در آنروز بزرگ بشر بِلِقَاءِ پروردگار خود نائل گردیده و جهان جهان دیگر خواهد شد و بطلوع آن مرتبی عظیم الهی جمیع اختلافات امم زائل شده و اصلاحات کلی

در امور عالم و عالمیان روی خواهد داد و جمیع ملل و اقوام مختلفه در ظل رایت نورای اتحاد و اتفاق درآمده و سرایرده و وحدت و یگانگی عالم انسانی بلند خواهد شد و جمیع اهل عالم از ثمرات صلح و سلام برخوردار خواهند شد . و اینک در این مقام بذکر چند آیه از کتب مقدسه قبل و قرآن شریف مبادرت میگرد :

در رمز امیر داود مزمور ۱۱۸ - میفرماید (متبارك باد او که بنام خداوند میاید ”

ایضا در مزمور ۱۰۲ میفرماید (لکن تو ای خداوند جلوس فرموده تا ابد الآ باد و ذکر توتا جمیع نسلهاست ”

در کتاب اشعیا فصل ۲ میفرماید (و در آنروز خداوند بنامه تنهایی متعال خواهد بود ”

در کتاب عاموس نبی باب ۴ میفرماید (پس ای اسرائیل خویشتن را مهیا ساز تا با خدا ای خود ملاقات نمائی ”

در کتاب صفتیای نبی باب ۱ - میفرماید (روز عظیم خداوند نزدیک است)

و در انجیل متی باب ۲۳ آیه ۳۹ میفرماید (زیرا بشما میگویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارک است

او که بنام خداوند میاید ”

در انجیل یوحنا باب ۱ - ایه ۳۰ میفرماید (بعد از این -
 بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان میاید و در
 من چیزی ندارد)
 در باب ۲۲ مکاشفات یوحنا ایه ۴ میفرماید (و دیگر هیچ
 لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود
 و بنندگانش او را عبادت خواهند نمود و چهره او را خواهند دید
 و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود)

آیات بسیاری راجع به لقاء الله و یوم الله
 نازل گشته از آن جمله آیات ذیل است :
 در سوره ابراهیم آیه ۴ میفرماید : " ولقد ارسلنا موسی
 بایاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور و ذرهم ايام
 الله "
 در سوره الکهف میفرماید " فمن كان يرجو لقاء الله فليعمل
 عملا صالحا "
 در سوره الرعد میفرماید " يدبر الامر يفصل الآيات لعلكم
 بلقاء ربكم توقنون "
 در سوره العنكبوت ایه ۴ " من كان يرجو لقاء الله فان
 اجل الله لا ت وهو الصميع العليم "

و حضرت اعلی در باب ۷ - از واحد سوم کتاب بیان میفرمایند :
 " فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقاءه اولقاء الرب انما
 المراد به من يظهره الله لان الله لا يرى بذاته "
 و حضرت عبد البهاء در لوح مبارک که در مکاتیب جلد اول صفحه
 ۶۲ مندرج است در بیان و توضیح معنی لقاء الله میفرمایند :
 " اما بعد ایها السائل الجلیل المتوجه الى الطکوت العظیم
 اعلم ان الروية فی يوم الله مذکور فی جمیع الصحائف والزیر
 والالواح السنازلة من السماء علی الانبیاء فی غابر الازمان
 المصور الخالیه والقرون الاولیه وکل نبی من الانبیاء بشر
 قومه بیوم اللقاء فارجع الى النصوص الموجودة فی الانجیل
 والزبور والتوراة والقران قال الله تعالی فی الفرقان " اعلموا
 انکم ملاقوه یوم القيامة " وایضا (قد خسرا الذین کذبوا
 بلقاء ربهم " وایضا الملکم بلقاء ربکم توقنون " و فی حدیث
 مروی من احد وعشرين من الصحابة ان رسول الله
 صلی الله علیه و الله قال (سترون ربکم کما ترون البدر
 فی لیلۃ اربعه عشر " وقال علی علیه السلام (رایت الله
 والا فیرید وس برأی الحین) وایضا قال (ورايته وعرفته فمجدته
 لا اعبد ربالم اراه) مع هذه العبارات المصرحة والنصوص
 الصریحه والروایات المأثوره اختلف الاقوام فی هذه المسئلة

منهم من قال ان الرؤية معتصمة واستدل بالآية المباركة وهي لا تدركه الابصار وهويدرك الابصار وهو اللطيف الخبير ومنهم من قال اذا انكرنا الروية بالكلية يقتضى انكار نصوص القرآن وبثبت عدم العصمة للانبيا فان السئوال عن الممتنع المحال لا يجوز قطعيا من نبي محصوم وسال موسى الكليم عليه السلام الروية وقال رب ارني انظر اليك والعصمة مانعة عن سئوال شئى ممتنع وحيث صدر منه هذا السئوال فهو برهان قاطع ودليل لا يح على امكان الروية وحصول هذه البغية وما عدا هذا الدليل الجليل عندك دليل واضح مبين وهو اذا فرضنا امتناع الروية حقيقة في عالم الشهود والعيان فما النصبة الالهية التي اختص الله بها في جنة اللقاء عباده المكرمين من الاصفياء بل امتناع الروية انما هو في الدنيا وانما في الآخرة متيسرة حاصلة لكل عبدا وآب فان الكليم عليه السلام لما شرب مدام محبة الله واهتمز من استماع كلام الله وشمل من سورة صهباء الخطاب نسي انه في الدنيا وانكشف له الجنة المأوى وحيث ان الجنة مقام الشاهدة واللقاء قال رب ارني انظر اليك فاتاه الخطاب من رب الأرباب ان هذه المنحة المعتصمة بالاصفياء ونختص برحمته من يشاء انما تتيسر في اليوم الذي ترتعش فيه اركان الارض والسماة

وتقوم القيامة الكبرى وتنكشف الواقعة عن الطامة العظمى هذا ما ورد في جميع التفاسير والتأويل من اعلم علماء الاسرار في كل الاعصار من جميع الاقطار وانما جوهر المسئلة وحقيقة الامر ان اللقاء امر مسلم محتوم منصوص في الصحف والالواح الحى القيوم وهذا هو الرحيق المختوم ختامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون وان للحقيقة الكلية والهوية الاهوتية الظهور في جميع المراتب والمقامات والشئون لانها واحدة المراتب ساطعة البرهان لامعة الحجة في كل كيان وهويكل شئى محيط كما قال عليه السلام (ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك عميت عين لا تراك) وقال يا من دل على ذاته بذاته وتنزه عن مجانسة مخلوقاته لان المراتب والمقامات محال ومرايا لظهور الاسماء والصفات فظهور الحق محقق في جميع الشئون حتى يكون الوصول اليه في جميع المراتب مما كان ويكون والممكنات ممثلة من اسرار الاسماء والصفات والادراك لا يتحقق الا من حيث الصفة واما الذات من حيث هو مستور عن الانظار ومحجوب عن الابصار غيب منيع لا يدرك ذات بحت لا يوصف (السليل مسدود والطلب مردود) فان الحق من حيث الاسماء والصفات له ظهور في جميع المراتب

المرتبتة في الوجود على النظم الطبيعي والترتيب الفطري
وله تجليات على رؤس الأشهاد في جنة اللقاء الفردوس
الاعلى والملكوت الابهى اذا فاعلم بان الرؤية واللقاء
من حيث الغيبية التي تعبر عنها بالغيب الوجداني
لا تدركه الأبصار وهويدرك الأبصار وأما من حيث الظهور
والبروز والتجلي وكشف الحجاب وازالة السحاب ورفع النقاب
في يوم الأياب فالروية امر مشروع موعود في اليوم المشهود
يختص الله بها من يشاء من اهل السجود الذين لهم
نصيب مفروض من هذا المقام المحمود والبرهان واضح منصوص
مثبت ويشهد به العقول المستوية الربانية الالهية فان
الفيض لا ينقطع من مرتبة من المراتب والفضل والجلود
لا يحرم منه مقام من المقامات . . . "

صفحه ١٤٣ - « اجمع جهات انظاركم وعتاف مشهود از یک خبر رسیده »

اولیاء اراض طاعت نموده اند»

این بیان مبارک درباره حبس و گرفتاری جناب ملا علی اکبر
ایادی امرالله و جناب حاج ابوالحسن امین و جناب
میرزا محمد تقی ابن ابهر است که در سال ۱۳۰۸ هجری
واقع شد زیرا در آن موقع عده شی ازاد یخواهان اقداماتی

مخفیانه بر ضد حکومت ناصرالدین شاه نموده و به نشر اوراق
در بین مردم پرداخته بودند و شاه از این جهت دچار بیستم
و هراس گشته و کامران میرزا نایب السلطنه در صد بدست
آوردن و حبس آنان بود تا آنکه عده شی را گرفته در زندان
انداخت و ضمناً بحادثه تألوف درباره بهائیان نیز دچار
توهم گشته اشخاص مذکور را دستگیر و زندانی نمود .

جناب ملا علی اکبر و جناب حاج ابوالحسن مقلولاً بقزوین
تبعید شدند و در زندان حکومت انجا در زیر غل و زنجیر
محبوس گشتند و جناب ابن ابهر همچنان در حبس طهران
در ردیف جمعی از آزاد یخواهان محبوس بود حضرت بهاء الله
جل شانه در لوح دنیا درباره محبوس بودن این دو وجود
مبارک چنین میفرمایند :

" حمد و ثنا سلطان مبین رالایق و سزا است که سجن متین
را بحضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و
بانوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما
بهاء الله و بهاء من فی السموات والأرضین "

جناب ملا علی اکبر و جناب حاج ابوالحسن در حبس قزوین
مدت هیجده ماه بسر بردند و سپس آنها را در حالیکه بیک
زنجیر بسته بودند از قزوین بطهران منتقل نموده در انبار

طهران محبوس داشتند تا پس از ششماه جناب ملا علی اکبر مستخلص گردید ولی جناب حاج ابوالحسن همچنان در قید کند و زنجیر باقی بود و تا مدتی بطول انجامید و هنگامی او حبس مستخلص گردید که واقعه هائله صعود مبارک در سال ۱۳۰۹ - واقع شده بود و اما مدت حبس جناب ابن ابهر متجاوز از دو سال در زندان طهران طول کشید و چون از زندان بیرون آمد صعود مبارک واقع شده بود لذا بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده و سپس مأمور به تبلیغ و انتشار امر الله گردیدند .

صفحه ۱۴۶ « ولیکن در ظهور این فقره از قرار مذکور جناب سفير کبر معین الملک میرزا محسن خان آیده الله در آستانه تشریف نداشتند »

حاج شیخ محسن خان معین الملک بعد از میرزا حسین خان مشیرالدوله سفير ایران در استانبول گردیده زیرا بعد از سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه بزیارت عتبات رفته بود در مراجعت میرزا حسین خان مشیرالدوله را با خود بایران آورد و مشاغل مهمه مملکتی گماشت و حسنعلی خان امیر نظام گروسی نیز که بسفارت در دربار عثمانی انتخاب شده بود استعفا داد . لذا حاجی شیخ محسن خان تعیین گردیده باین

ماوریت عزیمت نموده مدتی در استانبول بسر میبرد و زمانی برای توضیح مطالبی که در گزارشهای خود بشاه و دولت نوشته بود بطهران آمده و میهمان صدراعظم میرزا علیخان - امین الدوله بود و پس از چندی دوباره باستانبول مراجعت و بشغل سفارت و نمایندگی ایران برقرار بود ولی طولی نکشید که او را ناصرالدین شاه با تمام همدستی و همراهی با افکار میرزا ملکم خان سفير ایران در پاریس که از سفارت معزول شده و در روزنامه قانون از اوضاع ایران و دربار ناصرالدین شاه و صدارت امین السلطان سخت انتقاد مینمود از سفارت دربار عثمانی معزول گردیده بطهران احضار شد و حتی سلطان عبد الحمید پادشاه عثمانی از ناصرالدین شاه ابقای او را خواستار گردید و مورد قبول واقع نشد و او چنان دچار وحشت شده بود که قصد تابعیت دولت عثمانی را داشت ولی میرزا علی خان امین الدوله او را از اینکار منصرف داشته و سعی و اهتمام این شخص با و تا مین داده شده و بطهران آمده و بیکار میگذرانید

صفحه ۱۵۰ - « یا اهل الشین السیم غیبتی و رحمتی التي سبقت الاشياء

من لدى الله الملك القاب »

اهل شین یعنی اهل شهر شیراز که محل تولد و نشو و نما

حضرت رب اعلى واطهار ام مبارك آنحضرت است و در آثار
و آیات مبارکه گاهی ذکر نام شهر بهمان حرف اول آن -
کفایت شده است .

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارك خطاب بیکی از احبای
شیراز چنین میفرمایند :

" من جناب میرزا ابوالقاسم ساعت ساز علیه بهاء الله
الابهی ملاحظه نمایند :

ای بنده حق هر چند بظاهر تو در شینی مادر سینی یعنی
ولایت سوریه امافی الحقیقه در ظل یک شجریم و متمم بیک
شم در محفل الستیم و از جام عهد سرمست در جنت ابهی
داخلیم و در گشن الطاف وارد پس حمد کنیم خدا را بر این
هدمى والبهاء عليك ع ع "

شماره ۱۵۲ - « قالت یاسید العالم الظاهر بالاسم الاعظم قد عقر العاقول »

ناقك البیضاء وغرقوا سفینك الحمراء »

اشاره مبارك به بلایا و مصائب وارده است که از طرف دشمنان
امر بر آن هیكل مبارك وارد گشته و در این جا تشبیه بوقایع و
حوادث ایام بعثت حضرت صالح و حضرت نوح گشته است
که هر کدام در زمان رسالت خود دچار ظلم و جور ظالمین

و انکار معرضین بوده اند

طبق مندرجات توراة که عینا در قرآن شریف با مختصر
اختلافی نازل گشته است حضرت نوح مدت نهصد و پنجاه
سال مردم را بخدای یگانه و ترك بت پرستی دعوت نمود
ولی هر روز بر انکار آنها می افزود و کار اعراض منکرین بجائی
رسید که درباره آنها نفرین نموده و ندای رب لا تدع علی الارض
من الکافرین دیارا بلند نمود و فرمان خداوند کشتی بسا
و از چرندگان و پیرندگان در آن کشتی از هر کدام یک جفت جای
داد و همراهان خود را نیز سواره نموده غیر از فرزندش که
در صف مخالفین جای گرفته شرافت حسب و نسب خود را از
دست داد در این موقع طوفان آب همه جا را گرفت و مخالفین
او که از همراهی و سوار شدن در کشتی امتناع ورزیدند همگی
غرق شدند و سفینه او بار اکبیر در سفینه نجات یافتند .

در قرآن شریف نازل گردیده سوره هود (فدای نوح ابنه
و كان فی معزل یابئى اركب معنا ولا تكن من الکافرین قال -
سأوی الى جبل یعصمونی من الماء قال لا عاصم الیوم من
امر الله الا من رحم و حال بینهما الموج فكان من المفروقین
مقصود از سفینه شریعت اله بود که سبب نجات مؤمنین گردید
و اما صالح از پیغمبرانی بود که در بین قوم خود مبعوث گشت

این قوم مابین حجاز و شام اقامت داشتند انحضرت نیز آنچه قوم ثمود را به عبادت خدای یگانه خواند دعوتش را اجابت ننموده و به مخالفتش قیام نمودند تا آنجا که شتر او را باشمشیر زده پی نمودند در قرآن شریف سوره الاعراف آیه ۷۴ چنین نازل گردیده

” قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون فعقرا و الناقة و عتوا عن امر ربهم و قالوا یا صالح اتینا بما تعدنا ان کنت من المرسلین فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جائمین فتولی عنهم و قال یا قوم لقد بلغتمکم رسالۃ ربی و نصحت لکم و لکن لا تحبون الناصحین ”

یعنی گفتند آنهاییکه استکبار ورزیدند ما بآن کسیکه شما ایمان آوردید کافریم پس بریدند پی های شتر را و سرها ز زدند از امر پروردگارشان و گفتند ای صالح بیاور برای ما آنچه وعده میدهی اگر تو از فرستادگان هستی پس گرفت آنها را لرزشی و صدائی ترسناک پس گردیدند در خانه های خودشان افتادگان پس روی گردان شد صالح از آنها و گفت ای قوم من بشما رساندم رسالت پروردگارم را و نصیحت کردم برای شما ولی شما دوست ندارید ناصحین را ”

طبق بیان مبارک حضرت عبدالیهاء در لوحی خطاب به جناب

میرسید علی از اهل اصفهان مقصود از ناقة صالح نفس مقدس صالح بوده که نفوس خبیثه آن ناقة الهیه را پی نمودند یعنی انکار و تکذیب کردند و بعد اب الیم گرفتار شده — بهلاکت رسیدند

صفحه ۱۵۴ - « یا ایها المتوجه الی انوار الوجوه »

این آیات مبارکه از آثار قلم اعلی در لوح مبارک اشراقات است لوح مبارک اشراقات یکی از الواح مهمه ایست که بافتخار جلیل خوئی مسگر نازل گردیده است . مقدمه لوح درباره مسائل مهمه ایست در جواب سئوالا تیکه از عصمت گبری نموده و در چند مورد از لوح مبارک نام اوران ذکر میفرمایند از آن جمله میفرمایند :

” یا ایها الجلیل قد ارینا فی البحر و امواجه و الشمس و اشراقها و السماء و انجمها و الاصداف و لؤلؤها ایها اشکر الله بهذا الفضل الاعظم و الکریم الذی احاط علی العالم ”

و در ضمن نه اشراق بیانات عالیه مبارکه نازل گردیده که خلاصه آن بقرار ذیل میباشد :

اشراق اول راجع باینکه حرمت دین بر اصحاب ثروت و عزت لازم است

- اشراق دوم در باره صلح اکبر است که سلاطین باینـ
متفقا بآن توجه و تمسك نمایند
- اشراق سوم راجع باجرای حدود و احکام است و مجازات
و مکافات که انتظام عالم موکول بآنست
- اشراق چهارم راجع بتاکید در باره تخلیق باخلاق و اعمال
پسندیده است که بمنزله سپاه و تقوی که
بمنزله سرداران سپاه میباشد
- اشراق پنجم دقت و شناسائی اعمال مأ مورین دولت که
خادم و خائن تمیز داده شوند
- اشراق ششم راجع با ایجاد خط و زبان عمومی
- اشراق هفتم در اهمیت تعلیم و تربیت اطفال
- اشراق هشتم راجع بوظائف بیت العدل عمومی
- اشراق نهم راجع بفواید اتحاد و اتفاق و احتراز از اینکه
دین الهی سبب اختلاف گردد
- مخاطب اینلوح مبارک جلیل خوئی پس از صعود جمالقدم
جل شأنه در اثر تلقینات جمال بروجردی که نقضی عهد نموده
وبه پیر گفتار مشهور شد مبتلا بمرضی نقضی گشته از اطاعت
و پیروی نموس صریحه که کل باید از حضرت غصن اعظم اطاعت
نمایند سر پیچی نمود و حضرت عبدالبهاء بارأفت کبری

بصرف فضل و مرحمت برای تذکر و تنبه اولوح مبارک که معروف
به لوح هزاربیتی است مرقوم و بوسیله جناب میرزا محمود
زرقانی جهت اوارسال فرمودند و دستور مبارک این بود
که لوح مزبور را بدون آنکه اصل و یاسواد آنرا باوید هـنـد
فقط جهت اوتلاوت نمایند لعل ببتذکر او بیخشی ولی شمر
نبخشید و عاقبت با همان حال پریشان از اینصالم رفت .

و اینک شرح نزول لوح مبارک مزبور که حضرت ایادی امرالله
جناب میرزا طرازالله سمندری برحسب خواهش نگارنده
در ایام توقف در مدینه الله شیراز یعنی سال ۱۰۴ بدیع
مطابق با سال ۱۳۲۶ هجری شمسی مرقوم فرموده اند
عینا درج میگردد :

بعد المقدمه شرح صدور اینلوح امق این است در سنه ۱۳۱۵
هجری قمری بنده ذلیل طراز الله سمندری در عکا مشرف
بودم که اینلوح منبع رابخط الطاف احمی مرکز عهد و میثاق
روح العشاق لرمسه الا طهر فداه مرقوم میفرمودند محرمانه
چه که موقع طغیان ناقصین عنود بود و همه به و مد مـه
شدید هرگاه در انحدود انتشار مییافت آتش فتنه و فساد
و عداوت و بغضا را مشتمل ترمینمود و مخاطرات عظیمه داشت
لهذا امر مبارک شد جناب میرزا محمود زرقانی و میرزا حبیب

پسر مرحوم آقارضا شیرازو الثهم طرازاله سمندری هریک سه نسخه از روی اومرقوم نموده پس از اتمام باا زن مبارک جناب آقا محمد رضا شیراز علییه رحمة الله برای مقابله حاضر شدند مقابله نموده تقدیم ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه نموده يك نسخه هم بنده شرمنده بجهت خود نوشتم نزدیک نوروز شد مارا مرخص فرمودند آمدیم تفلیس شب عید بود باهم حمام رفتیم جناب میرزا محمود زرقانی علیه رحمة الله مأمور بودند اینلوح مبارک را ببرند تبریز آنرا بایجان بجهت جلیل مسگرخوئی که بوسیله پیر گفتار جمال پروجر دی نقش میثاق نمود تلاوت نماید ولیکن مأمور نبود که اصل لوح یاسواد باو بدهد اوشان رفتند تبریز مأموریت خود را انجام دادند خواستند که اصل را بگیرند ندادند فرمودند مأمورم برای شما بخوانم پس آن نه نسخه بنقاط مهمه ایران از مرکز امرید مبارک ارسال گردید یکی از آنها بشیراز آمده چون از مرکز آمده و خطوط هم طوری نوشته شده که بظاهر نزد نفوسیکه استاد خط نبودند ممکن است مشتبه شود لهذا اصل یقین کرده حسب الامر مبارک که الواح اصل تسوید میشده تسوید نموده اند

ولکن اصل اونزد مرحوم زرقانی علیه غفران الله بود ولی اوایل

هم احدی نمیدانست با اسم کن است بعد دانستند که مخا^{طیب} شخص اول جلیل مسگرخوئی ناقض مردود بوده .
(طرازاله سمندری)

ص ۱۵۵ - «هَلْ سَقَطَتِ النَّجْمُ قُلْ اَيُّ اَزْكَانَ الْقِيَوْمِ فِي اَرْضِ السِّرِّ»

مضمون بیان مبارک اینست که منکرین میپرسند که ریختن ستاره ها از آسمان که علامت یوم القیامه است آیا واقع شده بگوبلی زمانیکه هیگل مبارک حضرت بهاء الله در ادرنه که بارض سر تعبیر شده تشریف داشتند این قضیه واقع شده است. و تفصیل آن در چند کتاب بشرح ذیل ضبط گردیده است

در کتاب بحر العرفان تالیف جناب حاج میرزا محمد افشار صفحه ۲۲۳ چنین مینویسند :

” و دیگر سقوط نجوم است که در شب چهارشنبه ششم شهر رجب المرجب سنه ثلاث وثمانین وماتین بعد الألف علی — هاجرها التحیة الف الف مطابق شب بیست ونهم آبان ماه جلالی و شب بیست وسیم خرداد ماه قدیم سنه یک هزار و دو بیست و سی و شش قریب یک ساعت قبل از طلوع فجر در اغلب بلاد مشاهده میشد در آسمان زیاد ترا صد هزار ستاره که

در هم ریزش مینمود و گمانیکه این هنگامه را ملاحظه مینمودند چنان خوف ایشانرا احاطه نموده بود که هر يك مستعد هلاکت گردیده بودند و تخمینا بقدر یکساعت و نصف نجومی اینوا قعه کبری دیده میشد و عقیده جماعت مجوس است که اینوا قعه علامت تولد بهرام است زیرا در بدستان المذاهب و بعضی از کتب ایشان مرقوم است که چون آن گرامی پورزاید ستارگان از آسمان ریزش نماید چون بیست و یک سنه گذرد ظاهراً شده شرق و غرب را بگیرد و عالم را پراز عدل و داد نماید و دین یکی شود "

و همچنین در کتاب بهجت الصد و تالیف جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی صفحه ۲۰۳ چنین مرقوم شده :

"... فانی عرض نمود صریح کتاب ماست هل سقطت النجوم قل ای وربی ان كان القيوم فی ارض السرر (ادرنه) ایستاره ها از آسمان ریخت بگویی قسم بخدا . شجاع الدوله و حاجرین شهادت دادند که دیدیم ستاره ها از آسمان - فوج فوج بقدر دو ساعت بقسمی میریخت که زمین روشن شده و بسیاری بخصوص مسافرین و زارعین و بیدارها دیدند و شجاع الدوله فرمود با حضرت والا حسام السلطنه بودیم با سوار و عساکر بسیار و بعضی خوابیده بودیم و بیدار گردید

و نشستم و جمع شدیم و تماشا کردیم و تعجب و تحیر نمودیم - و بعد از زوآر کربلای معلی و مکه معظمه هم سؤال نمودیم و از دول خارجه هم پرسیدیم کل اظهار رویت نمودند " و نیز در رساله آیات مورخه تالیف جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی چنین مینویسند :

" بزرگترین علامتی که در کتب فارسیان از برای ظهور موعود - وارد شده سقوط انجم است که در شب چهارشنبه ۶ رجب سنه ۱۲۸۳ هجریه مطابق ۲۳ خرداد ماه سنه ۱۲۳۶ یزد گردی اتفاق افتاد و موجب بشاشت و اهتزاز بزرگ در این گروه گردید "

صفحه ۱۵۸ - «طوبی لمن دخل فی رایتہ النوراء و تمسک به ان من اصحاب

السفینة الحمریة التي نزل ذکرها فی قیوم الاسماء»

این بیان مبارک اشاره بآیاتی است که حضرت نقطه اولی در تفسیر سوره یوسف که معروف به تفسیر احسن القصص یا قیوم الاسماء است در باره شریعت جمالقدم و مؤمنین بآن شریعت نازل فرموده اند و از آنجهت تفسیر مزبور را قیوم الاسماء نامیدند که کلمه " قیوم " و " یوسف " که نام ایمن سوره است بحساب ابجد هردویکی است که میشود (۱۵۶)

و در آن کتاب مبین چنین میفرمایند : " ولقد خلق الله في حول ذلك الباب بحورا من ماء الاكسير محمرا بالدهن الوجود و حيوانا بالثمرة المقصود قدر الله له سفنا من — يا قوتة الرطبة الحمراء ولا يركب فيها الا اهل البهاء باذن الله العلي و هو الله قد كان عزيز حكيمًا .

و در صفحه ۱۶۴ از همین لوح مبارک شیخ خطاب بها و میفرمایند : " یا شیخ قصد شاطی بحر اعظم فرما تم ادخل فی السفينة الحمراء التي قدرها الله لاهل البهاء فسی يوم الاسماء "

صفحه ۱۶۴ - « *وقل اللهم اني استلكت من بهائك بابها وكل بهائك بهي* »

این جمله اولین قسمت از دعای سحر ماه مبارک رمضان است که از حضرت امام محمد باقر نقل شده است و در — مقدمه دعای مذکور چنین نوشته شده است : " از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که جناب امام محمد باقر علیه السلام ایند عاراد رسحرهای ماه مبارک رمضان میخواندند و میفرمودند که هر کس بداند عظمت ایند عاراد بر نزد خدا و — سرعت اجابت آنرا بد رستیکه در طلب ایند عا باشمشیر قتال کنند و اگر سوگند یاد کنم که اسم اعظم در این دعاست هر آینه راست

سوگند خورده باشم پس ایند عا را از غیر اشکش پنهان دارید و با تشریح بخوانید و دعا اینست .

اللهم اني استلكت بابها وكل بهائك بهي اللهم اني استلكت ببهاك كله " الى آخر دعاء الشريف

صفحه ۱۶۵ - « *قال وقوله الحق وقد كتبت جوهره في ذكره وهو انه لا يشار* »

بشارتي ولا بما ذكر في البيان »

این بیان مبارک حضرت نقطه اولی خطاب بجناب ملا باقر تبریزی حرف حق در باره مقام عظیم من ینظره الله است که میفرمایند : " وقد كتبت جوهره في ذكره وهو انه لا يستشار بشارتي ولا بما ذكر في البيان بلي وعزته تلك الكلمة عند الله اكبر من عبادة ماعلى الارض ان جوهر كل العبادة — ينتهي الى ذلك فعلى ما قدر ما عرفت الله فاعرف من ینظره الله فانه اعلى واجل من ان يكون معروفا بدونه او مستشيرا باشارة خلقه وانى انا اول عبد قد آمنت به وبآياته واخذت من ابكار حدائق جنّة عرفانه حدائق كلماته بلي وعزته هو الحق لا اله الا هو كل بامر قائمون "

جناب ملا باقر حرف حق از اهل تبریز و از علمای شیخیه و — شاگرد جناب سید کاظم رشتی و مقیم در کربلا بود و چون بحضور حضرت اعلى در شیراز تشریف حاصل نمود فائز

بایمان گردیده در ضمن حروف بیان محسوب شد و همه جا در ایران و عراق عرب به تبلیغ پرداخت و در هنگام مراجعت جناب طاهره از کربلا بایران از همراهان بود و در موقع سفر حضرت بهاء الله بقلمه طبرسی و گرفتاری آنحضرت در شهر آمل و اجتماع علما و اهالی شهر در مسجد و سؤال و جواب او نیز از همراهان حضرت بهاء الله بود حضرت عبدالبها راجع بواقعه مزبور چنین میفرمایند :

”جمالبارك حقیقت ظهور را با دل و پیراهین ثابت فرمودند. علما عاجز ماندند در صد برآمدند که از نوشتجات چینی بدست آرند لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی از خانمین جمالبارك که موسوم به ملا باقر بود در آوردند در آن لوح يك فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که میفرمایند محوالموهوم و صحوالمعلوم ملا علی جان که یکی از علمای آمل بود صدا را بخنده بلند کرد و گفت فضیلت باب معلوم شد کسیکه صحو را بصاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است صحو باید بسین نوشته شود باب قلسط نوشته جمالبارك فرمودند جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنان است در جواب کمیل بن زیاد نخعی در وقتیکه از آنحضرت سؤال

از حقیقت مینماید . . . ”
و همچنین جناب ملا باقر در واقعه بدشت حضور داشته و بمحض حضرت اعلی در ماگو و چهریق مکرر تشریف حاصل نمود و واسطه تقدیم عرائض اصحاب بحضور آنحضرت و صدور توقیحات مبارک بوده و مخصوصا قبل از واقعه هائله شهادت حضرت اعلی در تبریز بر حسب امر مبارک حامل صندوق امانت و توقیع آنحضرت خطاب بجناب ملا عبدالکریم قزوینی گردید و او امانت مزبور و توقیع مبارک را در قم با حضور عده ثقیب از اصحاب بجناب ملا عبدالکریم تسلیم نمود و توقیحات متعدد در حق او از قلم حضرت نقطه اولی نازل گشت از آنجمله توقیعی است که در او آخر ایام سجن ماگو و چهریق در جواب عریضه اش که سؤال از من ینظهره الله نمود صادر فرموده اند که در آن میفرمایند : ” لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله وان لم تدرک اوله تدرک آخره ”

پس از شهادت حضرت اعلی بیشتر ایام را در آذربایجان بسر برده و سفری ببغداد رفته حضور مبارک حضرت بهاء الله مشرف گشت و باز مراجعت بایران نمود و باوریکه جناب شیخ کاظم سمندر در رساله تاریخی خود مینویسد

در آذربایجان بود و تا زمان اعلان امرالله موفق بایمان حضرت بهاء الله گردید و به کلمات یحیی ازل رد نوشت و مدتها در حدود آذربایجان بنشر نجات الله و تبلیغ امرالله زبان گشود و در اواخر ایام بعزم زیارت بعکا رفت و در مراجعت در شهر اسلامبول بملکوت اعلی صعود نمود و متأخر از کل حروف حی از اینجهان درگذشت در لوح مبارک بخط خادم الله بتاريخ ۱۱ ربیع اول سنه ۹۸ خطاب بجناب میرزا اقا افغان چنین میفرمایند :

” . . . و میفرماید قوله جل و عز لعلک فی ثمانية سنة یوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره ولیکن ایقن بان الامر اعظم فوق کل عظیم و ان الذکر اکبر فوق کل کبیر و سائل جناب ملا باقر حرف حی علیه ۶۶۹ بوده که باو میفرمایند شاید در سنه هشت بلقاء الله فائز شوی و اگر اول هشت اینمقام اعزاز رفیع اعلی رادرك ننمودی در آخر آن که منتهی باوّل تسع میشود بلقاء فائز میشوی و همین حرف حی در دارالسلام در سنه تسع لقاء الله را ادراک نمود و دو مرتبه هم بشطر سجن توجه نمود و بلقاء فائز گشت و در این ایام بر رفیق اعلی صعود نمود علیه بهاء الله و بهاء

الملائكة المقربين ” ودر لوحی خطاب بجناب ورقا میفرمایند :
 ” واینکه درباره جناب حرف حی علیه بهاء الله مرقوم اشتید بعد از شرف زیارت حسب الامور اراده مراجعت نمودند و بعد از آن خواستند که در مدینه کبیره توقف نمایند از آن فرمودند بعد از چندی بافق اعلی صعود نمودند طویسی له انه ممن فاز بما اخبر به النقطة الاولى روح ماسواه فداه وکان من الفائزين ”

و در لوح مبارک بعنوان حضرت اسم جود در ضمن خطاب بجناب عند لیب میفرمایند :
 ” نقطه بیان بیکی از حروف حی که به باقر موسوم بود و در این ایام بشرف لقا فائز گشت بشارت لقا فرموده اند و بعد میفرمایند ایقن بان الامر عظیم عظیم

صفحه ۱۶۶- « و همچنین در مقام دیگرندای بیان از اعلی الأغصان مرتفع قوله تبارک و تعالی

این نغمات که از طیور مدائن عرفان ظاهر گشته مطابق است بما انزله الرحمن فی الفرقان طویسی للمتصبرین و طویسی للفائزين ”

این بیان مبارك درباره ايات نازلہ در زکر موقع ظهور من
 يظہرہ اللہ است کہ در کتاب بیان عربی در واحد سادس
 ثم الخامس بعد العشر میفرماید (فلتقو من انتم لکم ان ا
 تسمعن زکر من يظہرہ اللہ وباسم القائم فلتراقبن فرق
 القائم والقيوم ثم في سنة التسع كل خير تدرکون)
 و این آیات نازلہ منطبق است با وعدہ خداوند در قرآن
 شریف سوره ص آیہ ۸۷ کہ میفرماید " قل ما اسئلكم عليه
 من اجر و ما انا من المتكففين ان هو الا زکر للعالمين و
 لتعلمن نبائه بعد حين "

توضیح این مطلب در صفحه ۳۴ قبل داده شده است کہ
 مقصود از کلمہ (بعد حين) کہ در قرآن شریف نازل
 گردیدہ سنہ ۹ از ظهور مبارك حضرت اعلی است زیرا حین
 بحساب ابجد ۶۸ است و بعد از حین یعنی بعد از سال
 ۶۸ سال ۶۹ است کہ اظهار امر سری جمال مبارك در سجن
 طهران میباشد

صفحه ۱۶۷ - " قوله عزّیانه مخاطباً بالحضرة العظیم "

هذا ما قد وعدناك قبل حين الذي اجبتك اصبر حتى يقضى
 عن البيان تسعة فاذا قل فتبارك الله احسن المبدعيين
 قل هو نباء لم يحط بعلمه احد الا الله ولكن انتم يومئذ تعلمون

جناب ملا شیخعلی ملقب به عظیم کہ مخاطب این توقیع
 مبارك است از اهل ترشیز خراسان و از شاگردان جناب
 شیخ احسانی و جناب سید کاظم رشتی بود و صفات علم
 و دانش و همت و شجاعت مشهوره . در سفری کہ جناب باب البأ
 حسب الامر مبارك حضرت اعلی از شیراز بصوب اصفهان و
 طهران و خراسان برای ابلاغ امر الهی نمود در خراسان
 بعد از جناب ملا احمد

حصاری معروف به معلم بشرف ایمان فائز گشت و بعد از جهت
 تطبیق عددی " شیخعلی " با " عظیم " کہ (۱۰۲۰) -
 است حضرت اعلی او را باین لقب ستودند و جناب عظیم
 در بین اصحاب شهرت یافت . موقعی کہ جناب آقاسید یحیی
 شهیر ملقب به وحید اکبر برای تحقیق از چگونگی امر مبارك -
 حضرت اعلی وارد شیراز شد جناب عظیم در شیراز بود
 و جناب آقاسید یحیی بنا بر سابقه رفاقت و دوستی گسسه
 در خراسان با او داشت ملاقات نمود و پرسید آیا از ملاقات آن
 حضرت سرور است ؟ جناب عظیم در جواب فرمود باید
 خود شخصاً بدون مداخله احدی بحضور آنحضرت مشرف
 و شخصاً مطلع از حقیقت امر شوی ولی بنا بر مقتضیات دوستی
 نصیحت میکنم کہ در موقع مکالمه جانب احترام را مراعات کنی

مبادا در آخر پشیمان شوی و ایشان هم بر حسب سفارش جناب عظیم وقتیکه در منزل جناب حاج سید علی خال تشریف حاصل نمود نهایت احترام راعی داشت و در هر جلسه بی که تشریف حاصل مینمود جناب عظیم را ملاقات و کیفیت تشریف خود را بیان میداشت و چون در جلسه دوم جناب وحید جواب مشکلات و حتی سئوالاتی را که بخاطرش خاطر گرده بود ولی هیمنه هیکل مبارک چنان او را احاطه نموده بود که بکلی آن سئوالات را فراموش نموده بود شنید بر تعجب او افزود و تصور تصادف نمود و اینمطلب را بمحض خروج از آن جلسه و ملاقات جناب عظیم برایش حکایت کرد جناب عظیم بر آشفته گفت ایگاش مدرسه هائی که من و تو در آن ها درس خوانده ایم خراب میشد و هرگز بمدرسه نرفته بودیم تا امروز بواسطه ضعف عقل و غرور جاهلانه از فضل الهی محروم نمی ماندیم بهتر آنستکه بخدا پناه بری و قلبا از او بخواهی که انقطاع و تو ^{حقیقی} بتو عطا کند و بمصرف فضل و رحمت خود تو را از شک و حیرت برهاند و در جلسه سوم جناب وحید مشرف و نوا یای قلبی او انجام شده یکسره ایمان حاصل نمود .

از قرار معلوم در همان ایام جناب شیخ علی عظیم از طرف حضرت اعلی ما موریت یافت که هیچده نسخه از تفسیر سوره

احسن القصص و شرح حدیث چاربه و برخی از خطب و مناجات آنحضرت را بطهران برده تا محمد شاه و حاجی میرزا اقا سی راهدایت نماید و چون حاجی مخالفت نمود و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را بمیرزا محمود مجتهد و جمعی از علماء و امرا رسانده از طهران سفر نمود و غالباً در شیراز و اصفهان طائف حول آنحضرت بود و در ایامی که بر حسب دستور حاجی میرزا اقا سی آنحضرت در خارجه طهران در قریه کلین بسر میبردند برای استخلاص و رفع ظلم از آنحضرت کوشش بسیار نمود و در صد مقاومت با غلامان و مامورین دولتی برآمد و در ایام سجن آنحضرت در ماکو غالباً واسطه تقدیم عرایض احببا و ابلاغ او امر آنحضرت گردید و قبل از آنکه بسجن چهریق انتقال یابند آنحضرت جناب عظیم را با رومیه فرستادند تا مقامات آنحضرت را بمردم آنحدود تبیین و توضیح نماید و ایشان بایحیی خان ایلخانی و قلعه دار چهریق ملاقات نموده مقامات حضرت اعلی را چنان ثابت و واضح داشت که ایلخانی منتظر ورود شده عزم استقبال و پذیرائی کرد و همچنین در ایام چهریق که درویش هندی که از نواب هند و آنحضرت را در عالم رؤیا دیده بود و به چهریق آمده بلقای آنحضرت نائل آمد

و اورا قهرالله نامیدند بجناب عظیم فرمودند که بدرویش مذکور ابلاغ نماید که به تنهایی بموطن خود هندوستان مراجعت و در آنجا امر الهی را اعلان نماید و زمانیکه حضرت اعلیٰ بر حسب دستور حاجی میرزا آقاسی از چهریق به تبریز احضار و در محضر علما و ولیعهد بتحقیق از مدعای آنحضرت پرداختند در شب ثانی از ورود به تبریز جناب عظیم را احضار باو فرمودند که دعوت آنحضرت همان قائمیت و مهدویت موعود است که بزودی در مجمع علما و ولیعهد و بزرگان اشکارا اعلام خواهد نمود و برهان من آیات الهی است و هر کس غیر از آیات دلیلی بخواهد از قائم موهوم خود بطلبد جناب عظیم از این بیان فوق العاده مندهش و مضطرب گردید و کیفیت آن را از قول جناب عظیم نبیل زرنندی در کتاب تاریخ خود چنین ذکر مینماید :

" در آن شب تاهنگام طلوع آفتاب در غلق واضطراب بزرگی گذراندم و بمجرد دیدن صبح در نزد نفس خود تغییر بزرگی یافتم مانند آنکه باب جدیدی بر روی من مفتوح گردیده و این فکر برای من حاصل شد که اگر من متدین و مطیع بدین حضرت محمد هستم باید بدون قید و شرط اعتراف برسالت حضرت باب نمایم و بدون ترسویم با او امر او خاضع گردم افکار من باین

فتیحه که رسید بکلی اضطرابم مرتفع گردید و فوراً حضور حضرت باب مشرف و طلب عفو و غفران نمودم فرمودند از علائم عظمت این امر آنکه امثال عظیم مضطرب میشود مطمئن باش که فضل و رافت الهی هر ضعیف القلب راقوی و هر متزلزلی را ثابت میگرداند و بزودی از توشبوتی ظاهر میشود که هرگاه اعدا تو را قطعه قطعه نمایند تا ذرهئی از محبت تو کم شود قادر نخواهند بود و بزودی در مستقبل ایام بامظهر امر پروردگار عالمین روبرو گشته و یلقاء او مسرور خواهی شد .

اینکلمات مانند مرهمی بود که بر جراحتام گذاشته شد و بکلی هم وغم را از من زائل کرد و از آن تاریخ ابداً اثری از خوف و اضطراب در خود نمی بینم "

در توفیق مبارک خطاب بجناب عظیم چنین میفرمایند :

" ان یاعلیٰ قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک ملکا ینادی بین یدی القائم انه قد ظهر بان ربّهٰ ذلک من فضل الله علیک و علی الناس لعلهم یشکرون ان یاعلیٰ اننی انانارالله الّتی یشهر الله یوم القیامة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یعرضون ثم هم فی الجنة یدخلون "

در حادثه شهدای سبعه که در ماه ربیع الاول از سال ۱۲۶۶

در طهران واقع شد اونیز از جمله نفوسی بود که مورد تعقیب
 مأمورین امیرکبیر واقع و بانهایت سختی در جستجوی او بودند
 و از نظر مأمورین مکتوم و پوشیده مانده از طهران به تبریز
 رهسپار گردید .

راجع بچگونگی حادثه مزبور شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد -
 السلطنه که یکی از فرزندان فتحعلیشاه بود و وزارت علوم
 رانیز بعد اعطای دار گردید در کتاب تالیفی خود که نام
 آنرا «المتنبیین» گذاشته است چنین مینویسد :

" روزی چهار ساعت بغروب مانده رقعہ ئی از میرزاتقی خان
 امیر نظام که در آنوقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و
 بلقب اتابک اعظم ملقب چنانکه سرورش شمس الشعر اگوید :
 لشکر و کشور مرتب است و منظم . هر دو بمیراجل اتابک اعظم
 باین جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از
 من منظور داشت از اینکه مرانستبت بسایر ابناء ملکوک -
 منصب وزارت مهید علیا و ستر کبری دامت شوکتها بود و مضمون
 رقعہ انکه " دو ساعت بغروب مانده اگر مجالی دارید
 در دیوانخانه دولتی یا در خانه خود مراملاقات کنید که
 امری بس لازم است " منهم در وقت معین حرکت کرده در
 دیوانخانه دولتی امیر مراملاقات نمودم جمعی را که در کنار

بودند دور کرده دست بجیب نموده رقعہ ئی در آورده
 بمن داد در آن رقعہ مفتشی از قبل وی نوشته که روز جمعہ
 آینده بابیبا خیال دارند بمیثت اجتماع باشمشیر کشیده
 اولاً بمسجد شاه بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعہ را اولاً

بقتل آورده پس از آن باز گریا صاحب الزمان باریک بریزند
 و فساد ی برپا نموده نسبت بشاهنشاه و اتابک اعظم سوء ادبی
 کنند و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود
 را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس بابیه در -

دار الخلافه اوست و در هر چند روز بلباسی درآمده که مردم
 او را شناسند و هفته ئی پیش در هر خانه توقف نمیکند و ام الفسا
 اینطایفه است یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی
 و دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملا تقی هروی که هر دو از رؤسای
 بابیه اند و الان در حمایت علیقلی میرزا هستند اگر آنها
 گرفته شود این فتنه برپا نخواهد شد " پس از خواندن
 روزنامه بفکر فروشند امیر نظام مرامخاطب ساخته گفت شخص
 شما علاوه بر انتساب بمسلطنت امروز یکی از رجال دولت
 هستید گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد ولی باید ملاحظه
 دولت را بر هر چیز مقدم دارید .

خلاصه بعد از آنکه علیقلی میرزا بانگرانی اظهار عدم شنائی

باشیخ عظیم مینماید و اندونفر دیگر رامعلم و ندیم خود معرفی میکند و رفع این اتهام را از خود میکند ولی امیرکبیر قانع نشده میگوید (خوب جواب نگفتید این مفتش و گماشته من دروغ نمیگوید و سخن نسنجیده نمی نگارد من با همه اخلاص و ملاحظه از مهد علیا این سه تن را از شما خواهم خواست) این بگفت و پیاخواست " و همچنین در هنگام وداع گفت (یقین بدانید امر را صورت گرفته از شما میخواهم) شاهزاده مزبور پس از تأکیدات امیر کبیر بمنزل آمده با راهنمایی میرزا طاهر دیباچه نگار تدابیری بکار برده و محل توقف و سکونت جناب عظیم را در محله سنگلج کشف و مأمورینی برای دستگیری ایشان فرستاد ولی بایشان دست نیافت ولی نوکر او محمد حسین تبریزی را دستگیر و نزد گماشتگان امیر برده بقتل رسانیدند و جناب عظیم بنحوی که هیچکس بهیوت ایشان پی نبرد خود را از انظار مأمورین پنهان داشته در قصبه عبدالعظیم چند روزی مخفیانه بسر برده و بعد رهسپار تبریز گردید و در آنجا بود تا پس از عزل میرزا تقی خان امیرکبیر و تبعید او بکاشان بطهران بازگشت نمود و بابیان گرد او مجتمع شده در حالیکه از قضیه شهادت حضرت اعلی در آتش حسرت میسوختند و از ظلم و ستم

ستمگران بستوه آمده بودند خود سرانه در پی انتقام و خونخواهی برآمده و جناب شیخ عظیم در این حادثه مشارک بالبنان بود تا آنکه چند نفر از بابیان از جان گذشته در نیاوران ناصرالدین شاه را هدف طپانچه قرار داده شاه زخمدار شد و در اثر این قضیه فتنه عظیمی برپا گردید که جمیع بابیان در خطر افتادند و هشتاد و سه نفر از آنها بانواع عذاب و شکنجه مقتول و معدوم گشتند از جمله جناب شیخ عظیم بود که حاجب الدوله ایشانرا در اوین گرفتار و محبوس نموده او را نزد میرزا آقاخان اعتماد الدوله که بعد از امیرکبیر بمقام صدارت رسیده بود برده و از جهت سابقه آشنائی و شناسائی که میرزا آقاخان با ایشان داشت او را شناخته بحاجب الدوله دستور داد گوشهای او را در همان حین بریده و در یکی از اطاقهای کاخ نیاوران محبوس داشتند و زنجیری بگردن ایشان انداخته میخ آنرا در ایوان نصب نمودند .

شاهزاده علیقلی میرزا شرح ملاقات خود را در این موقع با جناب عظیم چنین مینگارد :

" این بنده بجهت شرفیابی حضور همایونی روانه عمارت دولتی شد در قین راه صدراعظم با جمعی از رجال دولت

از حضور مراجعت کرد چون مراملاقات کرد بدون تأمل گفت
 اشناى شما را گرفته اند حاضر است طالب ملاقات او هستى ؟
 بنده تجاهل نموده گفتم آشنائى نداشتم مقصود شما چیست ؟
 گفت ملاشيخملى حضرت عظيم . از اينكه صدر اعظم در وزارت
 ميرزاتقى خان امير نظام كفيل مهام دولت ودخيل امور
 سلطنت بود واز اين حكايه مفصلا اطلاع داشت . گفتم زياد
 طالب ديداروى هستم بيكى از حجاب سپرد كه مرامانع
 نشده نزد وي روم مرحومان آقاى ميرزاهاشم و غلامحسين
 خان سپهدار كه حاضر بودند خواهش كردند كه باتفاق
 من نزد وي آيند قبول كردم چون هر سه وارد اطاق جنب
 گرياس شده شخه مفلول ويك گوشوى بريده را در گوشه عى
 خزيده ديدم تعجب نمودم سلام كرد جواب گفتم بعد از
 لحظه عى پرسيدم مرا عى شناسيد گفت نمى شناسم گفتم اسم
 عليقلى ميرزا است . گفت شناختم از اينكه ميرزا عبد الرحيم ملتزم
 حضور شما بود . گفتم مراسم عوالا تيبست ميخواهم از روى راستى
 بيان كنى واز كذب دورى جوئى .

جواب داد در اين حالت كه يقين بهلاكت خود دارم ديگر
 مقام كذب و حيله عى نيست بلكه گمان ميكنم راستى وسيله
 نجات شود و حال آنكه خيال محال و تصور باطل است —

در اينجال طلاق لسان و فصاحت بيان داشت . گفتم
 من در خيال گرفتن تو بودم و حسين آمدت را گرفتم و در تفحص
 و تجسس توجه كافي مبذول داشتم چگونه اتفاق افتاد كه
 گرفتار نشدى ؟ گفت چون مأمورين شما باتفاق ميرزا طاهر در
 ميانه كوچه محمد حسين را گرفتند من در همان مكان پياده
 ايستاده بودم دانستم مقصود گرفتارى من است . از پس
 كوچه رفته پياده بزويم حضرت عبدالمعظيم فرتم و بعد از
 زيارت در كنار حجره عى نشستم اتفاقا اسمعيل داروغه نزيك
 من بود سواري بانوشته از شما رسيد داروغه پرسيد حكم
 چيست گفت شاهزاده بحكم شاه تركها را ميگيرد و نوشته —
 است كه هر تركى در زاويه مقدسه هست گرفته شود غلام —
 عوام بود چون محمد حسين ترك بود چنين تصور كرده بود
 داروغه سواد نداشت نوشته شما را خواست با حدى
 بدهد قرائت كند من گرفتم ديدم اسم مرا نوشته ايد كه اگر
 در زاويه مقدسه هست گرفته حيس شما باشد من نوشته
 رابطه ريق ديگر خوانده برخاسته بخانه محمدعلى نام نجار
 كه ارادت بمن داشت رفتم لمحده عى آسوده شدم خيال
 كردم شايد از غلط خواندن نوشته و قرائت من و پرسيدن از
 خارجه و داخله معلوم داروغه شده كه شخص معهود من

هستم و مراد دست آورد ثانیاً بشهر طهران آمده سه شبانه روز در درگان خبازی که از طایقه بابیه بود پنهان بودم از انجا با امام زاده حسن رفته پنجروز در انجا مانده بعد با دریا بجان رفتم و در تبریز بودم تا خبر عزل میرزا تقیخان در آذربایجان شهرت کرد بزنجان آمده بعد از مدتی توقف به طهران آمدم این است که بجهت سوء عمل خود گرفتار شدم

در این حادثه بالا شرحه جناب شیخ عظیم بفتوای علماء بقتل رسید و شاهزاده علیقلی میرزا درباره قتل ایشان چنین مینویسد: " . . . او را بعد از قتل تمام بابیه در مجلس علما برده حکم به قتل وی دادند و حاجب الدوله حاج علیخان اول ضربت باورده بعد میرغضبان بقتلش آوردند "

ایضاً صفحه ۱۶۷ « و همچنین در بیان فاضل میفرماید: انه هو الذي ينطق في كل شأن انبيائنا »

حضرت بهاء الله دلوح مبارک خطاب بجناب افغان شیراز میفرمایند:

" سبحان الله از اهل بیان وارد شد آنچه که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است بعضی در ذکر الوهیت و ربوبیت اعتراض

نموده اند قل یا ملاء البیان لعمر الرحمن انه ما اراد نكروا من الاذکار الا لتقرب العباد وتوجههم الى الله مالک يوم المأب صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست چه که — آذانی که الیوم لایق این ندا باشد کمیاب یشهد بذلك کل منصف بصیر ولیکن حضرت مبشر یعنی نقطه وجود در اول بیان میفرماید الذی ینطق فی کل شان انسی انا الله لا اله الا انارب کل شئی وان مادونی خلقی ان یا خلقی ایا ی فاعبدون "

در باب اول از واحد اول بیان فارس میفرمایند (و کشتی باین شئی واحد خلق میشود و این شئی واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من ینظیره الله الذی ینطق فی کل شان انسی انا الله لا اله الا انارب کل شئی وان مادونی خلقی ان یا خلقی ایا ی فاعبدون)

صفحه ۱۶۸ شیخ نعمت انجیل را به اذن الصاف بسنو قوله عزبایه که از بعد اخبار میفرماید

« و اما ذلك اليوم قلت الساعة فلا تعلم بها احد ولا ملائكة الذين في السموات ولا الابرار الا الاله »

در انجیل متی فصل ۲۴ آیه ۳۶ ببعد چنین میفرماید: " اما از آنروز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و من . . . "

لیکن چنانکه ایام نوح بود ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود زیرا همچنانکه در ایام قبل از طوفان میخوردند و میآشامیدند و نکاح میکردند و منگوحه میشدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت و نفهمیدند تا طوفان آمده همه را ببرد و همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود آنگاه دوفری که در مزرعه میباشند یکی گرفته و دیگری واگذارده شود و وزن که دستاسی میکنند یکی گرفته و دیگری رها شود پس بیدار باشید زیرا که نمیدانید در کدام ساعت خداوند شما میآید "

ایضاً در صفحه ۱۶۸ « یوئیل میفرماید اِنَّ يَوْمَ الرَّبِّ عَظِيمٌ وَخَوْفٌ جَدًّا فَمَنْ يُطِيقُهُ »

یوئیل نام یکی از انبیای بنی اسرائیل است یعنی یهوه خدا است او پسر فتوئیل و از قرار معلوم در زمان سلطنت عزیادریهود ساکن و نبوت مینموده است کتاب او دارای سه باب و مشتمل بر بشارات راجع

به روز خدا و ظهور الله و علامات آن میباشد . از جمله بشارات او راجع به یوم الله در باب ۲ آیه ۱۲ چنین است :

" . . . زیرا روز خداوند عظیم و بی نهایت مهیب است و کیست که طاقت آنرا داشته باشد . "

و همچنین در باب ۲ آیه ۳۲ میفرماید :

" آفتاب بتاریکی و ماه بخون مبدل خواهد شد پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند - نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیعتی خواهد بود و در میان باقیمانندگان آنانی که خداوند ایشانرا خوانده است "

صفحه ۱۶۹ - (و همچنین در فرقان میفرماید : رَعِمَ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ

سورة النبأء سورة ۷۸ از قرآن شریف است که ابتدای آن

سوره این آیات نازل گشته است یعنی از چه میپرسند از خبر بزرگه . و این آیه مبارکه در کتاب تفسیر صافی تالیف مرحوم ملا محسن فیضی چنین تفسیر گشته است : (بیان لسان المفتّم قيل كانوا يتسائلون عن البعث وفي الكافي عن الصادق عليه السلام في هذه الآية قال النبأ العظيم الولاية وعن الباقر عليه السلام سئل عن تفسیر عم يتسائلون فقال هي في امير المؤمنين عليه السلام . . .

صفحه ۱۶۹ - «ندای امیرالسمع حقیقی شنو میفرماید «آیه لَانَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَظِيمٌ»

لیس شد

ارمیا یا یرمیا یعنی یهوه بزیر میاندازد او پسر حلقیا و دومین انبیاء اکابر است او در زمان سلطنت یوشیا و یهو یاقیم و صدقیا پادشاهان آل یهود انبوت نموده و در هنگام غلبه بخت النصر پادشاه بابل و خرابی معبد و اسارت بنی اسرائیل در اورشلیم بسر برده و در باره گناهان و خطاهای که قوم مرتکب شدند داعما آنها را متذکر داشته و نتایج اعمال آنان را بنزول بلایا و مصائب و مغلوبیت و اسارت تحذیر و انداز مینمود و در راه اسارت قوم را بمدت هفتاد سال نبوت کرد و نبوات او را باروخ یعنی مبارک که کاتب و دستاویز بود نوشته بر قوم و رؤسای یهود خواند باینجهت فشور کاهن با او معارضه نموده

و صدقیا پادشاه آل یهود دستور داد او را گرفته در زندان افکند و گفته های او را که در زندان دیگری نوشته و بر قوم میخواند سوازانید و در هنگام هجوم و غلبه نبوکد نصر (بخت النصر) در زندان بسر میبرد و چون میکوشید که مردم را از جنگ با سپاهیان کلدیه بازدارد نبوکد نصر دستور داد او را از زندان بیرون آورده آزاد ساختند و مدتی با جمعی از یهود در مصر بسر برد و در باب انهدام بابل و رهائی قوم نبواتی کرده و تا آخر عمر مجرد بوده تا هل اختیار ننمود .

کتاب او دارای ۵۲ باب و چون در آخر باب ۵۱ نوشته شده است (تا اینجا سخنان ارمیا است) لذا باب ۵۲ را که آخرین باب کتاب مزبور و شامل تاریخ مختصر ایام اخیر صدقیا است از دیگری و الحاقی میدانند و احتمال داده اند که عزرا آنرا نوشته باشد و کتاب دیگری بنام مراشی ارمیا دارای پنج باب و عبارت از مرثیه های ناثر آورا است که در ایام خرابی معبد و اسارت قوم راجع به بیچاره گی و مصائب وارده بر آن ها سروده و مشتمل بر ادعیه و مناجاتهای رقت آمیز برای رهائی قوم میباشد یکی از اشارات او در باره یوم الله این است که میفرماید : باب ۳۰ آیه ۷ (و آی برما زیرا که آن روز عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است)

اما از آن تجات خواهد یافت " *انهم لما لم يروا لداود*
 وپهوه صباوت ميگويد هرآينه در آنروز يوغ اورا از گردنت
 خواهم شكست ويندهاى ترا خواهم گسيخت و غريبان بار
 ديگر اورا بنده خود نخواهند ساخت وايشان خداى خود
 پهوه و پادشاه خويش داود را كه براى ايشان بر مى انگيزانم
 خدمت خواهند كرد "

صفحه ۱۷۰ - «نعمه حضرت داود را بشنو مي فرمايد من يقودني الى المدينة المحسنة»

اين جمله از حضرت داود در مزمور ۶۰ است : (كَيْسَتْ
 كه مرايشهر حصين در آورد)

وطبق بيان مبارك حضرت بهاء الله در همين لوح مبارك
 مقصود از مدینه محصنه عكا است كه سجن اعلم ناميده شده
 و داراى حصن و قلعه محكم است

داود يمنى محبوب و او فرزند يسى از سبط يهود است و
 سموئيل نبي هنگاميكه از شأول اولين پادشاه اسرائيل
 رنجيده خاطر گشته و اورا از سلطنت خلع نمود به بيت لحم
 رفته از بين هفت نفر فرزندان يسى پسر كوچكتر او داود را
 انتخاب نموده اورا بروغن مقدس مسح کرده و سلطنت
 اسرائيل نامزد نمود

و بطوريكه مذکور است داود بچوپانى و گله چرانى پدر مشغو
 بود و گاهى نيز نزد شأول بربط مينواخت و هنگامى شأول
 در موقع اقتدار سلطنت خود در چار جنگ با فلسطينيان گرديد
 و پهلوان نامى فلسطين موسوم به گليات كه اعراب و راجلياً
 يا جالوت خوانده اند عرصه را بر بنى اسرائيل تنگ کرده
 و كسى از عهده مقاومت با او برنميآمد و شأول نهايت مضطرب
 و پريشان گشته بود در اين موقع داود كه جوانى نورسى بود
 و مقدارى پنير به هديه جهت سردار سپاه آورده بسود
 برسختگيرى فلسطينيان و بيچارگى قوم اطلاع يافته حاضر
 گرديد يك تنه با پهلوان مزبور مبارزه نمايد شأول سلاح
 خود را براى پوشانيدولى چون براندام او راست نيامد
 از تن بيرون کرده با همان سنگ و قلابين كه عادت کرده بود
 بى محابا بميدان شتافت و سنگى با فلاخن براوانداخته
 به پيشانى پهلوان مزبور فرونشسته اورا از پاى در آورد و سرش
 را از تن جدا ساخت و باين سبب مورد تقدير شأول قرار گرفته
 ولياقت او بر قوم اشكار گرديد و پس از آنكه شأول بقتل رسيد
 سبط يهود انظار بوحسيت سموئيل او را بسلطنت شناخته
 اطاعتش نمودند (۱۰۵۵ قبل از ميلاد) و تدريجاً ساير
 اسباط اسرائيل نيز سر تسليم فرود آورده و او را بسلطنت

شناختند و او پایتخت خود را در اورشلیم که گاهی بنام صهیون نیز خوانده میشد قرار داده تابوت عهد را در زیر خیمه اجتماع که در تل جبعون برافراشته بود جای داد و بر وسعت مملکت افزوده سلطنت عظیمی تشکیل داد و در اواخر ایام خود سلیمان فرزند خود را که از عیال او تشیع نام بود در جمع مشایخ بسلطنت بعد از خود معرفی نمود و در حالیکه از عمرش هفتاد و یک سال میگذشت جهانرا وداع نمود و جسدش در گوه صهیون مدفون گردید مدت سلطنت او چهل سال و از آثار ادبی او مزامیر و کلمات حکمت آمیزش میباشد و کتاب مزامیر او را از کتب معروف بنی اسرائیل است مزامیر یعنی نثر و مزمور یعنی سرودها و اشعاری که بانی نواخته میشود و مزامیر جمع آنست تعداد ۷۳ مزمور منسوب بد اود است و بقیه دارای عنوان بنی قورح و سلیمان است ولی چون د اود مشهورتر از سایرین بوده لذا تمام مزامیر که جمعا ۱۵۰ مزمور میباشد بنام د اود شهرت یافته است که در مجامع و کنائس و کلیساها با آهنگ مهیجی ترنم مینمایند .

صفحه ۱۷۰ - « شیخ اقرأ ما نطق به اشعیا فی کتابه قوله علی جبل عال الصعدی یا مبشرة صهیون ارفعی صوتک بقوة یا مبشرة اورشلیم ارفعی لانتحانی قولى لئین یهودا یهوزا الالهات یهوزا السید الرب بقوة یا قتی و ذراعہ تخلم له »

این قول اشعیا در باب . ۴ آیه ۹ کتاب اشعیا است و ترجمه فارسی آن اینست : " ای صهیون که بشارت میدهس بکوه بلند برآی و ای اورشلیم که بشارت میدهی آوازت را با قوت بلند کن انرا بلند کن و مترس و بشهر های یهودا بگو که همان خدای شماست اینک خداوند یهوه با قوت میاید و بازوی وی برایش حکمرانی مینماید اینک اجرت او باوی است و عقوبت وی پیش روی او میاید "

و اما اشعیا یکی از انبیای بنی اسرائیل است و از اکابر بشمار آمده نام او در عبری یشعیا یعنی نجات خداوند . او فرزند آموص و از اواخر سلطنت عزیا تامنسه ابن آحاز نبوت میکرد ه است و معاصر با هوشیع و یوئیل و عاموص نبی بوده است و بطوریکه مذکور است در عهد منسه چهاردهمین پادشاه آل یهودا بواسطه اینکه او را از اعمال زشت و خلاف شریعت سرزنش میکرده است گماشتگانش را بدستگیری او امر کرد و او را

عاقبت در درختی یافته او و درخت را ره نمودند کتاب او -
 دارای ۶۶ باب و بقراردگور خود اشعیان نوشته است و فصول
 آن مشتمل بر مطالب متنوع است قسمتی از آنها شامل بر ملامت
 و سرزنش قوم از تجاوز دستورات شریعتی و پند و نصیحت آنان
 نسبت با طاعت و پیروی حقیقی از یهوه و قسمت دیگر نبوت‌های
 راجع بامور آتیه قوم و مغلوبیت آنان در برابر سلاطین آشور
 و نیز قلبه کورس شاهنشاه ایران و نجات اسرائیل از اسارت و
 از همه عنایم تر و مهمتر نبوت‌های است که درباره رسیدن روز
 داوری و مجازات شریران و تبدیل آلات و ادوات جنگ
 با سبب کار و ایجاد صلح و سلام و نزول شریعت و کلام الهی
 از صهیون و اورشلیم و سایر نبوت‌های مهمه او که اکنون پس از
 گذشتن متجاوز از ده هزار سال که مصداق آنها ظاهر گردیده
 عظمت مقام و اهمیت کلامش آشکار گردیده است.

صفحه ۱۷۰ - «امروز جمع عکلا نمودار مدینه بزرگی از آسمان نازل شده و صهیون از ظهور حق متبرک و سرور»

این بیان مبارک اشاره به مندرجات باب ۲۱ از مکاشفات
 یوحنا است که میفرماید: " و دیدم اسمانی جدید و زمینی
 جدید چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و در یاد دیگر

نمی باشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب
 خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی گه
 برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم
 که میگفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن -
 خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود خود خدا با
 ایشان خدای ایشان خواهد بود "

ویر در صفحه ۱۷۰ - «امروز اورشلیم بیبارت جدید فائز چه که مقام مجتبر سر و آزاد ایتاده»

این بیان مبارک اشاره به باب ۹ از کتاب اشعیا ایه ۱۰ -
 که در نسخه عربی آن چنین مندرج است:

" فیصرف الشعب کله افرایم و ساکنان السامرة القائلون بکبریا
 و بعدا مته قلب قد هبط اللبن قتیلی بحجارة منحوته قطع الجمیز
 فنتخلفه هارر " در نسخه ترجمه فارسی کتاب صزبور
 چنین معنی شده است: (و تمامی قوم خواهند دانست
 یعنی افرایم و ساکنان سامره که از فرور و تکبر دل خود میگویند
 خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود
 چوبهای افراغ درهم شکست اما سرو آزاد بجای آنها
 بیگداریم . "

صفحه ۱۷۱ - «عاموس میفرماید «إِنَّ الرَّبَّ يُزْجِرُ مِنْ صَبْيُونَ وَيَأْتِي صَوْتُهُ

بِئِنْ أورشليم فتفتح مراعی الرعاة و ییس رأس الکریل»

ترجمه این گفته عاموس نبی بفارسی درباب اول از کتاب
اوچنین است ؛
" پس گفت خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اور^{شلم}
بلند میکند و مرتعهای شبانان ماتم میگیرند و قله کرم^س
خشک میگردد "

عاموس یعنی یار و او از انبیای بنی اسرائیل است او شخصی
بود چوپان و ساکن در قصبه تقوع از طرف خداوند برای -
نبوت معین گردید و در سال ۷۵۰ قبل از مسیح در ایام
سلطنت یربعام دوم پادشاه اسرائیل در بیت ایل نبوت -
مینموده و معاصر با هوشع و یوئیل نبی بوده است و چون بیشتر
اوقات ده سبط ال اسرائیل را طرف خطابات خود قرار داده
و آنها را از اعمال زشت و منافی شریعت سرزنش و ملامت مینمود
لذا گفتار او هرگاه صان گران آمده امصیای کاهن اورا تهدید
نموده و خواست او را از بیت ایل اخراج نماید کتابش دارای
نه باب و حاوی بشارات راجع بلقاء الله و متضمن کلمات تسلی
بخش درباره آتیه بنی اسرائیل میباشد .

از جمله بشارات مزبور مندرجات باب ۴ از کتاب او است که
در لوح مبارک عربی آنرا ذکر میفرمایند قوله (فاستعد للقاء
الهک یا اسرائیل الخ) که ترجمه فارسی باب مزبور

چنین است ؛
" پس ای اسرائیل خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود
ملاقات نمائی زیرا اینک آنکه کوهها را ساخته و باد را آفریده
است و انسانرا از فکرهای خودش اطلاع میدهد و فجر را بتار^{یکی}
مبدل میسازد و بر بلندیهای زمین میخرامد بیهوه خدای -
لشکرها اسم او میباشد "

صفحه ۱۷۲ « اشعیا میفرماید لیسئو الرب و صده فی ذلک الیوم »

در باب ۲ کتاب اشعیا است که میفرماید (و در آنروز خداوند
به تنهایی متعال خواهد بود)

ایضاً در همین صفحه « و در عظمت ظهور میفرماید ادخل الی الصخرة و
اخبثی فی التراب من امام هیبة الرب و من بهاء عظمة »

در باب ۲ کتاب اشعیا است که میفرماید (بصخره داخل شو
و خویشتن را در خاک پنهان کن از ترس خداوند و از کبریای
حلال او)

و ایضاً در همین صفحه و در مقام دیگر میفرماید « تفرح البرية و الارض الیابسة و تمتج اقفر
و یربیر کالنخس بزهر از باران و تمتج استهبا جا و یرغم یدفع الیه مجد لبناں بها کرمل
و شارون نم یردن مجد الرب بهاء الیها »

در باب ۳۵ کتاب اشعیا است که میفرماید (بیابان وزمین خشک شادمان خواهد شد و صحر ابوجد آمده مثل گل سرخ خواهد شکفت شکوفه بسیار نموده باشد مانی و ترفنم شادی خواهد کرد شوکت لبنان و زیبائی کرمل و شارون بان عطا خواهد شد جلال یهوه و زیبائی خدای مارا مشاهده خواهند نمود)

در صفحه ۱۷۳ - « همچنین میفرماید قولوا الخائفی القلوب تشدوا لاتی فوا بهوا الکلم

در فصل ۳۵ کتاب اشعیا است که میفرماید : (بدلهای خائف بگوئید قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام میاید

در صفحه ۱۷۴ - « باری در کلمات حضرت روح معانی لا تخصی مستور... »

مجموعه تعلیمات و مواعظ حضرت مسیح پس از زمانی که از شهادت آنحضرت گذشته بود بوسیله حواریین و تلامذ ^ه جمع آوری گردید که امروز بنام انجیل یعنی بشارت مورد استفا حضرت مسیحی است. در ایام حیات آنحضرت فقط حواریین وعدهئی از شاگردان که در حضور مسیح بسر میبردند از مواعظ روحانی آنحضرت که شنیده بودند آگاه و سایرین ابلاغ مینمودند و تا مدتی جز کتب عهد عتیق کتاب و رسالهئی

در دست نبود و پس از شهادت هم رسولان در هر محل شفاها و اگر میسر نبود کتبا ابلاغ بشارت را مینمودند که امروز بعضی از رسائل آنان ضمیمه کتب مقدسه گردیده است و چون بتدریج امر مسیح توسعه یافت و آگاهی مومنین بر شرح حیات و مواعظ آنحضرت لازم بود لذا عدهئی از حواریین و شاگردان بنوشتن خاطرات خود که از ایام آنحضرت در نظر داشتند پرداخته و کتب و رسائل متعددی بوجود آمد که از بین آنها چهار انجیل و بیست و سه رساله محفوظ و از طرف مجامع مسیحیان معتبر شناخته شده است .

چهار انجیل عبارت از انجیل متی انجیل مرقس انجیل لوقا انجیل یوحنا میباشد

در انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۱۲ و ۱۳ چنین مذکور است : " ان لی امورا کثیرة ایضاً قول لکم ولیکن لا تستطیعون ان تحتطوا الان و اما متی جاء ذاک روح الحق فیهویرشدکم الی جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل بکلما یسمع یتکلم به و یخبرکم بامور آتیه "

یعنی همچنین مرا امور بسیاری است که بشما بگویم ولی الان طاقت تحمل آنرا ندارید اما زمانیکه آمد روح حق و راستی پس اوشما را ارشاد میکند بجمیع حق و راستی زیرا او از پیش



عالی پاشا صدر اعظم عثمانی

(۳۱۴)

خود تکلم نمیکند بلکه هر چه که میشوند تکلم میکند و شمارا —
 بوقایح واموری که در آتیه رخ خواهد داد آگاه میسازد"
 یوحنا نویسنده این انجیل از حواریین و برادر یعقوب کبیر
 است که بشهادت رسید و او این مجموعه را در اواخر ایام حیات
 خود بسن پیری در شهر افسس برشته تحریر در آورده و بقرار
 مذکور آخرین انجیلی است که بطور تفصیل از حوادث ایام
 حیات و تعالیم و بشارات مسیح نوشته شده یوحنا از هممه
 حواریین سالخورده تر و بسن قریب نود سال رسید بنا بر این
 تاریخ تحریر انجیل او را در اواخر قرن اول مسیحی دانسته اند

صفحه ۱۷۵ - «لوح رئیس»

لوح رئیس از قلم مبارک حضرت بهاء الله در اواخر ایام —
 توقف آنحضرت در اردنه یعنی سال ۱۲۸۵ بلسان عربی
 بعنوان عالی پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز پادشاه
 عثمانی نازل گشته است و او را آن لوح به (یار رئیس) —
 خطاب میفرمایند لذا معروف بلوح رئیس گشت.
 در لوح مزبور خطاب با او میفرمایند: " یار رئیس اسمع نداء
 ولا الله الملك المهيم القيوم انه ينادي بين الارض والسما
 ويدعوا الخلق الى المنظر الابهي ولا يمنعه قباعك ولا يباح

من في حولك ولا جنود العالمين يارئيس قدارت كبت
ماينوح به محمد رسول الله في الجنة العليا وعزتك الدنيا
بحيث اعرضت عن الوجه الذي بنوره استضاء الملاء الاعلى
سوف تجد نفسك في خسران مبين

وهمچنين پس از آنکه حضرت بهاء الله و همراهان طابق فرما
صادر از دربار عثمانی که عالی پاشا صدراعظم سبب آن بود
در زندان عکا استقرار یافتند و با نهایت شدت و سختی دستور
حبس و مراقبت صادر نمودند لوح دیگری بلسان فارسی
بمعنواں اوتازل شد که در ابتدای آن چنین میفرماید :
” قلم اعلى میفرماید ای نفسیکه خود را اعلى الناس دیده
و غلام الهی را که چشم ملاء اعلى با و روشن و منیر است ادنی
العباد شمرده ای غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته
و نخواهد داشت چه که لزال هر یک از مظاهر رحمانیه
و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بحرصه فانی برای احیای
اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند امثال تو آن
نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیات
احدیه بوده از اهل فساد دانسته اند و مقصر شمرده اند
در این لوح مبارک با بیان رقت انگیزی مراتب مثالومیت و صدما
وارد بر همراهان را توضیح و تبیین فرموده اند و بی اعتباری



فواد پاشا وزیر خارجه عثمانی

(۳۱۶)

مقامات ظاهره را در ضمن امثال و حکایت خیمه شب بازی
مجسم و مسموم فرموده و با عبارات صریح و روشن اوضاع خسران
مآل آن امپراطوری عظیم و نزول قهر و غضب الهی را بر -
ساکنین آن سرزمین پیشگوئی و نبوت فرمودند . عاقبت آنچه
که در حق او از قلم اعلی نازل شده بود تحقق یافت . عالی
پاشا چند سال بعد از عزل فواد پاشا از مقام و منصب خود -
معزول و به نکبت شدیدی مبتلا گشته و عاقبت در سال ۱۲۸۸
هجری مطابق با سال ۱۸۷۱ میلادی از اینجهان در گذشت
و سلطان عبدالعزیز در سال ۱۲۹۳ از سلطنت خلع و محبوس
گردید و پس از چندی در حبس بقتل رسید . و در اثر انقلابات
داخلی ایالات و ولایات مهم آن امپراطوری تدریجا از آن مجزا
شده و هر قسمت تشکیل کشور جداگانه دادند و جانشینان
او نیز هر یک بوضع د چهار همان سرنوشت او گشته از سلطنت
مخلوع و بنقاط دور دست تبعید شدند تا آنکه بواسطه
حدوث جنگ بین الطلی اول و نهضت کمال اتاتورک یکباره
اوضاع امپراطوری عثمانی متغیر و منقلب گشته در سال ۱۹۲۲
سلطنت بجمهوری مبدل گردید و پس از مدت قلیلی در سال
۱۹۲۴ موضوع خلافت نیز بکلی ملغی گردیده تمام افراد -
خاندان سلطنتی آل عثمان را از مملکت خارج نمودند .

(شرح وتفصیل شأن نزول این لوح مبارک در کتاب خطابات

قلم اعلیٰ مذکور است صفحه ۱۷۴ - «لوح فواد»

لوح فواد از قلم مبارک حضرت بهاء الله بافتخار جناب
 شیخ کاظم سمندر علیه بهاء الله نازل گردیده که ابتدای آن
 حروف اول اسم کی ظ مذکور است و باینجهت لوح فواد
 نامیده شده که مضامین آن لوح اضع اعلیٰ در باره سوء
 عاقبت و بیچارگی و ذلت فواد پاشا وزیر امور خارجه دولت
 امپراطوری عثمانی است که چگونه پس از معزول شدن به
 پاریس رفت و بعد از آن بدی مبتلا گردیده در آنجا
 فوت نمود و همچنین شمه بی در باره عزل و ذلت عالی پاشا
 و سلطان عبدالعزیز نبوت فرموده انداراتی میفرمایند .
 فواد پاشا **وعالی پاشا** هر دو از وزیرای مقرب سلطان -
 عبدالعزیز بودند که هر کدام بنوبه گاهی مقام صدارت و گاهی
 مقام وزارت خارجه را احراز مینمودند و حکم تبعید آنحضرت
 از اسلامبول بادرنه و از آنجا به عکا در زمان تصدی این دو
 نفر صادر و اجرا گردید لذا لوح رئیس عربی در ادرنه هنگام
 حرکت در عرض راه بعنوان عالی پاشا و لوح فواد در اوائل
 ورود بسجن عکا عز نزول یافته است

در آن لوح مبارك چنين ميفرمايند :
 " اعلم ان الذين حكموا علينا قد اخذهم الله كبيرهم -
 (فواد پاشا) بقدرة وسلطان فلما رأى العتق
 فر إلى باريس وتمسك بالحكماء قال هل من عاصم ضرب
 على قمه وقيل لات حين مناصي فلما التفت إلى ملائكة القهر
 كاد ان ينعدم من الخوف سوف نعزل الذي مثله (عالي
 پاشا) وفاخذ اميرهم (سلطان عبدالعزیز) الذي
 يحكم على البلاد وانا العزيزالمختار "

فواد پاشا در سال ۱۸۶۸ مطابق با ۱۲۸۶ هجری از شغلش
 معزول و بپاریس فرستاده شد و در شهر نیس فوت نمود .
 بطوریکه جناب سمندر مخاطب لوح مبارك فواد در رساله
 تاریخی خود مرقوم فرموده اند تاریخ وصول این لوح مبارك
 که بوسیله جناب حاج شاه محمد امین از عکا واصل گردید
 اوائل سال ۱۲۸۷ میباشد . عاقبت آنچه که در این لوح
 مبارك درباره سوء عاقبت عالی پاشا و سلطان عبدالعزیز
 فرمودند بزودی تحقق یافت . عالی پاشا چند سال
 بعد از مقام و منصب خود معزول و به نکبت شدیدی مبتلا و عا^{قت}
 در سال ۱۲۸۸ قمری مطابق با سال ۱۸۷۱ میلادی از -
 اینجهان رخت برکشید و سلطان عبدالعزیز در سال

۱۲۹۳ از سلطنت خلع و محبوس گردیده پس از چندی در
 حبس بقتل رسید ه چراغ عمر و قدرت او و اطرافیانش یکباره
 خاموش و فراموش گردید .
 " شرح نزول این لوح مبارك در کتاب خطابات قلم اعلی
 به تفصیلی مذکور است "

صفحه ۱۷۵ - « ارض طاء »

بیان مبارك در باره شهر طهران پایتخت ایران است
 که محل تولد جمال مبارك جل شانہ میباشد بطوریکه در کتاب
 تاریخ طهران تالیف آقای عبدالعزیز جواهر کلام ذکر
 شده شهر طهران از قراء معروفی بوده است و در قرن
 سوم هجری دو قریه بنام طهران (باطناء مؤلف) معروف
 بودند یکی طهران اصفهان و دیگری طهران ری . و طهران
 ری مشهورتر از دیگری بوده است نام قریه طهران ری تا
 پیش از سال ۲۶۱ که تاریخ وفات ابو عبد الله محمد بن حماد
 طهرانی رازی محدث باشد در کتب مورخین معروف نبوده
 است و فقط يك قریه گمنامی برای این قسمت مهم که بنام
 ام البلاد و شیخ البلاد و دار الضرب وری اسلامی مینامیدند
 بوده و ارزش تاریخی

نداشته و تدریجاً انقلابات و حوادثی در آن رخ داده تا در قرن دهم هجری مورد توجه و عنایت شاه طهماسب صفوی قرار گرفته و برای این قریه بارونی محکم ساخت لذا آنرا به یکصد و چهارده برج بشماره سورهای قرآن تقسیم کرده وزیر هریزی سورهای قرآن را دستور داد دفن نمودند و از این بیعد شهری گردید که محل توقف شاه — طهماسب و شاه عباس کبیر و سایر سلاطین صفویه قرار گرفته و عاقبت در زمان قاجاریه ابتدای سلطنت اقامحمد خان پایتخت سلاطین آل قاجار قرار گرفته شهرت خاصی پیدا نمود حضرت اعلی در اثار مبارکه این شهر را ارض الطاء و ارض البهاء نامیده اند که اشاره بنام مبارک حضرت بهاء الله است .

در کتاب مستطاب اقدس درباره طهران این آیات مبارکه نازل گردیده است :

” یا ارض الطاء لا تحزنی من شئ قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لویشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله التي تفرقت من الذئاب انه یواجبه اهل البهاء بالفرح و الانبساط الا انه من جوهر الخلق — لذی الحق علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الأمر

فی کل حین افرحی بما جعلک الله افق النور بما ولد فیک مطلع الظهور و سمیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرقت السموات و الارضون سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور الناس ان ربک لهو الحلیم المحیط الهممنی بفضل ربک انه لا تنقطع عنک لحظات الأ لطاف سوف — یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع ”

و همچنین در لوح مبارک که در صفحه ۱۳۵ — الواح ضمیمه کتاب مستطاب اقدس است چنین نازل گشته است :

” یا ایها الناظر الی التوجه اذا رأیت سواد مدینتی قف و قل یا ارض الطاء قد جعلتک من شطر السجن بنیاء اللیة المهیمن القیوم قل یا ام العالم و مطلع النوریین الام ابشر بعنایة ربک و اکبر علیک من قبل الحق علام الغیوب اشهد فیک ظمیر الاسم المکنون و الخیب المکنون و یک لاح سر ماکان و ما یكون . یا ارض الطاء یدکرک مولی الاسماء فی مقامه المعمود قد کنت مشرق امر الله و مطلع الوحی و مظهر الاسم الاعنام الذی به اضطربت الأفتدة و القلوب کم من مظلوم استشهد فیک فی سبیل الله و کم من مظلومة دفنت فیک بظلم ناج به عباد مکرمون ”

و نیز در لوح دنیا میفرمایند: "در کتاب اقدس در ذکر
 ارض طاء نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیان است"
 و نیز این لوح مبارک خطاب بطهران نازل شده است:
 "یا ارض الطاء یابد آرزوهای را که مقررش بودی و انوارش
 از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مطمئنه که
 به حبت جان دادند و روان ایشان نمودند طوبی از برای
 تو و از برای نفوسیکه در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف مقصود
 را از تو بیابد در تو پیدا آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد
 آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمایم
 که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص الهی
 از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمایم تو را و مثال مومان
 که در تو مستورند انا نذکر اختی اظهارا لعنایتی و ابرازاً
 لوفائی بمظلومیت کبری بحق راجع شد ما اطالع بذلك
 الا علمي المحيط ای ارض طاء حال هم از فضل الهی
 محل و مقردستان حقی طوبی لهم ولذین هاجروا الیک
 فی سبیل الله مالک هذا الیوم البدیع طوبی از برای نفوسیکه
 بذکر و ثنای حق ناطقند و بخدمت امرش مشغول ایشانند
 آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند امیر المؤمنین علیه بهائی
 در وصفشان فرموده طوباهم افضل من طوبانا قد نطق —

بالصدق و انا من الشاهدین اگرچه حال این مقامات
 مستور است ولیکن ید قدرت الهیه مانع را بر دارد و ظاهر
 فرماید آنچه را که سبب و علت روشنی چشم عالم است شکر
 نمائید حق جل جلاله را که باین عنایت بدیعه فائز شدید
 و بطراز بیان رحمن مزین قدر و وقت را بداند و با آنچه
 سزاوار است تمسک نمائید انه لهو الناصح المشفق العلیم.
 البهاء علیکم من لدی الله العلیم الخبیر"
 و اما درباره اینکه کلمه طهران با (طاء) یا (تا) نوشته
 شود نویسنده کتاب مزبور تحقیقاتی بشرح ذیل نموده و با
 شواهد تاریخی مدلل داشته است که با (طاء) صحیح
 است نه (تا)
 در صفحه سوم تاریخ طهران مؤلف مزبور چنین مینگارد:
 "صنیع الدوله در صفحه ۵۰۹ و ۵۱۰ جلد ثانی مرات —
 البلدان راجع به تلفظ (تهران) با تا (منقوط یا طهران)
 با طاء مؤلف و دیگران در مجله گاه و غیره تحقیقاتی کرده اند
 و رأی بیشترین مخصوصاً صنیع الدوله و اعتقاد السلطنه
 و معتمد الدوله بر آنست که درست با (تا) منقوط خوانده
 شود زیرا که ضبط آن با تا منقوط در کتاب اثار البلاد زکریا
 محمود قزوینی آمد و اینکه آنرا بعد از (بیهق) که در ردیف

باء است تبریز را نوشته و بعد از تبریز طهران را با تاء منقوط نگاشته . باز هم معتمد الدوله نگاشته در معجم البلدان نیز به (تاء) منقوط متوجه شده و وجه تسمیه آنرا باین نحو معین کرده است که چون اهل آنجا در وقتیکه دشمن برای آنها میرسید زیر زمین پنهان میشدند از اینجهت باین اسم موسوم شده است که ته ران یعنی زیر زمین میرفتند چون — کتابی از معجم البلدان و آثار البلاد معتبرترینی باشد دیگر لازم نیست بخود (صنیع الدوله) زحمت بدهد و سایر کتب رجوع کنید بخصوص کتاب شما فارسی است و تاء منقوط هم در فارسی استعمال شده است . ”

ضبط کلمه (طهران) با طاء مؤلف صحیح و درست است نه با ” تاء ” منقوط

بنابر نگارنده (نویسنده تاریخ طهران) تحقیقات دانشمندان نامی مذکور نسبت به تلفظ طهران با تاء منقوط با دلائلی که بیان نموده اند درست نمی باشد .

۱- ضبط کلمه با طاء یا تاء یا زال و مانند آنها بزبان عربی که در زبان فارسی آنها بیات یاس یا ز خوانده میشود و از مخرج اضلی عربی ادان میشود بنا بر قواعدی که لغت شناسان — عرب برای ضبط لغات میبگذارند دلیل بردرستی آن در زبان

ادبی فارسی نخواهد شد زیرا که قواعد معنوی ضبط کلمات ولو اینکه اعجمی باشند اجازه در تصرف بضبط اصلی آنها در نگارشات فارسی ولخت بیگانه نمیدهد و تنها در تلفظ — روا میداند که موافق مخرج حروف آن لغت تلفظ شود بنا بر این کلمه طهران که ضبط قدیمی آن در عربی با طاء — مؤلف است باید در نگارشات علمی و ادبی زبان فارسی و غیره همانطور با طاء مؤلف و صحیح ضبط شود اگرچه در تلفظ ناگزیر با تاء منقوط تادیه میگردد با این وصف پاسخ مزبور مرحوم فرهاد میرزا معتمد الدوله به صنیع الدوله در خصوص نگاشتن کلمه طهران با تاء منقوط یا طهران با طاء مؤلف (دیگر لازم نیست بخود زحمت بدید الخ) کاملا بی مورد خواهد بود و دلیل علمی بر مقصود نمیتوان شمرد .

۲- ضبط صحیح و قدیمی این کلمه اعم است از اینکه طهران اصفهان — یا طهران ری باشد . و کلیه منسوبان بان با طاء مؤلف آمده است نه با تاء منقوط زیرا که سمعانی در — کتاب الأنساب که در حدود سال ۵۵۵ با تمام رسید همینویسد (طهرانی نسبت به طهران است) (طهران قریة فی الری) و آن معروفتر از طهران اصفهان است و از آنجا ابو عبد الله محمد بن حماد طهرانی رازی بیرون آمده است

ومرگ اودرزمین شام بسال ۲۶۱ بوده است وهمچنین ابوزید احمد بن سهل بلخی در فارسنامه خود که در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم هجری با تمام رشیده در فصل گور بهای فارس مینگارد (همه حیویمهای انجا بغایت نیکوست خاصه انارگی مانند (نار طهرانی) ونیز ابو بکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی در صفحه ۲۹۲ راحة الصدوق نام طهران را با طاء مؤلف آورده است . محمد بن حسن بن اسفندیار در تاریخ طبرستان که در حدود سال ۶۱۳ تألیف شده است در ضمن جنگهای افراسیاب و منوچهر مینویسد : (افراسیاب در انجا که طهران ودولاب است رخت افکند) یاقوت نیز طهران را با طاء مؤلف ضبط کرده است ولی گفتار وی (لفظ عجمی است وعجم آنرا به تاء منقوط تلفظ مینماید) باشتباه انداخته و گمان برده اند که ضبط ادبی آن هم رواست که با تاء منقوطه باشد .

۳- ضبط زکریا بن محمود قزوینی مؤلف اثار البلاد طهران را با تاء منقوطه دلیل بر سخن ایشان نمیشود زیرا که قزوینی کتاب خود را در سال ۶۶۴ - یا ۶۷۴ تألیف کرده ومولفین مذکور بسیاری براوسبقت دارند وگفتار آنان بیشتر سندیت دارد .

۴- گذشته از ضبط کلمه طهران ری با طاء مؤلف در - کتابهای مزبور طهران اصفهان وهمگی منسوبین بطهران ری واصفهان با طاء مؤلف نیز آمده است واز نسبت صحیح محمد بن حماد طهرانی متوفی بسال ۲۶۱ در عسقلان شام بطور یقین میدانیم که تلفظ وضبط درست کلمه طهران از قرن سوم هجری تا اواخر قرن هفتم هجری که پایه واساس شناسائی ضبط وتلفظ این کلمه در قرون بعد خواهد شد با طاء مؤلف است نه با تاء منقوطه

۵- در تالیفات علمای متأخرین وبعد از قرن ششم هجری هم تا قرن سیزده هجری کلمه طهران با طاء مؤلف نه با تاء منقوط آمده است . چنانکه در تاریخ رشید الدین فضل الله (جامع التواریخ) در ضمن حوادث سال ۶۸۳ طهران را با طاء مؤلف ذکر کرده است ونیز مجد الدین محمد حسین اصفهانی در کتاب زینت المجالس وحاج زین العابدین تمکین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه نام طهران را با طاء مؤلف ثبت نموده اند .

با این وصف ضبط کلمه طهران با تاء منقوطه در کتاب اثار البلاد قزوینی ونزهة القلوب مستوفی وتذکره هفت اقلیم رازی بامد اراک قدیمه سمعانی وبلخی وراوندی وابن اسفندیار

ویا قوت و ضبط علمای متاخرین که با طاء مؤلف نگاشته اند
برابری نخواهد نمود و درست آنست که با طاء مؤلف
تلفظ و تحریر گردد .

و بطوریکه ذکر شد نخستین کسیکه نام طهران را در کتب
عورخین و جغرافی شناسان اسلام معرفی کرده است ابو
عبد الله محمد بن حماد طهرانی رازی محدث معروف -
متوفی در سال ۲۶۱ هجری در عسقلان و سرزمین شام
بوده است و معلوم میشود در قرن سوم هجری تا آغاز قرن
هفتم و پایان جمله مغول آباد بوده است ولی عمر آنرا باید
قبل از سال ۲۶۱ هجری دانست منتهی مانند سایر قراة بیست
ووستی و دولا ب و محمدیه و کلین و رامین آباد و دایر بود
ولی نامی در تاریخ نداشته است .

را از جمله علمائی که نام طهران و ابن حماد را معرفی نموده
یا قوت حموی در معجم الادباء و همچنین در معجم البلدان -
است که معلوم میشود طهران تا پایان قرن هفتم و هجوم
مغول آباد بوده است و همچنین اسمعانی در کتاب الانساب
که میگوید طهرانی نسبت به طهران است و طهران قریه ایست
در ری و آن مشهورتر از طهران اصفهان است و از آنجا ابو
عبد الله محمد بن حماد طهرانی رازی بیرون آمده است

و مرگ او در عسقلان در زمین شام بسال ۲۶۱ بوده است
و نیز در رساله مزبور درباره بوجود آمدن آبادی و عمارات در
شهر طهران به نقل از تذکره هفت اقلیم چنین مینگارد :

" طهران از زمان فرمان فرمائی شاه طهماسب بیزینت بارو و
هزاران اسواق مجلل گردید و سمت شهریت پذیرفت "

و همچنین نقل از کتاب جنة النعیم در تاریخ عبد العظیم
مذکور است :

" شاه طهماسب که پایتخت و مرکز سلطنت او قزوین بود گاهی
برای زیارت مرقد جدش امامزاده حمزه و همچنین حضرت
عبد العظیم در ری میآمد و چون طهران و مهران که دو قریه
در دامنه شمالی کوه شمیران شکارگاه خوشی بود برای همین
نکته چندین بار در این محل اقامت مینمود و در نتیجه همین
توجه شهریاری یساختن حصار و باروی برای طهران فرمان
داد و فی الحقیقه شالوده آبادانی این شهر بر حسب دستور
شاه طهماسب مذکور ریخته گردید . "

و نیز در همین رساله مذکور است : " اولین بنائی گوه
در طهران بدستور شاه طهماسب اول صفوی بسال ۹۶۸ دایر
کردند یکصد و چهارده برج است مطابق شماره سوره های قرآن
مجید زیر برجی سوره ثی از آنها دفن کردند اندازه دور باروی

باروی چنانکه مجد الدین در دبستان السیاحه ذکر نموده تقریباً یک فرسخ است و برای شهر چهار دروازه بنا نموده اند
 ۱- دروازه حضرت عبدالمعظم ۲- دروازه شمیرانات
 ۳- دروازه قزوین ۴- دروازه دولا ب .

صفحه ۱۷۸- « و همچنین نقطه اولی میفرماید بچشم او او را ببینید و اگر چشم غیر ملاحظه کنید برگزیده شناسائی و آگاهی فائز نشوید »

این بیان مبارک حضرت اعلی در توفیق خطاب بجناب وحید است که میفرماید (ای ایاکم فانظروا الیه بعینیه فمن ینظر الیه بعین سواه لن یعرفه ابداً)

صفحه ۱۷۹- « و همچنین میفرماید درین اول ذلك الامر الی قبل ان یکمل تسبیح کینونات الخلق لم تنظر وان کل ما قدر آیت من النطفة الی ما کسوناه لکما ثم اصبه حتی تشهد خلق الآخر قل قبارک الله حسن الخالقین »

این بیان مبارک در توفیق خطاب بجناب ملا عبد الکریم قزوینی است و بعد از جمله احسن الخالقین میفرماید :
 " و اشهد ان فرق القائم والقیوم عد تسعة ذلك ما یکملن فی مقاهد هنّ ذلك فرق بین کل اعظم وعظیم ومثله فی کتاب

حفیظ ذلك ذکر الله من قبل حین الی بعد حین .
 بیانات مبارکه در این توفیق منیع تمسیر بظهور مبارک حضرت بهاء الله در سنه تسع است که او را بالطافت و صراحت تبیان بفرق قائم و قیوم واعظام وعظیم که عدد ۹ است متوجه میفرمایند .

و اما شرح حال جناب ملا عبد الکریم قزوینی که بمیرزا احمد کاتب نیز معروف بوده اجمالاً از این قرار است جناب ایشان از اهل قزوین و بواسطه جناب ملا محمد معلم نوری فائز بایمان گردید و از شدت اشتیاق پیاده رو بشیراز نهاد و بزیارت حضرت نقطه اولی ناگل گشته و بواسطه خوبی خط در آنجا بکتابت مشغول شد و هنگامیکه انحضرت در اصفهان اقامت داشتند او نیز حسب الامر بنوشتن اثار و آیات پرداخته و برای اینکه از سر دشمنان محفوظ بماند بنام میرزا احمد خواندند و چون در واقعه شهادت شهیدای سبعة مأمورین دولتی در صدر دستگیری او برآمدند بدستور حضرت بهاء الله بقم و کرمانشاه متناوباً در سیرو حرکت بود و بجمع و تحریر اثار و آیات مشغول بود و بلقب کاتب مشهور گردید و بطوریکه جناب نبیل زندی در تاریخ خود مینویسند در ایام عزیمت حضرت بهاء الله بعبات ایشان و جناب ملا عبد الکریم

در آنجا بزیارت آنحضرت نائل و بآنهامر فرمودند بطهران
بروند لذا هردو بطهران آمدند جناب نبیل بزرگ رفت
و جناب ملا عبد الکریم در طهران استقرار یافت جناب نبیل
بعد از دو ماه مراجعت نمود و با او در کار و انسراعی بیرون —
در روزه نویسر برد و جناب ملا عبد الکریم بنوشتن کتاب بیان
فارسی و کتاب دلائل سبع مشغول بود و دو نسخه از دلائل
سبعه را بوسیله جناب نبیل برای مستوفی الممالک و میرزا سید
علی مجد الاشراف فرستاد مستوفی الممالک از خواندن
آن کتاب مؤمن گردید ولی مجد الاشراف از ایمان بی بهره
و نصیب گردید .

جناب ملا عبد الکریم موقعیکه صندوق محتوی جسد مطهر
حضرت اعلی و میرزا محمد علی انیس که بسمی و کوشش حاج
سلیمانخان تبریزی پسریحی خان از کنار خندق تبریز نجات
داده شده و حضرت بهاء اللہ شخصرا برای حمل آن اعزام
فرموده بودند بطهران رسید و بر حسب دستور آنحضرت با
جناب میرزا موسی کلیم آن امانت الهی را در امام زاده حسن
در محل مناسبی مخفی نموده تا بعد ابعمل دیگری انتقال
داده شد جناب ملا عبد الکریم نهایت اخلاص و ارادت را
بمحضربارک حضرت بهاء الله داشته و واسطه تسلیم و ادایع

و هدایای حضرت اعلی بآنحضرت گردید باین معنی گه
حضرت باب قریب چهل روز قبل از آنکه مامورین شاهزاده حمزه
میرزا حشمت الدوله حاکم آذربایجان برای آوردن آنحضرت
بچهریق برسند تمام اوراق و الواح را جمع نموده با قلمدان و
مهر و انگشترهای عقیق در صندوق نهادند آنرا بستند و توقیمی
خطاب بجناب ملا عبد الکریم مرقوم و باکلید صندوق تسلیم
ملا باقر حرف حی فرموده و با او فرمودند این امانات بلید بدست
ملا عبد الکریم برسد و هیچکس از آن اطلاع حاصل ننماید
ملا باقر نیز سریععا عزیمت نموده در قزوین مطلع گردید که —
ملا عبد الکریم در قم توقف دارد لذا فوراً رهسپار قم گردیده
در او اسطه ماه شعبان وارد و خانه او را که در محله باغ پنبه بود
یافته در حضور چند نفر از اصحاب مانند جناب شیخ علی عظیم
و جناب سید اسمعیل زواره ثی و نبیل زرنندی صندوق امانت
و توقیع مبارک را تسلیم ملا عبد الکریم نمود شیخ عظیم از شدت
اشتیاق چندان اصرار و الحاح در گشودن صندوق نمود که
ملا عبد الکریم ناگزیر آنرا باز نموده در مابین اوراق ورق بزرگ
آبی رنگ نازکی یافتند که در نهایت لطافت و پاکیزگی با خط
ریز بصورت هیکل انسانی آیتی مرقوم که حاوی سیصد و شصت
اشتیاق از کلمه بهاء بود و حاضرین از زیارت آن سرور و بی

پس از زیارت همچنان در صندوق نهادن تسلیم ملا عبدالکریم نمودند و او عازم طهران شده و از مضمون توقیع مبارک همینقدر بیان داشت که مامور صندوق را تسلیم حضرت بهاء الله نمایم لذا امانت مبارک را بطهران آورده بحضور آنحضرت تسلیم نمود .

جناب ملا عبدالکریم عاقبت در حادثه تیر خوردن ناصرالدین شاه که در تاریخ ۲۸ ماه شوال از سال ۱۲۶۸ - واقع گردید ایشان و برادرش عبدالحمید نیز دستگیر و بدست توپچیان دادند و آنها او را پاره پاره نمودند در کتاب ناسخ التواریخ ضمن ذکر وقایع آن سال و چگونگی شهادت دستگیر شدگان بابیه درباره شهادت ایشان مینویسد : " ملا عبدالکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند " جناب ملا عبدالکریم از نفوسی است که هوس و حکمت انتخاب میرزایحیی ازل برای وصول توقیعات مبارک حضرت نقطه اولی و شهرت او بنام مرات آگاه بود و حضرت بهاء الله در حق او چنین میفرمایند .

" . مع آنکه این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما الذی سمی باحمد استشهد فی سبیل الله ورجع الی مقر القصوی لاوالآخر الذی سمی

بالکلیم کان موجودا خینئذ بین یدینا" لوح نصیر صفحه ۱۷۴ مجموعه الواح مبارک مقصود از احمد همان جناب ملا عبدالکریم است و چنانچه مذکور شد برای محفوظ ماندن از شر دشمنان بنام احمد نامیده شده و در بین دوستان به میرزا احمد کاتب شهرت یافت و در اکثر الواح نیز بهمین نام یاد شده است .

صفحه ۱۷۹ - « و یحین از اقتدار ظهور ذکر فرموده و قال « حَلَّ لِمَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ »

حَلَّ لِمَنْ يَنْظُرُهُ اللَّهُ أَنْ يَرِدَ مِنْ لَمْ يَلِدْ فَوْقَ الْأَرْضِ أَعْلَى مِنْهُ إِذْ ذَلِكَ خَلَقَ فِي قَبْضَتِهِ وَكُلَّ لَهُ قَانْتُونَ فَانْ لَكُمْ بَعْدَ حِينٍ أَمْرٌ سَتَعْلَمُونَ "

این بیان مبارک حضرت اعلی در توقیع خطاب بجناب ملا باقر حرف حی است .

و این بیان مبارک (فاعرف بالیقین الا قطع والا مرالمثبت الا حتم بانه جل جلاله و عز اعزازه و قدس اقداسه و کبر کبریائه و مجد شئوناته یعرف کل شیئ نفسه بنفسه فمن یقدر ان یعرفه بغیره "

در توقیع منیع خطاب بجناب حاج سید یحیی و حید اکبر است

وایضا در همین توقیع منیع میفرمایند : " ایاک ایاک
ایام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فان ذلك الواحد
خلق عنده وایاک ایاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان
ونیز در همین توقیع میفرمایند : " ولا تنظر الیه الا بعینه -
فان من ينظر الیه بعینه یدرکه والا یحتجب ان اردت الله
ولقاءه فارده وانظر الیه "

همچنین میفرماید اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله راتلاوت -
کنی اعزتر خواهد بود از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که
آنروز آن یک آیه ترانجات می دهد ولی کل بیان نمیدهد
این بیان مبارک در جواب سئوال یکی از حروف حی نازل
شده

ونیز حضرت اعلی در واحد ششم از باب ۶ بیان فارسی است
که میفرمایند :

" قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که
دریوم من یتظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن -
اعظم تراست از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده "

ونیز حضرت بهاء الله در لوح مبارک مندرج در کتاب اقتدار
صفحه ۱۴ - چنین میفرمایند :

" حضرت نقطه یعنی مبشر روح ماسواه فیداه در جواب سئوال

یکی از حروفات حی علیه بهاء الله الابهی در ذکر من -
یتظهره الله جل جلاله وعم نواله وروح الأ مروالخلق فدائه
میفرماید قوله عز ذکره :

" اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزتر خواهد
بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا که آنروز آن یک
آیه ترانجات می دهد ولی کل بیان نمیدهد "

و همچنین در باب ۸ - از واحد پنجم بیان میفرماید :
" قسم بذات اقدس الهی جل وعز که دریوم ظهور من یتظهره الله
اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار
مرتبه بیان را تلاوت کند "

صفحه ۱۸۲ - و همچنین میفرماید : واذ الیوم ظهور من یتظهره الله کل من علی الارض عنده سواء

فمن یحیده نبیا کان نبیا من اول الذی لا اول له الی آخر الذی لا آخر له ... الخ

در کتاب بیان عربی باب ۵ - واحد هفتم چنین میفرماید :
" ثم الناصر حین ظهور الله اذ احضر من نفس ینقطع
عنه العمل الا بما امر ان یاعبادی فاتقون فانه لو یجعمل
ما علی الارض نبیا لیکون انبیاءا عند الله ولیکن لن یجعمل
الا من یشاء والله علام حکیم "

لعل در ظهرو من یظهره الله محتجب نشوند بشئونسی
 دون شئون آیات که اعظم حجج و پراهمین بوده و هست نه
 اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود
 و در حجاب محتجب مانید مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد
 نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشتبه گردید
 دون حب خود را بر نفس خود و گمان کردید که حب او را
 دارید "

صفحه ۱۸۶ - « حضرت یحیی ابن زکریا فرموده آنچه را که بشنید فرموده »

حضرت یحیی فرزند زکریا خادم معبد اورشلیم و مادرش
 الیصایات خواهر مریم مادر عیسی و از نسل ها رون بود
 الیصایات در سن سالخوردگی حاطه شده و یحیی رازائیید
 و عربها او را یوحنا مینامند این طفل چون بحد رشد
 و بلوغ رسید به عبادت و ریاضت مشغول گشت و از قرار معلوم
 در زمره فرقه اسی هایمنی مرتاضین بنی اسرائیل در آمده
 و اینطایفه همیشه در کنار نهر اردن بسر میردند و یکی از
 اعمال آنها غسل و شست و شوی در رودخانه بود و یحیی نیز
 چون بسن سی سالگی رسید بزهد و تقوی و عبادت مشهور
 و از مردم کناره گرفته و تنها در بیابان بسر میرد قوم یهود

صفحه ۱۸۳ « و همچنین میفرماید فَإِنَّ مَثَلَهُ حَبْلٌ ذَكَرَهُ كَيْشُ الشَّمْسِ

در باب ۱۵ - از واحد سابق از کتاب بیان فارسی میفرمایند :
 (. . .) مثل آن هیکل مثل شمس سما است و آیات آن ضیاء
 اوست و مثل گل مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل مرآت است
 که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است " (صفحه ۱۸۴ - و همچنین رد البعض از معروضین میفرماید (چه کسی
 عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه
 حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند)

در باب ۱۵ - از واحد ثالث کتاب مستطاب بیان میفرمایند :
 " کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق
 به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند . . . و انما
 الدلیل ایاته والوجود علی نفسه اذا لفییر یصرف به وهولا یصر
 بدونه سبحان الله عما یصفون "

صفحه ۱۸۵ - « و همچنین امر فرموده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند

لعل در ظهرو من یظهره الله محتجب نشوند بشئونسی دون شان آیات که اعظم حجج و پراهمین بوده و هست

در باب ۸ - از واحد ششم کتاب بیان میفرمایند (. . .) و امر
 شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند

را به توبه از گناهان دعوت نموده و عموم را وعظ و نصیحت مینمود
و آنها را غسل تعمید داده یعنی پاکی از گناهان و بپهارت
و تنزیه و تقدیس باطن و ضمیر پند و اندرز داده و بشارت میداد
که توبه کنید ملکوت خداوند نزدیک است و میگفت بعد از من
کسی میاید که از من توانا تر است و من لایق برداشتن
گفتگوی او نیستم. از اینجهت به یوحنا ی معمدانی معروف
گشت و حضرت عیسی نیز در آنموقع از ناصره آمده بدست
یحیی غسل تعمید یافت.

چون در آن ایام هیروودیس انتپاس فرزند هیروودیس کبیر
از جانب قیصر روم فرمانفرمای فلسطین بود و بخواهر زن خود
هیروودیا که ضمنا زن برادرش نیز بود عشق ورزیده میخواست
اورا بزوجیت خود در آورد و یحیی اورا از اینعمل یعنی ازدواج
دو خواهر که در شریعت موسی حرام است منع شدید نموده
و توبیخ و ملامت کرد لذا هیروودیس اورا گرفته در زندان
افکند و هیروودیا برای قتل او حیلهئی نمود و دختر خود
سالومه را در روز جشن تولد هیروودیس برقص دلپسندی
و داشت و از این راه جلب نظر هیروودیس را کرده و با و تکلیف
کرد که هرچه آرزو دارد بخواهد تا بر آورده شود سالومه
نیز بنا بر اشاره و دستور مادر درخواست نمود که سربحیی

را از بند جدی نموده با و تحویل دهد و هیروودیس ناگزیر
دستور داد یحیی را در زندان سر بریده و آرزوی هیروودیا
بر آورده شد.

در قرآن شریف سوره آل عمران آیه ۳۴ درباره تولد یحیی
چنین نازل گردیده است :

” هِنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ الْمَلَاةُ عَنكَ
وَهُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مَهْدً قَا
بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ”

صفحه ۱۸۹ - « و همچنین میفرماید « لَأَشْكُرَنَّ إِلَيْكَ أَنْ يَا مَرْأَةَ جُودِي عَنْ كُلِّ الْمَرَا
ئِكُلٌ بِالْوَالِدَيْنِ الَّتِي كَيْنَظَرُونِ » انتمی « این خطاب از مصدر حضرت ثاب بنجانب قاسم جواد
مشهور بکربلانی نازل »

جناب حاج سید جواد کربلانی از نواده آقا سید مهدی بحر العلوم
و در کربلا نشو و نما یافته و در جوانی خدمت جناب شیخ احسان
رسیده و در نزد علما و بستگان خود تلمذ نموده و بالاخره محضر
جناب آقا سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه را درک نموده
و به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت و چندین بار بایران
و هندوستان مسافرت نموده در محاضر علمای متعدد آنزمان

حضور یافت و از عقائد و آراء مختلفه عمیقا مطالعه گردید و بواسطه شدت تقوی و پرهیزگاری همه از او تکریم و تعظیم مینمودند در سفری که ببوشهر و شیراز نمود بجهت سابقه آشنائی و دوستی بمنزل جناب حاج سید محمد خال اکبر وارد شد و در شیراز حضرت اعلی رادرسن کودکی زیارت نمود و از شئون و رفتار ممتازه آنحضرت متعیر و منجذب گردید و در سفر بوشهر ایامی که حضرت اعلی بتجارت مشغول بودند مدت ششماه در همان حجره تجارتي بقیض زیارت و مصاحبت آنحضرت ناقل بود و قلبا تعلق و انجذاب حاصل نمود تا زمانیکه ندای آنحضرت بدون ذکر نام بسمع هر دو ورونزدیک رسید و جناب ملاعلی بسطامی ثانی من آمن حسب الامر مأمور ابلاغ امر بدون آنکه نام آنحضرت را مذکور دارد گردیده و برای اعلام بعلمای کربلا وارد آنشهر شد جناب حاج سید جواد رانیز نظر بسابقه دوستی و آشنائی ملاقات و جناب حاج سید جواد بوسیله ایشان از ظهور باب علم الهی آگاه گشته و در حین مصاحبه و مکالمه با جناب بسطامی اصرار و الحاح بر ذکر نام شخص مدعی اینمقام داشت و جناب بسطامی از ذکر اسم مبارک خود داری مینمود تا ناگهان در آشنای

صحبت کلمه شیراز بر لسان جناب بسطامی گذشت و ایشان فوراً بواسطه پاکی ضمیر بمصدر امری برده بر این راز آگاه گشت و خود را حاضر و مهیای سفر شیراز نموده بنام زیارت خانه کعبه و اعمال حج عازم گردید و در هنگام حرکت چون برای ادای مراسم خدا حافظی نزدیکی از مرتاضین هندی که او را بزبان هندی (سوآمی) یعنی مولا و آقا میگفتند صائن معروف و مشهور بود و در ضریح حضرت سید الشهدا ساکن دائمی بود رفت و او را در حال مراقبه دید که باگسی حرف نمیزند لذا مسئلت خود را بر روی کاغذ نوشته نزدش گذاشت و او در حالیکه اشک از دیدگانش میریخت در نیل آن اعدادی چند مرقوم داشت و برای جناب سید کربلا عسی گشودن آن رمزی بود برین بحق خود او در آن حال بسی مشکل مینمود لذا بریام ضریح رفته با توجه و توسل بر او و نیای پرداخت و سپس آن اعداد را بحروف تبدیل نموده ناگهان بانهایت تعجب مشاهده نمود که آن مرد خدا باین سرر الهی واقف گشته و بوسیله آن ارقام نام مبارک و مقام آنحضرت را گنجانیده و نمایان ساخته بود صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ - ۶۳۶۴۰ که بحروف تبدیل گردد میشود (مهدی موجود)

صورت سطر دوم ۰۷۰۳۰۱۰۸۴۰۴۴ ۰۰۲۲
 که بحروف تبدیل گردد میشود (علی محمد رب)
 خلاصه جناب حاجی سید جواد بعنوان حج عازم بوشهر
 و از آنجا بشیراز ورود نموده و بحضور مبارك حضرت اعلی
 تشرف حاصل نموده و مؤمن گردید و مفتخر بعنایات خاص
 آنحضرت بوده و در لوحی که بافتخار این شخص بزرگوار
 است میفرمایند (آن یامرات جودی لا شکون الیک عن کل
 المرایا لانهم بالوانهم الی لینظرون " ایام حضرت بهاء الله
 را نیز درك نموده در بغداد بحضور آنحضرت مشرف ومؤمن
 گردیده با نهایت خضوع و خشوع در محضر مبارك بسر میبرد
 تا پس از حرکت حضرت بهاء الله از اسلامبول با درنه بایران
 آمده و با هر طایفه عی مجالس و موانس گردید و از شدت تقوی
 و پرهیزکاری به سید نور معروف گشت و بقیه عمر آن بزرگوار
 در کرمان گذشت و در منزل جناب میرزا علی رضا خان محلاتی
 رئیس پست آنجا ملقب به اعتضاد الوزاره سکونت داشت و
 در همانجا صعود نموده در کرمان مدفون گردید .
 در لوحی که با مضای خادم است جمال مبارك در باره ایشان
 میفرمایند (. . . بمفتریاتی تمسک جسته اند که انسان
 متحیر است از جمله اسم الله جناب حاج سید جواد کربلائی

علیه بهاء الله الابهی را نسبت بتوقف در این امر و بی
 نمودن بالله انکار داده اند عرایض و مکتوباتی که بخط خود
 نوشته اند و بساحت اقدس ارسال نموده اند موجود است
 بعضی از سمت ارض طاء و بعضی از شطریاء و خاء و جمعی
 مطلقند در یک مکتوب ذکر متوهمین را به تفصیل نموده اند
 از رئیس و غیره "

صفحه ۱۸۹ - جناب حیدر قبل علی

بیان مبارك در باره جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی
 است که از مصلحین مشهور است تولد ایشان در سال ۱۲۵۰
 و پدرشان میرزا حسین نام از تجار اصفهان و از اتباع حاجی محمد
 کریم خان بود و خود ایشان نیز در ایام جوانی با صرار
 پدر خدمت شخصی مزبور پرداخته و پس از چند سال
 بواسطه مشاهداتی از خدمت او منصرف و در راه مجاهد
 و تحقیق قدم برداشته و با هر جمعیتی صاحب نموده و در پی
 گم کرده خود بود تا آنکه در جمع احباب راه یافت و سبب
 مجالست و معاشرت را مفتوح نموده از موانع و مشکلات نیاند
 و مخصوصا صاحب با جناب زین المقربین و مشاهده ثبات
 و استقامت جمعی از بهائیان در هنگام گرفتاری و همچنین

زیارت کتاب مستطاب ایقان که در سال ۱۲۷۸ در جواب
 سئوالات جناب حاج سید محمد خال اکبر نازل شده
 خود ایشان بایران آورده بودند بی اندازه منجذب گردیده
 بسیر و سفر تبلیغی و هدایت ناس پرداخت و در بعضی از نقاط
 دچار اندیت و آزار گردید و در هنگامیکه حضرت بهاء الله در
 ادرنه تشریف داشتند بفوز لقا نائل گردیده حسب الامر
 در اسلامبول سکونت اختیار نمود و پس از آن جهت تبلیغ
 مأمور مصر گشت و در آنجا بسعادت قونسول ایران باجمعی
 دیگر محبوب و گرفتار شد و با هشت نفر دیگر مغلولاً بحبس
 سودان منتقل گردید و پس از مدت سیزده سال که از هنگام
 دستگیری و حبس و نفی ایشان و همراهانشان گذشت بیگناهی
 آنان تدریجاً ثابت شد و آزاد گشته بحضور مبارک تشریف
 حاصل نمود و بعد از سه ماه بحسب الامر عازم ایران گردیده
 بسیر و سفر در شهرها و تبلیغ پرداخت و دچار انواع سختیها
 گردید و در سفری که به یزد نمود با اشاره جناب حاج میرزا
 محمد تقی وکیل الدوله افغان رساله استدلالیه دلایل العرفان
 که دارای مطالب مفیده بر اثبات امر الهی است تالیف نمود
 الواح متعدد از قلم اعلی بافتخار ایشان نازل شده از جمله
 لوح مبارک کلمات فردوسی است. پس از واقعه صعود مبارک

حضرت بهاء الله نیز بر عهد و میثاق الهی ثابت و استوار
 بوده همه جا عظمت مقام مبارک حضرت عبدالبهاء را گوشزد
 نموده و به تمسک و توجه بآنحضرت تاکید و توصیه مینمود و پس
 از تشریف بحضور آنحضرت مأمور مسافرت به بمبئی شده از
 آنجا بایران آمده همواره احبای را از عملیات سیئه ناقضین
 مطلع و به تمسک و تشبث بنذیل مرکز عهد و پیمان الهی
 تشویق و دلالت مینمود از ایران سفری به قفقاز و ترکستان
 نمود و عاقبت بحیفا مشرف و حسب الامر مبارک بواسطه کبر
 سن در ساحت اقدس مجاور گشت و در اواخر ایام حیات بر
 حسب تقاضای جناب خسرو بمان از احبای مخلص پونه
 هندوستان و صدور اجازه مبارک خاطرات و حوادث ایام
 حیات خود را برشته تحریر در آورده در هندوستان بطبع
 رسیده بنام بهجت الصدور انتشار یافت و عاقبت این شخص
 بزرگوار در ماه صفر از سال ۱۳۳۹ مطابق با سال ۱۹۲۰
 میلادی از اینعالم بجهان ملکوت صعود نمود و هیکل مبارک
 حضرت عبدالبهاء ۶ جنازه ایشان را مشایمت فرموده در حیفا
 مدفون گردید.

صفحه ۱۹۵ - «بعد از ورود در عراق بام حضرت پادشاه ایران آید اله

دوماه او از یزد فاصله میرزایحیی وارد شد»

بطوریکه قبلا ذکر شد حضرت بهاء الله در ماه جمادی الثانی
از سال ۱۲۶۹ مطابق با اپریل ۱۸۵۳ در حالیکه جمعی
از عائله و منتسبین همراه بودند ببغداد ورود فرمودند
و تدریجا بابیان که در ایران ساکن و مورد مخاطره شدید واقع
و در عذاب بسر میبردند متوجه عراق عرب گشته در بغداد
سکونت اختیار نمودند و میرزا یحیی ازل که در حادثه رمی شاه
در لباس درویشی کسکول بدست در صفحات شمال ایران
متواری بود پس از دوماه که از ورود حضرت بهاء الله ببغداد
گذشته بود خود را ببغداد رسانیده و مخفی و مستور از انظار
بسر میبرد و چون بیم مخاطره تا اندازه ای مرتفع گردید تدریجا
خود را آشکار و بتحریر و اغوای سید محمد اصفهانی باعث
فتنه و فساد گلی گردید و شرح آن بتفصیل در صفحات قبل ذکر
شده است.

صفحه ۱۹۶ - «میرزا موسی اخوی را میفرستیم بطرف دیگر»

جناب میرزا موسی ملقب به کلیم برادر ابوینی حضرت
بهاء الله و در همه جایار و مددکار آنحضرت بوده است از
سن طفولیت در ظل تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و بمحض
استماع ندای حضرت اعلی بوسیله جناب ملا حسین بشرویه

(۳۴۹)

و آثار مبارکه را توسط جناب ملا محمد معلم نوری بحضور
حضرت بهاء الله ارسال داشت و جناب میرزا موسی نیز در
آنوقت حضور داشت مؤمن گردید و در حضور جمال مبارک بسر
میبرد و شب و روز بخدمت احبب اشتغال داشت و در هنگام ورود
سندوق محتوی جسد مطهر حضرت اعلی بطهران باتفاق جناب
ملا عبد الکریم قزوینی آنرا تحویل گرفته در امامزاده حسن در
محل امنی مخفی نمودند تا بعد از آنجا به محل دیگری منتقل
گردید و در موقع عزیمت جمال مبارک ببغداد ایشان و برادر
دیگر آنحضرت میرزا محمد قلی از راحت و اسایش خود گذشته
و در التزام هیکل مبارک حرکت نمودند و در ایام بغداد حرکت
باسلامه و ادرنه همواره ثابت بر عهد الهی بوده و یحیی را که
سر بمخالفت برداشته بود نصیحت و دلالت مینمود ولی چون
نتیجه حاصل نشد از او کناره گرفت و به همراهی حضرت بهاء الله
در سجن عکا مسجون گردیده و عاقبت بنهایت ثبات و استقامت
در سال — در شهر عکا بملکوت ابهی صعود نموده در آنجا
مدفون گردید

صفحه ۱۹۶ - «بعد این مظلوم دوسنه منقطعاً عن العالم هجرت کرد از بغداد»

مهاجرت حضرت بهاء الله از بغداد در ماه رجب از سال

۱۲۷۰ مطابق با ۱۰ آوریل ۱۸۵۴ میلادی از منزل سلیمان غنام که محل سکونت آنحضرت بود واقع گردید و مدت دو سال تمام این هجرت بطول انجامید . و علت این مسافرت ناگهانی بنحو اجمال آن بود که میرزا یحیی ازل و همسران معدود او دائماً مشغول فتنه و فساد بودند و از دستورات مبارک که همواره انانرا با اصول و مبادی روحانی تعلیمات الهی و رعایت اخلاق و صفات رحمانی میخواندند سرپیچی مینمودند و کار بغض و عناد آنان بجائی رسید که بیم فساد کلی میرفت لذا آنحضرت برای فرونشاندن آتش فتنه و فساد بدون اطلاع احدی تصمیم بر هجرت اختیار فرموده باتفاق یکمفراز دوستان مخلص و قادار ابوالقاسم همدانی بطور — ناگهانی از بغداد خارج و بمحل نامعلومی حرکت فرمودند که بعداً معلوم گردید محل مزبور کوه سرگلو از کوههای — کردستان عثمانی نزدیک بشهر سلیمانیه است .

در کتاب مستطاب ایقان راجع باین هجرت و مشقات وارده چنین میفرمایند .

” این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتن از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال و حمله

در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از ظلم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت قسم بخدا که ایمن مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه ”

اوقات مبارک در آن پناهگاه برآز و نیاز و مناجات بدرگاه رب بی انباز و از کار الهیه میگذشت و کسی در ابتدا از شخصیت آنحضرت آگاه نبود تا بر حسب اتفاق یکی از تقریرات کتبی آنحضرت بدست یکی از مریدان شیخ اسمعیل که از مرشد صوفیه بود افتاده و آنرا نزد شیخ ارائه داد شیخ مزبور باشاگردان خود نزد آنحضرت شتافته شیفته بیانات مبارک گردیدند و بنا بر تقاضای آنها معضلات کتاب فتوحات مکیه تألیف شیخ محی الدین عربی را برای آنها تبیین و تشریح فرمودند و همچنین قصیده فی بردیف قصیده تائیه ابن الفارسی که نزد آنها اهمیت خاصی داشت و گسسی تا آنزمان مانند آن نیاورده بود برشته نظم در آوردند که منتخباتی از ابیات آن بتعداد یکصد و بیست و هفت بیت بنام قصیده غز و رقائیه انتشار یافت و سبب انجذاب اکثر علماء و مشایخ صوفیه و طلاب علوم دینی در آن دیار گردید .

تا در اثر حادثه قتل ابوالقاسم همدانی در بین راه بدست
 مأمورین سرحدی ایران و وصیت او که اموالش را بدرویش—
 محمد ایرانی ساکن سرکلودر سلیمانیه تسلیم نمایند و رسیدن
 این خبر بعائلة مبارکه در بغداد از محل هجرت آنحضرت
 اطلاع یافته و نفر از اصحاب باعراشی تضرع و الحاج عازم
 آنحدود گشته و همیگل مبارک فضلا مراجعت فرمودند در
 تاریخ ۱۲ رجب از سال ۱۲۷۲ مطابق با ۱۹ مارس ۱۸۵۶
 میلادی .

صفحه ۱۹۶- « و میرزا و اب خراسانی که بمیرزا جواد معروف بود

میرزا و اب از مصاریف بابیه خراسان و از اهل شهر ترشیز
 بود حضرت نقطه اولی برای آنکه از شر اعدا محفوظ بماند
 او را تغییر نام داده میرزا جواد خواندند زیرا جواد و
 وهاب هر دو از حیث حروف ابجدی ۱۴ میباشد . در هنگام
 نفی و زندان آنحضرت از شدت اشتیاق غالباً در راه و منزل
 خود را نزدیک رسانده بدرك ملاقات فائز میشد و در
 مدت سجن ماگو در تبریز اقامت نموده از زیارت اثار
 مبارک و ملاقات اصحاب بهره مند میشد و سالها بعد از
 شهادت حضرت اعلی در نهایت ثبوت و استقامت باقی ماند

و فیضی ایمان حضرت بهاء الله نائل گردیده و در بغداد
 در خدمت آنحضرت بسر برده و بر حسب امر و دستور آنحضرت
 بامیرزا یحیی دودوره از کتب و آثار حضرت نقطه اولی
 را در بغداد نوشته و تمام نمودند .

صفحه ۱۹۹- « حسن مازندرانی حامل بیقاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح
 را با صاحبانش ندادند و یکی از اخوتی این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده سپردند

این بیان مبارک راجع به جناب اقامیرزا محمد حسن فرزند
 جناب میرزا زین العابدین عموی حضرت بهاء الله میباشد
 پدر و پسر از مومنین بحمال مبارک بوده اند و جناب میرزا محمد
 حسن بعکا رفته و بحضور مبارک مشرف گشته است ایشان
 اغلب از ارضی اقدس حامل الواحی بوده که برای احبای
 مازندران و طهران نازل میگشته است . در موقع حادثه
 شهادت حضرت فاضل اطهر میرزا مهدی در سجن عکا در آنجا
 حضور داشته و چون غسل بواسطه شدت تمصب از تفسیل
 آن جسد مطهر امتناع نمود ایشان غسل داده است در
 سفر اخیر که مشرف گشت موقع مراجعت تعداد هفتاد
 لوح مبارک بوسیله ایشان بجهت احبا و دوستان ارسال
 فرمودند چون بطهران رسید او را محبوس نمودند و بقریه

تا کور فرستادند و آن الواح را خواهر نامادری آنحضرت که اعراض نموده و به ازل پیوسته بود تصاحب نموده و به صاحبانش تسلیم نگردید و بعد آن الواح مبارکه بدست آمده و معلوم شده است که طرف خطاب قسمتی از الواح مزبور منسوبین بجمال مبارک بوده اند .

اخت مشارالیهها مسماة به سلطان خانم و ازلیها اوراعزیة خوانده اند و او خواهر ابوینی میرزا رضاقلی برادر جمال مبارک بوده است و لوح معروف به (عمه) از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب بمشارالیههاست .

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که در کتاب اقتدارات بطبع رسیده جناب میرزا محمد حسن را (ای پسر عم) خطاب میفرمایند :

" ای پسر عم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و سبقت گرفتی از جمیع ذوالقربی تا آنکه در سجن اعظم بزیارتی قدم فائز شدی این فضل را غنیمت شمر چه که با و معادله نمیکنند آنچه در آسمان و زمین خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازه الهی بوطن راجع شو و بذکر دوست ذاکر باش "

و همچنین در لوح مبارک مریم در ذکر وقایع بغداد که

میفرمایند : " جناب بابا در سنین اولیه با ما بودند و آگاهی دارند انشاء الله روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید "

مقصود جناب میرزا زین العابدین عموی آنحضرت است که پدر جناب میرزا محمد حسن میباشد " و نیز در لوح مبارک که در صفحه ۱۰۱ کتاب اشراقات مندرج است چنین نازل گشته است :

" یکی از منتسبین الذی سقى بمحمد قبل حسن باین الله ارضی آمد و در مراجعت حامل شفتاد لوح بود از برای عبادا بعد از ورود ارضی طاء حبشش نمودند و بعد او را بقریه معلومه (تا کر) فرستادند و در آن محل محمود نمود و آن

الواح را یکی از نساء آن ارضی سرقت نموده نزد اخت که در ارضی طاء ساکن است فرستاد دیگر حق عالم است که آنها را چه کرده با اسم خود یا با اسم میرزا یحیی بمردم داده لصرا او با مانبوده و از این امر آگاه نه "

جناب شیخ تاظم سفندر در رساله تاریخیه خود چنین مینگارند :

" اول عارح بمعارج معانی و دارای صفات و اخلاق روحانی قدوه اصحاب یقین جناب اقامیرزا زین العابدین عم اکرم

جمالقدم جل اسمہ اعظم بودہ کہ پس از آنکہ ازل را از —
 مازندران ببفداد رسانیدہ از راه قزوین بطہران و
 مازندران میرفتند باقتضای مصلحت و حکمت حضرت والد
 چندی ایشانرا ببہانہ تعلیم این بندہ در خانہ نگاہدا
 ودستان و اولیای آن زمان بانہایت حکمت خدمتشان
 میرسیدند و بعد از چندی بسمت مازندران تشریف بردند
 تقریباً بعد از دہ سال در لاهیجان خدمتشان رسیدہ
 اینعمید در حجرہ تجارت بودہ باکمال حکمت تقریباً چہل
 روز کہ خدمتشان مشرف بودیم غالباً این بندہ از حالات
 ازل و تغہیلات آن سفر ~~سیدم~~ سیدم و مقصد شنیدن ذکر
 فضیلت و کرامتی و مزیت و شرافتی از او بودم از ایشان جز سکوت
 و تمکین و صمت و تسلیم چیزی مشاهده نمیکردم و ازین مطالب
 بسیار در عجب بودم تا زمان اعلان امر اللہ در لوح مریم
 اینمضمون زیارت شد کہ در ذکر وقایع دارالسلام میفرمایند
 کہ جناب بابا در سنین اولیہ باما بودند و آگاهی دارند
 انشاء اللہ روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید
 انوقت دانستیم کہ علت سکوت عدم فضیلت و مزیت بودہ
 و پسر ایشان جناب آقا محمد حسن علیہ سلام اللہ سفری
 از راه قزوین بہ عکار فتنہ و ہم از این راه مراجعت نمودند

لوح ایشان کہ اورا خطاب میفرمایند در اول لوح ای پسر
 عم لوح مبسوطی است گواہ ایمان و ایقانشان است
 و ہر دو برحمت ایزدی پیوستند علیہما رضوان اللہ و رضائہ

صفحہ ۲۰۰ - « و بعد از تفریق در ارض طاب، با جناب خوی میرزا رضا قلی ملاقات،

میرزا رضا قلی کہ از برادران حضرت بہاء اللہ و مادرش مسماة
 بہ کلثوم بودہ ایشان سنا از حضرت بہاء اللہ بزرگتر بودہ
 و آثار ایمانی از او ظاہر نشدہ بلکہ در بعضی مقامات از نسبت
 خود بحضرت بہاء اللہ استیحا ش داشته است چنانکہ
 مذکور است روزی در مجلسی کہ در منزل مرحوم میرزا حسین
 خان سپہسالار صدر اعظم وقت تشکیل بودہ میرزا رضا قلی
 ہم حضور داشتہ است اورا بنام برادر حضرت بہاء اللہ
 معرفی مینمایند او شدت بگویندہ پر خاش نمودہ اظہار
 میدارد مگر پدرنداشتہ ام کہ شما مرا بہ نسبت برادر معرفی
 میکنید سپہسالار کہ مرد منصف و نیک فطرتی بودہ میگوید
 مردم برادر شمارا بر تہ الوہیت میشناسند چگونه است
 کہ شما حاضر نیستید اورا بہ برادری خود قبول نمائید .
 ولی بہ عکس اوعیال ایشان مریم دختر طک نسا خانم عمہ
 جمالبارک ارادت و ایمان عجیبی بانحضرت داشتہ

وجمال مبارك پس از استخلاص از سیاه چال مدت یکماه در منزل ایشان بستری بوده اند و مریم نهایت پذیرائی و خدمت رامری داشته و دفعه بی هم پس از استقرار انحضرت در عکا بعزم زیارت وسایل حرکت خود را فراهم آورد و لسی از طرف میرزا قلی و منسوبین مانع شده و او را از حرکت باز داشتند . الواحی از قلم مبارك بافتخار مریم نازل گردیده و پس از آنکه از این عالم صعود نمود زیارتنامه مخصوصی از قلم اعلی در حقیقش نازل گشته است و او را ورقه الحمراء ملقب فرموده اند .

میرزا رضا قلی از مریم یک دختر داشته است مسماة بسه زهرا خانم ملقبه به ثمره و از عیال دیگر که نامش قمر خانم بوده دو اولاد بنام گلشوم و میرزاتقی داشته اند شغل میرزا رضا قلی طبابت هم بوده باینجهت معسروف به حکیم بوده است پس از فوت به نجف اشرف منتقل شده و در مقبره نوریه مدفون گردیده است .

صفحه ۲۰۱ - « و بعد آن بیت در صریح بقیمت نازلی رفت و فرمانفرما و حسام السلطنه این دو برادر خریدند و قسمت نمودند »

فرمانفرما نامش فریدون میرزا و حسام السلطنه نامش سلطان مراد میرزا هر دو از فرزندان شاهزاده عباس میرزا ولیعهد و هر دو برادران محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه بوده اند و غالباً بحکومت و فرمانفرمایی ایالات ایران مانند شیراز و خراسان بمأموریت میرفته اند و مخصوصاً حسام السلطنه از جهت مأموریتی که برای فتح هرات در زمان ناصرالدین شاه یافت شهرت خاصی دارد و اما بیست مزبور بطوریکه در کتاب اقلیم نور درج گردیده در اواخر ایام حیات جناب میرزا بزرگ والد جمال مبارك بواسطه حقد و حسادت جمعی از معاندین و دشمنان جناب میرزا از جمیع مناصب و شغلهای دولتی برکنار و امور زندگانی برایشان خیلی مصعب و سخت میگذاشته است و گاهی مجبور میشدند خانه های خود را که در رواجه شمیران واقع بوده و حالا در خیابان ناصری و محله عربها است برهن و ووثیقه بگذارند و همچنین املاک خود را که در قوچ حصار که نزدیک حضرت عبدالصغیر است بگرو بسپارند از همه آنها سخت تر زمانی بوده که شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما برادر محمد شاه جناب میرزا را در حبس انداخته و جبر و عنف خانهای ایشانرا در مقابل یک هزار و پانصد تومان متصرف گشته و بین

خود و برادرش شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه
تقسیم نمودند .

صفحه ۲۰۱ - « بعد از این حادثه باین ما و اخوی تفریق حاصل
ایشان به در مسجد شاه و مادر دروازه شمیران ساکن »

مسجد شاه از بناهای فتحعلیشاه قاجار است که بجامع
سلطانی نیز معروف میباشد پی از خاتمه بنای مزبور -
فتحعلیشاه جهت پیشنهادی مسجد مزبور میر محمد مهدی
را در سال ۱۳۴۸ از اصفهان بطهران خواسته و او را بلقب
امام جمعه ملقب نموده به پیشنهادی مسجد گماشت و بعد ها
اولاد او نیز به همین سمت باقی ماندند و در زمان محمد شاه
و ناصرالدین شاه و صدارت امیر کبیر میرزا ابوالقاسم امام
جمعه برادر زاده و داماد او پیشنهادی مسجد بوده است .
و خانه میرزا رضاقلی که میفرمایند در مسجد شاه بوده اکنون
در ابتدای خیابان ناصریه و نزدیک میدان جلوی شمسالعمار
باقی و این همان منزلی است که حضرت بهاء الله پیس
از استخلاص از سیاه چال مدت یکماه در آنجا بستری بوده اند
فعلاً منزل مزبور خریداری شده و در تصرف امر است و منزل
مسکونی حضرت بهاء الله که میفرمایند در دروازه شمیران

ساکن بوده اند از متعلقات جناب میرزا عباس والد آنحضرت
بوده که در کوچه نوریها متصل بکوچه عربها واقع در محله
معروف بدروازه شمیران بوده که اطراف آنرا خندق کنده
بودند و زمان ناصرالدین شاه خندق را پر کرده و ضمیمه شهر
نمودند و خندقی دورتر حفر نمودند تا در این موقع که سال
۱۲۶۸ و حادثه تیر خوردن ناصرالدین شاه واقع شده
و آنحضرت و جمعی از اصحاب در سیاه چال اسیر گشتند
و زنجیر گشتند مأمورین دولتی تمام اموال را بتاراج بردند
و عمارات را هم ضبط نمودند که اکنون بعضی از آنها بحالت
اصلیه باقیست و عمارتی که محل تولد حضرت بهاء الله
بوده است خریداری شده و در تصرف امر میباشد .

صفحه ۲۰۱ - « ولیکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر این مظلوم

بسیجی بختی نغمه الا انکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمد حسن علیه بها و الله و سلا

در حرمه که مخطوبه بخص اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نوبخانه خود برده و بمقری در

جناب میرزا محمد حسن اخوی بزرگتر و مؤمن حضرت بهاء الله
میباشند صبیبه ایشان شهر بانوود را پیام با قولیت بنا بر عادت

آنزمان او را نامزد حضرت عبدالبهاء مینمایند و در ایامی که آنحضرت و عاقله مبارکه در بغداد تشریف داشته اند جناب میرزا محمد حسن در آنجا بحضور مبارک مشرف و با اصرار هرچه تمامتر تقاضای تحکیم این ارتباط را مینمایند و لسی حضرت عبدالبهاء قبول فرموده تا عاقبت با مرجمالبهاری قبول میفرمایند و در موقعیکه در اردنه تشریف داشتند دستور میفرمایند که شهر بانورا از تاگر حرکت داده و بآردنه بیاورند در آنموقع همشیره نامادری حضرت بهاء الله که پس از — انفصال یحیی و طرد او از حق اعراض نموده و به یحیی پیمبر بود اصرار و اصرار برای از هم گسیختگی این ارتباط نمود و دختر نامبرده را بمقد ازواج میرزا علیخان پسر میرزا آقاخان اعتمادالدوله در آورده است اخت مشارالیها همان شاه سلطان خانم که او را خانم بزرگ و حاجیه خانم و حاجی عمه خانم نیز میگفته اند میباشد مشارالیهادختر بزرگ جناب میرزا بزرگ و مادر او گلشوم خانم بوده و با میرزا رضاقلی ازینک مادر بوده اند . ازلیها او را عزیه خطاب نموده اند لوح مبارک (عمه) از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء که او را بخطاب (یاعمتی الحنونه) یاد فرموده اند خطاب باوست و کتاب تنبیه النائمین در جواب لوح مبارک —

ازلسان مشارالیها بقلم میرزا احمد امین الاطباء رشتی تألیف و انتشار یافته است .
وفاتش در سال ۱۳۲۲ هجری و قبرش در امام زاده معصوم است .

و اما شهر بانو که بمقد میرزا علی خان در آمد پس از یکسال بمرض سل مبتلا گشته فوت نمود قبرش جنب قبر جناب میرزا محمد حسن در راهرو بین الحرمین در حضرت عبدالمظیم است

و پس از فوت او خواهر دیگر او را که گلشوم نام بوده بمقد ازواج میرزا علی خان در آورده اند

و نیز در لوح مبارک دیگر مندرج در کتاب اشراق ص ۱۰۱ میفرمایند:

..... خطای بزرگی از او ظاهر و ان اینکه ورقه که از دست بوده و باو منسوب لأجل عزت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسك جست حرکات اونزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز ولیکن براوهام متوهمین بشأ نی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه انه یسمع ویری وهو السميع البصیر او با مانبوده و مطلع نه در محل دیگر بوده اند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه

نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد والی حین
فائز نشد بآنچه سزاوار است. حب دنیا و جاه او را بر عملی
داشت که زفات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار
مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاور د
دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده
نسئل الله ان یؤیدها علی الرجوع و علی الانابة والخضوع
انه هو التواب الخفور الرحیم وهو الفیاض العزیز الکریم

و نیز حضرت عبدالبها در لوح مبارک میفرماید:

" یکی ازینات اعظام از صفر سن باراده مبارک نامزد
اینعبد شد چون ببغداد آمدیم عم بزرگوار بساحت
اقدس شتافت و گریه گنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط
نمود ولی این عبد قبول نمینمود عاقبت با مرقطعی جمال مبارک
قبول نمود معذک همواره آرزوی تجرد داشت متبادرنه
آمدیم و در آدرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به
یحیی داشت محض سرور خاطر آن بگوشید تا آن بیچاره
رابه پسر صدر اعظام میرزا علی خان داد و از قرار مذکور گریه
گنان و هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که بمرض
سل مبتلا گردید و مسلولا وفات نمود رحمة اله علیها "

صفحه ۲۰۵ - «حضرات هم میگویند این بیان آن بیان نیست خط جناب
آقا سید حسین موجود خط میرزا احمد موجود ...»

جناب آقا سید حسین فرزند جناب آقا سید احمد از اهلی یزد
و از مؤمنین اولیه و در ردیف خروف حی حضرت اعلی
محسوب گردید در شیراز و اصفهان اکثر بحضور مبارک تشریف
حاصل نموده و به تحریر و استنساخ آیات مبارکه میپرداخت
و چون آنحضرت را از گلین بر حسب دستور محمد شاه و حاجی
میرزا آقاسی بطرف تبریز حرکت دادند فقط آقا سید حسین که
در سن بیست و هفت سالگی بود و برادرش آقا سید حسن را
انتخاب فرمودند که برای خدمت و ملازمت آنحضرت همراه
باشند و در ابتدای ورود به تبریز نیز این دو برادر در حضور
مبارک بودند و آقا سید حسین از حضور مبارک سؤال نمود -
که در این جا تشریف خواهند داشت یا محل دیگر فرمودند
در اصفهان هم این سؤال را نمودی جواب گفتم مدت نه ماه
در ماگو محبوس خواهم بود و از آنجا بپهریق انتقال خواهند
داد در ماگو و پهریق نیز ملازم حضور مبارک بود و غالباً -
عرائض مؤمنین بوسیله او برادرش آقا سید حسن بحضور
مبارک تسلیم میگردد و در ایام محرم بعد از هر نماز حسب الامر

مبارك كتاب محرق القلوب كه از تالیفات حاج ملا مهدی -
نراقی جد حاج میرزا کمال الدین نراقی است در محضر
مبارك میخواند .

این کتاب شرح شهادت و مصائب حضرت سید الشهدا^ع
علیه السلام است . اکثر حوادث تاریخی آن ایام از لسان
جناب آقا سید حسین ذکر شده است . پدر ایشان جناب
آقا سید احمد و برادرشان موسوم به میرزا محمد علی در حوادث
قلعه طبرسی بشهادت رسیدند . در موقعیکه فرمان امیر کبیر
برای شهادت حضرت اعلی صادر شد و آنحضرت را از چهریق
به تبریز ورود دادند و روز ۲۸ شعبان فاجعه کبری فرارسید
حسب الامر مبارك آقا سید حسین حکمت و تقیه کرده از گشته
شدن مضمون و محروس ماند و آنچه از حقائق و بواطن امر
در اول مدت مصاحبت با آن بزرگوار میدانست بمؤمنین ابلاغ
نمود و همیشه از اینکه محروم از شهادت گشته محزون بود
تا عاقبت در واقعه ۱۲۶۸ و قضیه تیراندازی بناصرالدین
شاه اونیز از جمله محبوسین بود و در حبس انبار بدست
عزیزخان سردار گل که قاتل حضرت طاهره نیز بود بضرب
شمشیر بشهادت رسید و بلقب عزیز ملقب گردید
حضرت اعلی در توفیق مبارك خطاب به یحیی ازل میفرمایند

آنچه را نمیداند از سید حسین کاتب که حامل جواهر علم
الهی است سؤال نماید نسخه های کتاب بیان بخط -
ایشان و میرزا احمد کاتب از نفایس اثار مبارکه است که بخط این
دو کاتب شهیر موجود است .
و مقصود از میرزا احمد کاتب چنانکه قبلا مذکور شد جناب
ملا عبد الکریم قزوینی است .

صفحه ۲۰۷ « و همچنین خطاب بر دایان مظلوم شهید میفرمایند :

” ستعرفن قدرك بقول من ینظره الله و همچنین اورا حرف
ثالث مؤمن بمن ینظره الله فرموده و انك انت یا حرف
الثالث المؤمن ینظره الله) و همچنین میفرمایند
(ولیکن الله ان شاء ليعرفنك بقول من ینظره الله ”
جناب دایان نامش میرزا اسد الله و از اهل خوی آذربایجان
و دارای مراتب علمیه و ادبیه زمان خود بود و تحصیلا تش
را در آن شهر نموده است پدرش از ستوفیان زمان محمد شاه
بود و میرزا اسد الله در زبان فارسی و ترکی و عربی و عبری
و سریانی کامل و ادیب بود و بشغل انشاء مراسلات و امور
مالی در خدمات دولتی اشتغال داشت در ایامی که حضرت
اعلی در ماکوم محبوس بودند با افراد و بایان ارتباط حاصل

و مذاکرات نمود ولی قانع نگردید تا اینکه بوسیله جناب میرزا محمد علی زنوزی عریضه عرض نمود و تعبیر رو یائسی که دیده با تفسیر دوایه از قرآن راتقاضا نمود و توفیق مبارک در جواب فورسید که حقائق مستوره و روایا و تفسیر دوایه قرآن را در برداشت از مشاهده ودقت در توفیق مبارک چنان منجذب گردید که پای پیاده بطرف چهریق رهسپار و بمحض مبارک تشریف حاصل نمود و از آن پس به تبلیغ مشغول و مشهور گشت هر ساله فی در اثبات امر آنحضرت تالیف و مورد قبول واقع گردیده او را بواسطه تطبیق حروف ابجدی (اسد) با (دیان) که هر دو ۶۵ است باین نام مفتخر گردید و توفیق منیع مشهور بنام حروفات — برای او صادر گشت و در توفیقی حضرت اعلیٰ او را سومین شخص مؤمن بمن یتظهره الله خطاب فرمودند (انک یا ایها الحرف الثالث المؤمن بمن یتظهره الله)

باینجهت در ایامی که حضرت بهاء الله در بغداد تشریف داشتند بشرف زیارت نائل و این خطاب در باره اش مصداق یافت.

بطوریکه در تاریخ امر مذکور است بیست و پنج نفر از اصحاب در ایران و عراق چون بشارات قرب ظهور من یتظهره الله را

در سنه نه و نوزده منتظر بودند و خود در ظل آیات و کلمات حضرت نقطه اولی تربیت روحانیه یافته بودند بدعوی من یتظهره اللهی برخاستند یکی از آنها جناب دیان در تبریز بود و میرزا یحیی ازل که خود دعوی وصایت داشت بمخالفت قیام نموده میرزا محمد نام مازندران را مأمور به قتل او نمود و به تبریز فرستاد ولی اتفاقا جناب دیان بیخدا در رهسپار گردیده موقعی ورود نمود که حضرت بهاء الله از مهاجرت سلیمانیه مراجعت فرموده بودند و او حضور مبارک مشرف — گردیده از ادعا و اظهارات خود رجوع نموده و به بشارتسی که باو فرموده بودند بلبقای من یتظهره الله فائز گردید ولی همان میرزا محمد عاقبت او را فریب داده در نزدیک منزل میرزا یحیی او را با بیرحمی هر چه تمامتر شهید نمود . میرزا یحیی این شخص بزرگوار را ابوالشیرور نامید . حضرت — بهاء الله درباره شهادت و مقامات روحانیه جناب دیان در کتاب بدیع مفصلا و مشروحا مرقوم فرموده اند . جناب سمندر علیه رضوان الله در رساله استدلالیه خود بر رد شبهات ازلیها راجع بجناب دیان چنین مینگارند :

" نگارنده در تبریز خط حضرت دیان را در نزد حضرت والد نبیل اکبر علیه " (یعنی جناب قاشیخ محمد ملقب

به نبیل) دیدم که قبل از مسافرت بدارالسلام بمنوان
 انابه و رجوع نوشته اند باین عنوان :
 بسم الله الخفور الکریم من الدنی الأدنى الی الصلی
 الاعلی بنده گی هیچ نکریم و طمع میداریم که خداوندی
 از آن صاحب اخلاق آید " حضرت بهاء الله در لوحی که در کتاب اشراقات صفحه ۴۷ -
 مندرج است چنین میفرمایند :
 " اینمنا لوم دوسنه فردا واحدا غیبت اختیار نمود و در -
 بیابانها و جبالها سائر و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی
 را غفلت اخذ نمود بشأنی که از ما عند الله گذشتند و بما
 عند هم تمسک جستند بالاخره نار ظالم مشتعل و حضرت دین
 وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از
 نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب هیگل مخصوص
 حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی
 " ان یا اسم الذیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک
 و آتیناک عزا من عند الله از عین فوادک لطیف یعرف قدره
 و میزبانه الی آخر بیان عزبیانه " و در رأس کتاب هیگل
 اینکلمات عالیات مرقوم قوله تعالی (ما نزل لحضرة الأسد
 والفرد الاحد المستشرق بالنور الصمد اسم الذیان) و در

مقام دیگر میفرماید " ان یا مظهر الأحدیه الی اخر بیانه)
 و همچنین در مقامی مخاطباً ایاه میفرماید : " ان یا
 حرف الثالث المؤمن بمن ینظره الله ومعنی این اسم
 جزا دهنده یوم جزا است و او حرف سوم بود که باقبال و ایمان
 و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیگل ذکر این امر اعظم
 و نباء عظیم بوده ولیکن احدی ملتفت نه و در مقامی میفرماید
 هذا العلم عند الله لا عز من کل شیء مقصود آن بوده که
 منقطعین را بشارت عنایت فرماید بظهور کنز مخزون که از
 نوزده سنه تجاوز نمی نماید و بعشرین نمیرسد حال باید
 منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقد میت آن بر
 سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی
 است انسانرا از عدل و انصاف محروم مینماید حضرت دیان را
 بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن
 اعظم شد و بعضی از کتاب هیگل علم اکسیر و جعفر را گمان کرده
 فباطل ما ظننوا وهم یظنون " و نیز در لوحی که بخط خادم خطاب بجناب میرزا آقا افغان
 است چنین میفرمایند :
 " و همچنین جناب میرزا اسد الله علیه بهاء الله را بشارت
 فرموده اند که بلقاء من ینظره الله فائز میشوند این خطاب

مستطاب درباره او نازل که میفرمایند و انك انت يا ايها الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و در ایامیکه نیر اعظم از افق عراق طالع بود بین یدی العرش حاضر و بشرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد براو آنچه وارد شد الا لعنة الله على القوم الظالمين و تفصیل آنمظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است "

و در لوح مبارک دیگر خطاب بجناب عند لیب درباره جناب دیان چنین میفرمایند :

" انا نذكر في هذا الحين حرف الثالث المؤمن بنفسى الذى افتى عليه مالمع الظلم من دون بيينة ولا كتاب انه توجه الى الزوراء الى ان حضر وقام لدى الباب و دخل بعد الأذن تلقاء الوجه وسمع وقال لك الحمد يا الله الخيب والشهود ولك الشناء يارب الأرباب "

صفحه ۲۰۸ « جناب میرزا علی البراز قسین بقطه علیه بجاه الله ورحمته »

جناب میرزا علی اکبر پسر عموی حضرت اعلی وازد و سنستان مخلص جناب میرزا اسد الله دیان بود لذا بدستور میرزا یحی ازل اورانیز در بغداد بقتل رسانیدند . در کتاب اشراقات صفحه ۴۸ در لوحی میفرمایند :

" كذلك میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادتش دادند و شهید نمودند "

در یکی از توقیعات مبارکه حضرت نقطه اولی خطاب بوالده وجدّه نام میرزا علی اکبر مذکور چنین میفرمایند :

" در حال اسباب فضل وجود الهی بوده و هست - محزون نباشید مدتی قبل میرزا علی اکبر روانه بود صحیفه و دعای اهل بیت را فرستادم "

ایضاً در صفحه ۲۰۸ « و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر فتوای میرزا یحی کل را شهید نمودند »

جناب آقا ابوالقاسم کاشی و برادرش آقا مهدی از بابیان مشهور کاشان بودند و شغل آنها سوداگری بود در موقعیکه حضرت اعلی بکاشان در منزل جناب حاج میرزا جانی ورود فرمودند این دو برادر نیز بحضور مبارک مشرف و فائز بایمان گردیده و منزل آنها محل رفت و آمد بابیان کاشان و سایر واردین گردید لذا بنام بابی شهرت یافته و مورد تعرض سخت مردم قرار گرفتند لذا فرایشان حکومتی آنها را بد از حکومت کشیده بفلکه بستند و با چوب مضروب و مجروح نمودند بطوریکه تا مدتی بستری و تحت معالجه قرار گرفتند

تاشفا یافتند و پس از واقعه جانگد از شهادت حضرت
اعلی در تبریز بطهران رفتند اقا مهدی در حادثه
سال ۱۲۶۸ و تیر اندازی بناصرالدین شاه و گشتار فجیع
جمعی از بابیان در طهران گرفتار ستمکاران گشته بقتل
رسید ولی آقا ابوالقاسم محفوظ مانده بپغداد رفت بحضور
مبارک حضرت بهاء الله مشرف گردیده طائف حول آن شمع
افروخته الهی بود ولی پییزی نگذشت که اورا نیز بدستور
میرزایحی در پغداد بقتل رسانیدند .

در باره چگونگی شهادت آقا مهدی شاهزاده علیقلی
میرزا اعتضاد السلطنه در تاریخ وقایع بابیه و حادثه سال
۱۳۶۷ چنین مینویسد :

" آقا مهدی کاشی را که از جمله آن دوازده نفر معهود
بود فراشان شاهی بضر بقمه و خنجر هلاک نمودند "

ایضاً در صفحه ۲۰۸ « و همچنین آقا سید ابراهیم ... »

جناب آقا سید ابراهیم ملقب به خلیل از اهل تبریز و از
علمای شیخیه و اصحاب جناب سید رشتی و در علم و فضل
مقدم بر اقران بود و در ابتدای طلوع امر مبارک حضرت اعلی
فائز بایمان گردیده و با اصحاب آنحضرت و احباب آذربایجان

معاشر و مؤانس گشت و در ایام قامت حضرت اعلی در
آذربایجان با کمال احتیاط ارتباط یافته از محضر آنحضرت
استفاذه نموده مورد توجه خاص آنحضرت گردید و توقیعات
متعدده مهمه بعنوان او از قلم اعلی نازل شد . در تو
خطاب بایشان میفرمایند : " ان یا خلیلی فی الصحف
لم یکن لأعراسی الا بهور الله من حد لا من قبل ولا من بعد
ولیکن الناس عن سر الا مر محتجبون " و نیز میفرمایند " ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصحف
لم تکن فی الاعراس الا ما یدلن علی الله ربهم قل کسل
من الله الی الله یرجعون " بنا برگفته جناب شیخ حسن زنوزی که در تاریخ نبیل مذکور
است نه رساله تفسیر سور قرآنی که بقلم مبارک حضرت اعلی
در مدت نه ماه توقف در سجن ماگو نازل گردیده بود آن
حضرت در تبریز بجناب آقا سید ابراهیم سپردند که مستور
بدارد تا وقت ابراز آنها برسد . پس از واقعه شهادت
گیری و قتل جناب دینان در پغداد منزوی گردیده با کسی
مهاشرت نص نمود و تا هنگامیکه حضرت بهاء الله در پغداد
توقف داشتند مشرف گشته خاضع گردید و میرزایحی و
همدستانش در صدد قتل او همبرآمده و در کتاب مستحفظ

که از تألیفات یحیی است ایشانرا ابوالدواهی نامیدند ولی حضرت بهاء الله اورا حفظ و حمایت فرموده سالما به تبریز عودت نمود و در همانجا بود تا از اینجهان درگذشت . در لوح مبارک که در کتاب اشراقات صفحه ۹۴ مندرج است میفرمایند :

” اسم دیانرا ابوالشور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا خلیلی فی الصحف ان یاذکری فی الکتب من بعد الصحف ان یا اسمی فی البیان اورا ابوالدواهی نامیدند و بعد در صد قطع سدره مبارکه افتادند ولیکن الله اطردهم یقدرته و سلطانه رفیقا نفهم انه هو الفضال الفیاض الحافظ الکریم ”

صفحه ۲۰۹ « قدری در عصمت نقطه اولی تفکر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته ... »

در موقعیکه حضرت بهاء الله ازین اصحاب هجرت اختیار فرموده و مدت دو سال در کوههای سلیمانیه بسر میبردند میرزا یحیی و سید محمد فرصتی بدست آورده آتش فتنه و فساد را دامن زدند و علم و نفاق مرتفع نمودند و در اثر اینگونه اعمال تحریک آمیز این دونفر اخلاق بابیان بدرجه ثنی تدنی نمود که امر حضرت اعلی در انتظار موهون و دامن

پاک و مقدس امرالله آلوده گشت و شخص میرزا یحیی و سید محمد اعمال شنیعهئی در بغداد و کربلا مرتکب گشتند و باینجهت همه اصحاب ساکن در آنصفحات و معرض تهمت و افتراء قرار گرفتند و هر عمل ناشایستهئی که واقع میشد بآنها نسبت میدادند از جمله اعمال نامعجار میرزا یحیی این بود که در حرم ثانی حضرت نقطه اولی که بنص بیان بر سایرین حرام است تصرف نموده و بعد اورا بسید محمد مذکور بخشید .

حرم ثانی صماة به فاطمه دختر ملا حسین روضه خوان بود که در ایام توقف در منزل جناب منوچهرخان معتمد الدوله حاکم اصفهان باصرار مشارالیه بعنوان زوجه منقطع به جهت خدمت اختیار فرمودند برادر مشارالیه ملا رجبعلی قهیر و ملاعلیمحمد سراج از بابیان اصفهان بودند .

حضرت عبدالبها در لوحی خطاب به اجابای شیراز میفرمایند :

” . . . پس جمال مبارک سفر بکردستان فرمودند و در ایام غیوبت اسم اعظام جمیع یاران عراق و ایران از قدمای اجاب میدانند که گاهی در صفحات سوق الشیوخ و بصره بلباس تبدیل سفر مینمود (یحیی) و نام او حاجعلی بود و —

دسته نئی از کفشهای عرب در دست داشت و مشهور —
 بحاجیعلی کفش فروش گردید بعد به نجف شتافت و در آنجا
 لایص خرید و لایص فروش مشهور گشت حتی بلباس عرب بود و —
 اسم ایرانی را از خود سلب نمود و بکلی در آن دو سال غیبیست
 جمالبارک نام و نشانی از امر نماند و بعد از شهادت حضرت
 اعلی و غیبت حضرت مقصود آن غیر حصول همی مشکور نمود که
 حتی غیور بغدادی مشهور از آن عمل منفور بود و آن اینست
 که بعد از شهادت کبری ازدواج بحرم حضرت اعلی ام
 المومنین که بصریح بیان حرام بر جمیع است نمود و چون
 مطبوع طبع نیفتاد کفایت با این تحقیر نگشت بلکه آن محترمه
 یعنی خواهر ملا رجبعلی حرم حضرت اعلی بسید محمد
 اصفهانی احسان شد این بود همت و اقتدار و قوت و اشتها
 او که شب و روز بتعدد زوجات اشتغال گردید حتی خواهر
 حرم خویش ستمی برقیه خانم از ما زندان طلب شد و با و نیز
 ازدواج گردید و جمع بین الاختین شد و خواهر میرزا نصرالله
 تفرشی نیز بعقد و نکاح آمد و والده میرزا احمد نیز زوجه مشرعه
 بود و به بنت عربی نیز اقتران حاصل گشت و تجاوز از نص
 صریح بیان گردید . این تزوجات متعدده بغداد است
 ماعد ای زوجات طهران و ما زندان اگر تحقیق شود این
 بیت واضح و مشهور گردد .

آفتی بعد آن شکار افکن گزین صحرا گذشت
 صفحه ۲۱۲ «مَنْ قَعَدَ فِيهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَقَابِلَ الْعَدُوِّ حَشْرَهُ السَّمْعُ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»
 این حدیث نبوی نیز از جمله احادیثی است که در نصیلت
 شهر عکا روایت گردیده است یعنی کسیکه بمدت هفت روز
 در آن شهر در مقابل دشمن نشست خداوند او را با خضر
 علیه السلام محشور خواهد کرد .
 خضر بعقیده مسلمین زنده جاوید است که گاهگاهی خود را
 بر مؤمنین با تقوی و پرهیزکار نشان میدهد و آنها را دستگیری
 مینماید و باز در پرده غیب و خفا رفته از انظار مستور است
 و حکایاتی در عرف عامه از اشخاصی که موفق بملاقات خضر
 شده اند معروف و اماکنی راهم در بعضی از نقاط نشان
 میدهند که منسوب به خضر است . بعقیده بنی اسرائیل
 خضر همان ایلایی بنی یالیاس است که شرح بحیات او و
 مباحثه اش با انبیای بت پرست در جبل کرمل در کتاب
 اول پادشاهان فصل ۱۸ مذکور است و طبق مندرجات
 کتاب عهد عتیق ایلایی بنی در عراده آتشین با سمان
 عروج نموده و اکنون طی و زنده جاوید است و بایستی قبل از
 ظهور ماسیح رجعت نموده مردم را بطولوع شمس حقیقت

بشارت دهد و راه را برای ورود آن مظهر الهی هموار و آماده سازد . بعقیده مسیحیان طبق مندرجات انجیل چهارگانه یحیی تعمید دهند که قبل از مسیح مرد مرابشارت میداد و آنها را بوسیله تفسیل در رودخانه اردن بپاکی از گناهان توبه میداد همان رجعت ایلای نبی است که مردم رابه ظهور مسیح بشارت داده میگفت قریبا شخص بزرگی ظاهر خواهد شد که من لایق بستن بند نعلین او نیستم و ضمنا عقیده دارند که در آخر الزمان نیز بار دیگر رجعت کرده بشارت رجعت مسیح را خواهد داد . باب ۱۷ انجیل متی ایه ۱۱

محل انزوا و عبادت ایلای نبی اکنون در جهل کرمل باقی و معروف است به مقام خضر یا الیاس و این نقطه مورد توجه یهودیان و مسیحیان و مسلمین است و جمعیتی از رهبانان عیسویه که آنها را جمعیت کرملیت یا کرملین مینامند از سال ۱۱۵۶ میلادی از طرف یک کشیش ایطالیائی بنام بار تولد در بالای کوه کرمل تأسیس شده و میگویند از عهد ایلای یا الیاس رهبانات تارکین دنیا در آنجا منزوی بوده اند .

خواجه حافظ علیه الرحمه میفرماید تودستگیر شوای --

ای خضر بی خجسته که من پیاده میروم و همراهان سوارانند

و در قرآن شریف سوره الکهف آیه ۶۴ درباره ملاقات حضرت موسی و یک شخصیت روحانی است که میگویند آن شخص خضر بوده است (فوجدا عبدا من عبادنا - آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما قال له موسی هل اتبعك علی ان تعلمنّ مما علمت رشدا

یعنی پس یافتند (موسی و جوان همراهش) بنده از - بندگان ما که دادیم او را بخششی از نزد خودمان و آموختیم او را از جانب خود علمی را گفت موسی باو ای پیروی کنیم تو را بر اینکه بیاموزی از آنچه که بصواب آموخته شده می)

و مولانا جلال الدین رومی نیز در مثنویات خود اشاره باین مصاحبه و ملاقات حضرت موسی و خضر نموده میگوید :

گر خضر در بحر گشتی راشکست

صد درستی در شکست خضر هست

فصلت شرعگا و اراضی مقدسه

شهر عکا از بنادر قدیمی و معروف و از زمان فینیقیان که در کنار دریای مدیترانه تمدن جدیدی بوجود آورده و اکثر

اشارت تمدن امروزی مانند اختراع خط و گشتی رانی منسوب
 بآن قوم است بوجود آمده و در ایام سلطنت داود و سلیمان
 و همچنین هجوم اسکندر کبیر بممالک شرق و نیز مدت دوست
 سال زمان جنگهای صلیبی که مسیحیان بفرلمطین و اراضی
 مقدسه هجوم نموده غلبه یافتند و بعد در اثر فتوحات —
 صلاح الدین ایوبی رانده شدند و همچنین در جنگهای —
 ناپلئون کبیر فتح این شهر همواره مورد توجه فاتحین
 بوده است و پس از ورود حضرت بهاء الله باین ارض و استقرار
 عرش حضرت اعلی در جبل کرمل نبوءات انبیای بنی اسرائیل
 و آیات شریفه فی که در قرآن کریم درباره مبارک بودن این
 اراضی نازل شده بود تحقق یافت این شهر شهرت
 جهانی یافته دارای اهمیت خاصی گردید .
 در کتب انبیای بنی اسرائیل شهر عکا بنام عاکور و عخور آمده
 است .

در کتاب هوشع نبی آیه ۱۵ میفرماید (تا آستانهایش را از
 آنجا بوی خواهم داد و وادی عخور را بدوازه امید مبدل
 خواهم ساخت و در آنجا مانند جوانیش و مثل روز بیرون
 آمدنش از زمین مصر خواهد سرائید)

و در باب ۱۶ کتاب لشعیا آیه ۱ میفرماید " و شارون مرتع
 گله ها و وادی عاکور خوابگاه رمه ها بجهت قوم من که مرا
 طالبیده اند خواهد شد "

در کتاب اخبار الدول در باب العین در ذیل عکا مینویسد :
 (عکا بلدة من اعمال الاردن من احسن بلاد السواحل
 واعمرها كما ورد في الحديث طوبى لمن رأى عكا لله
 عين البقر يزورها الناس ويقال انه من عيون الجنة كما قال
 فيهما عينان نضاً ختان وقال تعالى فيهما عينان تجريان
 فاما العينان النضاً ختان فزمن وعين البقر بعكا واما العينان
 اللتان تجريان فعين سلوان وعين فلوس به بيسان ويقال
 ان من شرب من هذه الأربعة العين لم تصب النار —
 جسده و يقال ان البقر الذي ظهر الادم فحرت عليه خرج
 من تلك العين وكانت عكا من اعظام مدائن الا فرنج . . .
 عين البقر که در این جا ذکر شده چشمه ایست در خارج
 شهر عکا که بنا بر مشهور حضرت آدم ابو البشر گاو خود را
 که با آن زمین شخم میکرده از این چشمه آب میداد است .
 ناصر خسرو علوی که در سال ۴۳۸ هجری بمصافت شهر عکا
 فلسطین پرداخته در مشاهدات خود در شهر عکا مینویسد .
 " و به دروازه شرقی بردست چپ چشمه ایست که بیشتر
 و شش پایه فرو بایشه تا آب رسید و آنرا عین البقر گویند
 و میگویند که آن چشمه را آدم علیه السلام پیدا کرده است
 و گاو خود را از آنجا آب داده و از آن سبب آن چشمه را

عین البقر میگویند " واما زمزم - بطوریکه در تاریخ قوم عرب مذکور است حضرت ابراهیم زمانی که هاجر عیال خود و اسمعیل فرزندش را از فلسطین به بیابان بی آب و علف عربستان آورد آنها را در زیر سایبانی گذاشت و مراجعت نمود اسمعیل تشنه شده از ما در آب خواست هاجر هفت مرتبه برای پیدا کردن آب بین دو کوه صفا و مروه دوید و همینکه نزد فرزندش آمد دید چون طفل پاهای خود را بر زمین کوبیده باران الهی چشمه‌ئی پیدا شده و مختصر آبی بیرون آمده و تدریجا آب آن زیادتر شده و محل استراحت و بارانند از کاروانهای عرب که بین یمن و فلسطین رفت و آمد مینمودند گردید و عربها آنها را زمزم نامیدند . و بعدا که اسمعیل بزرگ شد و حضرت ابراهیم بانجا رفت و آمد مینمود بفرمان خداوند خانه کعبه بدست ابراهیم و اسمعیل بنا گردید . و تدریجا جمعیتی بوجود آمد و شهر مکه احداث شد که بلغت بابلی معنی آن بیت است و خانه کعبه مورد توجه اعراب قرار گرفته و به بیت الله معروف شد و چون کار دین و عقیده عربها که مبنی بر توحید بود تدریجا به بت پرستی گرائید هر قبیله بتی در آنجا گذاشته و جمیع قبائل بعبادت

بتها پرداختند و در اثر مرور زمان چاه زمزم متروک و بیابان گردید تا زمان عبدالمطلب جد حضرت رسول که کلید داری کعبه و منصب سقایت و پذیرائی زائرین که به رابعمهده ^{شت} از جهت آوردن آب از مسافت بعید در زحمت بود لذا عربها بیاد چاه زمزم که متروک مانده بود افتاده آنرا کردند یک مجسمه آهوی طلا و چند زره در آن یافتند که بمصرف در بیت الله رسانیدند و آب چاه بدست آمده و زیادتر شد و مورد استفاده جهت سقایه حجاج قرار گرفت که اکنون نیز آن چشمه در آنجا باقی و از آب آن حجاج وزائرین بیت الهی برای تبرک و شفا جرعه‌ئی میاشامند و حتی مقداری از آنرا برسم ارمغان با خود میاورند .

درباره فضیلت شهر عکا بر سایر اماکن احادیث بسیاری از حضرت رسول اکرم روایت گردیده که نه تنها شهر عکا دارای امتیازاتی است بلکه ساکنین و مهاجرین و زیارت کنندگان آن نیز بزمایا و افتخاراتی ممتاز گردیده اند و این احادیث نبوی در آخر لوح مبارک درج گردیده و مفصل آن احادیث در رساله مخصوصی که در سنه ۱۰۰۰ در باره فضیلت شهر عکا و عسقلان نوشته شده مندرج است

شیخ محی الدین عربی در کتاب فتوحات مکیه در باره مهدی

موعود حدیثی را نقل مینماید که در آخر آن حدیث مذکور است:

” . . . فشهدائه وامناؤه خیر الامناء وهم اشرف الخلفاء لانهم خلیفة رسول الله وهو خلیفة الله یفتح کل البلاء حتی ینزل فی مرج عکا ویحبس الدجال فی جزیرة الشمال ”

وهمچنین در کتاب فرائد تالیف حضرت ابوالفضائل نقل از کتاب الیواقیت والجواهر تالیف سید عبد الوهاب شعرانی یکی از احادیث نبوی را مذکور داشته است که در آن حدیث از اوصاف مهدی موعود چنین میفرماید: ” . . . یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکاء یمید الظلم واهله یمیم الدین وینفخ الروح فی الاسلام یعزل الله به الاسلام بعد ذلته ویحیه بعد موته ”

تا آنکه میفرماید درباره اصحاب آنحضرت ” ویقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المادبة الالهیه التی جعلها الله مائدة للنبأ والطیور والهوام ”

یعنی آنحضرت در مرج عکا که مأدبه الهیه وخوان نعمت — سماویه است وارد میشود و فتن و وقایع عظیمه را مشاهده میفرماید ظالم و اهل آنرا برمیاندازد و دین را برپا میدارد و در اسلام روح میدهد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را با آنحضرت عزت میدهد پس از آنکه ذلیل گردد و حیوة میبخشد پس از آنکه مرده باشد) و درباره مؤمنین آنحضرت و خصائص آنها

پس از شرحی میفرماید (تمام اصحاب کبار آنحضرت گذشته میشوند مگر یکی از ایشان که وارد میشود در مرج عکا مهمانخانه‌ی که خداوند تبارک و تعالی مقرر فرموده برای سباع و طیور و هوام یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف و صغیر و کبیر مهیا داشته) ” ایضا در صفحه ۱۵۶ کتاب بحار الانوار مجلسی مندرج است که وقتی از حضرت امیرالمؤمنین از دجال سؤال میکنند شرحی میفرمایند تا آنجا که میفرمایند: فعند ذلک الوحا الوحاه العجل العجل خیر المساکین یومئذ بیت المقدس لیأتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من ساکنه ”

وهمچنین در کتاب اکمال الدین تألیف شیخ صدوق نظیر حدیث مزبور را از حضرت امیر ذکر نموده و در قسمت آخر آن میفرماید (یتمنی احدهم شبرا منه) و تمام این احادیث که در فضیلت و برتری اراضی مقدسه و بالاخص عکا وارد گشته منطبق است با آیات شریفه قرآن کریم در سوره الاسری که میفرماید (سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر ”

وهمچنین در سوره ق آیه ۴ میفرماید ” واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخرج ”

۲ قسمت دوم لوح مبارک سلطان

بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء نقل از دفتر خا طرات -
 تشرّف متسع االی الله د کترضیاء بغدادی فرزند جناب آقا
 محمد مصطفی بغدادی
 " از لوح سلطان فرمودند که دربین تمام کتب سماوی مثل
 ونظیری ندارد زیرا حاوی مطالبی است مبنی بر دفاع و -
 مظلومیت و اداب وحسن تعبیر و فصاحت و بلاغت و دلائل
 قاطعه و تهدید و تبلیغ ولی سزاوار است که انسان عبارات
 آنرا با کمال دقت بخواند حضرت رسول " علیه السلام
 هم نامه هائی جهت ملوک مانند خسرو پرویز و نجاشی و هر قل
 ارسال فرمودند ولی هر یک از آنها زیاد تر از چهار سطر نبود
 که عینا در احادیث بخاری (۱) هست و جمال مبارک آن الواح

(۱) امام بخاری نامش محمد ابو عبد الله فرزند ابی الحسن در
 سال ۱۹۴ هجری در بخارا متولد گردیده او یکی از علماء

را بعد از سه مرتبه نفی و سرگونی از طهران ب بغداد و از آنجا
 با درنه ارسال فرمودند آیا شنیده شده است که کسی سه
 مرتبه نفی شده باشد و تحت شمشیر و زنجیر باشد و پادشاه
 عظیمی را تهدید کند " ترجمه از عربی
 لوح مبارک سلطان خطاب به ناصرالدین شاه چهارمین
 پادشاه از آل قاجار در ایران است که از قلم مبارک حضرت
 بهاء الله نازل گردیده از سایر الواح سلاطین مفصل تر
 و تنهالوحی است که بوسیله قاصد مخصوصی ارسال شده
 است محل نزول لوح مبارک شهرادرنه ولی از عکا در ایام
 سجن ارسال گردیده است .

حامل لوح مبارک که افتخار این خدمت و رسالت عظیم
 نصیب او گشت و نامش در صفحات تاریخ حوادث و وقایع
 عصر رسولی الی الابد ثبت گردید جناب میرزا بزرگ خراسانی

بقیه پاورقی از صفحه قبل ۳۸۸ -

و محدثین اهل سنت و جماعت است و کتاب صحیح اودارای
 چهار جزء و مشتمل بر متجاوز از هفت هزار حدیث میباشد همچنین
 دارای تالیفات دیگر نیز میباشد وفات اودرسال ۲۵۶ در یکی
 از دهات نزدیک سمرقند واقع شد کتب و تالیفاتش مورد
 اعتماد و اطمینان اهل سنت و جماعت است .

فرزند جناب حاج عبدالمجید نیشابوری است که از اصحاب اولیه و از نفوسی است که در التزام رکاب جناب ملاحسین بشرویه ثی باب الباب از خراسان بمازندران حرکت نمود و منقطعا "عما سوی الله در وقایع قلعه طبرسی شرکت نمود و پس از خاتمه دوران قلعه جان بدر برده و از بقیه السیف قلعه محسوب گردید و در حادثه شهادت فرزندش حیات داشت و از اینکه این نعمت عظمی نصیبش گشته مسرور بود و هر وقت عکس جناب بدیع را که در زنجیر و بوسیله عدلی از میر غضبان و فراشان شاهی احاطه گشته و اسباب وادوات داغ و شکنجه در جلوی او نمایان است میدید باکمال خوشوقتی میگفته ایست (های شیرم های)

جناب حاج عبدالمجید نیز عاقبت در سال ۱۲۹۴ در مشهد بشهادت رسید .

و اما شرح حال جناب بدیع و کیفیت رسالت و شهادتش از این قرار است

جناب میرزا بزرگ که بعد ابلقب بدیع و فخرالشهدا افتخار یافت تولدش در نیشابور سال تولد آنجناب بقرینه سال - تشریف بمحضر جمالبارک در عکاکه بسال ۱۲۸۶ - بوده و در آنوقت هفتاد سال از سنین عمر آنجناب میگذشته بایستی در سال



حضرت بدیع حامل لوح سلطان

۱۲۶۹ باشد . و بطوریکه مذکور است جناب بدیع در سنین
 طفولیت تا آغاز رشد و جوانی از ایشان آثاری که دلالت
 بر ایمان و انجذاب نماید مشهود نگشته و حتی تمسک اوسته
 عقائد سابقه او طوری بوده که احبا بملاحظه و احتیاط از
 او در منزل جناب حاج عبدالمجید احتفال و اجتماع نمینمودند
 تا پس از ورود جناب ملا محمد نبیل زرنندی به نیشابور و
 ملاقات ایشان منجذب امرالله گشت و ناگهان شعله عشق
 و ایمان از او سرکشید و شب و روز مشغول زاری و بیقراری بود
 تا از پدر اجازه سفر گرفت و با اتفاق شیخ احمد فانی نیشابوری
 که بعزم تشریف بحضور **جمالیه** رک مسافر ادرنه گردید از -
 نیشابور تایزد رفت ولی چون شیخ مذکور چند روزی قصد
 اقامت در آنجا نمود او صبر و تحمل نکرده پیاده و تنها بسمت
 بغداد رهسپار گردید .

جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود چنین مینویسد :
 " در نیشابور ابا بدیع مرا بخانه خود برده و خود مشغول
 بخدمت شد پرسیدم مگر پسر بزرگ ندارید گفت چرا ولی
 اطاعت مرا نمیکند او را خواستم آوردند جوانی با قلب ساده
 و قد بلند گفتم او را مهماندار من کردند متد رجا در مسائیل
 الهیه مجذوب شده گریه میکرد و تا صبح بحالی بود که من و

شیخ محمد محمود محموره عمم شیخ احمد شهید را که در آنجا بکتابت مشغول بود از خواب باز میداشت ابابدیع ایشانرا اقبازرگ خطاب میکردند صبح چون سماور را حاضر کرده برای شهر بیرون رفت ابابدیع گفت من هیچ گریه اورا - نشنیده بودم حال چه افسونی باود میدی گفتم بهر حال بی اختیار است و باید دست از او بشوئید گفت این نوع بی اختیاری عین مقصود است اگر در امر ثابت باشد من خدمت اورا میکنم. اقبازرگ اصرار میفرمود که باینده عازم مشهد شود والدشان گفت من شیخ محمد را مخصوص او آوردم که شاید در اندک زمانی نوشتن و خواندن را تعلیم گیرد و رساله ایقانرا نزد ایشان بخواند و یک نسخه آنرا بنویسد انوقت من متعهد میشوم که اورا با مال و خرجی بفرستم آن بود که بعد از خروج بنده از ملک خراسان و رسیدن بطهران شیخ فانی بآنجا وارد میشود و ذکر مینماید که از راه بندر عباس عازم بغدادم و از آنجا مسافر بارضی سروماً زونم یکنفر را با خود همراه ببرم ابابدیع اورا با مال و خرجی همراه نموده بود که در بغداد به بنده برسند و عازم کعبه مقصود شویم تا یزد همراه شیخ بود و بعد قبول همراهی اونکرده آنچه داشته بشیخ واگذارده و خود پیاده عازم دارالسلام شد "

انتهی

(نقل از یادداشت های جناب فاضل

مازندرانی)

خلاصه در بغداد جناب بدیعی ناگزیر چندی اقامت نمود و در اینموقع جناب آقا عبدالرسول قمی که مدت پنجسال در بغداد بخدمت سقایی بیت مبارک مشغول بود بدست نلو نفر از اعداء در حالیکه بامشک آب بطرف بیت مبارک میامد اورا زخمهای منکر زده بشهادت رسید لذا جناب بدیعی سقایی بیت مبارک را برعهده گرفت و مشک برد و بش از دجله برای بیت مبارک و اصحاب آب میبرد و دشمنان اورا مورد تعرض و هجوم قرار داده چند جای بدنش را مجروح نمودند معذالك دست نکشیده بخدمت خود ادامه داد تا زمانیکه حکومت عثمانی در اثر اقدامات و تحریکات شیخ عبدالحسین طهرانی و میرزا بزرگ خان قونسول ایران در بغداد تعداد هشتاد و هشت نفر زن و مرد اخطار اسیب کرده تحت نظر سواران امنیه بموصل تبعید نمود جناب بدیعی قبلاً خود را بموصل رسانیده همانگونه بخدمت سقایی جهت احیا پرداخت ابیات ذیل اثر احساسات و عواطف درونی آن جوان برومند است که در جواب جناب نبیل زرندی در ایام توقف در بغداد

سروده است :

ای نیل حق حبیب جان ودل

وی ز گفتار تو عالمها خجیل

از بیانات تو قلبم شاد گشت

مرغ روحم از قفس آزاد گشت

خواست تا پرواز آرد بسوی دوست

آشیان سازد همی در گوی دوست

باز دیدم بال و پر آلوده ام

وز خیالات فنا ناسوده ام

آن زمان گفتم سخن با قلب خویش

کی تو قلب چاک چاک ریش ریش

پاک شو تو از خیالات فنا

تا میسر گرددت وجه بهما

تا نگردد قلب خالی از خیال

کی دهندش ساقیان خمروصال

قلب منزلگاه محبوب است و بس

پاک و صافی شو بمقصودت برس

اینکه فرمودی ز هجرانم سخن

وز بلا یا و غم و درد و محن

گر بگردم در بیابان سالها

ورینوشم از مغیلان خارها

ور که اندر کوه ها سازم مقام

ورنه بینم آب و نای در صبح و شام

کی مقابل میشود بایک زمان

که شوم فائز بوصلش از بیابان

و پس از ایامی توقف در موصل پیاده عازم گردید و در سال

۱۲۸۶ که دومین سال ورود مبارک حضرت بهاء الله

و همراهان بسجن عکا بود وارد آن شهر گردید و چون از محل

استقرار جمال مبارک و اوضاع شهر و زبان اهالی اطلاعی

نداشت . هنگام غروب بجامعی رسید و جمعی از ایرانیان

را دیده ب جستجو پرداخت و دانست که حضرت غصن اعظم

برای نماز حاضر شده و گروهی از اصحاب بآن حضرت اقتدا

مینمایند از این جهت بسیار مسرور و سر مست نشاء گشته

صورت چهار مصرع بشکل رباعی بر قاعه کاغذی نوشته

پس از فراغت آن حضرت از نماز بمحضر مبارک برده تقدیم

نمود و آن این است :

اقتدا میکنم باین الله

ساجد م من برای سّر الله

نیست حقّی بجز بهاء الله

وحده لا اله الا الله

حضرت غصن اعظم عبد البهاء او را مورد نوازش و دلجوئی قرار داده باتفاق خود واصحاب بقشله عسکریه که محل سجن حضرت بهاء الله و همراهان بود برده و در همان شب سعادت تشرف بمحضر مبارك رایافته و دفعه بی دیگر نیز نعمت تشرف دست داده خلق جدیدی گردید و چگونگی از کیفیت نزول لوح سلطان و اراده مبارك مبنی بر ارسال و تسلیه ناصرالدین شاه آگاه گردید خود با طیب خاطر استعدای این خدمت و رسالت پر مخافترا نموده مورد قبول واقع گردید .

در لوح مبارك به امضای خادم چنین میفرمایند :

" ای آقایان قصه بدیع را بشنوید فی الحقیقه از هر حرکتی از حرکاتش آثار قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر در اول ایام سجن اعظم وارد شد هنگامیکه مقرعرش قشله عسکریه واقع دو یوم او را در بیت مخصوص طلب فرمودند باب سدود واحدی بلقاء وجه غیر او موجود نه واحدی هم

مطلع نبود که مقصود چیست تا آنکه فرمودند حق اراده - خلق جدید نموده و خود بدیع آگاه نه در مقامی اینکلمه علیا از قلم اعلی در لوحی از الواح نازل قوله عز بیا نه انّا شرعنا فی خلق البدیع فلما تم خلقه و طاب خلقه ارسلناه ککرة النار) الی آخر قوله تعالی و بعد امر خص شد جناب امین علیه بهاء الله بالوح سلطان حسب الامر بوطن توجه در اسگله بحر حضرت بدیع از لوح اطلاع یافته استعدا نمود او حامل شود بعد گل استماع نمودند که چه وقع شد .

شخصی من غیر سلاح و من دون آلات جز تمیمی از کرباس در بر نداشت بقدرت و قوت الهی در مقابل سلطان لوح را بلند نمود و قال قد جئتک من السبأ الاعظم بکتاب عظیم یا کلمه اخری انصاف میطلبم این یک نفس مقابل عالم ایستاد باری از قدرت الهی عجیب نه که عالم قدرت را در آدمی مبعوث فرماید هوالمقتدر علی ما یشاء وهوالمهیمن علی ما یرید . . . جناب بدیع بقدرت و اطمینانی ظاهر که تزلزل واضطراب در ارکان کل ظاهر شد البته کل شنیده اید و منصفین انکار نمی نمایند و بعد چند یوم بکمال عذاب و شکنجه آن هیکل مقدس معذب و بکمال استقامت بذکر دوست و ساکنین ذاکر و ناطق و این فقره سبب حیرت کل شد بشأنی در -

چینی که بین ایادی میر غضبها با سلاسل و اغلال مبتلا عکس
 او را اخذ نمودند و یکی از آنرا بعضی بساحت اقدس
 ارسال داشتند و حال موجود است " *باید در وقت ابد*
 و نیز جناب حاج میرزا حیدر علی در کتاب بهجت الصدور
 راجع بجناب بدیع و چگونگی این رسالت چنین مرقوم —
 داشته اند : " حضرت امین قبل از امین حال (مقصود
 حاج شاه محمد امین ملقب بامین البیان است که قبل
 از جناب حاج ابوالحسن اردگانی سمت امانت حقوق
 را داشت) رو عیفاً ما حکایت فرمود حضرت بدیع
 آقا بزرگ اسمش بود و مشرف شد و ابداً تصور این حال
 و تخطرات این وجدان را از ایشان نمی نمود و یکمرتبه یل
 بیشتر وحده بمشول مشرف شد و مرخص شد و بحیفا —
 رفت و جعبه کوچک يك شهر نیم طول و شبر کمتر عرض و قطر —
 چهاريك شبر عنایت شد که در حیفا با چند لیره باو برسانم
 و نمیدانم در جعبه چیست ایشانرا در حیفا ملاقات نمود م
 بشارت دادم که امانتی دارید و عنایتی در حقان شده
 است و رفتم خارج شهر در کرمل جعبه را تسلیم نمود و بدو —
 دست گرفت و بوسید و سجده نمود و پاگتی هم مختوم از او
 آنرا هم گرفت و بیست سی قدم دور از من رو بساحت اقدس

نشست و زیارت نمود و سجده کرد و انوار بشاشت و نصرت
 و آثار بشارت و مسرت از چهره اش باهره ذکر شد ممکن است
 لوح مبارك منیع را زیارت نمود فرمود وقت نیستد انستم
 مطالبی است که باید ستر کند چیست ؟ ابداً اینحال
 را گمان نمیگرد و این مأموریت را تصور و تخطرنمی نمود
 ذکر شد برویم در حیفا که فرموده اند و جعبی بشما تقدیم
 نمایم فرمود *ببلد نمی آیم شما بروید و بیاورید* . رفتیم
 و برگشتم و ایشانرا آنچه تفحص کردم نیافتم و رفته بودند
 و بیروت نوشتم بدهند ندیده بودند از ایشان خبر نداشتم
 تا خبر شهادتشان را از طهران شنیدیم و دانستیم در آن
 جعبه لوح مبارك حضرت سلطان بوده و آن پاکت لوح مبارك
 مقدس بشارت شهادت آنچه شهر ثبات و استقامت و جناب
 حاجی علی مرحوم اخوی حضرت آقا احمد پیرتسعید رو حیفا ^{هما}
 میفرمود از طرابزان تا تبریز بعضی منازل خدمت میرسیدیم
 و همراه میشدیم بسیار بشاش و خندان و صابر و شکور و حلیم و
 و خدوم بودند و جز این نمیدانستم که مشرف شده است
 و مرخص شده و بخراسان و طمش مراجعت مینماید و بمرات
 و کرات دیده شد صد قدم زیادتر یا کمتر راه میروند و از راه
 خارج میشود و رو بساحت اقدس افتاده سجده مینماید

و شنیده شد که عرض میکرده است خدایا آنچه که بفضل
بخشیدی بعدل مگیر وقوه حفظش را عطا فرما " ^{شده}
جناب بدیع بدون آنکه کسی را ملاقات نماید پیاده بمقر
سلطنت روانه شد و پس از چهار ماه طی طریق بطهران ورود
نمود چون مطلع گردید که شاه و همراهان در نیاوران میا
یا آنجا عزیمت نمود همدت سه روز شب بر سر سنگی قرار گرفت که
شاید موکب پادشاهی از آنجا عبور نماید و او امانت الهی
را تسلیم کند و رسالت خود را بپایان رساند تا عاقبت
شاه را روزی که بعزم شکار بجانب شمیران در حرکت بود
از دور مشاهده نمود و بنهایت وقار و سکون خود را رسانده
بسلطان نزدیک شد در پی تحقیق حالش برآمدند معلوم
شد نامه بی از شخصی بزرگی دارد که میخواهد خود آنرا
تسلیم شاه نماید . هر چه خواستند نامه را از او گرفته بشاه
بدهند راضی نشد تا او را بحضور شاه بردند و او در ان موقع
باین خطاب یا سلطان قد جعتک منسباً بنباء عظیم شاه
را مخاطب ساخت و بادست خود لوح مبارک را بشاه تسلیم
نمود . شاه از بی باکی او و اسناک گشته امر بحبس و آزار
داد تارفقای خود را نشان دهد لذا فراشان و میرغضبان
بدستور فراشباشی انجوان برومند را شکنجه و عذاب دادند

و بوسیله سیخهای آهنی که در آتش گذاخته و قرمز شده بود
بدنش را داغ نموده مردم بر شکنجه و آزار آن مظلوم افزودند
ولی از اوج تسلیم و رضا و شکر بآستان الهی کلمه بی نشنیده
و حتی آثار بشاشت و مسرت از وجه نورانیش آشکار امیدیدند
و بر تعجب و شگفتی دژخیمان میافزود تا آنکه بعد از سه روز
با ضربت شدید تخمق که برفرق او وارد ساختند و مغزش
را متلاشی نمودند بحیات پرافتخار آن قاصد شجاع و با
شهامت خاتمه داده مرغ روحش از قفس تن نحیف ورنج
دیده اش رهائی یافته بملکوت الهی پرواز نمود و جسد مطهر
را در گندوک در زیر سنگهایی که نشانه بی از مساوت قلب
ستمکاران و خونریزان آن زمان است مدفون ساختند . و اما
شاه آن توفیق منیع را نزد علمای طهران مانند ملا علی
گنی و غیره فرستاده و جواب آنرا خواست آنها لوح مبارک
را اعاده داده و ببهانه اینکه این شخص معارضی دین و دشمن
پادشاه است خود را از انجام این تکلیف مبرا دانستند .
و بعدا ناصر الدین شاه آن لوح مبارک را نزد سفیر خود به
اسلامبول ارسال داشت تا سفیر مزبور عین آن لوح را بنظر
اولیای دولت عثمانی برساند تا از این راه بر شدت بغض و
وعداوت آنها افزوده و تضحیقات و زندان حضرت بهاء الله

را شدیدتر نمایند .
 " تاریخ شهادت جناب بدیع ژوقیه سال ۱۸۶۹ میلادی
 مطابق با سال ۱۲۸۷ هجری " .

شرح ذیل مطالبی است که محمد ولیخان سپهبد اعظم درباره حادثه شهادت جناب بدیع
 در حاشیه کتاب مفاوضات که در پاریس با داماد ریغوس جهت مطالعه بایشان داده بودند نوشته است :

" بتاريخ ششم ربیع الاول ۱۳۳۱ مطابق ۲۶ فوریه سنه
 ۱۹۱۳ میلادی در پاریس در هتل البخیایان شانزلیزه —
 نمره — در این سال که این نامه را فرستادند در بیلاق
 لار آن شخص قاصد نزد شاه آورد تفصیل از این قرار است .
 ناصرالدین شاه مرحوم به بیلاقات لار ونور و کجور خیلی —
 مایل بود به پدرم ساعد الدوله سردار و به من که آنوقت
 سرهنگ و جوان بودم امر کردند که باید بروند کجور سیوروسا
 و آنوقت اردو تهیه کنید که منم به بیلاق لارا آنجا به بیلاق
 بلده نور و آنجا به کجور و این بیلاقات به یکدیگر وصل
 هستند و هم خاک هستند من و پدرم در حومه محل کجور
 بودیم که خیر رسید شاه آمد به لار و در آنجا یک نفر را طاب
 انداخت و کمی بعد خبر رسید که این یک نفر قاصد بابی

بود آن زمان حرف بهائی انتشار نداشته است و نشنیده
 بودیم همه مردم از کشته شدن این قاصد وجد داشته
 تا اینکه شاه وارد بلده نور شد من و پدرم با استقبال رفتیم
 در نزدیک قریه بلده که رودخانه عظیمی جاریست سراپرده
 شاه را زده بودند هنوز شاه وارد نشده بود کاظم خان
 ترك (۱) فراشبازی شاه بود پیش خانه رازده بودند
 ما خواستیم رد شویم پدرم که هنوز میر پنج بود لقب
 ساعد الدوله می نداشت با این کاظم خان آشنا بود به من
 فرمودند بیا برویم از این فراشبازی دیدن کنیم و سوار هوار
 سراپرده شدیم . کاظم خان هم در چادر بود با طمطراقی
 نشسته بود وارد چادر شدیم به پدرم احترامات کرد به من هم
 خیلی مهربانی کرد نشستیم چای آوردند صحبت راه کردند
 و بعد پدرم باو گفت جناب فراشبازی این بابی که بود چه
 قسم اورا کشتند گفت ای میر پنج بیا برایت صحبت کنم این

(۱) این کاظم خان قراچه داغی فراشبازی ناصرالدین شاه
 پسر اسمعیل خان فراشبازی داماد فتحعلیشاه بود که در
 زمان ولیعهدی ناصرالدینشاه واقامت او در تبریز و تشکیل
 مجلس مناظره علما با حضرت اعلی در حضور ولیعهد یکی از
 حاضرین آن مجلس بوده است .

عجیب آدم جانوری بود شاه در سفیداب لار سوار شدند
 بروند شکار و من از قضا سوار نشده بودم یک دفعه دیدم
 دو نفر سوار نظام بتاخت آمدند شاه میخواست منم فوری
 سوار شدم بشاه رسیدم فرمودند که یکنفر بابی کاغذی آورد
 من گفتم او را گرفته نزد کشیکچی باشی است او را برده در
 فراشخانه اول بخوبی و اگر نشد با انواع زجر از او قرار بگیرند
 که رفقای او کی ها هستند و در کجا هستند تا من از شکار
 مراجعت کنم . منم آدم از کشیکچی باشی او را گرفته کت
 بسته همراه آوردم ولی یک چیزی ماشاء الله از مراقبت و ذهن
 شاه بشما بگویم این یکنفر پیاده در آن صحرا تا کاغذ را بلند
 کرد که من نامه دارم شاه فهمید که بابی است حکم کرد او را
 بگیرند و کاغذش را بیاورند او را گرفتند اما کاغذش را با حدی
 نداد و در جیب خود دارد این شد من این قاصد را آوردم
 منزل اول بزبان خوش گفتم که بمن تفصیل را بگو این کاغذ
 را کی بتو داد و از کجا آوردی و چند مدت است و رفقای تو
 کیها هستند گفت این نامه را در عکا حضرت بهاء الله بمن
 داد و من راتنها امر کرد که باید با ایران بروی بهر قسم است
 این نامه را بشاه ایران بدی ولی برای تو مخاطره جانی
 شاید باشد اگر قبول میکنی برو والا قاصد دیگر مفرستم من

قبول امر کردم و حالا سه ماه است در اینجا در آمد میخواستم
 موقع گیر بیاورم که این نامه بدست شاه و به نظرش برسانم
 تا اینکه بحمد الله امروز ادای خدمت خود را کردم اگر
 بهائی میخواهی در ایران زیاد است و اگر رفقای مرا میخواهی
 من تنها بودم و رفیق ندارم من اصرار کردم که رفقای خود را
 و اسامی بهائی ایران را خاصه طهران را بگو او انکار کرد رفیق
 ندارم و بهائیهای ایران رانمی شناسم من برای او قسم خوردم
 اگر چنانچه اسامی بگوید از شاه مرخصی میگیرم و از کشتن نجا
 میدهم جواب من گفت که آرزوی من گشته شدن است شما
 مرا میترسانید بعد گفتم چو بفلکه آوردند بیای چوب زدن را
 فراش شش نفر به شش نفر چوب میزدند هر قدر چوب زدند
 ابد اصداب بلند نگرد و التماس ننمود من دیدم این قسم است
 او را باز کردم آوردم نزد خودم باز باو گفتم رفقای خود را بگو
 بهیچوجه جوابی نداد و بخاک زد بخندیدن خیال میکردی که
 این چوبها با و صدمه و اذیتی نرسانید اسباب تغییر من شد
 گفتم داغی بیاورند تا منقل آتش داغی آوردند تا منقل
 حاضر کردند گفتم بیار است بگو والا تو را میدهم داغ کنند
 دیدم خنده اش زیاد تر شد بعد ابا ز گفتم او را بفلکه بستند
 بقدری چوب زدند که فراشها خسته شدند خودم هم خسته

شدم گفتم بازگردند بروند بيك چادر ديگري بفراسها
گفتم بايد بضر ب داغ از او بروز بياوريد بطوري چند داغ
اورا در سينه و پشت كردند كه صدای جز جز داغ و بوی آن را
ميشنيدم و بمشام من ميرسيد هر چه كرد پمروزند ادر ايين
بين نزديك غروب گفتند شاه از شكار تشریف آوردند و مرا
خواستند رفتم بشاه تفصيل راعرض كردم شاه اصرار كرد بايد
اورا بضر ب شكنجه اقرار بياوري والا بايد اورا تلف كني من
آدم باز دادم داغ كردند در زير داغ ميخنديد و ابدا
التماس نكرد حتى من راضی شدم كه اين شخص بگويد
كه اين عريضة بود آوردم واسم نامه نبرد راضی نشد آن
زمان اوقاتم تلخ شد گفتم بيك تخته آوردند گذاشتم بيك
فراش هم با تخماق ميخوبي سرش را گذاردند روی تخته
و فراش هم تخماق را بلند كرد بالا ي سرش گفتم اگر بروز رفقا
دادی خلاص ميشوی والا ميگويم كه اين تخماق را بمغز
بزند بنا كرد به خندیدن و اظهار شكر كردن كه بمسراد
خود رسيدم حتى راضی شدم كه بگويد كاغذی كه من آوردم
عريضة بود نه نامه آنرا هم نگفت و ابدا اين داغها اورا متالم
نميكرد اين شد اشاره بفراش كردم تخماق را بمغز ايين
شخص زد و كله اش داغان كه مغزش از دماغش بيرون آمد

و مرد رفتم بشاه گفتم . و آن كاظم خان ترك فراش باشی
تعجبها از اين آدم و طاقت او ميكرد و ميگفته است كه ايين
چوپها و داغها ابدا تأثيری و تالمی باين مرد كه نميكرد
ميگفت بعد رفتم بشاه گفتم بيك سرداری تن پوش گرفتم
و نعش اورا در همان سفيداب خاك كردم ولی کسی نميداند
لكن حالا بهائيهها پيدا كردند و آنجا زيارتگاه شان است.
و اين حرفهای كاظم خان فراش باشی را بگوش خود شنيدم و
برای ما صحبت ميكرد و من خیلی جوان بودم و اسباب تعجب
من شده بود همان نامه را شاه فرستاد طهران برای حاجی
ملا علی كنی و ساير ملاها آنها بخوانند و جواب بنويسند
ولكن گفتند جواب ندارد و حاجی ملا علی به مستوفی المما
كه آنزمان رئيس الوزراء بود نوشت كه بشاه عرض كن كه اگر
خدای نخواست در عقیده شما خللی و شكی است در دين
اسلام من رفع كنم والا اين كاغذها جواب ندارد جوابش
همان بود كه با فرستاده اش كرديد حالا بايد بسلاطنت عثمانی
بنويسيد كه اورا خیلی سخت بگيرد و راه آمد و شد را مسدود
كند آنزمان سلطان عبدالعزیز زنده بود و در سلطنت
او بوده است بتاريخ ٢٧ ربيع الاول ١٣٣١ مطابق دوم
ماه مارس ١٩١٣ ميلادی در شهر پاریس در هتل الب تحریر

شده
 امشب خوابم نبرد و این کتاب را خانم موسیو دریفوس برایم
 فرستاد نخوانده بودم در اول صبح است بازگردم و خواندم
 تابان مبحث نامه های سلاطین و ناصرالدین شاه رسید چون
 در آن سفر همراه بودم و این تفصیل را از کاظم خان فراشا^{شی}
 شنیدم نوشتم . این کاظم خان بعد از یکسال و نیم دیوانه
 شد در سفر کربلا ی شاه اوراننجیر کردند و انواع مذلت
 مرد و امسال که من به تبریز آمدم و والی آذربایجان شدم در
 شهر تبریز یک نفر نوه او را دیدم که گدائی میکرد فاعتبروا
 یا اولوالابصار و الالباب سپهدار اعظم محمد ولی .
 امروز دوازده روز است که در پاریس هستم محض معالجه
 و عباس افندی عبدالبهاء هم هستند یعنی در این شهر —
 هستند زیارتشان کردم و آشنا شدم وجود محترمی هستند —
 ولی داعیه نمی ندارند و از ایشان نشنیدم در مجلس دید و باز
 دید شد الحق شخص با علم و فضل و عاقل و متبحر هستند
 و باینده صحبت از اوضاع اروپا و اغتشاش ایران و عثمانی فرمودند
 دیگر صحبت دین و مذهبی در میان نیامد و از رفتن خودشان
 بامریکا فرمودند و حالا هم خیال رفتن به برلن را دارند دیگر
 در این سه چهار روز خبر از ایشان ندارم هر کجا هست خدا یا

بسلامت دارش من بعقیده و مذهب احدی کار ندارم و
 نداشتم عیسی بدین خود موسی بدین خود " انتهی
 درباره حیات بدیع در الواح متعدده از قلم اعلی
 آیاتی نازل و فداکاری و شهامت او را یکی از بزرگترین حوادث
 ایام که در ازمنه قبل دیده نشده بیان فرموده اند .
 از جمله در لوحی چنین میفرمایند : " قل اماریت کیف
 خلقنا البدیع بروج القدرة و الاقدار و ارسلناه ککرة النار
 بلوح ربك المختار هل یقابل امره ما عند خلقه لا ورب العالمین
 قل هل رأیت شبهه ما ظهرفی ظهور من الظهورات لا و فاطر
 السموات و الارضین " (کتاب مبین)
 و همچنین در لوح دیگر میفرمایند . " ثم اعلم یا ایها الناطق
 بذکری و ثنائی بانا انفقنا احدا من عبادنا بعد الذی —
 بعثناه بقدره من لدنا و ارسلناه الی فم الشعبان لیوقن
 الکل بان ربك الرحمن لهوالمهیمن علی الالوان لانه لهو
 المقدر القدير و معه کتاب و فیه اظهرنا الامر و اتمنا الحجة
 علی الارض اجمعین نزعنا عنه ثوب الخوف و الاضطراب و زیناه
 بطراز القوة و الاطمینان و اوقدناه بکلمة من لدنا و ارسلناه
 ککرة النار فی حب ربك المختار لیبلغ کتاب ربه فسوف یبلغه
 بسلطان من لدنا ان ربك لهو العظیم الخبیر "

و نیز در لوحی خطاب به طیب میفرمایند :
 اینکه درباره انقلاب و اختلا ف ایران مذکور نموده بودید
 هذا ما وعدنا به في الألواح ای طیب قبل از ارسال
 بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کما مل و بالغ نه چه که
 رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقی
 براو القاء کرده ولیکن بعد از ظهور بدیع بقدرت منیع
 الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی حجت و برهان کامل
 و بالغ شده چون بنعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء
 ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلاء من لدی اللہ مالک
 الاسماء " کتاب اقتدارات

و در لوح دیگر آن شهید مجید رافخر الشهداء ملقب میفرمایند
 " ومنهم فخر الشهداء الذی احضرناه لدى الوجه وخلقناه
 بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك الى الذی اتبع هواه
 وفضلنا فيه ماتمت به حجة الله عليه و برهان علی من فی حوله)
 مجموعه الواح مبارکه

و نیز در لوح مبارك خطاب بشیخ فانی لوح سلطان رابعه
 صیحه نامیده و میفرمایند :

" چنانچه مشاهده میشود که هرچه بلایا اعظم و رزایا اکبر
 وارد شد به تبلیغ امر محکمتر پرداختیم چنانچه صیحه

رابهیئت لوحی مبصوث نمودیم و به قطب بلاد ایران
 فرستادیم و اطمینان منه من فی السموات و الارض الامن شاء
 ربك "

جناب شیخ کاظم سفندر - در رساله تاریخیه خود در قسمت
 شرح حال جناب ملا علی اکبر ایادی درباره حادثه قحط و
 غلائی که پس از شهادت جناب بدیع در ایران رخ داده -
 است چنین مرقوم داشته اند :

" و در سال ۱۲۸۸ که بسبب شهادت حضرت بدیع در ایران
 قحط و غلا استیلا یافت و جمعی کثیر از گرسنگی بهلاکت
 رسیدند این بزرگوار ترحمای علی الكل من الداخل و الخارج
 عریضه فی بشفاعت بتوسط جناب خادم بحضور مبارك معروض
 داشته رفع بلا و دفع غلاء مسئلت مینماید در جواب این -
 بیانات را میفرمایند

قوله (و اینکه در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید
 این از وعده الهی بود در الواح چنانچه در همان سنه که
 لوح منیع به بدیع ارسال شد در الواح ذکر شد ائد و بلایا
 و قحط آندیار تمربها نازل شد و وعید الهی کل را احاطه
 نموده چنانچه آیه فی نازل که مضمون آن اینست اگر نظر
 بملاحظه احباب نبود کل هلاک میشدند ولیکن بعد از وصول

مكتوب آنجناب تلقاء عرش حاضر شدم واستدعای آنجناب
را مروضی داشتم فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف
بیرون انفسهم فی رخاء مبین و بعد فرمودند ای علی هنوز
اثر دم بدیع ازارض محو نشده و تو میدانی که آن مظالم
بکتابی فرستاده شد که ابد از برای نفسی در آن عذری
باقی نمانده و اصل امریکمال تصریح اظهار شده معذک
ورد علیه ماورد

این لوح مبارک خطاب بجناب حاج عبدالمجید البدیع نازل گشته

و مشتمل بر زیارتنامه جناب بدیع نیز میباشد

بقیة الآل جناب مجید علیه و علی ابنه بهاء الله العزیز المتعال
بسمه المقتدر علی ما یشاء

هذا کتاب نزل بالحق وفيه يذكر ما يلوح به وجه الأمر
بين الارضين والسماوات قل انه لسان الله لمن في الامكان
قد اشرقت من افقه شمس البيان ورقم عليها من قلم الرحمن
السجن لمظهر امر بكم العزیز المنان يا بقية الآل استمع
لما يقال بلسان العظمة والاحسان ليجذبك ذكر ربك الس
مقام لا تأخذك الأحزان بك اظهرنا الا مر بحيث اضطربت
القلوب وعميت الابصار واعلم اننا لما اردنا خلق البديع

احضرناه وحدة وتكلمنا بكلمة اذا اضطربت اركانه امهام الوجه
بحيث كان ان ينصق عصمناه بسلطان من لدنا ثم شرعنا
فی خلقه الى ان خلقناه ونفخنا فيه روح القدرة والاقتدار
بحيث لو امرناه يسخر من فی السموات والارض ان ربك
لهوالمقدر المختار فلما تم خلقه من كلمة ربك وخلقته من
نسمة الوحي ابتسم تلقاء الوجه وتوجه الى مقر الفداء
بقدره وسلطان واقبل بقوة انقلب بها الملاء الاعلى وسكان
مدائن الاسماء اذا ارتفع النداء من شطر الكبرياء تبارك
الابهي الذی خلق ماشاء انه هو العزيز الوهاب باليت
كنت حاضرًا لدى العرش اذ تكلم معه لسان القدرة بما تعبير
به الارواح فلما اريناه ملكوت الأ مروتجلينا عليه من مشرق
الوحي انار من انوار ذاك الاشراق قد اخذه الأبتهاج
بحيث طار بقوارم الانقطاع لنصرة ربك مالك الابداع به
قرت عيون المنروزين هيكل الامر تعالی هذا المقام الذی
ما حملت ذكره الا لواح وعجزت عنه الا قلاماً تحسبانه مات
لا ومنزل الآيات به اهتز روح الحيوان فی قلب الامكان
ان اعرفوه يا اولی الابصار انه لبا المنظر الاعلى والرفیق
الابهي يدعوا اهل الأنشاء الى الله العزيز المستعان
أ تحسبه كاحد من الصبار لا ومالك الأيجاد به اخذت

الزلازل كل القبائل واضطربت اركان الظلم واشرق وجه النصر
النصر من افق الأقطار هل يصل اليه الأسماء لا ومالكها
قد ارتقى الى مقام انقطعت عنه الأذكار به اظهرنا الصيحة
مرة اخرى بحيث نادت الصخره الملك لله المقتدر القهار
كذلك زيننا سماء البيان بشمس استقامة اسمنا البديع
وسماء القدرة بذاك النجم المشرق من افق الآفاق اذا -
يخاطبه القلم الأعلى من شطر ربه الابهي . . .
عليك يا فخر الشهداء . . . ذكر الله وثناء اهل الجيروت
وثناء اهل الملكوت وثناء كل الاشياء في كل الاحيان قد
كتب الله على كل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطاء
ويقول ما تكلم به لسان الكبرياء كذلك قضى الامر من لادن
ريك عالم السر والاجهار لو فاته منه في خدمتك شئ فاعف
عنه ثم ارض كذلك يأمرك سلطان الامانه هو العزيز العلام
انا كتبنا لكل ابن خدمة ابيه كذلك قدرنا الامر في الكتا
استقم على الامر في كل الاحوال بحيث لا يمتنعك بنعاق -
الذين كفروا بالله رب الارباب لا ترى المشركين الا كخرأ^{طين}
الارض ولا زما جيرهم الا كطين الذباب هل يقوم مع امره
من شئ لا ونفس الحق وليكن الناس في غفلة وارتياب -
نور الوجوه بشمس ذكر ريك والقلوب بنور وجهه المشرق -

على الديار البهاء عليك وعلى من تبعك وعلى الذين
اقبلوا الى الله يوم التناد

در لوج مبارك خطاب به فنان جناب حسين عليه بهاء الشرف مايند

" ان يا قلم الاعلى ان اذكر ان ارسلنا البديع بايات بينات
الى الذي كان في غفلة وشقاق قد ارتكب ماناح به
اهل الفردوس ثم حقائق اهل الرضوان اذا تركنا العالم
بنفسه الحكمة واخذنا من في الديار سوف نأخذ به باصر
من عندنا وانا المقتدر على ما اراد طوبى لمن قرأ لوح الله
الذي ارسلناه اليه ليوقن باناً ما مننا عما ورد علينا
نطق لسان العظمة بالحق الخالص ليشهدن الكليل
بأنه لهو المقتدر المختار قدمت عليهم حجة ربك واشرق
البرهان من افق الأيقان امن الذين يقرون آيات الله اولئك
يجدون حلاوة بيان ربهم المميز الوهاب

بذه صورة ما كتب على فخر كتاب السلطان

هو الله تعالى

نسئل الله بان يبعث احد من عباده وينقطع عنه عن
الامكان وتزين قلبه بطراز القوة والاطمينان لينصر ربه
بين ملاء الاكوان وازا اطلع بمانزل لحضرة السلطان يقوم
ويأخذ الكتاب باذن ربه العزيز الوهاب ويمشي مسرعاً
الى مقر السلطان وازاورد مقر سريرته ينزل في الخان ولا
يعاشر مع احد الى ان يخرج ذاتيوم ويقوم على فعبيره و
ان اظهرت طاليع السلطنة يرفع الكتاب بكمال الخضوع
والاداب ويقول قد ارسل من لدى المسجون وينبغي له
ان يكون على شان ان يأمر السلطان بالقتل لا تنطرب في
نفسه ويسرع الى مقر القتل ويقول اي رب لك الحمد بما
جعلتني ناصراً لأمرك وقدرت لي الشهادة في سبيلك
فوعزت لك لا ابدل هذه الكأس بكأوس العالمين لأنك ما قدرت
لها من بديل ولا يحد لها الكوثر والسلسبيل وان تركه
وما تعرض عليه يقول لك الحمد يارب العالمين اني رضيت
برضائك وما قدرته لي في سبيلك ولو اتواردت ان تصبغ
الارض بدمي في حبك ولكن ما اردته هو خير بي انك تعلم
ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك وانت العليم الخبير

صحه ۱۸۸ - « كم من ليال فيها شجرت الوحوش في كنانتها واطيور في اوكارها
وكان الغلام في السلاسل والاعلال ولم يجد لنفسه ناصراً ولا معيناً »

این بیان مبارک اشاره به محبوسیت آنحضرت در سیاه چال
طهران است که در اثر حادثه رضی شاه در روز یکشنبه
۲۸ شهر شوال سال ۱۲۶۸ هجری و ۱۵ اوت سال ۱۸۵۲
میلادی واقع گردید و در این واقعه چون بیش از همه وقوع
این حادثه را بحضورت بهاء الله نسبت میدادند لهذا
در صدر دستگیری آنحضرت برآمدند ومدت چهارماه
(ذیقعدة ۱۲۶۸ الى ماه صفر ۱۲۶۹) در سیاه چال
در زیر زنجیر قره کهر که هفده من وزن داشت محبوس داشتند
تا بیگناهی آنحضرت به ثبوت رسید وحکم شاه به نفسی
واخراج ابدی آنحضرت از طهران بصراق عرب صادر گردید
در این قضیه هشتاد و یک نفر از اصحاب بشدیدترین وجهی
بشهادت رسیدند وتفصیل آن در صفحات قبل در ضمن
توضیح مطالب لوح شیخ در صفحه ۲۴ مندرج گردیده
است .

وتبدلی در ذات آنها حاصل نگردد نهایت آنست که قبل از ظهور چون ساکن و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار

ضمناً صفحه ٨٩ - « نَأْتِيَتْ مَعَهُ النَّاسُ مِنَ الْعُلُومِ وَمَا دَخَلَتْ الْمَدَارِسُ فَاسْتَسْلِمِيئَةَ
الَّتِي كُنْتُ فِيهَا لِتَوْقِينِ أَبِي لَسْتُ مِنَ الْكَافِرِينَ »

بطوریکه محقق است و مکرر در الواح و آثار مبارکه باین موضوع اشاره و در مقام اتیان حجة و برهان آنرا تصریح فرموده اند آنست که آنچه از قلم مبارک در جمیع شعون نازل گردیده بصرف اراده و مشیت الهی است و ابداد رهچیک از محاضر درس و بحث علوم معقول و منقول که رائج آنزمان و درایران و عتبات عالیات منعقد بوده داخل نشده اند و نزد هیچیک از اساتید فن به اکتساب علم و دانش نپرداخته اند و ایام صباوت و کودکی آنحضرت بطوریکه درخور شأن و وزیرادگان بوده گذشته و فقط مقدمات خواندن و نوشتن را نزد پدر و بستگان خویش آموخته اند . در کتاب مستطاب اقدس نیز باین موضوع تصریح میفرمایند .

” انا ما دخلنا المدارس وما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا لامي الى الله الابدی انه خير لكم عملاً

صفحه ٨٩ - « يا سلطان اني كنت كاحد من لعباء وراقداً على المهاد »

حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات در بیان این آیه مبارکه چنین میفرمایند :
” آمدم در بیان عبارت مبارك اینکه میفرماید (يا سلطان اني كنت كاحد من لعباء وراقداً على المهاد مرت على نسائم السبحان وعلمني علم ما كان ليس هذا من عندي بل من لدن عزيز عليم ”

این مقام تجلی است این محسوس نیست معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال میرا و منزه است این تعبیر و تمثیل است مجاز است نه حقیقت و نه حالتی است که مفهوم انسان است یعنی خواب بوده بیدار شده بلکه انتقال از حالی بحالی است مثلاً نوم حال سکون است و بیداری حال حرکت نوم حالت صحت است بیداری حالت نفاق نوم حالت خفاست و بیداری حالت ظهور مثلاً در فارسی و عربی تعبیر میشود که زمین خواب بود بهار آمد بیدار شد یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی باری مظاهر مقدسه لم یزل حقائق نورانیه بوده و هستند تغییری

کنز فی الارض لو انتم تفقهون
 اکنون در این لوح مبارک نیز این موضوع مهم را بنا برالدین
 شاه خاطر نشان میفرمایند و محض تاکید میفرمایند که اگر
 در این معنی شك و ریبی داری از ساکنین شهر طهران که
 محل نشو و نما و زندگانی خانوادگی من بوده و همه بزرگان
 مرا می شناسند سؤال نما تا بدانی که آنچه میگویم راست
 و حقیقت است .

صفحه ٩٣ - « وَاذْكُرِ الْآيَاتِ الَّتِي فِيهَا اشْرَقَتْ شَمْسُ الْبَطْحَا، عَنْ أَفُقِ مَشْرِيقِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ عَلِيٍّ
 أَعْرَضَ عَنِ الْعِلْمِ وَأَعْرَضَ عَلَيْهِ الْأَدْبَابُ بِالتَّلَاحِ عَلَى مَا كَانَ الْيَوْمَ فِي حِجَابِ النُّورِ سِتُورًا »

این بیان مبارک اشاره بزمان ظهور پیغمبر اسلام حضرت
 محمد است که چون کار دعوت آنحضرت پس از سه سال
 علنی شد و آنحضرت و پیروان علنا بمذمت و نکوهش بتها
 پرداخته و مردم را به پرستش خدای یگانه میخواندند بزرگان
 قریش به مخالفت پرداخته و نزد ابوطالب عموی آنحضرت
 زبان بشکایت گشودند و در ضدیت و مخالفت متفق گشته
 از هر تهمت و افتزائی فرو گزار نمودند چنانچه آنحضرت

را به جنون و افسونگری شهرت دادند بطوریکه مردم
 از ملاقات آنحضرت احتراز می جستند و چون بر پیغمبر
 عبور مینمودند گوشهای خود را میگرفتند مبادا کلمات
 آنحضرت را بشنوند و فریفته شوند و بر ادعای آنحضرت
 که میفرمود من رسول خداوندم و بمن وحی میرسد اعتراض
 نموده میگفتند تا وقتی که امثال ولید بن مغیره در مکه و ابومسعود
 ثقفی در طائف هستند که هر دو رئیس قبیله میباشند چگونه
 محمد ادعای رسالت مینماید و نضر بن حارث که نسبت
 به پیغمبر بغض و کینه فراوانی داشت چون میدید آنحضرت
 برای تذکر و تنبه اعراب از حکایات و قصص گذشتگان و اقوام
 پیشین بر آنها فرو میخواند او هم نزد پیغمبر نشسته میگفت
 بخدا ای گروه قریش داستانهای من بهتر و سخن من
 شیرین تر است سپس از داستانها و افسانه های ایرانی و پادشاهان
 که در سفرهای خود بحیره آگاه شده بود برای آنها نقل مینمود
 و سپس میگفت ای این سخنان بهتر است یا حدیث محمد و کار
 مخالفت قریش بجائی رسید که عده ای از مؤمنین مورد شکنجه
 و آزار آنها قرار گرفتند مانند عمار و پدرش یا سرو مادرش سمیه
 که در اثر شدت آزار و انیت به قتل رسید و بلال که بسختی -
 مورد آزار و عذاب اربابش امیه بن خلف واقع شده بود و بوسیله

ابوبکر که بر حال او مطلع و آگاه شد نجات یافت و خود آن حضرت نیز از اذیت و آزار قوم در امان نبود و عمرو بن هشام که کینه او ابوالحکم بود و پیغمبر او را ابوجهل ملقب نمودند دائما با حضرت سب و لعن نموده توهین و تحقیر مینمودند و ابولهب عمومی پیغمبر وزن اوام جمیل سر دسته منکرین و مخالفین قرار گرفته و آنحضرت را با نهایت تعصب آزرده و بدگوئی مینمودند تا آنکه اصحاب دیگر طاقت تحمل نیاوردند - نزد آنحضرت زبان به شکایت باز نموده تکلیف خواستند لذا بآنها فرمود هر کس از مؤمنین که طایفه و عشیرتی ندارد که از او حمایت کند بحبشه مهاجرت نماید و در پناه نجاشی پادشاه آنجا بر احوالی بسربرد لذا جمعی از اصحاب در دفعه اول که دوازده نفر مرد و چهار نفر زن بودند عازم گردیدند که از آنجمله عثمان بن عفان و زوجه او رقیه دختر پیغمبر بود و بعد از دو ماه خبر رسید که اعراب با پیغمبر سازش نموده دست از مخالفت برداشته اند لذا عده عسی از مهاجرین بمکه بازگشتند ولی دیدند این شهرت بر خلاف حقیقت بوده و قریش همچنان بر سر مخالفت خود ایستادگی دارند و اذیت و آزار آنها از یاد یافته است لذا در دفعه ثانی عده دیگری از مسلمین را بحبشه فرستادند

که از جمله آنها جعفر بن ابیطالب بود و جمعا عده مهاجرین به هشتاد و سه نفر مرد و هیجده نفر زن غیر از اطفال رسیدند که در حمایت پادشاه آن کشور بر احوالی و آزادی زندگی نمودند تا در ایام مهاجرت پیغمبر از مکه بمدینه آنها نیز با صاحب و پیاران پیغمبر در مدینه پیوستند .

(نقل از کتاب تاریخ دیانت اسلام تألیف

مؤلف کتاب)

ایضا صفحه ۹۳ - « ثم اذکر اذ دخل احد منهنم علی النجاشی و تلا علیه سورة من القرآن قال لمن حوله انهما نزلت من لدن علم حکیم »

بیان مبارک در باره ورود جعفر بن ابیطالب نماینده مهاجرین حبشه است بحضور نجاشی پادشاه حبشه و تلاوت قسمتی از آیات قرآن کریم و تفصیل قضیه مذکور از اینقرار است که چون جمعی از مردان و زنان مسلمان از تعذبات قریش بجان آمده و حسب الفرموده پیغمبر بحبشه هجرت نمودند و در پناه عدالت پادشاه مسیحی آنجا زیست نمودند قوم قریش از ترس آنکه مبادا مسلمین بواسطه حمایت پادشاه حبشه قوت و قدرت گیرند آنها را دنبال نموده و نفر نمایند

از طرف خود بنام عبدالله ابی ربیعہ و عمرو بن العاص
 بامقداری هدایا و تحف نزد نجاشی فرستادند و آن دو
 نفر به نجاشی ورود نموده هدایا را تقدیم و چگونگی دعوت
 حضرت محمد را بیان و اظهار داشتند که چند نفر از جوانان
 ساده لوح مافرخته شده از او پیروی نموده و از دین پدران
 و اجداد خود دست کشیده و بر آئین مسیح نیز اعتراض ^{شده} را
 و اعتقاد ندارند و اینک عده ئی از آنها بدربارتوپناهانده
 شده اند و ما آمده ایم تا آنها را نزد خویشان و بزرگان
 قوم بازگردانیم نجاشی از جمعیت مهاجرین خواست که یک نفر
 را از بین خود انتخاب نموده و به محضر او حاضر گردد تا
 حقیقت حال معلوم شود و آنها جعفر بن ابیطالب را که
 جوانی دانا و متمسک و شجاع بود فرستادند و او در حضور
 نجاشی و فرستادگان قریش و درباریان اظهار داشت که ما
 مردمانی گمراه و نادان بودیم و بتها را می پرستیدیم و مرتکب
 کارهای زشت میشدیم از نظافت و طهارت چیزی نمیدانستیم
 و دختران خود را زنده بگور میکردیم حال محمد بن عبدالله
 در بین ما برانگیخته شده ما را به عبادت خدای یگانه و ایمان
 بجمیع انبیای گذشته دعوت و از پرستش بتها نهی کرده
 و مکارم اخلاق و صفات پسندیده را هم نمائی نموده است که

از جنگ و خونریزی اجتناب نموده و بحیل اتحاد و اتفاق
 تشبث کنیم حال قوم ما بدشمنی و مخالفت قیام نموده
 و از طریق آزار و اذیت میخواهند ما را از ایمان بخدای یگانه
 باز داشته و به عقیده بت پرستی برگردانند و چون کار بر ما
 سخت شده ناگزیر به مملکت تو رو آورده ایم که در پناه
 عدالت و عطاوت پادشاه از صدمات آنان محفوظ باشیم
 نجاشی گفتار جعفر را شنیده اظهار داشت شمه ئی
 از کلمات حضرت محمد را بر او بخوانند و جعفر سوره مریم را
 خواند تا باین آیه رسید فاشارت الیه قالوا کیف تکلم من
 كان في المهد صبياً قال اني عبدالله اتاني الكتاب و
 جعلني نبيا و جعلني مباركا اينما كنت و اوصاني بالصلوة
 و الزكاة ما دمت حيا و برابر والدتي ولم يجعلني جبارا شقيا
 و السلام علي يوم ولدت و يوم اموت و يوم البعث حيا
 نجاشی و درباریان چون کلمات الهیه آنحضرت را شنیدند
 و دانستند اعتقاد مسلمین کاملا با مندرجات انجیل موافقت
 دارد گفتار جعفر را تصدیق نموده و عمرو بن عاص هر چه
 خواست زهن نجاشی را بخدیت مسلمین برانگیزاند میسر
 نگردید لذا خائبا و خاسرا بمکه بازگشت نمودند و جمعیت
 مهاجرین در پناه نجاشی روزگاری با سودگی بسر بردند

تا هنگامیکه پیغمبر و اصحاب از مکه بمدینه هجرت نمودند آنها نیز از حبشه عزیمت نموده و در مدینه به مسلمین پیوستند (نقل از تاریخ دیانت اسلام تألیف مؤلف کتاب)

صفحه ٩٧ - « حسب الأذن و اجازه سلطان زمان این عبد از مقر سلطانی بعراق عریق بجهت نمود و دوازده سنه در آن ارض ساکن و در مدت توقف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض شد و همچنین بدولت خارجیه انهارى زلفت متوکل علی الله در آن ارض ساکن تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد »

بعد از آنکه در حادثه رمی شاه براءت حضرت بهاء الله به ثبوت رسید و حکم باستخلاص و تبعید آنحضرت صادر گردید یکماه نیز مهلت داده شد تا در اواسط زمستان که مصادف با ماه ربیع الثانی از سال ١٢٦٩ مطابق با ١٢ - ژانویه سال ١٨٥٣ میلادی بود و از سنین عمر آنحضرت سی و شش سال میگذشت با عده نئی از عائله و منتسبین و اطفال خردسال بمعیت و همراهی مأمورین ایران و روس بعراق - عرب حرکت فرمودند و در ماه جمادی الثانی ١٢٦٩ مطابق با اپریل ١٨٥٣ ببغداد ورود فرمودند و اصحاب نیز که در ایران مورد آزار و شکنجه مخالفین بودند تدریجاً با نشهر رو آورده و در جوار آنحضرت سکونت اختیار نمودند

و مشغول کسب و کار شدند و نوعی آنحضرت در تهذیب اخلاق و رفتار بابیان اقدام فرمودند که عظمت و بزرگواری امر حضرت اعلیٰ بیش از پیش گوشزد دور و نزدیک گردید و با اینکه میرزا یحیی ازل سر بمخالفت بلند نمود و در اینکار سید محمد که یکی از بابیان بود اورا تحریک و اغوا مینمود و این امر سبب شد که مدت دو سال حضرت بهاء الله احببا را بحال خود گذاشته و سرگشته بیابان هجران گشتند و در کوههای سلیمانیه بسر بردند معذک چون در اثر تضرع و ابتهال اصحاب و عرایض خاضعانه آنها ببغداد مراجعت فرمودند روح جدیدی در کالبد افسرده یاران دمیده شد و در بیت مبارک بر روی جمیع طبقات گشوده شد و از طبقه علماء و عرفا و بزرگان و شاهزادگان ایران و مأمورین دولت عثمانی بحضور مبارک مشرف و تحقیق از امر مبارک مینمودند و از هرگونه مسائل علمی در انجام مرام و مقصد خود پرسش نموده جواب میشنیدند و بابیان نیز که از هر سو بشارت مراجعت مبارک را از محل هجرت شنیدند ببغداد رونموده مجاورت اختیار نمودند نمودند و آنانکه محروم از تشریف بودند عرائض و مستدعیات خود را کتبا عرض نموده بمقدور جواب نائل میگشتند و بسیاری از احباب که بایران مراجعت مینمودند آیات و کلمات صادره

را که از حد شمار خارج بود منتشر میساختند و ذهاب و ایاب
 بیفداد مستمر گردید و وصیت امرالله که موقتا در اثر مهاجرت
 دو ساله آنحضرت از آنجا فراموش شده بود دو مرتبه بلند
 و از هر جهت آثار عظمت و بزرگواری امر مبارک نمایان گشت .
 در اینحال میرزا بزرگخان قزوینی قونسول ایران که بتازه گی
 باین سمت وارد بیفداد شده بود باشیخ عبدالحسین -
 طهرانی طقب به شیخ المراقین که از علمای شیعه و بر حسب
 دستور ناصرالدین شاه جهت تعمیر بقاع متبرکه عتبات
 آمده بود و ملاحظه پیشرفت امر مبارک و شور و انجذاب اصحاب
 و توجه اغیار آتش حقد و حسادت آنها را برافروخته بسود
 همدست شده و با ارسال مکاتیب مملو از تهمت و افترا در بار
 ایران را بوحشت انداخته و شاه ایران را بران داشت که از
 پادشاه عثمانی که سلطان عبدالمجید بود تقاضا نماید
 که مصطفی پاشا والی بیفداد حضرت بهاء الله را بمأمورین
 ایران تسلیم نماید و بوسیله حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله
 سفیر ایران در استانبول بسیار کوشش نموده ولی موفق نگردید
 و والی بیفداد نیز که ذکر فضائل و کمالات جمال مبارک را از علماء
 سنی شنیده بود اعتنائی بسخنان مفسدت آمیز قونسول
 ایسران نمی نمود لذا میرزا بزرگخان متوسل بانسرار شد

و بآنها خلعت و انعام و اسلحه داد که حضرت بهاء الله
 را بقتل برسانند ولی موفق نگردید تا آنکه شیخ عبدالحسین
 بعد از مجاهدات زیاد علما را در کاظمین جمع نمود و جناب
 شیخ مرتضای انصاری را نیز که از علمای مرجع تقلید شیعیان
 بود در آنجمع دعوت نمود و قصدش آن بود که به بلوا و -
 شورش عوام بپردازند بلکه از این راه موفق شوند جناب
 شیخ مرتضی که از قصد آنها مطلع گردید فوراً برخاسته
 از آنجمع کناره گیری نمود لذا از این راه هم توفیقی نیافتند
 و ناگزیری از علمای مورد اعتماد خود را بنام ملا حسن عمو
 بسمت نمایندگی انتخاب و بیفداد اعزام داشتند که آنحضرت
 را ملاقات و مجاب و ملزم نماید تشریف او نیز بحضور مبارک در اثر
 استماع بیان وقوت برهان چنان بود که سبب ارادت و انجذاب
 او گردید اظهار داشت که الحق در مقابل این استدلال -
 احدی را قدرت بر مقاومت نیست ولی علما باین اندازه قانع
 نشده و مایل باتیان خوارق عادات و معجزات میباشند
 فرمودند هر چند در هیچ دوری انبیا تقاضای قوم را در -
 آوردن معجزات نپذیرفتند و آیات قرآنی دلالت دارد که
 حضرت رسول اکرم مشغول منکرین را اجابت نفرمودند و کسی
 محض اتمام حجت بر خلق علما در امری از امور متفق شوند

و بر روی کاغذ نوشته امضاء نمایند که با آوردن آن دیگر
اعتراضی نداشته باشند ماعلم مینویسیم که هرگاه آن معجزه
بانجام نرسید بطلان ما ثابت گردد ملاحظه بانتهایست
سرور از حضور مبارک مرخص شده و مطالب رانزد علما اظهار
و ابلاغ پیام نمود ولی علما از شنیدن این پیام بر آشفتگی
بر تضرعی افزود و ملاحظه از بی انصافی علما متاثر و محزون
شده و نتیجه را بانتهایست انفعال بحضور مبارک معروضی ^{داشت} را
و در اکثر مجالس که گوش شنوائی می یافت این قضیه را که
حاکمی از عجز علماء و عظمت امر الله بود حکایت مینمود و سبب
تنبه و تذکر خلق میگردد .

در لوح امر که از قلم جمالقدم جل شانہ خطاب بجناب ملا علی
بجستانی نازل گشته چنین میفرماید :
" یا قلم القدم اذکر للامم ما ظهر فی العراق ان جاء رسول من
معشر العلماء وحضر تلقاء الوجه وسئل عن العلوم اجبنا ه
بعلم من لدنا ان ربك لعالم الغيوب قال نشهد عندك
من العلوم ما لا احاط به احد انه لا يكفي المقام الذي
ينسبه الناس اليك فأتنا بما يعجز عن الأتيان بمثله من على
الأرض كلها كذلك قضى الامر في محضر ربك العزيز الودود
فانظر ما ذاترى اذا انصعق فلما افاق قال امننت بالله العزيز

المحمود اذهب الى القوم قل اسئلوا ماشئتم انفسه
هوالمقتدر على مايشاء لا يعجزه ماكان وما يكون قليلا
معشر العلماء اجتمعوا على امر ثم اسئلوا ربكم الرحمن
ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا ولا تكونن من الذين
هم يكفرون قال الآن طلع فجر الصرفان وتمت حجة الرحمن
قام ورجع الى القوم بامر من لدى الله العزيز المحبوب
مضت أيام معدودات ومارجع اليها الى ان ارسل رسولا
آخر اخبر بان القوم اعرضوا عما ارادوا وهم قوم صاغرون
كذلك قضى الامر في العراق اني شهيد على ما تقول وانتشر
هذا الامر في الاقطار وما انتبه احد كذلك قضينا ان كتتم
تعلمون "

صفحه ٩٧ « این عجب بلا حظ آنکه مبادا از افعال معین امری منافی رأی جهان آرای سلطانی
احداث شود لذا الجمالی بیاب وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور
معروض دارد و بدینچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد »

مدتها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر بمقامی رسید
که بیم آن بود بختته فساد ی برپا شود و خون جمعی ریخته
شود لا بد احفظا العباد الله معدودی بوالی عراق توجه
نمودند "



میرزا سعید خان مؤتمن الملک

(۴۳۲)

این بیان اشاره بهمان حوادث بغداد است که در اشرف
تحریرات شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگخان قونسول ایران
بوقوع پیوسته بود و چون این اخبار و نامه های مملو از تهمت
و افترا و مفسدت آمیز قونسول مزبور دربار ناصرالدین شاه
میرسید میرزا سعید خان وزیر امور خارجه از نزدیک ملاحظه
مینمود که چگونه دربار ایران اقداماتی برای محو و اضمحلال
آنحضرت و اصحاب بعمل میاید لهذا اصلاح اندیشی بنظر
اورسید معریضه فی بحضور مبارک مصروف داشت و مضمون
انکه خطر شدیدی متوجه آنحضرت است بهتر است که
خود را برکنار گیرند و محفوظ مانند . در جواب لوح غرائسی
که حاکی از ثبات و استقامت و آرزوی فدا و شهادت در سبیل
الهی و راضی بودن بمصائب و بلا یا جهت اصلاح عالم
بشریت از قلم مبارک نازل گردید که معروف است به لوح
شکر شکن زیرا ابتدای لوح مبارک باین بیت خواجه حافظ
علیه الرحمه شروع میگردد .

شکر شکن شوند همه طوایفیان هند

زین قند پارس کعبه بنگاله میروند

از جمله بیانات مبارک در آن لوح منیع اینست قوله الاحلی :
” زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر دم صد

جان نثار دست قاتل را باید بوسید ورقص کنان
 آهنگ گوی دست نمود چه نیکوست این ساعت و چه ملیح
 است اینحالت که روح معنوی سیر جان افشانی دارد و هیگل
 وفا عزم معارج فنا نماید گردن برافراشیم و تیغ بیدریغ یار
 را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا
 را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست برکنار
 فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نبرد از بیدعاً بلا را طالع قیم
 تاد رهوای قدس روح پرواز کنیم و در سایه شجرانس اشیان
 سازیم و به منتهی مقامات حب منتهی گردیم از خمرهای خوش
 وصال بنویسیم . . . ”

چون اینلوح مبارک با اطلاع میرزا سعید خان رسید از ثبات
 و پایداری آنحضرت در برابر بلایا و رزایا و تحمل همه گونه
 مشقات تعجب نموده و با آنکه میتواندست بصلاح دولت و ملت
 اقدامی نماید از بیم افتراء طرفداری بابیان دم فرو بست و
 سخنی ابراز و اظهار ننمود . و چون شیخ از تمام اقدامات
 خود به نتیجه منظور ه نرسید با قونسول ایران نزد نامق
 پاشا والی بغداد اقداماتی نمود که شاید والی حاضر شود
 جمال مبارک و احباب را بمأمورین دولت ایران تسلیم نماید
 در اینموقع بر حسب دستور آنحضرت چند نفر از اصحاب



شماره ١٠٠٠

به تبعیت دولت عثمانی درآمدند لذا اقدامات آنها
بی اثر مانده و والی نیز ناگزیر از حمایت اصحاب گردید .

صفحه ٩٨ - « ذات شاهانه شاهد و گواهند که در هر بلد که معدودی از این طایفه بوده اند
نظریه تعدی بعضی از حکام ناصریه جدال مشتعل میشد ولیکن این فانی بعد از ورود عراق
کل را از فساد و نزاع منع نموده »

این بیان مبارک اشاره بحوادث ووقایعی است که در ایام
اولیه ظهور حضرت اعلی و سلطنت ناصرالدین شاه واقع
گردیده و خود او شاهد و ناظر انوقایع بوده که چگونه اصحاب
در برابر ظلم و ستم حکام اقدام بدفاع نموده و مدتها بزد و
خورد پرداخته اند ولی پس از آنکه حضرت بهاء الله
در ماه جمادی الثانی از سال ١٢٦٩ مطابق با آپریل -
١٨٥٣ ببغداد وارد فرمودند آنحضرت بمواعظ حسنه
و صدور تعلیمات روحانیه اخلاق و رفتار بابیان را اصلاح و
آنها را بسلامت و تزکیه نفس و ثبوت بر امر و تحمل مصائب
و ولیات و تسلیم و رضا در برابر اراده الهی دعوت فرمودند
و مخصوصا پس از مراجعت از مهاجرت سلیمانیه بنوعی عظمت
امر الله گوشزد خاص و عام گردید که از جمیع طبقات بحضور

مبارک مشرف گشته استفاده مینمودند و احباب نیز چنان
منجذب و مشتعل گردیده بودند که بی اختیار به تبلیغ
و هدایت نفوس پرداختند و با اعمال حسنه آتش محبت الهی
را که روی خاموشی رفته بود دو مرتبه برافروختند بطوری که دیگر
آن حوادث و وقایع قبل رخ نداد و سبب مزید اطمینان و ایمنی
نفوس مخصوصا اولیای امور دولتی با مبارک گردید
خلاصه آنکه شخصی ناصرالدین شاه را متذکر میفرمایند
که وضعیت اخلاق و رفتار بابیان را در گذشته و پس از زمان
استقرار حضرت بهاء الله در بغداد مورد توجه قرار داده و
مشاهده نماید همان نفوسیکه آنگونه قیام نموده و در برابر
ظلم و ستم حکام بدفاع مینمودند حال در اثر تربیت
و تعلیمات آنحضرت با حالت تسلیم و رضا جمیع مصائب و بلاها
را تحمل نموده و بذیل تقوی و پرهیزکاری و صداقت و امانت
و غیر خواهی متمسک گشته اند بنحویکه در هر نقطه و مکان
که مورد تعرض اعدا قرار گرفته اند بکمال ثبوت و استقامت
پایداری نموده دست بانقام و کینه جوئی نگشوده معارضه
بمثل ننمودند .

در لوح مبارک دنیا میفرمایند : " بیاری باری شمشیرهای
برنده حزب بابی بگفتار نیک و کردار پسندیده بفلا فراجع . "

حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح میفرمایند :
 " بعد از رجوع بهاء الله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم
 و اصلاح احوال اینطایفه جهد بلیغ نمود بقسمی که در -
 مدت قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای
 قرار و سکون در قلوب حاصل شد " و همچنین میفرمایند :
 " چون این اساس در قلوب این طایفه استقرار یافت بقسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند
 که در نزد اولیای امور بسلامت نفس و سکون قلب و نیت
 صحیحه و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند "
 صفحه ٩٩ « و بعد از ورود این عبد باین بلد که موسوم به ادرنه است »

شهر ادرنه از بناهای ادریان امپراطور روم است که در اوایل
 قرن دوم میلادی بعد از طرازان حکمفرمای آنکشور بوده و
 در هنگام قیام برکوکب ازیهودیان فلسطین در سال ١٣٠ -
 میلادی سپاهیان ادریان را شکست داد ولی عاقبت محصور
 سپاهیان او گشته تمام ساکنین شهر اورشلیم را بقتل رسانید
 ورود حضرت بهاء الله و همراهان بادرنه در یوم اول ماه
 رجب از سال ١٢٨٠ مطابق با ١٢ دسامبر سال ١٨٦٣ میلاد
 میلادی واقع گردید در ابتدای ورود بواسطه سرمه ای
 سخت زمستان و عدم وسائل زندگانی و مهیا نبودن منزل

و مسکن جهت سکونت بی اندازه سخت گذشت
 چنانچه در اینمقام در سورة الملوك میفرمایند :
 " فلما وردنا ما وجدنا فیها من بیت لنسكن فیها لذا نزلنا فی
 محل الذی لن یدخل فیها الا کل ذی اضطرار غریب
 و كنا فیها ایاما معدودة واشتد علینا الامر لضیق المکان
 لذا استاجرنا بیوت التي ترکوها اهلها من شدة بردها و
 كانوا من التارکین ولن یسکن فیها احدا الا فی الصیف و انما
 فی الشتاء کنا فیها لمن النازلین ولم یکن لاهلی وللدینهم
 كانوا معی من کسوة لتقیهم عن البرد فی هذا الزمهریر "
 چندی نگذشت که تا اندازه بی اسباب راحت و آسایش فراهم
 گردید و در آنجا نیز روش و سلوک مبارک آنحضرت نوعی
 جاذب قلوب گردید که اهالی و مأمورین دولت زبان بستا
 گشوده و جمیع جانب نهایت ادب و احترام را نسبت بآنحضرت
 رعایت مینمودند ولی میرزایحیی ازل که جزء همراهان بود
 در این شهر نیز بتحریرک سید محمد اصفهانی علم اختلاف
 بلند نمود و پیش از پیش بقتنه و فساد مشغول گردید و در سال
 ١٢٨٢ بقصد محو و اضمحلال جمال مبارک آنحضرت را مسموم
 نمود بطوریکه حضرت بهاء الله چند روزی مریض و بستری
 بودند و چون از این راه بمقصود نائل نگردید باغوا یاشخا

جهت قتل آنحضرت پرداخت و اوراق شبهات برای نشر بین احبای ایران آماده نمود و هردو قضیه در حضور مبارک افشا گردید و چون اعمال خلاف و ناپسند آنها بعدی رسیده بود که دیگر تحمل آن موجب وهن و ضرر کلی امرالله بود لذا در سال ۱۲۸۳ یحیی و سید محمد را بکلی با خود فرمودند و در این جافصل اکبر واقع شد . مدت توقّف مبارک در اردن چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز - بوده و بعد از این مدت فرمان پادشاه عثمانی صادر شد که آنحضرت و همراهان به عکا تبعید گردند لذا ظهر روز ۲۲ ربیع الثانی از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۱۲ اوت ۱۸۶۸ - میلادی از اردن تحت نظر عده ئی سرباز برای استقرار در سجن عکا حرکت فرمودند .

حضرت بهاء الله در الواح مبارکه شهر اردن در ارض سّر نامیده اند زیرا عدد او هردو مطابق با (۲۶۰) است و در مدت چهار سال و هشت ماه کسری توقف در آن شهر آنحضرت امر مبارک را بجمیع سلاطین و بزرگان و علماء ابلاغ فرمودند و مرحله سوم اظهار امر مبارک تحقق یافت .

در لوح مبارک احمد این شهر را بنام سجن بعید یاد فرمودند (ثم ذکر ایامی فی ایامک ثم کریتی وغیرتی فی هـذا

السجن البعید . . . »

صفحه ۱۰۱ (و آنچه از قبل بعضی از جمال ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبود)

این بیان مبارک اشاره بحادثه رمی شاه است که عده ئی از بابیان از شدت تأثر بقصد خونخواهی از شهادت حضرت اعلی و ظلم و ستمی که بمظلومین وارد گردیده بود اقدام نمودند ولی این عمل ابداً مورد رضا و خوشنودی حضرت بهاء الله نبوده و بلکه مکرر آنها را از این عمل نهی شدید فرموده و تحذیر نموده اند و بعداً که تعلیمات و دستورات مبارکه آنحضرت تدریجاً بابیان را روح جدیدی بخشید و تربیت تازه ئی یافتند آن گونه وقایع دیگر رخ نداد و بلکه اصحاب شهادت فی سبیل الله را بر کشتن و انتقام جوئی ترجیح داد و در مقابل اراده و رضای الهی تسلیم بودند .

صفحه ۱۰۲ « و بعد از این عبد را به استانبول احضار نمودند با جمعی از رفقا و آراغینین شد »

و بعد از ورود ابداً با اصدی ملاقات نشد چه که مطلبی بداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر همان بر کل مبرهن گردد که این عقید خیال فساد شده و ابداً با اهل فساد معاشرند »

شهر استانبول در نقطه اتصال دو قاره آسیا و اروپا در کنار دریای سیاه و حاشیه دریای مرمره قرار دارد و بخاز بسفر - این شهر بزرگ را بدو قسمت اروپائی و آسیائی تقسیم کرده - است آن قسمت که در شرق بسفر واقع است در قاره آسیا و قسمتی که در غرب قرار گرفته در قاره اروپاست قسمت آسیائی آن شهر اسکودارانام دارد و قسمت اروپائی را (استانبول) نامیده میشود .

بطوریکه سوابق تاریخی این شهر نشان میدهد در حدود ۲۶۰۰ سال قبل مقارن تشکیل امپراطوری هخامنشی در ایران جمعی از مهاجرین یونانی وارد قسمتی از ناحیه اروپائی استانبول که در آن زمان (لیگوس) نام داشت گردیده و در آنجا اقامت گزیدند در سال ۵۱۳ قبل از میلاد داریوش کبیر برای جنگ با دشمنان از این شهر گذشته و مدتی در تصرف قوای او بود و نیز در ۲۴۳۷ سال قبل خشایار شاه با سپاهی قریب یک ملیون عازم یونان و توسعه امپراطوری هخامنشی گشت باین شهر رسیده و بباستن پل از روی بخاز بسفر عبور کرد و عازم یونان گردید . عاقبت در زمان (وسپازین) به امپراطوری روم ملحق شد و بعد اگنستانتین امپراطور روم این محل را جهت پایتخت خود برگزید و آنرا

توسعه داده نام خود را بر روی آن گذاشته قسطنطنیه که معرب گنستانتینپل است نامیده شد و از آن زمان تا سال ۱۴۵۳ - بعد از میلاد یعنی متجاوز از هزار سال این شهر پایتخت امپراطوری روم شرقی بود و دوازده سلسله در آنجا سلطنت کردند و غالباً امپراطوران روم شرقی با سلاطین ایران در جنگ و نزاع بودند و پس از ظهور دیانت اسلام قوای اعراب نیز با سپاهیان روم چندین دفعه جنگ کردند و حتی قسمتی از شهر را تصرف نمودند و در آنجا مسجدی از خود بیادگار گذاشتند و اکنون در یکی از محلات قدیمی این شهر که ایوب نامیده میشود مرقد خالد بن زید یکی از صحابه پیغمبر موجود است که در جنگی که در نزدیک شهر واقع شده بشهادت رسیده است .

در سال ۱۴۵۳ میلادی سلطان محمد فاتح شهر را محاصره و تصرف نمود و با گشته شدن امپراطور روم شرقی دوران فرمانروایی روم خاتمه یافت و از آن بعد این شهر بنام استانبول نامیده شد و پایتخت امپراطوری عثمانی قرار گرفت .

حضرت بهاء الله روز ۲۰ ذیحجه از سال ۱۲۷۶ هجری با عائله مبارکه و جمعی از احباب از بغداد حرکت فرمودند و روز اول ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۰ مطابق با ۱۶ اوت

از سال ۱۸۶۳ باستانبول وارد و در عمارت شمسی بیك
 كه از طرف دولت بجهت میهمانداری معین شده بیود
 سكونت اختیار فرمودند در ابتدای ورود مبارك باستانبول
 نهایت احترام و رعایت از طرف مأمورین دولتی مرعی گردید
 ولی چون محل و عمارت گنجایش آن جمعیت را نداشته
 بخانه دیگر نقل مکان فرمودند و بعضی از اعیان و ارکان
 و اعظام رجال دیدن نموده و بملاقات آنحضرت نائل گردیدند
 ولی آنحضرت بملاقات احدی تشریف نبردند و حتی بعضی
 از رجال راهنمایی نموده و زبان بخیر خواهی گشودند گه
 بدربار عثمانی مراجعه و داد خواهی بشود ولی آنحضرت
 ابداعتنای باین امور نفرموده و حتی همراهان رانیسز
 از مزایه با مأمورین دولت منع فرمودند و این موضوع
 بهانه بدست سفیر ایران داد که دربار عثمانی رانسبت
 بآنحضرت بدگمان نموده و این عدم مراجعه را حمل بر تکبر و بی
 اعتنائی بمقامات دولتی وانمود کرده اسباب رنجش مأمورین
 دولت گردید .

در لوح مبارك سورة الطوك خطاب بسفیر ایران حاج میرزا
 حسینخان مشیرالدوله چنین میفرماید :
 " وانت یا سفیر تفکر فی نفسك اقل من ان ثم انصف فی ذاتك

بائی جرم افتريت علينا عند هولاء الوكلاء واتبعتم هويك و
 اعرضت عن الصدق و كنت من المفترين بعد الذی معاشرتني
 و معاشرتك و ما رأيتني الا في بيت ابیک ایام التي فیها
 یذكر مصائب الحسين "

و حضرت عبدالبها * در لوح مبارك خطاب به عمه میفرماید :
 " . . . از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت —
 و استغناء و وقار و بزرگواری جمالقد هبشهادت صدر اعظم البته
 بسمع شما رسیده سبحان الله باوجود آنکه میرزا حسین خان
 آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد وجد سعی در
 وقوع این هجرت بود باوجود این بوجود مبارك و حسن حرکت
 و روش و سلوک جمالقدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این
 سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود "

پس از چهار ماه توقف مبارك در باستانبول دستور دولت صادر شد
 که از آنجا بادرنه تشریف ببرند و این موضوع سبب تأثر
 خاطر مبارك گردیده لوحی خطاب بسلطان عبدالمعزیز و
 وزراء اونازل و بوسیله شمسی بیك جهت عالی پاشا صدر اعظم
 دولت عثمانی که با سفیر ایران متفق در تیمید هیکل مبارك
 شده بود ارسال فرمودند که خیلی در او موثر واقع شده بود
 و متأسفانه از لوح مزبور نسخه فی در دست نیست

چون حرکت آنحضرت از استانبول معلوم گردید فرمودند
 عده ئی از همراهان بمصر و عده ئی بهشام رفته توقف نمایند
 و خود هیکل مبارک را باعائله و دوازده نفر از همراهان در
 موقع شدت برودت زمستان بمعیت عده ئی از مأمورین
 دولت بسمت ادرنه حرکت دادند و درطی اینمسافرت
 که دوازده روز طول کشید بر آن وجود مبارک و همراهان
 بی نهایت سخت گذشت زیرا هوای زمستان درنهایت
 برودت و شدت بود و لوازم راحت از جهت لباس و غیره
 بکلی مفقود .

صفحه ۱۰۳ « مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه و غمته فی سبب بحر رحمة و غفرانه با آنکه از اعلم علمای
 عصر بودند و اتقی و از پدایبل زمان خود و جلالت قدرشان بمرتبه بود که السن بر تیکل بذکر و شایش ناطق
 در برده و ورعش موشن در غزای باروس با آنکه خود قوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت دین
 با علم مبین توجیه نمودند معذرت بگوش سیر از خیر کثیر گذشتند و مراجعت فرمودند »

قعه
 حاج سید محمد اصفهانی از علمای ساکن عتبات بود که دروا
 دوم جنگ ایران و روس که در سال ۱۸۲۵ مسیحی واقع

حکم جهاد صادر نمود و خود مشارالیه شخصا از عتبات —
 بایران آمده باجمعی بسمت تبریز حرکت نموده در میدان محار^{به}
 شرکت نمود ولی بزودی مراجعت نموده در بین راه فوت
 کرد و عاقبت این جنگ نیز به شکست ایران منتهی گردیده
 و در نتیجه باقیمانده ولایات قفقاز نیز از ایران جدا و عهد نا^{مه}
 ترکمن چای منعقد گردیده و سرحد ایران و روسیه رودخانه
 ارس بر قرار و مبلغ هنگفتی ایران بابت فرامت جنگ بروسیه
 ادا نمود و اینک تفصیل اینوقایع را به نقل از کتاب منتظم ناصری
 و ناسخ التواریخ زیلا مینگارند :

در کتاب منتظم ناصری جلد سوم از واقعات سال ۱۲۲۴ —
 هجری قمری مطابق با ۱۸۰۹ مسیحی که مربوط با پیام
 سلطنت فتحعلیشاه است چنین مینویسد :
 " هم در این اوقات علمای اسلام فتوی دادند که جنگ با
 روس دفاع و جهاد است و اعلیحضرت خاقان کشورستان —
 مجاهد فی سبیل الله میباشد .

در نتیجه این جنگ ولایات قراباغ و گنجه بتصرف روسیه
 درآمد و عهد نامه گلستان در سال ۱۲۲۸ هجری مطابق
 با سال ۱۸۱۳ میلادی بسته شد .
 ایضا در کتاب مزبور از واقعات سال ۱۲۴۱ هجری قمری

مطابق با سال ۱۸۲۵ میلادی چنین مذکور است :
 " هم در این سال علمای اعلام از سوء سلوک کارگزاران
 روس نسبت بصلمانان گنجه و قراباغ خیر دار شده بوجوب
 جهاد فتوی نوشتند و آقا سید محمد مجتهد اصفهانی
 از اعتبار عالیات بحضور خاقان صاحبقران آمده در ایمن
 باب ابرام نمود "

و ایضا در همین صفحه مینویسد : " و امین الدوله
 بمیهمانداری آقا سید محمد مجتهد محکوم و معین گشت
 و موکب همایون از دارالخلافه بسلیمانیه کوچ و از آنجا بسلا^{نیه}
 تشریف فرما شدند و حضرت مستطاب نایب السلطنه بحضور
 خاقان صاحبقران مشرف گردیدند و هم در این سال ایلیچی
 روس کیناز بخشکوف بدربار همایون آمد و چون الکساندر
 امپراطور روس در این سال وفات کرده و قبل از وفات
 تختی از بلور برای هدیه خاقان صاحبقران بفرمان اوساخته
 بودند امپراطور نیکلا که بجای او جلوس کرده بود آن تخت
 را منحوب ایلیچی مشارالیه بحضور حضرت صاحبقرانی اهدا
 و ارسال داشت و بعد از وصول ایلیچی علمای اعلام و مجتهدین
 با احترام باردوی معلی ورود کردند و آنچه از صلح و مصالحه
 ایلیچی سخن راند علما را مقبول نیفتاد و اعلیحضرت —

همایون را بر جهاد تحریص کرده از جوب آن سخن راندند
 و اصرار کردند ایلیچی مأیوس بازگشت و عساکر ایران با ابراف
 مأمور شدند و با قشون روس بزد و خورد مشغول گشتند "
 و از واقعات سال ۱۲۴۲ هجری مطابق با سال ۱۸۲۶ —
 صیحی در کتاب مزبور چنین مینویسد :
 " در این سال بنا بر میل و تکلیف علما فیما بین دولتین ایران
 و روس جنگ بسختی در گرفت و بنای لشکر کشی شد "
 در این حوادث و جنگهای بین دولتین از جمله نفوس
 که قشون روس را برگرفتن تبریز تحریک و دعوت مینمود میرفتح
 ابن حاج میرزا یوسف تبریزی بود . این جنگ نیز منجر
 بشکست سپاهیان ایران و انعقاد عهد نامه ترکمان چای
 گردید که در نتیجه قسمت دیگری از ولایات قفقاز نیز که پس
 از جنگ اول در تصرف ایران باقیمانده بود از ایران جدا
 و بروسیه واگذار گردید و مبلغ مهمتلهی خسارت جنگ بر ملت ایران
 تحمیل گردید .

و نیز در کتاب ناسخ التواریخ جلد قاجاریه در ضمن وقایع
 سال ۱۲۴۱ سلطنت فتحعلیشاه چنین مینویسد :
 " این حدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه
 که از مصالحه باریوسیان و لگران بودند گوشزد آقا سید محمد

اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکار داران شاهنشاه ایران بنگاشت که این هنگام جهاد باجماعت روسیه فرضی افتاده شاه اسلام را در این امر رأی **چگونه** است شهریار تاجدار فرمود که مایبوسته باند پیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و روش شریعت نهاده ایم جناب آقاسید محمد چون مکفون خاطر پادشاه را اصفا فرمود بی توانی از عتبات کوچ داده راه دارالخلافت برگرفت روز جمعه هفدهم ذی قعدة جناب آقاسید محمد و حاجی ملا جعفر استرابادی و آقاسید نصرالله استرابادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالشی و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند و روز شنبه ۱۸ جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از **تتمه** علماء اثنی عشریه فضیلتش بر زیادت بود باتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوه مجتهد بود از راه رسیدند تمامت شاهزادگان و قاطبه امراء و اعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت در محلی جلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند باتفاق فتوی راندند که هر کس از جهاد

با روسیان باز نشنید از اطاعت یزدان سر برتافته متابعت شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشانرا استوار داشت از میان معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمیداشتند و رضامیدادند مجتهدین ایشانرا پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوی است و گرنه چگونه جهاد با کافران را مکره می شمارید لا جرم ایشان دم در بستند و از انسوی سفیر روس چند آنکه سخن از در صلح راندند و خواست تا مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشانرا از اندیشه جدال فرود آورد . . . مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و حقانیت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگر چه روسیان از عهد و ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم. و در نتیجه تشکیل انجمن علما و فتوای آنان دولت و ملت و علما دین گم بر جنگ و جهاد بسته مجاهدین فی سبیل الله با افواج دولتی عازم سرحدات شدند ولی در شوش و گنجه امیرخان سردار فرمانده قوای ایران مقتول و مجاهدین وقتوا دهندگان منہزم و متواری و قشون ایران نیز شکست یافت . . . و این هنگام جناب

آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبر دار بود مزاجش از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه بمرض اسهال و داء جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد

حضرت عبد البهاء در رساله سیاسیة صفحه ٢٤ در این

موضوع چنین مرقوم فرموده اند :

” واقعه ثلثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان با زلزله و لوله انداختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد با روس ساختند و باطل و دهل قطع نمودند تا بحدود و شور رسیدند چون آغاز هجوم نمودند برجومی گریختند و در میدان جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز نخل منقصر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالک آن ربایجان و هفت گرو تومان و دریای مازندران را بباد دادند ”

صفحه ١٠٦ - « در فرقان که حجت باقیه است باین ملاء الكوان میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم مایقین

کلمه فرقان نام دیگری است که خداوند بر کتاب مجید قرآن

اطلاق و یک سوره مخصوص باین نام تسمیه گشته است و در بسیاری از آیات نازل این کلمه وارد و از آن معانی مختلفه اتخاذ گردیده است در یک جا کلمه فرقان مانند فرق مصدری الفرق بمعنی فصل و تمیز و جدا کردن حق از باطل و نیک از بد است و توجه بمعنی عمقی آیات قرآنی چنانچه در سورة الانفال میفرماید :

” یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا ”
یعنی ای مؤمنین اگر تقوی و پرهیزکاری و انقطاع از ماسوی الله پیشه گیرید بگوهر فرق و امتیاز خواهید رسید که بتوانید حق و باطل را تمیز دهید . همچنین بمعنی لقب و عنوان کتاب وحی و حجة و معجزه الهیه آمده است :

(واذ آتینا موسی الكتاب والفرقان لعلکم تهتدون) و در

سورة الانبیا آیه ٤٩ میفرماید (ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان و ضیانا و ذکرى للمتقین ”

و نیز لقب و نام رمز قرآن است در سورة الفرقان (تبارک

الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین قدیرا ”

و خلاصه آنکه نام قرآن که بر این کتاب مجید اطلاق گشته

” بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ”

نام جمال و کمال و ناظر بمانی داخل کتاب است و نام فرقان

نام تنزیه و جلال و ناظر بخارج و ماسوا ه میباشد .
 و در بسیاری از آثار مبارکه حضرت اعلی و حضرت بهاء الله
 نام فرقان مذکور و حضرت رسول اکرم بنام و عنوان نقطه فنا
 مورد ستایش قرار گرفته است (استفاده از مقاله
 حضرت متصاعد الی الله جناب فاضل مازندرانی)
 و اما آیه مبارکه فتصوالیوت الخ خطاب به یهودیان
 است که خود را نخست زاده و فرزندان برگزیده خدا و اولیاء
 الهی دانسته و سایرین را از الطاف الهی محروم میدانستند
 و باین عنوان و بهانه تکبر و زید در برابر رسالت پیغمبر
 اسلام مقاومت نمودند از ایمان و اذعان بر رسالت آنحضرت
 خودداری مینمودند لذا این آیه مبارکه خطاب بآنها
 نازل گردید :

« یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من
 دون الناس فتصوالیوت ان کنتم صادقیین) یعنی ای
 یهودیان اگر گمان میبرید که شما فقط اولیاء خاص الهی
 هستید و دیگران محرومند پس تمنای مرگ نمائید اگر راست
 میگوئید و مقصود آنستکه حاضر شدن برای فداکاری و جان
 بازی در سبیل الهی میزان تام و کاملی است که مدعیان
 محبت و ایمان بخدا را از کسانی که عملاً ایمان خود را با ایشار

جان و مال به ثبوت میرسانند جدا مینماید و حقیقت و باطن
 آنها را ظاهر میسازد با توجه باین معنی ملائی روم علیه الرحمه
 در مشنوی خود میفرماید :

شیر دنیا جوید اشکاری و سرگ

شیر مولی جوید آزادی و سرگ

شد هوای مرگ طوق صادقان

که یهودان را بد آن دم امتحان

در نبی فرمود گای قوم یهود

صادقان را مرگ باشد برگ و سود

فصل ۱۰۹ « در شرائط علی میفرماید و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و حافظاً لایمنه
 مخالفاً لیهویة مطیعاً لأمیر مؤئید فلیتعوام ان یتلده و ه »

این حدیث منسوب بامام حسن عسکریست که در اوصاف
 علمائیکه بایستی مرجع تقلید عامه قرار گیرند فرموده است
 (نقل از کتاب شرح حال شیخ مرتضی انصاری صفحه ۹)

در صفحه ۱۱۰ « و همچنین در ذکر فقهای آخر الزمان میفرماید فقهاء ذلک الزمان شرفقها تحت

نخل السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود »

و همچنین میفرماید « اذا نظرت رایة الحق لعنما اهل الشرق و الغرب »

در صفحه ١٥٥ کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم در باب
 علامات ظهور چنین مذکور است (بهذا الاسناد قال قال
 رسول الله سياً تی زمان علی امتی لا یبقی من القران
 الا رسمه ولا من الاسلام الا اسمه یسمون به وعم ابعد الناس
 منه مساجد هم عامرة وهی خراب من الهدی فقهاء ذلك
 الزمان شرقها تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة
 واليه تمود)

در صفحه ١٦٦ کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم در باب
 خصائص قائم مذکور است : (عن ایان بن ثعلب قال
 سمعت ابا عبد الله یقول اذا ظهرت رایة الحق لعنهما
 اهل الشرق والغرب اتدری لم ذلك قلت لا قال للذنی
 یلقى الناس من اهل بیته قبل خروجه) ایضا در همین
 صفحه (عن منصور بن خادم عن ابی عبد الله انه قال
 اذا رفعت رایة الحق لعنهما اهل الشرق واهل الغرب
 قلت له مم ذلك قال ممّا یلقون من بنی هاشم)

صفحه ١١٠ «چنانچه شیخ مرتضیٰ علی الله تعالیٰ مقامه و سکنته فی ظل قباب عنایت در ایام توقف در عراق
 اهل محبت می فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند»

جناب شیخ مرتضیٰ انصاری فرزند شیخ محمد امین ومحل تولد

ایشان در شهر زفول در تاریخ ١٨ شهر الحجة سال ١٢١٤ ذی
 هجری مییاشد خانواده ایشان همه از اهل فضل و ادب
 بوده و حسب و نسب شان بچند واسطه به جابر بن عبد الله
 انصاری که یکی از صحابه معروف پیغمبر اسلام بوده میرسد .
 جناب شیخ در سال ١٣٣٢ در سن هیجده سالگی از
 زفول باتفاق پدر و بختیایات عالیات حرکت نمود و در کربلا مدت
 چهار سال نزد آقا سید محمد مجاهد و شریف العلماء
 مازندرانی تلمذ نموده و چندی نیز در نجف اشرف نزد
 شیخ موسی کاشف الغطاء بدرس و بحث مشغول گردید
 و سپس مصمم بمسافرت ایران وملاقات دانشمندان ایمن
 سرزمین گردید و قبل از آنکه باین مسافرت بپردازد چون مادر
 شیخ که چند سال دوری فرزند را تحمل کرده بود راضی به
 مسافرت او نبود بنا را بر استخاره از قرآن شریف گذاشتند
 و مادر راضی گردیده وباین نیت قرآن را گشوده در سر صفحه
 این آیه شریفه بود (لا تخافی ولا تحزنی ان ارادوه الیک
 و جا علوه من المرسلین) سورة قصص و این آیه مبارکه
 خطاب بمادر حضرت موسی است در موقعیکه آن طفل را در
 سبدی قیراندود گذاشته برود نیل داد و خداوند بساو
 فرمود : ای زن مترس و محزون مباش ما طفل تو را بتو رد

خواهیم نمود و او را از پیغمبران مرسل قرار خواهیم داد
این آیه شریفه سبب تسکین مادر شیخ شده اجازه مسافرت
داد شیخ چندی بشهرهای اصفهان و کاشان و مشهد
مسافرت نمود و جمعی از علماء مقدس را گرامی داشتند تا
در سال ۱۲۴۹ مجدداً نجف اشرف مراجعت نمود و چند
سال در محضر درس شیخعلی فرزند شیخ جعفر کاشف -
القطاء تلمذ نمود و پس از فوت شیخ محمد حسن جواهر -
الکلام ریاست حوزه علمیه نجف بر حسب وصیت او به جناب
شیخ محول گردید و از آن زمان مستقلاً مرجعیت تام حاصل
نمود و بواسطه شخصیت علمی و زهد و تقوای که داشت در
بین همه علماء بنام نیک شهرت یافت و از سال ۱۲۶۶ تا
سال ۱۲۸۱ مدت پانزده سال تمام حوزه علمیه عتبات در
تحت ریاست و سرپرستی او اداره گردید و هر کس مشکلی
داشت بایشان مراجعه مینمود و مورد احترام خواص و عوام و
بزرگان زمان بود از جناب شیخ آثار بسیاری که تالیف نموده
باقی است از آن جمله است فرائد الاصول در علم اصول و عاقبت
ایشان در سن شصت و هفت سالگی در شب ۸ جمادی -
الثانی از سال ۱۲۸۱ در نجف اشرف وفات نمود .
(استفاده از کتاب ریحانة الادب و کتاب شرح احوال شیخ

بقلم مرتضی انصاری)
جناب شیخ سراً نسبت بامربارک خوشبین بوده و اظهار
ارادت و محبت نسبت بحضرت بهاء الله مینمود و از اینجهت
بود که در اجتماع علماء که باقدا م شیخ عبدالحسین در کاظمین
منعقد گردید و جناب شیخ را هم دعوت نموده بودند چون
از سوء نیت او و سایر علماء آگاه گردید ان مجلس را فوراً ترك -
و بعنوان اینکه هنوز حقیقت این قضیه بر من معلوم نیست
از آن جمع برگزار گردیده و هیچگاه در آنگونه امور که سبب فتنه
و آشوب و یا اقدام سوئی بر علیه آنحضرت و احباب باشد دخالت
نفرمود .
از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء : (فرمودند
شیخ مرتضی واقعا متدین و متمسک بود وقتی در حرم کاظمین
نماز ظهر بود جمعی با خواننده ها اقتدا میکردند در آن میان
شیخ مرتضی رسید و در وسط صحن جلوی آفتاب عباى خود
را انداخت و شروع بنماز کرد فوراً کل از اطراف آخوندها
پاشیده هزاران هزاران عقب شیخ هفتزدند بقسمی که
هفت مگر داشت اینقدر متمسک و متدین بود واقعا بمسجد
عمل میکرد هر قدر درباره این امر از او پرسیدند بموجب
مذهب خود جواب داد که من هنوز در این امر تفحص نکردم

شما خود بروید تفحص کنید کلمه نامناسبی نگفت وقتی علما با کاربرد از در بغداد متحد شدند و خیال فساد افتادند آن بود که جمیع علما را از کربلا و نجف خواستند و نوشتند که شاید شیخ مرتضی هم بیفدا بیاید از قضا در راه افتاده کتفش در رفت باری هر چند از او پرسیدند گفت من تکلیف خود نمیدانم که در این امر دخله کنم در آن هنگام جمال مبارک هیچ وضع را تغییر ندادند مثل سابق هر روز با اقامیرزا محمد قلی کنار دجله تشریف میبردند هر چه اعباء عرض میکردند که مردم در هیچانند اعتنا نمیفرمودند تا آنکه روزی در بیرونی مشی میفرمودند و نفر از منافقین که باطنا با علما و ظاهرا — اخلاص داشتند حضور مبارک مشرف شدند جمعی از اعیان هم ایستاده بودند با حبا فرمودند که علما همه مجاهدین را از نجف و کربلا خواسته اند که با ما جهاد کنند بعد رو بآن دو نفر منافق کرده فرمودند واللہ الذی لا اله الا هو و نفر بیشتر نمیفرستم که آنها را تا کاظمین بدوانند باری شیخ مرتضی شخص متدینی بود ابد اجمع زخارف نمیگرد مبلغ کلسی عرسال از هندی میرسید کل را صرف فقرا مینمود و بعد از فوتش هیچ نگذاشت

صفحه ۱۱۳ «بی این عباد حق رای فعل مایشاء و حکم مایرید میداند و ظهورات مظاہر اصدیرا در عوالم ملکیه مجال نیستند و اگر نفسی مجال اند چه فرق است بین او و قومیکه میداند را مغلول دانسته اند»

اهل بها را اعتقاد آنستکه تجلیات اسماء و صفات الهی در هیکل بشری هیچگاه تعطیل نگشته و ظهورات انبیاء متوقف نشده و همانطور که تا حال انبیاء الهی برای تربیت بشر ظاهر شده اند بعدا نیز خداوند به بعثت انبیا کاه علامت و نشانه کمال لطف و مکرمت او نسبت به عالم بشریت است بر خلق منت خواهد گذاشت و خلاصه آنکه عقیده به ختمیت مظاہر ظهور الهی در دیانت بهائی مردود است و خداوند راهمیشه در اعمال خود مختار دانسته و آن ذات غیب رای فعل مایشاء و حکم مایرید میداند و این عقیده منطبق است با آیه شریفه قرآنی که میفرماید رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح بأمره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق

یعنی خداوند رفیع الدرجات و ذوالعرش القا خواهد کرد روح مقدس و حی را بر هر کس از بندگان خود که بخواهد تا

بترساند مردم را در روز قیامت از عذاب و سخطی که مترقب است. عنوان خاتمیت بزرگترین بهانه علما و پیشوایان دینی در هنگام ظهور هری پیغمبری گشته و مردم را از ایمان باز داشته اند چنانکه در موقع ظهور حضرت محمد پیغمبر اسلام یهود بیها همین نغمه را ساز کرده شریعت موسی را آخرین شریعت دانسته و فریاد برآوردند که دیگر خداوند مانند حضرت موسی کسی را بصوت نخواهد کرد و همین دست آویز از نعمت ایمان بدیانت مقدسه اسلام محروم گشتند چنانچه در قرآن سور^ه مائده آیه ٦٩ میفرماید "وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء" یعنی یهود گفتند که دست خدا بسته شده یعنی دیگر مثل حضرت موسی نخواهد آمد بسته باد دستهای خود آنان و لعنت شدند بجهت این گفتارشان بلکه دستهای خدا باز است می بخشد خلعت رسالت را به هر کس که بخواهد. باینجهت میفرمایند اگر کسی در این ظاهر مبارک نیز همان بهانه یهود را که شریعت ما آخرین شریعت و کتاب ما آخرین کتاب است تجدید نموده و خود را از ایمان بامر الهی محروم نماید چه فرق و امتیازی دارد بر گروه یهودیان که اینکلمه را گفتند خود را از ایمان

با اسلام محروم ساختند. حضرت ولی امر الله در کتاب دوریهائی میفرمایند: "اینموضوع را نیز باید ب خاطر داشت که هر چند این ظاهر است - دارای قوه عی عنایم و جامعیت و عمومیتی نامحدود است - معذک بهیچوجه داعیه آن ندارد که ظاهر مشیت و اراده الهیه با و ختم گشته و این نظر را اکیدارد مینماید. داشتن چنین عقیده نسبت باین ظاهر بمنزله نقض غرض و مبادی روح این امر است و بالضروره با اس اساس معتقدات بهائیه مغایرت دارد چه اساس این معتقدات است که حقایق ادیان مطلق نبوده بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیه مرتباً مستمراً در عالم ظاهر شده و همواره رو بترقی و تکامل میباشند و هیچیک جنبه خاتمیت نداشته و بر حسب تصادف و اتفاق ظاهر نمیگردند. فی الحقیقه همانطور که اهل بهائیه داعیه پیروان مذاهب سالفه را د اثر بخاتمیت شارع خویش مؤکداً و صریحاً رد مینماید بهمان نحو نیز اعتقاد بخاتمیت ظهوری را که خود نیز بدان متسینند مردود می شمارند در نظر اهل بهائیه این طرز فکر و ادراک که جمیع ظهورات منتهمی شده و ابواب رحمت الهی سدود گشته. دیگر از مشارق قد معنوی شمس طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی

ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیگلی مشهور نیاید
بمنزله انحرافی شدید و مذموم نسبت بیکی از مبادی مقدسه
و اساسیه این امر بشمار میرود

صفحه ۱۱۵ از جمله وهب بن راهب

این شخص که نامش در این لوح مبارک در ردیف مخالفین
اسلام آورده شده و کتبه او ابوعامر است از اشراف قبیله
خزرج بوده و مهارت عجیبی در علم تورات و انجیل داشته
است در دوران جاهلیت از مردم گوشه گیری اختیار نموده
و برهبنیت پرداخت و در مدینه از حضرت محمد همیشه
تصریف و تمجید نموده و مردم را بظهور آنحضرت بشارت
میداده است و خود او در ابتدای ظهور اسلام ایمان آورد
و چندین نفر نیز به تبعیت او اسلام آوردند ولی بعد از
رنجیده خاطر گذشته او آن چند نفر که از بستگانش بودند
همه مرتد گردیده و در جنگ احد بالشکریان دشمنان
بضدیت و مخالفت حضرت محمد و اصحاب قیام کردند
و او در حین جنگ با حضرت محمد روبرو شده توهمین زیاد
نمود و سخنانی جهت مجامدین اسلام میگفت و آنها را
را به مخالفت با حضرت محمد و اسلام تحریک مینمود و کسی
هیچیک از انصار گوش بحرفهای او نداده و حضرت محمد

در حقیقت نفرین فرمودند و او بزودی منہزم شده رو بفرار
نهاد به کشور روم رفت و بدیانت مسیحی درآمد بلکه
از قیصر روم کمک برای برانداختن مسلمانین بگیرد
و چند نفر از موافقین او برایش مسجدی در نزدیک مدینه
در جنب مسجد قبا که اولین مسجدی بود که بامر حضرت
محمد بوجود آمده بود ساختند که به ضرار معروف شد به
تصور و امید آنکه او در مراجعت از روم در آنجا نماز بگذارد
و در قرآن شریف درباره همین مسجد است که در سوره
توبه آیه ۱۰۷ میفرماید :

” والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وكفرا وتفريقا بين المؤمنين
وارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل وليحلفن ان اردنا
الا الحسنی واللہ یشہدانہم لکانہن لا تقم فیہ ابدا
لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ
فیہ رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین
افمن اسس بنیانه علی تقوی من اللہ ورضوان خیر لمن
اسس بنیانه علی شفا جرف ہارفا نہارہ فی نار جہنم
واللہ لا ینہدی القوم الظالمین .

یعنی و کسانی که بنا میکنند مسجدی را برای ضرر و کفر و جدائی
انداختن بین مومنین و برای انتظار بجهت کسیکه جنگ کرد

را با خدا و رسولش از پیش و آنها سوگند یاد میکنند و ما البته
 خواستیم از ساختن این مسجد مگر نیکی و خوبی را بخداوند
 گواهی میدهد که آنها دروغگو میباشند هرگز در آن مسجد
 نایست البته مسجدی که بنا شده است از روز اول بر
 پریشنگاری سزاوارتر است که تو در آن مسجد بایستی و در آن
 مسجد مردمانی هستند که دوست میدارند پاکیزه شوند
 و خداوند پاکیزگان را دوست میدارد ای هر کس بنا کند بنیان
 دین خود را بر تقوای از خدا و طالب خوشنودی او بهتر
 است یا کسیکه برپا کند بنیان عقیده خود را بر لب رودی که
 ظاهرش بی عیب و زبیرش سست و ویران و آب برده باشد
 او بیفتد بآبانیش در آتش جهنم و خداوند ظالمین را عذابت
 نمیکند "
 ولی عاقبت امید او و طرفدارانش به یأس مبدل گشته از آنهمه
 مخالفت و ضدیتی که برای محو و اضمحلال اسلام و نابودی
 حضرت محمد بکاربرد به نتیجه نمی نرسید و خائب و خاسر
 در غربت و تنهایی در شهر قنسرین در کشور روم درگذشت
 و حضرت رسول اکرم او را فاسق نامیدند .
 (جلد دوم روضة الصفا)

ایضاً در صفحه ۱۱۵ « و کعب بن اشرف »

این شخص از بزرگان یهودیان بود و در نزد يك يثرب (مدینه)
 قلمه نسی محکم داشت و به مخالفت و منافقت حضرت رسول
 اکرم گمربسته زبان ببدگوئی گشود و باذیت و آزار آنحضرت
 پرداخته و دشمنان را داعما به مخالفت و جنگ با آنحضرت
 و اصحاب تحریص و تشویق مینمود تا روزی محمد بن سلمه
 از مؤمنین حضور آنحضرت عرش نمود که هرگاه اراده آنحضرت
 باشد او را بقتل برساند چون میل و رضای پیغمبر را در اینکار
 درک نمود با اتفاق ابونائله که برادر رضاعی کعب بود شبی
 بر او وارد شد و از او قرضی خواست و با او روی موافق نشان
 داده از اسلام و حضرت رسول بدگوئی نمود تا او را گردن
 کنان از قلمه بیرون برده و بنا بر قراریکه گذاشته بودند
 ناگهان عده نسی با شمشیر از گوشه نسی بدرآمده با کعب
 در آویختند و شکم او را دریدند و سرش را بریده نزد پیغمبر
 بردند و حضرت رسول از این واقعه مسرور گشته شکر خدا را
 بجا آوردند و چون خویشان و نزدیکان کعب نزد آنحضرت
 شکایت نمودند فرمودند این جزای عمل کسی است که

هجا کند و دشمنان اسلام را بر جنگ با ما تشویق و تحریص نماید

(جلد دوم روضة الصفا ص ۸)

ایضاً در صفحه ۱۱۵ « و عبد الله بن ابی

این شخصی رئیس قبیله خزرج در یثرب بود . قبیله خزرج اولین قبیله ایست که چند نفر از افراد آن قبیله در ابتدای ظهور پیغمبر اسلام رسالت آنحضرت را قبول نموده گرویدند . باین نحو که شش نفر از آن قبیله که بقصد حج بمکه آمده بودند در موقعیکه تمام قوم قریش بخدایت و مخالفت حضرت رسول اکرم قیام نموده و از هرگونه تهمت و افتزائی نسبت بآنحضرت مشابهه نمی نمودند در پنهانی پیغمبر اکرم آنها را ملاقات و ابلاغ رسالت خود را فرموده همه آنها آن مطالب را شنیده گرویدند و پیغمبر خواستند با آنها بمدینه تشریف ببرند ولی آنها صلاح ندیده گفتند ما بین قبیله خزرج و اوس که اکثر اهالی یثرب از این دو قبیله خارج نیستند مخالفت و دشمنی شدید است و ممکن است آئین اسلام را بهانه نموده بزهر و خورد پردازند و آنحضرت صدمه می بردند لذا آنحضرت از رفتن بمدینه صرف نظر نموده و آن شش نفر به یثرب آمده در ابلاغ دعوت کوشیدند

و جمعی را باسلام تبلیغ نمودند و از هر دو قبیله جمعاً به تبعیت از اسلام درآمدند و سال بعد ده نفر از قبیله خزرج و ده نفر از قبیله اوس بمکه آمده و از طرف جمعیت گروندگان با پیغمبر بیعت نموده و درخواست نمودند آنحضرت به یثرب رهسپار گردند ولی عباس بن عبدالمطلب صلاح ندیده و از عزیمت آنحضرت بعلت عدم اطمینان بعهده معدود نما نمود و چنین صلاح دیدند که فعلاً یک نفر از مؤمنین را برای ابلاغ اسلام و دعوت مردم به یثرب بفرستند و چون جمعیت رو بفرزونی گذاشت آنوقت ممکن است پیغمبر اکرم عزیمت فرمایند لذا مصعب بن عمیر را که یکی از جوانان فداکار اصحاب بود معین نموده به همراهی آنها فرستادند و او بکمک و مساعدت مسلمین یثرب برای ابلاغ امر حضرت محمد همت گماشت و بخد متی بزرگ توفیق یافت ولی در ابتدای کار مصادف با مانعی بزرگ شد و آن وجود عبد الله ابی رئیس قبیله خزرج بود که در آن اوقات باتد ابیر صائبه موفق برفع اختلاف دو قبیله خزرج و اوس که سالها بخدایت یکدیگر بوده و زد و خورد مینمودند گشته و هر دو قبیله او را بریاست و فرمانفرمائی خود انتخاب نموده و در مدد تهیه تاجی بجهت او بودند گه بحکومت یثرب منصوب نمایند در اینموقع عبد الله پیشرفت

اسلام را مانع نیل بارزوی خود دانسته و مخالفت سخت نموده مانع پیشرفت اسلام گردید ولی مؤمنین مدینه باتدبیر بسیار برخی از اشراف و بزرگان دیگر را با اسلام در آورده از مخالفت‌های عبد الله جلوگیری نمودند بطوریکه در ظاهر ناگزیر دم از تبعیت اسلام زد ولی در غزوه احد حاضر برای کمک با آنحضرت نشده با عده همراهان خود بمدینه مراجعت نمود و طایفه بنی النضیر که قبیله عی از یهودیان یثرب بوده و با آنحضرت نفاق نموده و با دشمنان در غدیت و مخالفت با اسلام عهد و پیمان بسته بودند بحمايت او مضروب و در اثر ترغیب و تشجیع او با مسلمین بزد و غور پرداختند و در حقیقت او در ابتدای طلوع اسلام در مدینه از مخالفین بوده و بعد از آنکه اسلام آورده از منافقین بوده است ولیکن پسر او عبید الله در ردیف مؤمنین و موافقین بوده است و این آیه قرآن شریف هم (ولیعلم الذین نفاقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او اذفوا قالوا لونیعلم قتالا لا تبغناکم فهم للکفریومعینذ اقرب منهم لملایمان) در باره او نازل گردیده است

ایضاً صفحہ ۱۱۵ « تا آنکه امر بمقامی رسید که در سنک دم آنحضرت مجلس شوری ترتیب دادند »

این بیان مبارک اشاره بوقایع ابتدای طلوع دیانت اسلام است

که چون امر آنحضرت بوسیله ایمان آوردن عده عی از قبائل اوس و خزرج در مدینه رواج گرفته اهمیت یافت هفتاد و پنج نفر از محترمین انجا که ایمان آورده بودند بمکه آمده و در خارج شهر نزدیک عقبه (گردنه) با آنحضرت ملاقات و مذاکراتی نموده و تمام آنها با پیغمبر بیعت نموده تصدیق نمودند که در حال از آنحضرت پیروی کرده و در مقابل دشمنان پیغمبر اکرم را محافظت نموده و در هنگام جنگ همه گونه مساعدت نمایند و آنها وعده فرمود با اصحاب بمدینه مهاجرت خواهند فرمود و پس از آن دوازده نفر از آنها را که نه نفر از خزرج و سه نفر از قبیله اوس بودند انتخاب نموده مانند حواریین مسیح بر آنها سرپرست قرارداد و آنجمع بمدینه بازگشتند و با آنکه این قرارداد محرمانه بسته شده بود و تصور میکردند احدی از آن اطلاع ندارد بوسیله یکنفر که شبانه آنجمع را از دور دیده بود و بر این سر آگاه گشته بود افشا گردید و قوم قریش از ما وقع مطلع گشته و همه جا اعلان نمودند و جمعی در پی آن عده رفتند که آنها را دستگیر نمایند موفق نشده فقط به یکنفر از آنها سعد بن عبادہ دست یافتند و او را شکنجه نمودند ولی چون دو نفر از اشراف مکه او را پناه دادند دست از آزار او برداشتند ولی از عاقبت کمک و مساعدت

جمعی از دو قبیلہ یثرب به حضرت محمد ترسناک شده
 و در اذیت و آزار آنحضرت و اصحابش جسورتر گشتند لذا ناگزیر
 پیغمبر دستور فرمود اصحاب بطوریکه جلب توجه قریش
 را ننمایند به یثرب رهسپار شوند و قریب سی نفر از اصحاب
 با مشقت و زحمات فراوان خود را به یثرب رسانیدند . چون
 مشایخ و بزرگان قریش دانستند که اقدامات آنها به نتیجه
 نرسیده و کار آنحضرت در یثرب رونقی بسزا گرفته و بر عده
 پیروان افزوده میشود و نزدیک است زمام امور انجا را -
 پیروان پیغمبر بدست گیرند لذا روزی در دارالندوه که
 محل شور و مشورت مشایخ قوم بود اجتماع نمودم و در باره
 امر آنحضرت بمشورت و گفتگو پرداختند و هر یک در باره
 ازین بردن پیغمبر و همراهان را بی عقیده بی اظهار نمودند
 تا بالاخره گفتند چاره جز این نیست که خود آنحضرت را از -
 بین بردارند لذا همگی در قتل پیغمبر متفق القبول
 گشتند ولی چون این عمل منجر بمخاصمه و محاربه بابنوی
 هاشم میگردد و جنگ داخلی ایجاد مینمود چنین صلاح -
 دیدند که از هر قبیله بی چند نفر اشخاص شجاع تعیین
 شوند و در تاریکی شب خانه پیغمبر را تحت نظر گرفته و بر
 آنحضرت هجوم برده بقتل برسانند تا باین تدبیر مسئول

خون پیغمبر همه قبائل گشته و طرفیت و جنگ با همه قبائل
 محال شود . و حضرت محمد چون از این تصمیم و قصد
 قریش مطلع گشت تصمیم گرفت که باتفاق ابوبکر بمدینه
 عزیمت نمایند باینجهت دستور فرمود علی بن ابیطالب
 در بستر آنحضرت بخوابد و خود آنحضرت در همان شب
 باتفاق ابوبکر با کمال عجله و شتاب از مکه خارج و در غار کوه
 ثور مخفی شدند و مدت سه شبانه روز در آن غار مخفی
 بودند و بعد از این چند شبانه روز بمدینه عزیمت نمودند
 و قوم قریش چون از واقع مطلع شدند در صدد جستجو برآمدند
 ولی هر چه سعی و کوشش نمودند با آنحضرت و همراهانش
 دست نیافته ما یوس گشتند . این آیه شریفه قرآن در -
 سورة الانفال (و ان یمکرک الذین کفرو لیشیتوک او یقتلوک او
 یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الما کرین) در اینخصوص
 نازل گردید و این هجرت بمدا مدها تاریخ اسلامی قرار
 گرفت .

صفحه ۱۱۶ « و همچنین قبل از حاتم انبیا در عیسی بن مریم ملاحظه فرمائید بعد از ظهور آنحضرت
 جمع علماء آن ساج ایما را بکفر و طغیان نسبت دادند تا بالاخره با اجازه خان که اعظم علمای آن عصر بود
 و همچنین قیاما که قضی القضاة بود بر آنحضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش نخل و عاجز است »

این بیان مبارک اشاره بایام رسالت حضرت عیسی است که مدت سه سال و کسری بدعوت بنی اسرائیل مشغول بود و عده معدودی بآنحضرت گرویدند که دوازده نفر آنها بعنوان حواریین و رمز از دوازده سبط اسرائیل نامیده شدند و هفتاد نفر دیگر از آنها رمز از هفتاد نفر مشایخ یهود که عضو سنهیدرین (مجلس مشایخ) بودند دررتبه ثانی بنام تلامذانتخاب گشتند. و چون رؤسا و ملائیکان قوم بنی اسرائیل تعلیمات روحانیه آنحضرت را شنیدند و شدت ملامت و سرزنش او را در باره علما و پیشوایان قوم ملاحظه نمودند خشنگین گشته قوم را بخدایت و دشمنی او و شاگردانش برانگیختند و آنها را گمراه و مرتد خوانده از بیت و آزارشان را واجب شمردند و باینجهت هر جا او و شاگردانش را میدیدند استهزاء و اذیت نموده و آنها را ^{لله} راسنگسار مینمودند تا عاقبت دعوی آنحضرت را مبنی بر اینا بودن و سلطنت یهود و عدم وایت مقررات سبیت بهانه نموده تصمیم بر قتل او گرفتند ولی چون آنحضرت محل معینسی نداشت و غالباً با شاگردان خود از شهری بشهری در حرکت بود بر او دست نمی یافتند تا بالاخره یکی از حواریین موسوم به یهودا اسخر یوطی را فریفته و او بادشمنان همدست شده

و در برابر سی پاره نقره که دریافت نمود آنها را از محل اجتماع حضرت عیسی و شاگردانش که اکثر در باغ جتسیمانی در بالای کوه زیتون بود آگاه ساخت لذا جمعی از گماشتگان قیافا رئیس الکهنه و فرستادگان حنّان در حالیکه یهودای مزبور جلوی آنها بود بمحل اجتماع رو آورده و با اشاره یهودا که هر کس را بوسید همان عیسی است او را دستگیر نموده بمحضر قیافا و حنّان بردند و آن دو نفر با آنکه از فرقه صدوقیون بودند معذک با فریسیان موافقت کرده بجرم دعوی جدید و افترای بخدا و تغییر احکام تورا طبق موازین تورات فتوای قتل آنحضرت را صادر نمودند و جمعیت متعصبین یهود آنحضرت را باندلت و خواری بدیوانخانه برده و او را در نزد پنطوس بیلاطوس رومانی که در آن ایام حکومت اورشلیم را داشت ضد سلطنت قیصر امپراطور روم معرفی نموده اجرای فتوای قتل او را خواستار شدند او نیز آنحضرت را بعد از پرسش مختصری با آنکه بیگناه دانست ناگزیر بدست سربازان رومی سپرده با جمعیت یهود در حالیکه تاج خار بزرگ او گذاشتند و لباس ارغوانی برتنش نموده و نعی بعلامت عصای سلطنت بدستش دادند باندلت و خواری هرچه تمامتر که آب دهان بر صورت اومی افکندند وسیلی بصورتش

میزدند در بیرون دروازه اورشلیم صبح روز جمعه ۱۵ -
 نیشان او را مابین دونفر دزد مصلوب نمودند و تقصیرنامه‌ی
 بخط عبری و لاتینی و یونانی نوشته در بالای سراو آوریختند
 و لباسهایش را بین سربازان تقسیم کردند و چون آب خواست
 اسفنج را در سرکه فرو برده بدندان او نزدیک نمودند
 و آنحضرت با نهایت مظلومیت تحمل آن امانتها و شکنجه
 صلیب را نموده و در آخرین رمق حیاتش رو باسمان کرده فرمود
 ای پدر اینها را بیا مرز زیرا که نمیدانند چه میکنند و سپس
 روح مقدسش بملکوت الهی پرواز نمود و جسد آنمظلوم
 تا شب در بالای صلیب ماند و تا مقداری از شب گذشته
 یوسف نامی که از شاگردان و مردی ثروتمند بواز پزیلا طس
 جسد آنحضرت را گرفته برسم یهود در کفن پیچیده و در باغ
 نزدیکی آن محل در قبری قرار داده سنگی بر روی آن گذاشت
 و مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی بعد از سه روز که
 از شهادت گذشت یعنی روز یکشنبه از قبر برخاسته و خود را
 بشاگردان نشان داده و آنها را از حیات خود مطمئن
 ساخته است .

بعد از گذشتن سه قرن از ایام حضرت مسیح زمانیکه قسطنطین
 کبیر امپراطور روم ایمان آورد و ملن مادر او برای زیارت

قبر مسیح با اورشلیم عزیمت نمود بر روی مدفن آنحضرت -
 کلیسائی ساخت که هنوز هم در آنشهر باقی و معروف
 به کلیسای قیامت است

صفحه ۱۱۶ «مخصوص علمای تورات بر آنند که بعد از موسی نبی مستقل صاحب شریعت نخواهد آمد»

در کتاب تورات و کتب انبیای بنی اسرائیل آیاتی است که
 بصراحت تمام حاکی از بعثت نبی مانند موسی است که
 صاحب شریعت و احکام مستقل باشد ولی علما و مفسرین
 تورات تمام این آیات را بمعانی و اشخاص دیگری تفسیر
 نموده و منتظرند که ماشیه از اولاد داود با سلطنت و قدرت
 ظاهر شده و عقیده دارند که شخص موعود شریعتی تأسیس
 نخواهد نمود بلکه مروج شریعت و احکام تورات در تمام
 روی زمین خواهد بود و دیگر مثل حضرت موسی پیغمبری
 مبعوث نخواهد شد . دین او آخرین ادیان و کتابش
 آخرین کتب آسمانی است . از جمله آیاتی که دلالت
 بر مبعوث شدن پیغمبری بعد از حضرت موسی مینمایند
 باین است :

در سفر تثنیه باب ۱۸ - ایه ۱۵ میفرماید "یهوه خدایت

نبی را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید اورا بشنوید "

آیه ۱۷ از همین باب میفرماید " نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدانان خواهم گذاشت و هر آنچه با او فرمایم بایشان خواهد گفت و هر کس که سخنان مرا که او با سم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد و امانی که جسارت نموده با سم من سخن گوید که به گفتنش امر فرمودم یا با سم خدا یا غیر سخن گوید آن نبی البته گشته شود "

حال علمای بنی اسرائیل مصداق این آیات را درباره یوشع بن نون جانشین حضرت موسی میدانند در حالی که معنی این آیه بجمله (مبعوث خواهد گردانید) مبعوث خواهم کرد (درباره آیه و مستقبل است و یوشع بن نون در حین صدور این دستور حاضر بوده و علاوه یوشع مثل موسی نبوده بلکه اوفقط خدا و جانشین و مروج تورات بوده است و شخصی مثل موسی باید صاحب شریعت و احکام باشد تا ملیت تحقق پیدا نماید .

و همچنین این آیه شریفه در آخر باب ۳۴ - سفر تثنیه که میفرماید (و نبی مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است

که خداوند او را روبرو شناخته باشد) تصریح دارد که یوشع مثل موسی نبوده است .

و نیز در فصل ۳۳ سفر تثنیه اخبار و بشارت بچهار ظهور است :

" خداوند برآمد از سینا و تجلی فرمود از سعیر و درخشید از فاران و ظهور خواهد فرمود با عزار عزازت مقدس از زمینش شریعت آتشین بایشان خواهد رسید "

و نیز در باب ۳۱ از کتاب ارمیا آیه ۳۱ میفرماید (خداوند میگوید اینک ایامی میاید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه خواهم بست نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزیکه ایشانرا دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند با آنکه خداوند میگوید من شوهر ایشان بودم اما خداوند میگوید اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست شریعت خود را در پان ایشان خواهم نهاد و انرا بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود "

و نیز در کتاب دانیال باب ۷ آیه ۲۵ و باب ۱۲ آیه ۵ و باب ۹ آیه ۲۴ بشارت مورخا وارد گشته و تمام این آیات مبنی

بر بحث پیغمبر مستقل و صاحب شریعت است ولی علمای
تورات در فهم معانی بعضی از آنها متحیر و بعضی را از
معانی حقیقی تحریف نموده و براین عقیده خود ثابت
و راستند که دیگر پیغمبری که دارای کتاب و شریعت
جدد آگانه باشد مبعوث نخواهد گردید و از کتاب تورات
استدلال نموده میگویند که حضرت موسی یوم سبت را برای
قوم اسرائیل عهده ابدی مصرفی نمود بنابراین شریعت
موسی الی ابد الابد باقی و برقرار است و هر شخصی که
یوم سبت را بشکند واجب القتل میباشد و باینجهات بود
که حضرت عیسی مورد اعتراض علما و پیشوایان قرار گرفته
بجرمهای احترامی به سبت و تغییر دادن احکام تورات و
آوردن احکام جدید محکوم و فتوا به قتل آنحضرت دادند
در قرآن شریف راجع باین اعتقاد و گفتار یهود است که
میفرماید (و قالت الیهود ید الله مفلولة غلت ایدیهم
ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء)

صفحه ۱۱۷ «و همچنین اهل انجیل محال دانسته اند که بعد از عیسی بن مریم صاحب ابراهیم

از مشرق مشیت الهی اشراق نماید

حضرات مسیحیان در حالیکه بر عقیده علمای بنی اسرائیل
راجع به خاتمیت شریعت و نبوت در ظهور حضرت موسی
اعتراض نموده و آنرا علامت جمود فکری و عدم تعمق در معانی
کلمات و بشارات کتب عهد عتیق میدانند خود نیز دچار
همین اعتقاد در باره خاتمیت شریعت حضرت عیسی گشته
و ظهور پیغمبری را بعد از آنحضرت با کتاب و شریعت
جدید محال دانسته اند و از کتاب انجیل چنین استدلال
میکند که آنحضرت فرمود زمین و آسمان ممکن است زائل
شود ولی کلام پسر انسان هرگز زائل نخواهد شد و میگویند
این عبارت خود دلیل بر ابدیت شریعت و کلام عیسی است که
دیگر بعد از آنحضرت پیغمبری مستقل ظهور نخواهد نمود
بلکه بموجب مندرجات انجیل منتظر بازگشت و رجعت شخص
مسیح یعنی همان عیسی ناصری با همان شخصیت جسمانی
و باعلامات و اشارات معین میباشند . در حالیکه با اندک
تعمق و مداقه در مندرجات انجیل و رسائل دیگر کاملاً واضح
و آشکار میشود که بشارات زیاد در باره ظهور شخصی که مؤید
بنفثات روح القدس باشد بهمان سبب و اسلوب کتب عهد
عتیق رمز و اشاره وارد گشته بطوریکه مسیحیان خود در باره
معانی و مصادیق آن دچار شک و شبهه گردیده و برای

کشف حقایق آن ناگزیر به تعبیر و تفسیر پرداخته اند در عبارات اصلی انجیل یونانی حضرت عیسی از آمدن پریگیتوس که معرب آن فارقلیط میباشد خبر داده و معنی آن نامدار و بسیار پسندیده و یا آموزگار و شفیع است ولی علمای مسیحی آنرا بمعنی تسلی دهنده و یا روح راستی گرفته و مصادق آنرا درباره روح القدس که اقنوم سوم است دانسته و میگویند پس از شهادت حضرت مسیح بر جمیع حواریین و رسولان اشکار گردیده و در آنها قرار گرفته است در حالیکه مقصود از تمام معانی این کلمه آنستکه انسان گامی که واجد این صفات است قیام خواهد کرد . اینک - نبوات مزبور :

در باب ۱۴ - انجیل یوحنا ایه ۱۷ (ومن از پدر سئوال میکنم و تسلی دهنده دیگر شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند یعنی روح راستی که جهان نمیتواند او را قبول کند زیرا که اورا نمی بیند و نمی شناسد و اما شما اورا میشناسید زیرا که باشما میماند و در شما خواهد بود " اینها در ایه ۲۶ چنین مذکور است : " لکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر اورا با اسم من میفرستد او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما گفتم بیاد شما

خواهد آورد "

و نیز در باب ۱۵ در آیه ۲۶ میفرماید : " لیکن چون تسلی دهنده که اورا از جانب پدر نزد شما میفرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت خواهد داد "

و در باب ۱۶ ایه ۷ میفرماید : " ومن بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا نزد شما میفرستم و چون او آید جهان را برگناه و عدالت و اواری ملزم خواهد نمود اما برگناه زیرا که بمن ایمان نمی آورند و اما بر عدالت از آن - سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهد دید و اما اواری از آنرو که بر رئیس اینجهان حکم شده است

و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الان - طاقت تحمل آنها را ندارید و لکن چون او یعنی روح راستی آید شما را جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه بآنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده بشما خبر خواهد داد "

و همچنین بشارات دیگر بظهور جدید در مکاشفات یوحنا

در باب ۱۱ مورخا وارد گشته است که معنی و تفسیر حقیقی
معانی رموز آن در کتاب مستطاب مفاوضات کاملاً بیان
گردیده است .

صفحه ۱۱۷ « بعضی از ناس چون از جواب خصم عاجزند بحرف کتب متمسکند »

چون بعضی از آیات در قرآن شریف راجع به تحریف کلمات
نازل گشته بعضی از مفسرین و علمای اسلام چنین تصور
کرده اند که مقصود از تحریف آنستکه علمای یهود و مسیحی
آیاتی از تورات و انجیل را که دلالت بر ظهور حضرت رسول
اکرم داشته از کتاب محو نموده و بجای آن کلمات اسمانی
عبارات و کلمات دیگر از خود نوشته اند در صورتیکه با اندک
توجه و دقت در آیات قرآن که تمذیق به صحت کتب مقدسه
قبل شده و حضرت محمد بمندرجات آنها استدلال بر سالت
خود فرموده اند ظاهر و آشکار میشود که این عقیده تا چه
اندازه سست و بی اعتبار است .

در قرآن در مقام استدلال میفرماید : (قل فأتوا بالتوریه
فاتلوها ان کنتم صادقین »

ایشان (الذین یتیمون النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً

عندهم فی التوریه و الانجیل »

(و ان قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله
الیکم مصدق لما بین یدی من التوریه و مبشراً برسول یأتی
من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا
سحر مبین »

و در مقام تمذیق صحت کتب مقدسه تورات و انجیل آیات
بسیار است از جمله این آیات نازل گردیده است :

در سورة النساء (یا ایها الذین اوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا
مصدقا لما معکم من قبل ان تطمس وجوهنا »

در سورة المائده (قل یا اهل الكتاب هل تنقمون منا الا
ان آمننا بالله و ما نزل الینا و ما نزل من قبل و ان اکثرکم
فاسقین »

در سورة البقره (و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ولا تكونوا
اول کافر به ولا تشتروا آیاتی قليلاً و ایای فاتقون »

در سورة آل عمران " نزل علیک الكتاب بالحق مصدقا
لما بین یدی و انزل التوریه و الانجیل من قبل هکذا للناس

آیاتی که در قرآن شریف راجع به تحریف نازل گشته اکثر
راجع به علمای یهود است که آیات الهی را از معانی حقیقی

خود منحرف نموده و آنها را بهوی و هوس خود تفسیر نمود ه اند

چنانچه میفرماید :

(من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا) سورة النساء و همچنین درباره آیات خود قرآن شریف هم که منکرین استماع نموده و بعد تحریف مینمودند چنین میفرماید : (وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون " سورة البقره)
و این آیه شریفه خود دلالت کامل دارد بر اینکه مقصود از تحریف منحرف گشتن نفوس از معانی و مقاصد اصلی آیات است نه محو نمودن آن و علاوه در قرآن میفرماید لا تبدل الکلمات الله) و نیز و نحن نزلنا الذکر و انّا لیه لحافقون) در اینصورت چگونه ممکن است کسی قادر به محو نمودن آیات نازله در کتب آسمانی باشد .

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب یقان در موضوع تحریف چنین میفرماید ،

" و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد معذک بچه دلیل و برهان نصاری

و امثال آنها را رد مینمائید و حکم بر کفر آنها نموده ایید چون عاجز از جواب میشوند تمسک باین نمایند که ایمن کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد بر اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لوانتم تعرفون بر راستی میگویم مقصود از تحریف را در اینمدت ادراک ننموده اند بلی در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف غالبین و تبدیل مستکبرین هست و لکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن صوری است در وقتیکه اهل خیبر در حکم قصاص زناى محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمودند حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای خود که راسلّم و کلام او را مبدّقید ابن صوری را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسّمک باللّه الذی خلق لکم البحر و انزل علیکم المّن و ظلّل لکم الغمام و نجاکم من فرعون و ما^{٤٥} و فضلکم علی الناس بأن تذاکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة المحصنه " که مضمون آن اینست که آنحضرت ابن صوری را باین قسمهای مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص

در زناى محصن چه نازل شده عرض نمود يا محمد رجم است
 آنحضرت فرمود پس چرا اينحکم میان يهود منسوخ شده
 و مجرى نيست عرض نمود چون بخت النصر بيت المقدس را
 بسوخت و جمع يهود را بقتل رسانيد ديگر يهودى در ارض
 باقى نماند الا معدودى قليل و علمای آن عصر نظر بقلت
 يهود و كثرت عمالقه بمشاوره جمع شدند كه اگر موافق حكم
 توراة عمل شود آنچه از دست بخت النصر نجات يافتند
 بحكم كتاب مقتول ميشوند و باين مصالح حكم قتل را از میان
 بالمره برداشتند باری در اين بين جبرئيل بر قلب منيرش
 نازل شد و اين ايه را عرض نمود *يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا*
 اين يك موضع بود كه ذكر شد و در اين مقام مقصود از تحريف
 نه چنانست كه اين جمع رعايع فهم نموده اند چنانچه
 بعضى ميگويند كه علمای يهود و نصارى اياتى را كه در وصف
 طلعت محمديه بود از كتاب محو نمودند و مخالف آنرا ثبت
 كردند اينقول نهايت بى معنى و بى اصل است آيا ميشود
 كسى كه معتقد بكتابتى گشته و من الله دانسته آن را محو نمايد
 و از اين گذشته توراة در همه روى ارض بود منحصر بكمه
 و مدینه نبود كه بتوانند تغيير دهند و يا تبديل نمايند
 بلكه مقصود از تحريف همين است كه اليوم جميع علمای

فرقان بآن مشغولند و آن تفسير و معنى نمودن كتاب است
 بر هوى و ميل خود

صفحه ١١٩ «يا سلطان قد جئت مصابيح الانصاف اشتعلت نار الاعتصاف
 في كل الاطراف الى ان جعلوا ابي اسارى من الزوراء الى الموصل الحدباء»

موقعيگه جمال مبارك را از بغداد باسلامبول و از آنجا بشهر
 ادرنه تبعيد و سرگون نمودند بعد از پنج سال توقف در ادرنه
 دولت عثمانى تصميم گرفت كه آنحضرت و همراهان را به سجن
 عكا بفرستد كه الى الابد مسجون باشند سفير ايران حاجى
 ميرزا حسين خان مشيرالدوله بر حسب دستور دربار ايران
 دائما اقدام مينمود و اوليائى امور حكومت عثمانى را براى
 تصميم تحريك و ترغيب ميگرد و از طرف ديگر بقونسولهاى خود
 در عراق و مصر اطلاع داد كه ديگر دولت عثمانى از بابيهها
 حمايت ننموده و قصد دارد جمال مبارك را به عكا تبعيد نمايد
 لذا آنها نيز بناى ضديت را با احباى ساكن محل خود گذاشتند
 چنانچه ميرزا حسن قونسول ايران در مصر چون مطلع گرديد
 كه جناب حاج ميرزا حيدرعلى در منزل حاجى ابوالقاسم

شیرازی وارد شده فوراً اقدام نموده جناب حاجی وشش نفر دیگر از بهائیان را گرفته حبس نمود و با انیت و آزار فراوان مبالغی پول اخذ و بالاخره نزد حکومت مصر شکایت نمود تا ایشانرا بسودان تبعید و در آنجا محبوس داشتند و جناب ملا محمد نبیل زرنندی نیز که در آنوقت در مصر بود گرفتار شده در اسکندریه محبوس گردید و همچنین در بغداد میرزا بزرگخان قونسول ایران سابق الذ و شیخ عبدالحسین طهرانی که دائماً بر علیه جمال المبارک و احبا اقدامات مینمود دست بفعالیت زده و مردم را بشورش و بلوات تحریک مینمود و آنها متعرض احبا میشدند و بالاخره قونسول مزبور تصمیم گرفت که کلیه احبا را از حدود عراق و بغداد تبعید نماید لذا سه نفر از احبا شیخ حسن زنوزی و ملا محمد حسن قزوینی و عسکر صاحب را از کربلا دستگیر و آنها را باغل و زنجیر و همراهی عده بی از مأمورین بغداد آورد ملا محمد حسن در بغداد صمود نمود و دو نفر دیگر را تحویل مأمورین ایران دادند و بازم آتش بغض و کینه او فرونشست و انقدر در نزد حاکم بغداد اقدام نمود تا او را با خود همراه نموده تعداد هشتاد و هشت نفر زن و مرد احبا را اسیر کرده تحت نظر سواران امنیه بشهر موصل تبعید نمود .

زوراء لقب بغداد واحد باء لقب موصل است
(نقل از تاریخ حیات حضرت بهاء الله)

صفحه ۱۱۹ « لیس فی اول حزنه هکت فی سبیل اللدینغی لکل نفس ان یظن

و یذکر ما ورد علی آل الرسول اذ جعلتم القوم اساری و ادخلوهم فی دمشق انما

کان بینهم سید الساجدین »

یعنی این اولین دفعه بی نیست که پرده احترام در راه خدا پاره شده باشد شایسته هر کس است نظر کند و بیاریاورد آنچه که برخاندان رسول الله وارد شد زمانیکه قوم آنها را اسیر کردند و در حال اسارت وارد دمشق نمودند در حالیکه امام چهارم حضرت زین العابدین و سید الساجدین در بین آنها بوده این بیان مبارک اشاره بواقعه شهادت حضرت سید الشهدا و اسارت اهل و عیال آنحضرت میباشد اینواقعه ماقبله در سنه ۶۱ هجری در زمان خلافت یزیدین معاویه واقع گردید زیرا پس از آنکه معاویه خلافت را بحلیله و تزویر در خانواده خود ارشی نمود برای خلافت فرزندش یزید از بزرگان مسلمین و سایرین به تدبیر و سیاست بیعت گرفت و حضرت حسین بن علی و عبد الله بن زبیر از قبول

این تبعیت امتناع نموده مخالفت خود را ابراز داشتند
در این موقع نامه هائی از اهل کوفه بوسیله نعمان بن بشیر
انصاری رسید که آنحضرت را بخود دعوت نموده بودند
و آنحضرت قبلاً پسر عم خود مسلم بن عقیل را اعزام داشت
تا از مردم بیعت بگیرد و او بکوفه رفته و جمع زیادی با وی پیوستند
ولی **عبیدالله زیاد** والی بصره بکوفه آمده و با تهدید مردم
را با طاعت یزید خوانده و از بیعت با مسلم باز داشت لذا
جمعیت طرفداران مسلم متفرق شدند و بالاخره مسلم بن
عقیل و هانی بن عروه را که **لاهر** دو مردم را با طاعت
و خلافت حسین بن علی دعوت مینمودند بقتل رسانیده و سر
آنها را بجهت یزید فرستاد و حضرت حسین بن علی از مکه
عزیمت نموده با عده همراهان وارد سرزمین کربلا شدند و
عمر بن سعد بن ابی وقاص با چهار هزار نفر سوار از طرف
عبیدالله زیاد آنحضرت را محاصره نموده آب را بر روی آنها
بست و بالاخره بعد از جنگ و قتال در روز دهم محرم از سنه ٦١
هجری آنحضرت و اصحاب بشهادت رسیدند و اجساد
آنها را در زیر سم ستوران انداختند و روس شهدا را با
زنان و اطفال اسیر نموده نزد یزید فرستادند و او امانت
نموده جمیع را بمدینه فرستاد و در میان آنها فرزند زکور

حضرت امام حسین موسوم به علی اوسط که از شهر بانو
دختر یزدگرد پادشاه ساسانی بود ملقب به زین العابدین
وسید الساجدین گشت و همه مردم مسلمانان وقتی آنها
را در انحال اسارت و بیچاره گئی میدیدند تعجب نموده
می پرسیدند شما چه گناهی مرتکب شده اید که بچنین ^{بتی} عقوبت
مبتلا گشته اید که حال قوم شما را اینگونه ملامت و سرزنش
مینمایند .

صفحه ١٢٢ « این من حکم علی اطلعت الشمس علیها »

یعنی کجاست آن کشیده فرمانروا بود بر هر چه که آفتاب
بر آن میتابید . این بیان مبارک اشاره به ذوالقرنین است
که حکایت او در جواب سؤال یهودیان از حضرت رسول
اکرم در قرآن شریف نازل گشته است که او شخصی بوده که
بر شرق و غرب دست یافت در سورة الکهف آیه ٨٢ چنین
میفرمایند : " **فیسئلونک عن ذی القرنین قل سأتلوا
علیکم منه ذکرا انا مکننا له فی الارض و آتیناه من کل شی
سبیا فاتبع سبیا حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجد عا
تغرب فی عین حمئة و وجد عندنا قوما . . . ثم اتبع
سبیا حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدنا تطلع علی قوم**

لم نجعل لهم من دونها سترا " در بعضی از تفاسیر قرآن شریف ذوالقرنین را اسکندر یونانی دانسته اند و در رساله ئیکه اخیرا مرحوم ابوالکلام آزاد در تفسیر این آیات مرقوم داشته است ذوالقرنین را کورس کبیر مؤسس سلطنت مغانشی دانسته است.

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب بمساعد الی الله میرزا حسن نوش آبادی میفرمایند: " واما آیات در خصوص ذوالقرنین از آیات متشابهات است تاویل دارد معترضین اینحکایت را دام تزویر نمودند و سئوال کردند که شاید جواب مخالف آراء آنان صادر شود و این سبب تزلزل اهل ایمان گردد لهذا قضیه ذوالقرنین بحسب ظاهر موافق آراء سایرین نازلشد تا اعتراض نتوانند ولی در عمر کلمهرزی مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که بقلب سیر و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحری مظهر کلی کسود نهایت ملاحظه فرمود که شمس حقیقت در قالب ترابی و مأمی نهانست "

ویر در لوح مبارک مندرج در مکاتیب سوم صفحه ٣٦٦ چنین میفرمایند:

(ای ثابت بر پیمان چشمه اب حیات عین یقین هدایت است الحمد لله از آن نوشیدی و مهر نوشنده خضر زمان —

است اسکندر مقصود ذی القرنین نیست گنایه از شخصی با اقتدار بیست ملاحظه کن که اسکندر با آن حشمت از چشمه حیات بی نصیب شد و خضر بینوا بانوا گشت و بهره و نصیب برد ذوالقرنین از ملوک یمن بود و عرب بود زیرا ذوالکلاغ و ذوالحمار و ذوالقرنین و ذی یزن اینها از القاب ملوک یمن است ولی بعضی خطا کردند گمان کردند که اسکندر یونانی است و این غلطی فاحش است زیرا ذوالقرنین از عباد مقرب الهی است و اسکندر شخصی بود یونانی . . . "

صفحه ١٢٢ « این صاحب الکتبه السماء والرایة الصفاء »

یعنی کجاست صاحب علم گبود و بیرق زرد مقصود دودسته از قوم عرب بودند که یکی عربهای ساکن حجاز و نجد و

اطراف آن که از اولاد اسمعیل فرزند ابراهیم بوده اند و آنها را عرب مستعرب به وعدنانی میخواندند و دسته دیگر عربهای ساکن در یمن که آنها از اولاد یعرب بن قحطان بوده و آنها را عرب عاریبه یعنی خالص میگفتند و بین این دو دسته از قدیم دشمنی و خصومت بوده و بطوریکه روایت شده است هر یک از این دو قوم یک شعبه مخصوصی برای خود برگزیده بودند حجازیها عمامه و درفشهای سرخ رنگ انتخاب نمود و یمنیها عمامه و پرچمهای زرد رنگ را اتخاذ کرده بودند .

صفحه ۱۲۲ « و این من ظلم فی انجاء »

یعنی گجاست گسیه درد مشق ظلم و جور مینمود اشاره — مبارک به سلاطین بنی امیه است که سرسلسله آنان ابوسفیان بن حرب بود . ابوسفیان شغل سرپرستی کاروانان — عرب را که مال التجاره بشام و نقاط دیگر حمل مینمودند بر عهده داشت و در ابتدای رسالت حضرت محمد بشدت به خصومت و مخالفت با آنحضرت برخاست و در اکثر غزوات او و عیالش هنده سردسته مخالفین و محرك عرق عصبیت آنها در جنگ و ستیز با مجاهدین اسلام بود و لیس

پس از آنکه قدرت و قوت مسلمین را در هنگام ورود حضرت محمد جهت فتح مکه از نزدیک مشاهده نمود بحضرت پیغمبر رسیده اسلام آورده مورد عفو قرار گرفت و محض پاس خاطر او پیغمبر فرمود هر کس از اهل مکه بخانه او پناه آورد در امان است و معاویه فرزند اود در زمان خلافت عثمان حکومت شام را بعهده داشت و پس از گشته شدن عثمان بخونخواهی اوقیام کرده و با حضرت علی بن ابیطالب که بخلافت منصوب شده بود بنزدیت برخاسته و در جنگ — صفین موضوع تعیین خلیفه برای حکمین موکول گردید و در اینموقع با حیل و تزویر معاویه و عمر و عاص که از طرف او — حکم معین شده بود خلافت از حضرت علی منتزع و به معاویه منتقل گردیده آنحضرت و طرفدارانش ظاهراً مغلوب و مورد همه گونه ظلم و جور معاویه و اتباع او قرار گرفته و عاقبت معاویه خلافت را در خاندان خود ارشی قرار داد و این سلسله تعداد شان با خود ابوسفیان بن حرب پانزده نفر و از تاریخ ۴۰ هجری تا ۱۳۲ هجری بمدت بود و دو سال حکمرانی نموده و اسلام را بنقاط دور دست بسط داده از شمشیرق ب ماوراء النهر و هند و از طرف غرب ب اندلس و اروپا رسانیدند و همه آنها با استثنای عمر بن عبدالمعزیز ب عالم و جور و اذیت

وازار خاندان آل علی معروف بودند و مخصوصاً حادثه
جانگداز شهادت حسین بن علی و اسارت اهل و عیال
آنحضرت در زمان خلافت یزید بن معاویه رخ داد و این
سلسله بنی امیه در نزد جمیع فرق و مذاهب اسلامی منفور
میشد عاقبت بعد از نود و دو سال خلافت و سلطنت در زمان
مروان دوم این سلسله بدست ابومسلم مروزی منقرض و خلافت
بخاندان آل عباس منتقل و سلسله عباسیان تشکیل گردید
و عبد الله سفاح اولین خلیفه عباسیان جمیع خانواده اموی
را کشته فقط یکنفر از آنها بنام عبد الرحمن بن معاویه بن هشام
ملقب به الدّ اخل با سپانیان ریخت و در آنجا تشکیـل
خلافت جداگانه داد که مانند خلافت بنی عباس در شرق
اهمیت فراوانی یافت

ایضاً صفحہ ۱۲۲ « این من حکم فی الزوراء »

یعنی کجاست کسیکه در بغداد حکمفرمایی مینمود . بیان
مبارک درباره خلفاء بنی عباس میباشد که مرکز خلافت
آنها بغداد بود که ملقب به زوراء است . خلافت آل
عباس که از فرزندان عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر
میشد بهمت و جدیت ابومسلم خراسانی برقرار و استوار

گردید یعنی در زمان خلافت امویان که خلافت رابحیل
و تزویر غصب نموده بودند از فرزندان حضرت علی بن
ابی طالب چند نفری جهت احقاق حق خود قیام نمودند
و در آن میان فرزندان عباس بن عبدالمطلب نیز که طرفدار
امامت محمد بن حنفیه فرزند دیگر حضرت علی بن ابی طالب
بودند پس از فوت او فرزندش ابوهاشم را با امامت برگزیدند
و مخفیانه بدعوت مردم قیام نمودند و چون ابوهاشم احساس
نمود که بحکم خلیفه مسموم گردیده محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس را بوصایت خود تعیین و دستور داد دعوائه
و مبلغین بجانب خراسان اعزام دارد تا مردم شـرق
و ایرانرا کعبه محبت خاندان پیغمبر مشهور میباشند
بر ضد خلافت بنی امیه برانگیزانند لذا او نیز بر حسب
وصیت رفتار نموده جمعی از اشخاص با کفایت را بسمت خراسان
اعزام داشت و آنها بنام طرفداری از خاندان علی مردم
را دعوت مینمودند ولی در باطن برای خلافت خود کار
میکردند تا آنکه ابومسلم مروزی که رئیس راعیان خراسان
بود قیام نموده در سنه ۱۳۰ هجری پس از جنگ و زد و خورد
با نضر بن سیار والی خراسان بر آن قسمت استیلا یافت
و در سال ۱۳۲ هجری عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله

که مورد توجه عموم اهالی واقع شده بود دچار وهم و هراس
مینمودند تا اینکه روزی غفلتاً سپاهیان دولت اطراف بیت -
جمالبارک را محاصره کرده و از دخول و خروج اشخاص -
مانعت بعمل آوردند و احباب را بدار الحکومه برده از
وضعیت آنها و عقیده شان پرسش نموده ازاد کردند تا
اینکه حکم تبعید آنحضرت صادر شد ولی کسی نمیدانست
بکجا و چه اشخاص همراه خواهند بود و چند روزی مهلت
داده شد که جمالبارک خود را آماده حرکت بفرمایند احباب
در این مورد عشق و ایمان غریبی ابراز داشتند زیرا جمعی
که دولت متعرض آنها نبود بطیب خاطر حاضر بمصاحبت
و مسافرت شده خود رامهیای حرکت نمودند و ما موریین
چنین ابلاغ داشتند که آنحضرت مقرر است در قلعه عکا
استقرار یابند و چون خواستند از عزیمت احباب جلوگیری
نمایند یکی از احبابی مخلص موسوم به حاجی محمد جعفر
تبریزی برآشفته و از شدت تأثر خلقوم خود را برید و همینکه
ما موریین چنین ثبات و استقامتی از احباب مشاهده نمودند
فتایا را بباب عالی اطلاع داده دستور رسید مانع از هراس
آنها نشوند لذا اجازه داده شد که احباب نیز بمعیت
آنحضرت در این مسافرت همراه باشند لذا ظهر روز ۲۲ ماه

ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۱۲ اوت از سال
۱۸۶۸ میلادی پس از مدت چهار سال و هشت ماه و بیست
و دو روز توقف در اردنه آنحضرت و همراهمان را باعده ثانی
سرباز بسمت عکا حرکت دادند و فرمان سلطان عبدالعزیز
پادشاه عثمانی خطاب به حاکم عکا صادر گردید که آنحضرت
و همراهمان را در زندان عکا محبوس داشته و باب مراوده و
معاشرت را مسدود نمایند . اینک قسمتی از مندرجات فرمان
مزبور را که بزبان ترکی است و بفارسی ترجمه شده ذیلا
مینگارند :

" میرزا حسینعلی و جمعی از اصحاب ایشان بحبس ابد
در قلعه عکا محکوم گردیده اند وقتی بآن قلعه رسیدند
و تسلیم شما شدند ایشانرا در داخله قلعه مادام الحیات
مسجون سازید و مراقبت کامله مجری دارید که با احدی
آمیزش ننمایند و ما موریین بنهایت دقت نظارت نمایند
که از محلی به محل دیگر حرکت نکنند و ادعا تحت نظر
دقیق باشند "

ورود آنحضرت و همراهمان به قلعه عکا روز ۱۲ جمادی الاولی
از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۳۱ اوت از سال ۱۸۶۸ میلادی
است .

و بطوریکه در کتاب قرن بدیع (ترجمه کتاب god passes by

مندرج است

سفیر گبیر ایران مقیم دربار عثمانی (میرزا حسین خان مشیرالدوله که بعداً بلقب سپهسالار اعظم و مقام صدارت ایران ارتقا یافت در مکتوبی که یک سال و اندوی پس از انتقال سیکل مبارک و اعمل بیت و اصحاب بمکه با بدولت علیه ارسال داشته وضع محبوسین را بدینقرارار میتگرد :

تعلیمات کتبی و تلگرافی صادر و اورا (حضرت بهاء الله) از خلطه و آمیزش با کافه نفوس جزاهل و عیال خویش منع اکید نموده و نیز قدغن کرده ام که بهیچوجه و تحت هیچ عنوان از محلی که جایگاه توقیف اوست خارج نشود عباسقلی خان کارپرداز دمشق راسه روز قبل اعزام و دستور دادم که مستقیماً بمکه رفته بامصرف محل راجع باتخاذ تمهیدات لازمه جهت اجرای شدید حبس مذاکره نماید و نیز مقرر داشتم قبل از مراجعت بدمشق مأمور مخصوص در محل بگمارد تا مراقب باشد دستورات باب عالی قطعاً بمورد اجرا گذاشته شود و بهیچوجه خلاف آن رفتار نگردد و همچنین دستور دادم کارپرداز

مذکور در رأس هر سه ماه از دمشق بمکه رفته و شخصاً در

جریان امور نظارت نماید و نتیجه را بسفارت گزارش دهد "

صفحه ۱۲۵ « آئی سیرر اکسیر و آئی سیرر ما قیفر »

یعنی کدام تخت سلطنتی است که شکسته نشد و کدام قصر است که خالی از سکنه نگردید

سدیر و خورنق از قصرهای معروف پادشاهان حیره میباشد . بقرار معلوم قصر سدیر را نعمان برای بهرام شاهزاده ایران ساخته بوده و نام اصلی آن سه دیر بوده است که بعداً سدیر نامیده شده و همچنین بنای قصر خورنق منسوب است به نعمان بن امری القیس پادشاه یمن و معماری این قصر شخصی بوده است بنام سنمار که پس از اتمام آن نعمان او را از بنام قصر بزیر انداخت و جهت خشم و غضب پادشاه به سنمار آن بوده است که روزی در حضور پادشاه از بنای قصر مزبور سخن بمیان آمد و سنمار گفت من میتوانستم بنایی را بسازم که در عرض ساعت از روزی برنگی درآید نعمان متغیر شده و گفت تو بما خیانت نموده ای و دستور داد او را از بالای نعمان قصر بزیر انداختند . نام اصلی این قصر خورد نگاه

بوده است در کتاب المنجد مینویسد : (السدیر قصر

للنعمان

ایضا مینویسد : (الخورنق : المجلس الذی یاکل فیہ
الملك ویشرب قصر کان بالعراق للنعمان الأكبر ابن امری
القیس .

صفحه ۱۲۶ « سوف تشق الید البیضاء حبیباً لهذه الیلۃ الدلاء وفتح الله الیدینیه

بأبأرتاجاً یومئذ یدخل فیها الناس فواجباً ویقولون ما قاله اللانمات من قبل لیظننی

الغایات مبدائی البدایات

و مصموم بیان مبارک اینست که میفرماید بزودی دست
قدرت خداوند از چیب اقتدار بیرون خواهد آمد و به بلیا
و مصیبات این شب تاریک پایان خواهد داد و باز خواهد
کرد از برای شهر خود یک دروازه عظیمی و در آن روز مردم
دسته دسته وارد آن شهر خواهند شد و خواهند گفت
آنچه را که زنهای ملامت کننده در ایام قبل گفتند تا ظاهر
و عویداً شود در نهایت چیزهایی که در اوایل شروع
گردید . این بیان مبارک اشاره بد استان یوسف و زلیخا
است که در قرآن شریف سوره مخصوصی نازل گشته و آنرا
احسن القصص نامیده است و خلاصه آن اینست که پس از

انکه یوسف فرزند دلبند و عزیز یعقوب بوسیله برادران —
حسودش در چاه انداخته شد و بوسیله کاروانیان مصری
از چاه نجات یافته و در مصر بخلامی فروخته شد و عزیز مصر
اورا خریده و بیخانه آورد زن او زلیخا فریفته و دلباخته یوسف
گردیده و زنهای مصر زلیخا را ملامت میکردند که چگونه بخلام
زر خرید خود دل بسته است زلیخا چون گفتار آنها را شنید
برای انکه بانها بفهماند که عشق او بیوسف بی جهت نیست
تمام آنها را دعوت نموده و بدست هریک از آنان یک عدد
نارنج و کارد برنده داد و گفت هر وقت که یوسف وارد مجلس
شد نارنجی را که در دست دارند با کارد بدو نیمه کنند
و چون یوسف طبق دستور او به مجلس ورود نمود زیبائی
خیره کننده جمال او چنان آنها را بخود جذب نمود که
همه حاضرین در عوض نارنج دست خود را بریدند و گفتند
حق با زلیخاست چون این جوان بشر نیست بلکه ملائکه و فرشته
است .

در قرآن شریف چنین نازل گشته سوره ۱۲ آیه ۳۰ " وقال
فسوة فی المدینة امرات المیزیز تراود فقیها عن نفسه قد
شغفها حبا انالغواها فی ضلال مبین فلما سمعت بمکرهن
ارسلت الیهن واعدت لهن متکا واتت کل واحدة منهن سگینا

وقالت اخرج عليهن فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن
 وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك كريم
 وشيخ اجل سعدى دريكي از حكايات گلستان بمناسبت
 موضوع اين دو بيت را اشاره باين داستان فرموده است:
 كاش كانا نكه عيب ماجستند
 رويت اى داستان بديدندى
 تابجاى ترنج در نظرت
 بيخبر دستها بریدندى

از خوانندگان محترم تقاضا میشود اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۳	۱۰	میشوند	میشوید
۸۷	۱۰	حوانس	حیوانس
۹۷	۱۳	صففته	صفقة
۱۳۴	۲	درباره	درباره او
"	۱۸	سلیمان	سلمان
۱۳۵	۷	احصار	احصا
۱۳۸	۶	یحیحی	یحی
"	۱۳	هراضه	عرصه
۱۴۰	۱۲	همده ئی	عده ئی
۱۴۴	۴	اعترافت	اعترفت
۲۲۷	۶	سان	سال
"	۱۷	امته	امه
۲۲۹	۱۹	مشك	شك
۲۹۲	۱۴	ملكوك	ملوك
۳۰۹	۱۱	فلنسی	فنبنی
۳۱۴	۱۷	(ولا) زائد است	

از خوانندگان محترم تقاضا میشود اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۴	۱۸	نیاح	نیاح
۳۱۵	۲	عزتك	عزتك
"	۴	فیس	فی
"	۱۴	فاتسی	فانی
۳۱۸	۵	قمه	قمه
۳۲۱	۱۰	التوجه	الوجه
"	۱۸	مظلومه	مظلومه
۳۲۸	۹	جمله	حملہ
۴۲۵	۱۳	البعث	ابعث
۴۳۳	۳	سیر	سر
۴۸۱	۱۷	خیر	خبر
۴۹۰	۹	امر	هر
۴۹۷	۱۶	راعیان	راعیان
۴۹۸	۱۳	ساوات	سارات
۵۰۲	۵	اندوی	اندی
۵۰۴	۱۰	بلیا	بلیات